

علی ابوالحسنی، مؤنذ

سیاہ پش درونک
از لوز

دریش نامی تاریخی، برسانی فحشی،



طرای
الشیخ

نتیجہ ہمدردی و ہمدردی در نتیجہ ہمدردی و ہمدردی
نتیجہ ہمدردی و ہمدردی در نتیجہ ہمدردی و ہمدردی

عالمگیری



سیاهپوشی در سوگ امامان پاک علیهم السلام
بویژه در مصیبت جانسوز کربلا، در عصر ما
یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شعاری
چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عام دارد.
شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول
زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه ...) از
پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ اما به دهه
اول محرم یا آخر صفر، و نظایر آن، که
می‌رسد جامهٔ مشکین می‌پوشد و در دیوار و
کسوی و برزن را سیاهپوش می‌کند ... و
قرنهاست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر
این صحنه است.

کتاب حاضر، طیّ بحثی مستند و مفصل،
ثابت می‌کند که این رویه، سابقه‌ای به درازای
تاریخ اسلام داشته و کاملاً متناسب با دیدگاه
جامع و ظریف اسلام دربارهٔ رنگ سیاه، و
منطبق بر سیرهٔ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ
امامان معصوم علیهم السلام است.

الله أكبر
لا إله إلا الله
محمد رسول الله
صلى الله عليه وسلم
أشهد أن لا إله إلا الله
وأشهد أن محمداً عبده ورسوله
أستغفر الله العظيم
الذي لا يغفر للكبائر
إلا لمن تاب
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
عليهم السلام
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
عليهم السلام



۶

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام

(ریشه‌های تاریخی، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (مُنْدِر)

بهار ۱۳۷۵

شعارها و شعائر شیعه

۲

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام

(ریشه‌های تاریخی، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (مُنذر)

۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی جواد الائمه علیهم السلام . لیتوگرافی کوثر (قم)

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ الهادی (قم) ۱۳۷۵

چاپ اول: بهار ۱۳۷۵

ناشر: مؤلف

قم، صندوق پستی ۵۵۶

کلیه حقوق، محفوظ و مخصوص مؤلف است. نقل مطالب

با ذکر صریح مأخذ بلامانع است.

تقدیم

به پدرم: مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی؛
که برای نخستین بار، به صاحب این قلم آموخت: راه نجاتی جز طریق
اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) وجود ندارد، و
بقیه، هر چه هست، ضلالت و گمراهی است: مَا قَالَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ
قُلْنَا وَمَا ذَانَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ دِنًا.

و به مادرم؛

که با شیر اشک آمیز خویش، که در مجلس عزای عزیز فاطمه علیها السلام در
کام ریخت، مرا از همان آغاز بر سر سفره امام حسین علیه السلام «نمک گیر» (۱)
ساخت.

وَ الْبَسْ ثِيَابَ الْحُزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ مَا بَيْنَ أَسْوَدَ حَالِكٍ أَوْ أَخْضَرَ (۱)

سیف بن عمیره

صحابی بزرگ امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

۱. در روز عاشورا، جامه‌های عزا بر تن کن؛ جامه‌هایی به رنگ سیاه تند یا سبز.

(نقل و شرح ابیات دیگری از قصیدهٔ سیف، همراه با معرفی شخصیت والای وی، در فصل ششم همین

کتاب آمده است).

سفارش می‌کنم ... به اینکه لباس سیاه ی که در ماههای محرم و صفر می‌پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبت‌های آل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... سجاده‌ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده‌ام با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... تسبیحی از تربت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده‌ام با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... دستمالی را که اشکهای زیادی در رثای جدّم حسین مظلوم و اهل بیت مکرم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می‌کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند ...

از وصایای مرحوم

آية الله العظمى سيد شهاب الدين نجفی مرعشی

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
	فصل یکم:
۲۱	طرح مسئله
	فصل دوم:
۳۱	رنگ سیاه؛ رنگ پوشش، هیبت، و عزا
۳۱	۱. رنگ سیاه، رنگ پوشش و حجاب
۳۲	۲. رنگ سیاه، رنگ هیبت و تشخص
۴۰	۳. رنگ سیاه، رنگ عزا و اندوه
	فصل سوم:
۴۳	رمز انتخاب رنگ سیاه در عزا
	فصل چهارم:
۵۳	سیاهپوشی در ملل و اقوام
	فصل پنجم:
۷۳	سیاهپوشی در عرب
۸۰	الف - مثلاً، مآلی

ب - جداد، احداد، حادّه، مُحدّد ۸۱

پ - سیلاب، سُلُب، تَسْلُب و ... ۸۸

فصل ششم:

سیاهپوشی در سوگ آل الله علیهم السلام رسم جاری اهل بیت علیهم السلام و دوستان آنان در تاریخ ۹۵

۱. سیاهپوشی در سوگ حمزه علیه السلام ۹۶

۲. « » در سوگ جعفر طیار علیه السلام ۱۰۰

۳. « » پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت ۱۰۴

۴. « » در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰۸

۵. در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۱۰

۶. در سوگ مولای متقیان علیه السلام ۱۱۱

۷. در سوگ امام مجتبی علیه السلام ۱۱۳

۸. در سوگ سالار شهیدان علیه السلام ۱۱۴

الف - سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه (حدیث محاسن برقی) ۱۱۴

ب - « » زنان بنی هاشم و قریش در شام ۱۲۶

پ - « » امام سجاد علیه السلام ۱۲۷

ت - « » ام سلمه علیه السلام ۱۲۹

ث - « » یکی از درباریان شیعه یزید ۱۳۳

ج - « » مختار ثقفی ۱۳۴

۹. سیاهپوشی در سوگ محمدبن علی (نواده ابن عباس) ۱۳۵

۱۰. « » در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوه امام سجاد علیه السلام) ۱۳۶

۱۱. « » شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم علیهم السلام ۱۳۹

۱۲. « » در سوگ امام هفتم علیه السلام ۱۴۲

۱۳. « » شیعه در عصر غیبت ۱۴۴

فصل هفتم:

رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان (بغداد، عاشورای ۳۵۲ ق) .. ۱۵۷

فصل هشتم:

سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت! ۱۷۳

* رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان ۱۸۲

الف - در آغاز نهضت ۱۸۲

ب - پس از استقرار قدرت ۱۸۸

* موضعگیری ائمه اطهار علیهم السلام در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس ۱۹۵

فصل نهم:

نتیجه مباحث گذشته ۲۰۱

فصل دهم:

استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان علیه السلام) در فتاوی علما ۲۰۹

* رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر، نوشته آیه الله مامقانی (در حلیت سیاهپوشی در

عزای ائمه علیهم السلام) ۲۳۰

فصل یازدهم:

سیاهپوشی عرشیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام ۲۴۳

۱. رویای سکینه بنت الحسین علیها السلام ۲۴۵

۲. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر! ۲۴۷

۳. روضه بی بی و فرزندش حسین علیهما السلام از زبان خود آنان! ۲۵۰

۴. بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت! ۲۵۵

۵. متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی در اطراف من می باشند! ۲۵۸

۶. برای برادرم حسین علیه السلام یکی از قطعات لباسش را در دهه عاشورا مشکی کنید! ۲۶۱

فصل دوازدهم:

سیاهپوشی جَنیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام ۲۶۵

فصل سیزدهم:

روز نهم ربیع و عید غدیر؛ روز کندن جامه‌های سیاه ۲۶۹

فصل چهاردهم:

پایان سخن (خلاصه و جمع‌بندی نظر اسلام در باب سیاهپوشی) ۲۷۳

ضمائم

ضمیمه اول: سیاهپوشی پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت ۲۸۷

ضمیمه دوم: سیاهپوشی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت ۳۰۳

* تکمله (دستار سیاه بر سر دختر سوگوار رسول خدا؟) ۳۱۲

ضمیمه سوم: قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ سالار شهیدان ۳۱۷

ضمیمه چهارم: آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری ... و ارتباط قوی با فقهای امامیه ۳۲۳

۱. رکن الدوله دیلمی و ابن عمید ← شیخ صدوق ۳۲۳

۲. عضدالدوله ← شیخ مفید ۳۲۶

۳. بهاءالدوله و فخرالملک ← سید رضی و سید مرتضی ۳۲۸

۴. صاحب بن عبّاد ← شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی ۳۳۰

ضمیمه پنجم: بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به قدرت ۳۴۱

۱. بیعت مکرّر بنی عباس با علویان، در اوایل امر ۳۴۱

۲. داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام ۳۴۴

۳. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» صلی الله علیه و آله ۳۵۰

۴. ادعای تشکیل دولت آل محمد صلی الله علیه و آله ۳۵۵

۵. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود» ۳۵۸

پیشگفتار

باید از فقدان گل خونجوش بود
در فراق یاس، مشکى پوش بود
احمد عزیى

سیاهپوشى در سوگ امامان پاک علیهم السلام بویژه در مصیبت جانسوز کربلا، در عصر ما یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شعاری چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عام دارد. شیعه، در ایام عادى و روزهای معمول زندگى (بجز دو سه مورد عبا و عمامه ...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز مى‌کند؛ اما به دهه اول محرم یا آخر صفر، و نظایر آن، که مى‌رسد جامه مشکین مى‌پوشد و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش مى‌کند ... و قرنهایست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است.

بر اهل درک و درد پوشیده نیست که در عصر ما (به رغم اقدامات مفیدی که در جهت تبلیغ فرهنگ نماز و جهاد و شهادت، ترویج هنر قدسى، و ... صورت مى‌گیرد و در حدّ خود نیز مؤثر است) آثار فساد و تباهی - تباهی دل و فساد اندیشه - از در و دیوار جلوه گر است. بدحجابیها، آرایشهای کذایی، مدهای آنچنانی، استعمال واژه‌های بیگانه بر سر در مغازه‌ها و عنوان کالاها، رواج نامهایی که بعضاً هیچگونه بویی از «اسلام» - بلکه «ایران» - در آن نیست، نشستن پول به جای ایمان و عاطفه، فرو ریختن حریم و حیا در آداب معاشرت و نظام معماری، و دیگر مظاهر نفوذ تعلیم و تربیت غربی (ممزوج به بوالهوسیهایی دیرین بومی) به گونه‌ای روبه گسترش است که اگر سریع و پخته علاج نشود، می‌رود که گوشها و چشمها، بلکه مغزها و دلها را پر سازد و عالمی نو بسازد که «توده‌های انبوه» ش عروسکهای شَمَاطه دارند که با ماهواره کوک مى‌شوند و از ویدئو خط مى‌گیرند ...! در این خول و ولا، طبعاً آنچه که

رنگی از اسلام عزیز و بویی از قرآن شریف دارد و یادآور اصالتها، ارزشها، و آرمانهای بزرگ انسانی و الهی است سخت مغتنم است؛ خاصه اگر بارز و چشمگیر و دلنشین باشد؛ و سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام چنین است: شعاری مذهبی که جلوه آن برچشمها می‌نشیند و پیامش، تا عمق دلها - دل‌های بیزار از ظلم و جنایت، و شیفته قسط و عدالت - نفوذ می‌کند.

لباس سیاه، نشانه عشق و دوستی به ساحتِ امامان پاک است و اعلام جانبداری از سرور آزادگان در جبهه ستیز حق و باطل؛ جبهه‌ای که پهنه میدان آن از بام تا شام تاریخ است و جز به شمشیر حجت آخرین (عج) پایان خوش و محتوم خویش را باز نخواهد یافت.

شیعه در عزای حسین - که درود و رضوان خدا بر او باد - لباس مشکین می‌پوشد تا درد درون را از مصیبتی که با قتل عزیز فاطمه علیها السلام بر اسلام - بلکه بر انسان - رفته است فریاد کند، و نفرت خویش را از خیل ظالمانی که «چراغ هدایت» را کشته و حرمت عدل و فضیلت را شکستند اعلام دارد. لباس سیاهی که شیعه در هر محرم می‌پوشد، بحقیقت، جلوه دود آهی است که خانه دل او را - دل پر عشق او را - در عزای حسین علیه السلام اندوده است. آری، تنها «اشک دیدگان» نیست که، در خانه چشم، نشان از عشق استوار شیعه به امام عدل و آزادی دارد؛ شیعه را صد نشان دیگر از عشق و اخلاص در آستین است که یکی از آنها نیز جامه سیاه عزایی است که در عاشورا به تن می‌کند و در غدیر بدّل به لباس سپید سرور می‌سازد.

شیعه با سیاهپوشی خویش در عاشورا، می‌رساند که در منطق وی، «بی حسین» جامعه تاریک است، و جهان بیفروغ، و تاریخ؟ هیچ! شب سرد و سیاه و تلخی که در آن شغالان زوزه می‌کشند، روبهان می‌فریبند، گرگان می‌درند، و ... غنچه‌ها می‌پژمرند.

با تو یک گلشن قناری؛ بی تو هیچ

با تو ساری، با تو جاری؛ بی تو هیچ

با تو دریا، با تو باران، با تو نور،

با تو گل‌های بهاری؛ بی تو هیچ ...

با تو هجرت از خودی تا بیخودی،

با تو اوج سربرداری؛ بی تو هیچ... (۱)

در عرصه طبیعت، با غروب خورشید، همه چیز یکسره در تاریکی می‌رود و کسب و کار و زندگی تعطیل می‌شود. در پهنه حیات انسانی نیز، به عین، ماجرا از همین قرار است: قتل امام نور، که در حکم کشتن چراغ راه و فانوس هدایت است، آفاق حیات معنوی را تیره می‌سازد و از جمع بشر، گروهی شب زده - بل - رمه‌ای گرگ زده می‌سازد که در تاریکی شب این سوی و آن سو می‌دوند و یکان یکان، بلکه گروه گروه، طعمه گرگانی می‌شوند که در جلد میش یا هیئت چوپان رفته‌اند ...

غزل بود و شبهای مهتاب بود	تو بودی و، آیینه و آب بود
و پیشانی آسمان تب نداشت	تو بودی و، دنیای ما شب نداشت
نگاهت ره عشق را می‌گشود	تو بودی و، باران غزل می‌سرود
سکوت شب اندیش معنا نداشت ...	تو بودی و، تشویش معنا نداشت
و لبخند تو عید را نشر داد ...	نگاه تو خورشید را نشر داد
تو از مشعل طور نازل شدی ...	تو چون سوره نور نازل شدی

اما:

غزلهای باران غم انگیز شد	تو رفتی، دل از داغ لبریز شد
و بغضی گلوی غزل را فشرد	تو رفتی و، لبخند بر لب فسرد
و فانوس خورشید خاموش ماند (۲)	تو رفتی و، دنیا سیه پوش ماند

و آیا بشریت را مصیبتی بدتر از این متصور است که شب پرستان روز ستیز، به «شیشه»

۱. شعر، از حسین نوروزی - شاعر معاصر - است که در مجله اهل قلم (صاحب امتیاز: عباسعلی مهدی اسفیزی) شماره ۴، مرداد ۱۳۷۴ شمسی، ص ۶۴، درج شده است.

۲. سروده علی هوشمند - ایضاً از شعرای معاصر - است (همان، ش ۳، خرداد و تیر ۱۳۷۴ ش، ص ۵۲). شاعر، شعر فوق را البته در سوگ رهبر فقید انقلاب، امام خمینی قدس سره، سروده است.

چراغ هدایت - وجود نازنین فاطمه ﷺ - سنگ زند و چندی بعد خود چراغ هدایت - حسین بن علی ﷺ - رانیز کشته و بیجان سازند؟! (هر چند که خدای جهان - جلت عظمته - این چراغ را یکسره خاموش نخواست و نور تابناک آن را در وجود مستمر امامان پاک ﷺ نسلأ بعد نسل پایدار ساخت). پس به شیعه حق دهید که یاد آن فاجعه را تا طلوع آفتاب عدل (عج) در صبح ظهور، همواره بزرگ و گرامی دارد و به رهنمود امامان خویش ﷺ از محفل سوگ آن امام همام، پایگاهی ماندگار جهت نشر و تبلیغ پیام وی سازد.

لباس مشکین در عزای امامان نور ﷺ، جسمی تیره ولی جانی روشن دارد؛ بظاهر سیاه است و در باطن سپید!

یکی از دوستان می‌گفت: زمانی که اول بار توفیق تشرّف به حج دست داد و در مسجد الحرام برای نخستین دفعه چشمم به خانه کعبه - با آن پرده سیاه و تیره - افتاد، ناگهان از جذبۀ آنچه دیدم، دقایقی چند بر جای خویش میخکوب شدم و قدرت هرگونه تحرک را از کف باختم. زیرا تن پوش سیاه خانه را، یکپارچه، سبز دیدم؛ آن هم چه رنگ سبزی؟! گویی از چهار سوی کعبه، بر روی زمین نورافکنهایی بسیار قوی (با نور سبز) کار نهاده‌اند که سمت تابش آنها به سوی خانه خدا - جلّ و علا - است و پرتو آنها کعبه را، از سر تا به بُن، در موجی از نور برده است!

آری آن منظره شگفت، قریب بیست دقیقه مرا - ساکت و بیحرکت - بر جای خویش میخکوب کرد و سپس ... آرام آرام آن نور سبز تند زایل شد و خانه را همچون دیگر اوقات، سیاهپوش دیدم. آنگاه بود که توان خویش را باز یافتم و به سمت کعبه پرکشیدم ...

به دوستم گفتم: آنچه گفتمی، نوعی کشف و شهود بوده است؛ کشف حجاب از رخسار حقیقت، و شهود باطن کعبه. چشم تو، در یک تجربه معنوی و سیر روحانی، از پرده سیاه خانه گذشته و جان روشن آن را به عین عیان دیده است. چنانکه خاقانی بزرگ، قصیده سرای بی بدیل قرن ششم، در قصیده مشهور خویش به همین باطن رعنا و روسپید کعبه، و چشمه آب حیاتی که در دل سنگهای تیره آن جاری است اشاره دارد:

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند
 کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند
 گر چه ز آن آینه، خاتون عرب را نگرند
 در پس آینه، رومی زنِ رعنا بینند... (۱)
 محرمان چون ردی از صبح در آرند به کف
 کعبه را سبز لباسی فلک آسا بینند
 خاک پاشان که بر آن سنگ سیه بوسه زنند
 نور در جوهر آن سنگ، مُعَبَا بینند
 از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع
 چشمه خضر ز ظلمات، مُفاجا، بینند

صبح روشن سعادت، از گریبان شب قدر سر می‌زند؛ و نور دانش، مرهون اشک سیاه قلم
 بر گونه اوراق دفتر است. به قول ادیب پیشاوری، خطاب به قلم:

هر آن نقش زیبا که آری پدید چنان چونکه بر نسترن شنبلید
 شب وصل را مانند اندر نوید به صورت سیاه و به معنی سپید! ...
 چو از لیلۃ القدر رنگی گرفت سیاهی شیرت نباشد شگفت (۲)

و خاک نمناک نیز، گرچه سیاه و قیرگون می‌نماید، اما صد خرمن گل در آستین دارد -
 خاصه آن گل تیره که با نفخه روح قدسی، بدل به انسان شد و در صدر صُفَّة افلاکیان نشست.
 بیخود نیست که گفته‌اند:

ای خاک، چه خوش طینت قابل داری

۱. مقصود کعبه است که به علت پوشش سیاه آن به خاتون سیه چرده عرب تشبیه شده است و به
 اعتبار معنویت و نورانیت باطنش، به زن رومی خوش اندام و سپید روی (ر.ک، مجله نشر دانش، سال ۱۳،
 ش ۵، مرداد - شهریور ۱۳۷۲ شمسی، مقاله «بزم دیرینه عروس»، دکتر رضا انزابی نژاد، صص ۳۷ - ۳۸).
 ۲. ر.ک، آینه‌دار طلعت یار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری، از همین قلم (چاپ و
 نشر بنیاد مستضعفان، تهران ۱۳۷۳) صص ۳۳۰ - ۳۳۵.

گُللهای لطیف است که در گِل داری
 در مخزنِ «کُنْتُ کُنْتُ»، هر گنج که بود
 تسلیم تو گردیده، تو در دل داری
 و شاعری دیگر، در همین معنی، گوید:

صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیرگی
 نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست
 این همان خاک است کاندر وصف او صاحب دلی
 نکته‌ای گفته‌ست کز وی دیده جان را جلاست
 جُستن گوگرد احمر، عمر ضایع کردن است
 روی برخاک سیه آور که یکسر کیمیاست (۱)

۱. شبستری نیز در گلشن راز گوید:

سیاهی گر بدانی نور ذات است	به تاریکی درون، آب حیات است
سیه جز فیاض نور بصر نیست	نظر بگذار، کاین جای نظر نیست
سیه رویی ز ممکن در دو عالم	جدا هرگز نشد، واللّه اعلم
سوادُ الوجه فی الدّارین درویش	سواد اعظم آمد بی کم و بیش
چه می گویم، که هست این نکته باریک	شب روشن میان روز تاریک

اصولاً سیاهی، همه جا، بد نیست و سپیدی نیز در هر جا مطلوب نی؛ تا چه باشد و کجا باشد؟ شاعر

می گوید:

یکی ماهر خسار با فروجه	تسفر نمود از غلامی سیاه
غلام سیه چهره شد تنگدل	چنین گفت با آن بت سنگدل
خدا گر ترا عالم افروز کرد	مرا خال پیشانی روز کرد
خدا گر ترا چهره بدر داد	مرا چهره لیل القدر داد
اگر نقطه‌ای از سیاهی من	به روی تو افتد، به وجه حسن
از آن خال، حُسنِت یکی صد شود	خریدار حسن تو بیحد شود!

جامه سیاه نیز بر تن عاشقان ائمه علیهم السلام در مجلس سوگ آنان چنین است. منتهی دیده‌ای تیز و جان بین خواهد که موج تابش نور را در رویه و آستر این جامه ببیند ...

در عصری که کفر به شیخونی عظیم و بی‌امان دست زده و با مسلسل فیلم و تیاتر و رمان (بویژه ویدئو)، مغز و دل میلیونها پیر و جوان را در چهار گوشه جهان - خاصه شرق اسلامی و ایران شیعی - هدف گرفته است و از منجنيق استعمار - دمام - سنگ فته می‌بارد، چاره‌ای نیست جز آنکه، آنچه را که نشانی از دوست و پیامی از فرهنگ و سنن الهی گذشته مان با خود دارد، سخت و ستوار، از دستبرد دشمن پاس داریم، بلکه از آن نور و گرما گیریم و تنور

→ و گر از بیاض تو بر عکس خال به رویم شود نقطه‌ای آشکار

مرا خلق، مبروص خوانند و بوم گریزند از من ز هر مرزو بوم!

ابو اسحاق صابی، ادیب مشهور عصر آل بویه، نیز با اشاره به غلام سیاه مورد علاقه‌اش (رشد) و در

پاسخ به ملامتگران می‌گوید:

ابصرت فی رشد و قد احببت

یالائمی أعلی السواد تلومنی

دَع لى السوادَ و خذیاضك إئنی

مئوى البصیره فى القواد سواده

والدین أنت مناظر فیه بذا

بسواد ذینك تستضیء و لو هما ابــــیضا تغشاك الظلام الأکدر

فغدا بیاضك و هو دلیل امس و غدا سوادى و هو فجر انور

و نیز در شعری دیگر (که ظاهراً الهام بخش گوینده شعر پارسی فوق بوده است) گوید:

قد قال رشد و هو أسود للذی

ما فخر خدك بالبیاض و هل تری

و لو أن منى فیه خالا زانه و لو أن منه فى خالا شاقنى

(یتیمه الدهر فى محاسن اهل العصر، ابو منصور ثعالبی، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید،

جنگ با آفات زمانه را - که همچون سُوم سرد خزان به باغ معنویت شرق زده است - هرچه بیشتر، داغ و روشن نگهداریم، که در تیر بارانِ خصم، سپر از کف نهادن و تیغ از دست دادن را، جز ننگِ شکست فرجامی در پی نیست. بهوش باشیم که دشمن، ما را - به دست خویش - خلع سلاح نکند ...

کتاب حاضر، به تبیین ریشه‌های تاریخی و اعتقادی یکی از همین سنتها - سنت سیاهپوشی در عزای ائمه نور علیهم السلام بویژه سالار شهیدان علیه السلام - می‌پردازد، و شیوهٔ تدوین و نگارش آن چنان انتخاب شده که در عین بهره‌مندی خواص، عوام را نیز سودمند افتد. همچنین، اگر چه موضوع آن بحث در باب سیاهپوشی است و نویسنده بر بحث حول این موضوع، ثابت و استوار مانده است؛ اما خوانندهٔ تیزبین با نکته‌های بسیار دیگری نیز - در طول کتاب - آشنا خواهد گشت.

امید است که اهل فکر و ذکر و نظر در مطایب این دفتر بدقت نظر کنند و وراقم این سطور را نیز از نظریات اصلاحی و تکمیلی خویش بی بهره نگذارند.

قم . حوزهٔ مقدسهٔ علمیه

علی ابوالحسنی (مُنذر)

صفر ۱۴۱۶ هجری قمری، مرداد ۱۳۷۴ شمسی

فصل یکم:

طرح مسئله

فرشته‌ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و ... گفت: ای اهل دریاها، جامه‌های عزا بپوشید که فرزند رسول خدا ﷺ را سر بریدند.

کامل الزیارات

قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر ﷺ را بر امت اسلام فرض و واجب ساخته و حتی آن را در حکم پاداش زحمات گرانقدر پیامبر ﷺ در راه ابلاغ رسالت شناخته است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۱)

و ما - جماعت شیعه - مفتخریم که بر پایه این حکم صریح و قاطع قرآنی، که حکمت آن حفظ دین از دستبرد منحرفان است، به خاندان پاک آن حضرت عشق می‌ورزیم.

پیدا است که عشق و دوستی، لوازمی دارد و یار و محب صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنانکه باید و شاید - به جا آورد. وگرنه این دوستی، صرفاً یک دوستی زبانی و ظاهری خواهد بود. به قول شاعر:

دلا، یاران سه قسمند ار بدانی:	زبانی‌اند و، نانی‌اند و، جانی
به نانی نان بده از در برانش	نوازش کن به یاران زبانی
و لیکن یار جانی را به دست آر	به جانش جان بده تا می‌توانی (۲)

۱. شوری: ۲۳.

۲. نخبه الحکایات، حاج میرزا سید مهدی خان مفاخرالدوله (کتابفروشی علمی، قم ۱۳۴۶ش) ص ۸۹.

شک نیست که از مهمترین شروط و لوازم دوستی، همدردی و همدلی با یاران و عزیزان در مواقع سوگ یا شادی آنان است و درست از همین روست که در روایات ما، بر جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت علیهم السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ و ماتم آنان، تأکید فراوان شده است و اصولاً امتیاز شیعه از دیگران، نه در صرفِ محبت قلبی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه در «اظهار و ابراز» این محبت است. به بعضی از روایات در این زمینه توجه کنید:

۱. قال امیرالمؤمنین علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا، أَوْلَئِكَ مِنَّا وَإِنَّا. (۱)

مولای متقیان علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به جانب زمین توجه فرمود، پس برگزید ما را [برای خویش] و برگزید برای ما پیروانی را که یاری ما می‌کنند و در شادی و حزن ما شرکت دارند و مال و جان خویش را در راه ما بذل می‌کنند؛ آنان از مایند و نزد ما [باز می‌گردند].

۲. عن الصادق علیه السلام قال: شِيعَتُنَا جُزْءٌ مِنَّا خَلِقُوا مِن فَضْلِ طِبْنَتِنَا، يَسُوؤُهُمْ مَا يَسُوؤُنَا وَيَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا، فَأَذَا أَرَادْنَا أَحَدٌ فَلْيَقْضُدْهُمْ، فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يُوَصِّلُ مِنْهُ الْيَتِيمَا. (۲)

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی (المکتبه الاسلامیه، تهران، صفر ۱۳۸۵

ق) ۲۸۷/۴۴.

۲. امالی، شیخ طوسی (مقدمه سید محمد صادق بحرالعلوم، مؤسسه الوفاء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۱

ق)، ص ۳۰۵؛ بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله لشیعة المرتضی علیه السلام، عمادالدین طبری (نجف ۱۳۸۳ ق) حدیث

۳۸۹.

در ارشاد القلوب نوشته شیخ ابی محمد حسن بن محمد دیلمی (منشورات شریف رضی، قم، بی تا، ۴۲۳/۲) نیز به نقل از ابن عباس می‌خوانیم که: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی: یا علی ... انت منی و انانمک و روحک من روحی و طینتک من طینتی و شیعتک خلقوا من فاضل طینتینا و من احبهم فقد احبنا و من ابغضهم فقد ابغضنا ...

امام صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده‌اند، آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند. پس هرگاه کسی اراده ما را دارد قصد آنان کند که آنان واسطه ارتباط و اتصال با ما یابند.

۳. قال ابو عبد الله علیه السلام رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا، شِيعَتُنَا وَاللَّهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَاللَّهِ شَرَّ كُونَا فِي الْمَصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند. آنان، به خدا قسم، با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و همدرد مصیبت‌های ما خاندانند.

۴. قال [الزَّيَّانُ بْنُ شَيْبِيبٍ] دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمَحْرَمِ فَقَالَ لِي ... يَا بَنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَأَحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَأَفْرَحُ لِفَرَحِنَا وَعَلَيْكَ بَوْلَايَتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

زین بن شیبیب گوید در نخستین روز ماه محرم به محضر امام هشتم علیه السلام رسیدم، به من فرمود: ... ای پسر شیبیب اگر می‌خواهی در درجات عالی بهشت با ما باشی، پس در حزن ما اندوهگین و در شادی ما مسرور باش، و محبت و دوستی ما پیشه کن، که اگر مردی [در این جهان] به سنگی مهر ورزد، خدای متعال او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌کند.

و این اظهار سوگ و سرور در غم و شادی آن بزرگواران، از مصادیق بارز «احیای امر» و زنده داشتن نام و یاد و مرام آنان است.

۱. بحار الانوار، همان، ۲۲۲/۴۳.

۲. امالی، شیخ صدوق، مقدمه شیخ حسین اعلمی (مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع ۵، بیروت ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م) مجلس ۲۷، رقم ۵، صص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تصحیح و تدبیر: سید مهدی حسینی لاجوردی (ناشر: رضا مشهدی) ۲۹۹/۱ - ۳۰۰؛ بحار، همان،

قال الرضا عليه السلام مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَبَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مِنَّا، كَانَ مَعَنَا فِي
 درجتنا يوم القيامة؛ و مَنْ ذُكِّرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَأَبَكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ
 تَبْكِي الْعُيُونِ؛ و مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يَحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ
 القلوب. (۱)

امام هشتم عليه السلام فرمود: هر کس مصائب ما خاندان را یادآور شود و به خاطر
 آنچه که بر ما وارد شده بر ما بگرید، روز قیامت در مقاماتی که خواهیم داشت
 همراه ما خواهد بود؛ و هر کس با یادآوری مصائب ما بگرید و دیگران را
 بگریاند، دیدگان وی در روزی که چشمها می‌گیرند نخواهد گریست؛ و هر کس
 در مجلسی بنشیند که در آن امر ما احیا می‌شود [= معارف و مناقب ما در آن یاد
 می‌شود] قلبش در روزی که دلها در آن روز می‌میرند، نخواهد مرد.

باری، این وظیفه که مورد تأکید عقل و شرع است ایجاب می‌کند که در ایام عزای
 اهل بیت علیهم السلام حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبان گفتار و کردار و
 خوراک و پوشاک و ... نشان دهیم.

اظهار اندوه به زبان گفتار و کردار، با اشک و آه و ناله و زاری در سوگ آن عزیزان
 عالم وجود صورت می‌گیرد، و لعن و نفرین بر قاتلان و دشمنان آنان، و سر سلامتی
 دادن به دوستان و یارانشان ... (چنانکه زیارت عاشورا، آینه تمام نمای این «تولی» و
 «تبری» است).

اظهار اندوه به زبان خوراک نیز به این است که، طبق فرموده پیشوای ششم عليه السلام
 به معاویه بن وهب، عزاداران سید الشهداء عليهم السلام در روز عاشورا، از آب و غذا دوری
 جویند تا آنکه یکساعت از وقت فضیلت نماز عصر بگذرد (یعنی زمانی که امام
 حسین عليه السلام به شهادت رسیده و اندک اندک حصر شدید آب از اهل بیت داغدار آن
 حضرت برداشته شد، فرارسد = مقارن حدود ساعت ۴ بعد از ظهر) آنگاه در حدّ

لزوم، به غذای معمول صاحبان مصیبت، سدّ جوع و عطش کنند... (۱)

و بالأخره، اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت سید الشهداء علیهم السلام در لباس و پوشاک، بدان است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا و دیگر ایام عزا به گونه‌ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوه پوشش آن، عرف و عادت اجتماع آن را نشان همدردی با بستگان عزیز از دست رفته می‌شمارد - چیزی که، چنانکه خواهیم دید، عرف و عادت بشری در بسیاری از مناطق جهان، خاصه در سرزمین وحی و زیستگاه امامان معصوم (یعنی حجاز و عراق عرب)، مصداق بارز آن را در رنگ سیاه و پارچه خشن می‌جوید و می‌بیند.

۱. معاویه بن وهب گوید: روز عاشورا وارد خانه سرورم امام صادق علیه السلام شدم، دیدم حضرت در محراب عبادت سر بر سجده دارند. پشت سرشان نشستم تا از سجده فارغ شوند. حضرت سجده را، که با گریه همراه بود، طول دادند. صدایشان را می‌شنیدم که با خدا سخن می‌گفتند و مکرر برای خود و برادران و زوّار حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام طلب غفران می‌کردند ...

زمانی که سرورم سر از سجده برداشتند نزد ایشان رفتم و سلام کردم و در چهره‌شان نگریستم. چهره‌ای گرفته و کدر، و حالی منقلب داشتند و اندوه از سرو رویشان می‌بارید و قطرات اشک بسان لؤلؤتر بر گونه‌های ایشان جاری بود. گفتم: سرور من، خدای متعال هرگز چشمی را بر شما نگریناند، برای چه می‌گریید و چه حادثه‌ای برایتان رخ داده است؟ فرمود: آیا غافل‌ی که امروز چه روزی است؟! پس من هم از گریه حضرت به گریه افتادم و از حزن ایشان اندوهگین شدم.

سپس پرسیدم: سرور من، در چنین روزی چه باید کرد؟ فرمود: ای پسر وهب، [هر جا هستی] از دورترین نقطه یا نزدیکترین مکان، حسین علیه السلام را زیارت کن و غم خویش را در عزای وی تازه کن و بر آن حضرت گریه بسیار نما ...

گفتم: سرور من، در باب روزه این روز چه می‌فرمایید؟ ... فرمود: در این روز، روزه کامل بگیر و با شربتی آب یک ساعت پس از [وقت فضیلت نماز] عصر افطار کن. زیرا در این وقت، هیجان و نگرانی از اهل بیت پیامبر برداشته شد ... (تاریخ النياحة على الإمام الشهيد الحسين بن علي عليه السلام ، سید صالح شهرستانی، الجزء الأول، مطبعة الأتحاد، تهران ۱۳۹۳ ق، صص ۱۵۷ - ۱۵۹ ، نقلاً عن: إفتاح اللاتم علی إقامة المآتم، للسید محسن امین عاملی).

آنچه گفتیم (یعنی لزوم همدردی با خاندان وحی علیهم السلام در عزای سالار شهیدان به زبان «لباس و پوشاک») بوضوح در روایات نیز آمده است.

عالم بزرگوار شیعی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مشهور به ابن قولویه، در کتاب معروف خویش - کامل الزیارة یا کامل الزیارات - از حسین بن علی زعفرانی از محمد بن عمر نصیبی از هشام بن سعد و او نیز از مشایخ خویش نقل کرده است که: فرشته‌ای که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خبر قتل حسین بن علی علیه السلام را به آن حضرت داد، فرشته [موکل بر] دریاها بود ...

فرشته‌ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و بالهای خویش را بر فراز آن گسترد، سپس صیحه‌ای کشید و گفت: ای اهل دریاها، اَلَيْسُوا أَثْوَابَ الْحُزْنِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَذْبُوحٌ (جامه‌های عزا بپوشید که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را سر بریدند!). آنگاه مقداری از تربت آن حضرت را در میان بالهای خویش نهاده به آسمانها برد و فرشته‌ای در آسمانها نماند مگر آنکه آن تربت را بوید و نزد وی اثری از آن باقی ماند و بر قاتلان سید شهیدان علیهم السلام و پیروان و همدستان آنها لعنت فرستاد. (۱)

۱. کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، تصحیح و تعلیق علامه امینی (مطبعة مرتضویه، نجف ۱۳۵۶

ق) صص ۶۷ - ۶۸؛ بحارالانوار، همان، ۲۲۱/۴۵.

مضمون حدیث کامل الزیارات در مآخذ مختلف اهل سنت نیز آمده است. مرحوم علامه امینی، صاحب الغدير، در کتاب گرانسنگ خویش «سیرتنا و سنتنا سیرة نبینا و سنته صلی الله علیه و آله» (طبع مطبعة الآداب نجف، ۱۳۸۴ ق، صص ۵۷ - ۶۳) به نقل از مآخذی همچون مسند احمد بن حنبل (ج ۳، ص ۲۴۲)، دلائل حافظ ابونعیم (۲۰۲/۳)، المعجم الكبير حافظ طبرانی (ج ۱، بخش مربوط به شرح حال امام حسین علیه السلام)، دلائل النبوة حافظ بیهقی (باب إخبار رسول الله صلی الله علیه و آله بقتل الحسين)، تاریخ شام ابن عساکر (۳۲۵/۴)، طرح التشریب حافظ عراقی (۴۱/۱) مجمع حافظ هیثمی (۱۸۷ و ۱۹۰/۹)، مختصر التذکره قرطبی (ص ۱۱۹)، صواعق ابن حجر (ص ۱۱۵) و غیره، روایاتی را آورده است که مضمون کلی آنها - با اندکی تفاوت در الفاظ - چنین است: فرشته موکل بر باران از خداوند متعال اجازه خواست که به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ابن حماد - شاعر بزرگ شیعی - می گوید:

كيف لا اسلب العزاء إذا ما أنا مثلته سلب الرداء؟!

كيف لاتسكب الدُموع جفوني بعد تضريح شبيهة بالدماء؟! (۱)

حاصل مضمون آنکه: زمانی که وجود نازنین ابی عبدالله علیه السلام را - بر پرده ذهن - عریان و جامه ربوده شده بر روی خاکهای گرم کربلا تصور می کنم، چگونه لباس عزا نپوشم؟! پس از خون آلود شدن فرق مبارک آن حضرت - که برف پیری بر آن نشسته بود - چرا پلکهای چشمم اشکبار نباشند!؟

→ برسد. به وی اجازه داده شد و او به حضور پیامبر رسید. پیامبر به ام سلمه فرمود: در اتاق را ببند که کسی بر ما وارد نشود. ام سلمه گوید: چندی نگذشت که حسین علیه السلام از راه رسید و خواست نزد پیامبر رود. من مانع شدم ولی او پرید و داخل اتاق شد و (به عادت معمول) روی زانوی پیامبر نشست و پیامبر نیز (همچون همیشه) به وی ابراز محبت کرد. فرشته باران که این صحنه را دید به حضرت گفت: آیا او را دوست می داری؟ پیامبر فرمود: آری. گفت: آگاه باش که امت تو او را خواهند کشت، و اگر بخواهی، مکانی را که فرزندت در آنجا به شهادت می رسد نشانت خواهم داد. پیامبر فرمود: آری می خواهم. پس فرشته مشتی خاک از مکان شهادت حسین علیه السلام برگرفت و به حضرت نشان داد؛ خاک سرخی بود. سپس آن خاک را پیامبر به ام سلمه داد [و آن همان است که توسط ام سلمه در شیشه ای نگهداری می شد تا آنکه در روز عاشورا، به هنگام قتل سید الشهداء علیه السلام ، آن گونه که پیامبر خیر داده بود، تبدیل به خون شد] ...

علامه امینی سپس از کتاب مقتل الحسین علیه السلام نوشته خوارزمی (۱/۱۶۲) نقل می کند که می نویسد: شر حبیل بن ابی عون می گوید: إن الملك الذى جاء الى النبی صلی الله علیه [وآله] انما كان ملك البحار، و ذلك أن ملكاً من ملائكة الفردوس نزل الى البحر ثم نشر اجنحته عليه و صاح صيحة قال فيها: يا اهل البحار، اليسوا ثياب الحزن فأن فرخ محمد مقتول مذبح ... (سیرتنا و سنتنا ... ، همان، ص ۶۳).

مرحوم طریحی نیز در منتخب آورده است: «روی شر حبیل بن ابی عون أنه قال: لما ولد الحسين علیه السلام هبط ملك من ملائكة الفردوس الأعلى و نزل الى البحر الأعظم و نادى فى اقطار السموات و الأرض يا عباد الله اليسوا ثوب الأحران و اظهروا التفجع والأشجان فأن فرخ محمد مذبح مظلوم مقهور ...

(المنتخب للطريحي فى جمع المراثى و الخطب المشتهر بالفخرى، شيخ فخرالدين طريحي

نجفی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، طبع مصحح، بیروت ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲، جزء ۶۲/۱ - ۶۳).

شیخ فخرالدین طریحی - عالم برجسته شیعی در قرن ۱۱ هـ، و صاحب مجمع البحرین - می نویسد: «فَإِذَا إِخْوَانِي مَا عُدُّرُ أَهْلِ الْإِيمَانِ فِي إِضَاعَةِ الْبِكَاءِ وَ لِبَسِ اثْوَابِ الْأَحْزَانِ لِمَصَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟» (۱)

و عالم برجسته شیعی دیگر، رضی الدین سید بن طاووس، که با امام عصر (عج) سر و سرری خاص داشت، می گوید:

إِعلم أَنَّ المَوَاسَاتِ لِأُمَّةِ الزَّمَانِ وَ اصْحَابِ الْأَحْسَانِ فِي السَّرُورِ وَ الْأَحْزَانِ مِنْ مَهْمَاتِ أَهْلِ الصَّفَا وَ ذَوِي الْوَفَاءِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي الْوَلَاءِ وَ فِي هَذَا الْعَشْرِ كَانَ أَكْثَرَ [ل] اجْتِمَاعِ الْأَعْدَاءِ عَلَى قَتْلِ ذَرِيَّةِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ التَّهْجَمِ بِذَلِكَ عَلَى كَسْرِ حَرَمَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ - مَالِكِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - وَ كَسْرِ حَرَمَةِ رَسُولِهِ ﷺ - صَاحِبِ النِّعَمِ الْبَاطِنَةِ وَ الظَّاهِرَةِ - وَ كَسْرِ حَرَمَةِ الْأَسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، وَ لِبَسِ اثْوَابِ الْحُزْنِ عَلَى فِسَادِ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ فَيَنْبَغِي مِنْ أَوَّلِ مَنْ هَذَا الشَّهْرُ أَنْ يَظْهَرَ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ السَّكَنَاتِ شِعَارَ آدَابِ أَهْلِ الْمَصَائِبِ الْمُعْظَمَاتِ فِي كُلِّ مَا يَتَقَلَّبُ الْإِنْسَانُ فِيهِ وَ أَنْ يَقْصِدَ الْإِنْسَانُ بِذَلِكَ إِظْهَارَ مَوَالَاتِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَعَادَاةَ أَعَادِيهِ. (۲)

۱. همان، ۳۹۵/۲. نیز می نویسد: ایها المؤمنون جودوا بماء العيون المحزون، و ایها السامعون جددوا ثياب الأشجان و الحزون، و تساعدوا على النياحة و العويل، و اسكبو العبرات على الغريب المقتول ... و نوحوا ایها المحيئون لآل الرسول و ابكوا على مصاب ابناء البتول (همان، ۳۴۰/۲) و نیز: فیما إخوانی تساعدوا على النياحة و العويل و اسكبوا عبراتكم على الغريب القتيل الذي اهتز لمصابه عرش الجليل، و لئن حجبتكم عن نصرتهم الأقدار على مايشاء القادر المختار فلا عذر لكم عن لبس جلابيب العزاء و اظهار شعائر الحزن و البكاء ... (همان، ۴۰۷/۲).

۲. اقبال الأعمال، سید بن طاووس (دارالکتب الاسلامیه، ط ۲، تهران ۱۳۹۰ ق - ۱۳۴۹ ش) بخش مربوط به اعمال شب اول محرم. مرحوم سید همچنین در مقدمه «المهوف على قتلى الطفوف» مشهور به لهوف (مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۲۹ ق) صص ۵ - ۶ می نویسد:

حاصل مضمون آنکه: همدلی و همراهی با ائمهٔ زمان (که بر سر سفرهٔ لطف و احسانشان نشستیم) در سرور و احزان، از مهمترین (رسوم) اهل صفا و صاحبان وفا و دوستان مخلص است و این معنی، در این ده روز (اول محرم) جا و جلوهٔ بیشتری دارد. چرا که در این ده روز، دشمنان اسلام جهت قتل فرزندان پیامبر ﷺ اجتماع کردند و با این کار، در مقام شکستن حرمت خدای متعال و رسول گرامی او و - اصولاً - شکستن حرمت اسلام و مسلمین برآمدند. به خاطر این فاجعه، که فساد دین و دنیای مسلمین را در برداشت، (بایستی) لباسهای اندوه برتن کرد.

پس شایسته است که انسان، از نخستین شب این ماه، به شیوهٔ کسانی که مصیبتی سخت بر آنان وارد شده، حزن و اندوه خویش را در تمامی حرکات و سکنات ابراز دارد و قصد وی نیز از این عمل، اظهار دوستی با اولیای خداوند و دشمنی با اعدای وی باشد.

همو، در جای دیگر، اهل سقیفه را شدیداً مذمت می‌کند که چرا پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به جای آنکه سیاه بپوشند و از آب و غذا امساک ورزند و به

→ «اگر کتاب و سنت، به خاطر نابودی پیشوایان هدایت توسط سران گمراهی و ضلالت، دستور به پوشیدن لباس جَزَع (بی تابی) و ماتم نداده بود؛

و اگر اندوه و تأسفان بر محرومیت از سعادت (شهادت در رکاب سالار شهیدان ﷺ در کربلا) و نیز دریغ و افسوسی که بر این گونه شهادت وجود دارد، نبود؛

همانا به خاطر آن نعمت بزرگ (که شهدای کربلا بدان نائل شدند: فیض و فوز شهادت در راه خدا) لباس شادی و سرور برتن می‌کردیم. ولی چون رضای خداوند و خشنودی بندگان نیک او، در بی تابی و اندوه و گریه بر امام حسین ﷺ است، لذا ما هم لباس جَزَع می‌پوشیم و با ریختن قطرات اشک انس می‌گیریم و به چشمان خویش می‌گوییم با گریه‌های بی‌پای بیار... که امانتهای پیامبر (در میان امت)، روز عاشورا خونشان مباح شمرده شد و وصایای آن حضرت در باب اهل بیت خویش ﷺ به دست افراد این امت و دشمنان پیامبر ﷺ پایمال گشت.

خدایا از این فاجعهٔ بزرگ و مصیبت سترگ، که همواره دلها را جریحه‌دار و جانها را غصه‌دار می‌سازد، به تو پناه می‌بریم...»

عزاداری و سوگواری پردازند، به دنبال ریاست دنیا رفتند و بر سر حکومت با هم به نزاع پرداختند ...؟! (۱)

چه خوش می‌گوید شاعر معاصر پارسی زبان، خطاب به شیعیان، که با رسیدن فصل ماتم، یعنی ماه محرّم، در غم شهیدان کربلا و اسیران نینوا فرو می‌روند:

تکیه‌ها را، باز هم، بر پا کنید	راه اشک دیده‌ها را، وا کنید
مسجد و صحن و حرم را، عاشقان	با قلم رنگ عزا زیبا کنید
سوگواران، فصلِ فصلِ ماتم است	با نوای نینوا، غوغا کنید
در عزا و ماتم آله‌ها	ز اشک و خون دیده‌ها، دریا کنید
عاشقان، رخت عزایرتن خوش است	جامه‌های زینتی را، تا کنید
بغض اندوه نشسته در گلو	بشکنید و، ناکسان افشا کنید
خون زخم سینه‌ها را برکنید	دشمن آل عبا رسوا کنید
ماجرای ذبح نامردانه را	در رگ تاریخ، باز احیا کنید
درس ایثار و خلوص و بندگی	در کتاب کربلا پیدا کنید
یاد طفلان صغیر کربلا	روز عاشورا برهنه پا، کنید
یاد حلقوم و لب خشکیده‌شان	از زلال آب هم، پروا کنید
با نثار اشکها در سوگشان،	با خدای لاله‌ها سودا کنید
یادی از مشک دریده، هم‌رهان	یادی از قطع ید سقا کنید
همچو زینب در کنار قتلگاه	با ذبیح پاره تن نجوا کنید
هر کجا بار غمی بیتوته کرد	اقتدا بر زینب کبری <small>علیها السلام</small> کنید
در رسوم داغداری، زائران	یادی از زینب - گل زهرا <small>علیها السلام</small> - کنید

۱. کشف المحجّة لثمره المهجّة، سید رضی الدین علی بن طاووس (دارالمرتضی، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۱م) فصل ۹۲، ص ۸۲: «وكان من جملة حقوقه [ای حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله] بعد وفاته و خاصة یوم الممات أن یجلس المسلمون کلهم علی التراب بل علی الرماد و یلبسوا افضل ما یلبسه اهل المصاب من السواد و یشغلوا ذلك الیوم خاصة عن الطعام و الشراب و یشترک الرجال و النساء فی الثیابة و البكاء و المصائب ... فیالها من نکبة و فضیحة علیهم تبکی منها القلوب و العیون ...».

فصل دوم:

رنگ سیاه؛ رنگ پوشش، هیبت، و عزا

رنگ سیاه ... مورث اندوه و موجب هم و غم
است. امام صادق علیه السلام

رنگ سیاه، از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژه خویش از آن بهره می‌گیرند. به برخی از این آثار و خواص اشاره می‌کنیم:

۱. رنگ سیاه؛ رنگ پوشش و حجاب

نخست آنکه، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیا، و مانع دیده شدن آنهاست. چشم در تاریکی جایی را نمی‌بیند و پارچه یا پرده سیاه، مایه احتجاب اشیا است که در پس آنها قرار دارد. از همین روست که بانوان عفیف و هوشمند مسلمان - خاصه در کشورمان - رنگ لباسهای رورا، از چادر و مانتو و روسری گرفته تا پیچه و چشم‌آویز^(۱) و مقنعه، رنگهای تیره (سیاه یا سرمه‌ای سیر) بر می‌گزینند و از رنگهای روشن و جذاب و چشم‌نواز دوری می‌جویند تا اندامشان از چشم

۱. پیچه، روبند مشبک زنان است که سیاه بوده است و چشم‌آویز، نقابی سیاه و شبکه‌دار که از موی دم اسب می‌بافتند و زنان آن را جلو صورت خود می‌آویختند به طوری که آنان همه چیز را می‌توانستند ببینند ولی کسی چهره ایشان را نمی‌دید (فرهنگ جهانگیری، آندراج، نفیسی). نقل از: یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، دکتر غلامحسین یوسفی (انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱ ش) صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

نامحرمان پوشیده‌تر، و در نتیجه گوهر عفافشان در دُرُج عصمت محفوظتر باشد. در معنی، هرگونه دلبری و مجلس آرایبی را به خلوت خانه و امی گذارند تا پهنه اجتماع که محیط کار و فعالیت است، نه بزم و عشرت - از فساد و تباهی پاک، و به همان میزان، کانون خانواده گرم و تابناک باقی بماند. چه نیکو گوید ادیب پیشاوری در قیصرنامه:

بپوشند عنبرفشان مویها ستیران، ز نامحرمان رویها

اما:

در آید چو مَحْرَم در ایوانشان چو گل بشکفد لعل خندانشان
 ضمناً رنگ سیاه، مایه کاهش قوه شهوت است (کلام امام صادق علیه السلام در این باب قریباً خواهد آمد) و ظاهراً یکی از انگیزه‌های راهبان مسیحی و نیز دراویش مسلمان از پوشیدن جامه‌های تیره و کبود، همین امر بوده است: تقلیل شهوت و کنترل قوای شهوانی خویش (چنانکه، برپایه روایات متعدد، ائمه اطهار علیهم السلام، نیز البته در زیر لباسهای نرم و سفید خویش، به منظور ریاضت نفس، پلاس سیاه و خشن می پوشیده‌اند).^(۱)

۲. رنگ سیاه؛ رنگ هیبت و تشخیص

خصوصیت دیگر رنگ سیاه آن است که رنگ تشخیص و هیبت است و در میان رنگها اُبْهَتی بیشتر دارد. لباس رسمی شخصیتها (از رؤسای جمهور و نخست وزیران و وزیران گرفته تا قضات و وکلا و ...) در همه جای دنیا، نوعاً سیاه یا سرمه‌ای سیر است. حتی ورزشکاران زمانی که در رژه رسمی شرکت می‌کنند کت مشکی یا سرمه‌ای می‌پوشند؛ چنانکه رنگ رسمی ماشین شخصیتها نیز مشکی است.

گذشته از شکوه و تشخیص رنگ سیاه، بایستی از هیبت و ابهت آن یاد کرد. تصور کنید کسی بر قامت رسای خویش، سراپا لباسهای مشکین پوشانده (و احیاناً گره

برپیشانی و خم بر ابرو افکنده و خنجری نیز از کمر آویخته) باشد، و مقایسه کنید همورا با همان اطور شگفت، اما فی المثل در رنگهای سفید یا زرد روشن. پیداست که تشریوی در جامه سیاه ابهت و صلابتی دیگر دارد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: زمانی که ملک الموت در مقام ستاندن جان کافران بر می آید، با قیافه‌ای زشت و کریه، و بانگی رعد آسا، و رنگی سیاه چونان پاره‌های شب تاریک بر آنان ظاهر می‌شود؛ همراه با ۵۰۰ فرشته که در دست خویش تازیانه‌هایی آتشین دارند و پلاس سیاه پوشیده‌اند.^(۱) نیز در روایت دیگر آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام از فرشته مرگ در خواست کرد به هیبتی که با آن روح فاجر را می‌گیرد بر او ظاهر شود، و لحظه‌ای بعد فرشته مزبور به شکل مردی سیاه در آمد که جامه‌ای سیاه پوشیده بود و از دهان و بینیش آتش و دود زبانه می‌کشید...^(۲)

«بالا تر از سیاهی رنگی نیست»، مثلی سائر است. به نوشته مجمع الفرس، چاووشانی که قدیم، پیشاپیش موکب شاهان حرکت کرده و دور باش می‌گفتند سیاه می‌پوشیدند تا «مهیّب نمایند» و از همین روی بدانان «سیاهپوش» گفته می‌شد.^(۳) برهان قاطع نیز در برابر واژه «سیاهپوش» آورده است: «شب گرد و عسس و میربازار و میرشب را گویند، و چاووش را نیز گفته‌اند و آن کسی باشد که پیشاپیش پادشاه دور باش گوید، و این جماعت در قدیم به جهت هیبت و صلابت و سیاست سیاه می‌پوشیده‌اند».^(۴) افزون بر این، پرچم شرطگان (شرطیون) نیز که رئیسشان

۱. بحارالانوار، همان، ۳۱۷/۸ و نیز ر.ک، به روایت صف کشیدن ملائکه رحمت (با لباسهای سبز) و ملائکه عذاب (با لباسهای سیاه) بترتیب در طرف راست و چپ انسان محتضر (بحار، همان، ۱۷۲/۶ - ۱۷۳).

۲. همان، ۱۴۳/۶ و ۷۴/۱۲ - ۷۵.

۳. مجمع الفرس، محمد قاسم کاشانی متخلص به سُروری، به کوشش دبیرسیاقی (کتابفروشی علی

اکبر علمی، تهران ۱۳۴۰ ش) ۷۵۷/۲ - ۷۵۸.

۴. برهان قاطع، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی

(مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ش) ص ۶۸۳.

«صاحب السُّرَط» خوانده می‌شد، به رنگ سیاه بود. (۱)

به علت هیبت و تشخیصی که در رنگ سیاه نهفته است، جبّاران برای اظهار جلال و جبروت خویش از سیاه بهره می‌جسته‌اند. از مولای متقیان علیؑ (۲) و نیز امام سجاد علیؑ (۳) نقل شده که فرموده‌اند: فرعون سیاه می‌پوشید، و امام صادق علیؑ نیز نعلین سیاه را جزئی از لباس و شعار جبّاران شمرده است. (۴) چنانکه یکی از انگیزه‌های بنی‌عباس در انتخاب شعار سیاه (بویژه پس از دستیابی به قدرت و حکومت) بهره‌گیری از همین خصوصیت بود: بر اساس پاره‌ای از روایات، جبرئیل زمانی که می‌خواست داستان سلطه مهیب و رعب‌انگیز آل‌عباس بر آل‌رسول ﷺ را برای پیامبر بازگو کند، در قبایی سیاه ظاهر شد که در میان آن کمربندی بود و بر آن کمربند، خنجری آویخته. پیامبر، هولناک از مشاهده این صحنه، پرسید: این چه هیئتی است که به خود گرفته‌ای؟! گفت: این هیئت فرزندان عمویت، عباس، است، ای محمد، وای بر فرزندان و ذراری تو از دست فرزندان عمویت عباس! (۵)

ابن اثیر می‌نویسد: ابو مسلم خراسانی روزی خطبه خواند. مردی برخاست و پرسید: این علامت سیاه که بر تو می‌بینم چیست؟ گفت: ابو زبیر از جابر بن عبدالله

۱. مفاتیح العلوم، خوارزمی، ترجمه حسین خدیو جم (تهران ۱۳۶۳ ش) ص ۱۱۳؛ کتاب الوزراء،

هلال صابی، تصحیح: احمد فراج (قاهره ۱۹۵۸ م) ص ۲۰.

۲. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حرّ عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی

شیرازی، (داراحیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م) ۲۷۸/۳ - ۲۷۹، باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی، حدیث ۵، به نقل از علل الشرایع و خصال شیخ صدوق.

۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عبداللّه تهرانی و شیخ علی احمد ناصح (مؤسسه

المعارف الإسلامیة، قم، شعبان ۱۴۱۱ ق) صص ۴۶ - ۴۷، حدیث ۳۱.

۴. وسائل الشیعة، همان، ۳/۳۸۶، باب ۳۸ از ابواب احکام الملابس.

۵. فقیه من لایحضره الفقیه (از سری: موسوعة الکتب الأربعة فی احادیث النبی و العتره)، شیخ

طوسی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمد جعفر شمس الدین (دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق)

۲۳۲/۱؛ وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، همان، همان باب، ۲۷۹/۳.

انصاری روایت کرد که گفت: پیغمبر هنگام فتح مکه عمامه سیاه بر سر داشت، و این لباس هیبت و لباس دولت است.^(۱) و بلعمی آورده است که، «بنی امیه رنگ سبز دوست داشتندی و ... گفتندی که این رنگ سبز از بهشت است. پس ابومسلم خواست رسمهای بنی امیه بگرداند و خواست که سلطان جامه بر آن رنگ پوشد که با هیبت تر بود پس ... بفرمود که جامه سلطان سیاه کنند».^(۲)



آنچه گفتیم، مواردی از استفاده جباران از «تشخص» و «مهابت» رنگ سیاه بود. اسلام نیز از این ویژگی سود جسته است؛ با این تفاوت که جباران در استفاده از این دو خصوصیت افراط کرده اند ولی اسلام، همچون سایر موارد، جانب اعتدال را از دست نداده است:

به نوشته مورخان و محدثان، روزی که رسول خدا (به رغم انف ابوجهل، که خواستار ازدواج با خدیجه بود و در این راه از اینکه او باش مکه را گرد خویش جمع کند و دست به شمشیر برد ابایی نداشت) با شکوه و جلال بسیار همراه حمزه و عباس و ابو طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم، برای خواستگاری از خدیجه به سمت منزل وی حرکت کرد، عمامه سیاه بر سر نهاد^(۳) و سالها بعد از این تاریخ نیز، در جریان فتح مکه و ورود به مسجد الحرام - که پرشکوهترین صحنه نمایش قدرت اسلام و شکست کفر بود - عمامه مشکین بر سر داشت و مسلح بود.^(۴) نیز چنانکه

۱. الکامل، ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی (تهران، بی تا) ۱۱۴/۹.

۲. تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار (انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱ ش).

۳. بحار، همان، ۶۷/۱۶.

۴. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب (دارالأضواء، بیروت) ۱۷۱/۱؛ مکارم الأخلاق،

طبرسی (منشورات شریف رضی، ط ۲، قم ۱۴۰۸ ق) ص ۱۱۹؛ الکامل، ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی،

همان، ۱۱۴/۹؛ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، همان، ۳۷۹/۳، حدیث ۱۰.

گفته‌اند، برخی از رایات و بیرقهای آن حضرت در جنگها سیاه رنگ بوده است. (۱)
 سیره حلبی آورده است که: آن حضرت در جنگ بدر کبری سه پرچم داشتند. یک
 سفید و دو سیاه؛ سفید را به مصعب بن عمیر دادند و دو پرچم سیاه را به مردی از
 انصار و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از اوقات، در سفر و حضر، عمامه‌ای از خز سیاه بر سر
 می‌نهاد (۳) و در زندگی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نیز کزراً به رنگ سیاه - به عنوان
 رنگ هیبت و دولت - بر می‌خوریم: در جنگی که آن حضرت در عصر پیامبر با
 جلندی در شهر عمان نمود، عمامه سیاه بر سر و استر شهباء در زیر پا داشت. (۴) در
 جنگ صفین نیز، زمانی که خواست به حمله‌ای سخت علیه معاویه دست زند، بر
 استر شهباء پیامبر سوار شد و عمامه سیاه آن حضرت را بر سر نهاد. گفتنی است، در
 جریان همین حمله بود که سپاه شام یکسره درهم شکست و مقدمه سپاه حضرت به
 خیمه معاویه رسید و از آن تاریخ، معاویه را (برای نجات جان خویش) به اندیشه

۱. طبقات، محمد بن سعد کاتب واقفی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران ۱۳۶۵ ش) ص
 ۴۵۳؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (دارالکتاب العربی، بیروت) ۳۳۲/۱۴. مدرک اخیر از ابن عباس نقل
 کرده که رایت پیامبر سیاه و لواء آن حضرت سپید بود.

مجمّل التواریخ و القصص (تصحیح محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸ ش، ص ۲۶۳) نیز در «وصف
 سلاحهای پیامبر علیه‌السلام» به نقل از شرف‌النبی می‌نویسد: «رایتی سیاه که آن را عقاب گفتندی، ولوایی
 سپید بود». شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، عالم برجسته شیعی در قرن ۶ هجری، می‌گوید: «... مذهب
 شیعت بر آن است که رسول (ص) سفید و سیاه وزرد داشت؛ سیاه به عباس داد ...» (نقض، معروف به
 بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الزوافض»، عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح: محدث
 ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، اسفند ۱۳۵۸ ش، ص ۵۵۹).

۲. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام (تهران ۱۳۳۳ ش) ۱/۱۷۱.

۳. بحار الانوار، همان، ۲۵۰/۱۶.

۴. همان، ۷۷/۴۱. استر شهباء، استری سفید رنگ است که خالهای سیاه دارد.

فریفتن و خریدن امثال اشعث بن قیس و دیگر حیل‌ها افکند... (۱) چنانکه، به نقل زید بن صوحان، آن حضرت زمانی که در ابتدای خلافتش در ذیقار خطبه خواند، عمامه سیاه بر سر داشت. (۲)

اصولاً به علت شکوه و هیبتی که در رنگ سیاه نهفته است سواد (سیاهی) با سُودَد و سیادت (سروری)، نه تنها در عالم لغت، که در جهان خارج نیز همراه و خویشاوندند و ظاهراً انتخاب رنگ سیاه برای عمامه سادات و ذراری پیامبر نیز (که تأسی به رفتار پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیّه و دیگر ائمه طاهرين عليهم السلام است) به همین اعتبار بوده است.

در باب عمامه، و مفهوم سیاسی آن، اشاره به یک صحنه تاریخی خالی از لطف نیست: پیامبر اکرم، در غدیر خم، زمانی که آن خطبه طولانی و مشهور را در معرفی علی بن ابی طالب و اولاد طاهرين وی ﷺ به مسلمین به عنوان جانشینان بر حق خویش، ایراد فرمود، با دست مبارک خود عمامه‌ای بر سر مولا پیچید و یک طرف آن را بر دوش وی افکند و فرمود: خداوند در روز بدر و حنین مرا به وسیله ملائکه‌ای که این چنین عمامه‌ای بر سر داشتند یاری نمود. و بر پایه روایت دیگر دست او را گرفته فرمود: یا ایها الناس من كنت مولا فهذا مولا. و در روایت دیگر آمده است که چون عمامه سحاب را بر سر مولا نهاد، فرمود: العمامة تيجان العرب (عمامه، تاج عرب است) و با این تعبیر فهماند که پس از ایشان، سلطنت حقه الهیه بر امت اسلام، از آن علی و اولاد معصوم عليهم السلام اوست (۳)؛ و عمامه سادات، خاصه

۱. همان، ۵۱۰/۳۲ و صفحات بعد.

۲. همان ۶۲/۳۲.

۳. ر.ک، وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی، همان، ۳/۳۷۹ و نیز: الغدیر فی الکتاب و السنّة والأدب، علامه امینی (دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۷ - ۱۹۶۷) ۱/۲۹۰ - ۲۹۳؛ عوالم العلوم والمعارف و الأحوال ...، الأمام علی بن ابی طالب ﷺ، شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی، مستدرک از: سید محمد باقر موحدابطحی (تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدی - عج - قم، رمضان ۱۴۱۳ق) ج ۱۵/۳، صص ۱۹۹-۲۰۱.

با رنگ سیاه آن، جلوه‌ای (محدود) از همان ولایت و شعاعی برخاسته از همان آفتاب است. مولوی در داستان مشهور باغبان با شیخ و سید و عامی، از زبان باغبان با اشاره به شخص سید می‌گوید:

و آن دگر شهزاده و سلطان ماست

سید است؛ از خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله است

و اینکه مخالفین سیاسی فاطمیین مصر و صفویه ایران (در بغداد عباسی و ترکیه عثمانی) سعی در مخدوش جلوه دادن «سیادت» این دو سلسله داشتند، برای همین بود که «زیربنا و اساس مشروعیت» حکومت آن دورا در چشم مسلمین سست و منهدم سازند.

به موردی دیگر از کار برد رنگ سیاه در زندگانی اهل بیت علیهم السلام توجه کنید: روایات بسیاری در کتب شیعه و سنی وجود دارد که نشان می‌دهد طلایه‌داران پیروز قیام مهدی (عج)، که از خراسان بر می‌خیزند و در قطر عربی قدرت را به وی تقدیم می‌دارند، بیرقهای سیاه (رایات سود) با خود دارند (روایات مربوط به اصحاب رایات سود را در ضمیمه شماره ۵ پایان کتاب آورده‌ایم). نیز در روایتی می‌خوانیم: عبدالله بن شریک عامری، که در برابر حضرت ولی عصر (عج) ناظر تکبیر و حمله چهار هزار تن از اصحاب ایشان است، عمامه سیاهی بر سر دارد که دو گوشه آن را بین شانه‌هایش آویخته است.^(۱) و بر پایه روایت دیگر، آن حضرت (عج) با بیرق

→ امام کاظم علیه السلام نیز در شرح خوابی که دیده بودند، «عمامه» و «شمشیر» و «کتابی» را که از دست امیرالمؤمنین گرفته بودند، بترتیب نشانه «سلطنت»، «عزت» و «نورالهی» دانستند (بحار، همان، ۱۱/۴۹ - ۱۲).

۱. کشی در کتاب رجال خویش از خلف بن حماد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از علی بن

مغیره، و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

گویا می‌بینم که عبدالله بن شریک عامری، «عمامه‌ای سیاه»، که دو گوشه آن را بین شانه‌هایش افکنده، بر سر دارد و در پای کوه، روبروی قائم ما اهل البیت علیهم السلام ایستاده است، در حالیکه چهار هزار نفر تکبیر

رسول خدا ﷺ خروج می‌کند که از پارچهٔ مخمل سیاه و چهارگوش بوده و در آن حجر (سختی و صلابت) است ... (۱)

در اینجا نیز، سیاهی «رایات سود» و نیز عمامهٔ عبدالله بن شریک و بالأخره بیرق حضرت، می‌تواند ناشی از همان نکته‌ای باشد که گفتیم: هیبت و شدت و صلابت. (۲)

→ می‌گویند و حمله می‌کنند (وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، همان، ۲۸۰/۳: باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی، حدیث ۱۰).

توجه داشته باشید که عبدالله بن شریک عامری، ظاهراً از سادات و ذراری پیامبر نمی‌باشد تا رنگ سیاه عمامهٔ وی نشان از بستگی نسبی به پیامبر داشته باشد.

۱. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، سید بن طاووس (منشورات الرضی، طبع ۵، قم ۱۳۹۸ - ۱۹۷۸) ص ۷۳ و نیز: الملاحم و الفتن ...، سید بن طاووس، ترجمهٔ محمد جواد نجفی (کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا) ص ۵۷.

۲. احتمال هم می‌رود که رنگ سیاه در «رایات سود» مزبور و غیر آن، جنبهٔ اظهار عزا و اندوه (بر مصائب عترت پیامبر) را داشته باشد. توضیح اینکه: می‌دانیم یکی از اهداف و مقاصد قیام حضرت حجة ابن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - در آخر الزمان، انتقام از قاتلان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. شعار اصحاب آن حضرت، بر پایهٔ برخی روایات، «یالثارات الحسین» می‌باشد و بخشی از منتظران مهدی (عج) فرشتگان معتکف در کنار تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام هستند که در روز عاشورا به عزم یاری امام حسین علیه السلام حرکت کردند و لی به موقع نرسیدند و اینک چشم براه ظهور آخرین پیشوای معصوم علیه السلام اند تا بپایخیزد و انتقام نیای خویش را بستاند (ر.ک، بحار، همان، ۲۲۰/۴۵ - ۲۲۶). نیز در باب انتقام حضرت ولی عصر از قاتلان سید الشهداء علیه السلام، و وعدهٔ الهی به فرشتگان نالان و غمین از شهادت آن حضرت، ر.ک، اربعین حسینیة یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، حدیث ۴۰، ص ۳۷۱، به نقل از: علل الشرایع صدوق و کامل الزیارات و ...). در زیارت معروف عاشورا، دو جا، ضمن اظهار اندوه شدید خویش از فاجعهٔ قتل سالار شهیدان علیه السلام، از خدای متعال می‌خواهیم که توفیقمان دهد در رکاب حضرت ولی عصر (عج) از قاتلان آن حضرت انتقام بگیریم. نیز به فرمایش امام باقر علیه السلام در روز عاشورا مستحب است که مؤمنین چون به هم رسند بگویند: اعظم الله أجورنا بمُصاب الحسین

اینک به ویژگی مهم دیگری در رنگ سیاه اشاره می‌کنیم که متناسب با «موضوع اصلی» کتاب حاضر است: سیاهپوشی در عزای ائمه نور علیهم السلام .

۳. رنگ سیاه؛ رنگ عزا و اندوه

دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ، ذاتاً و طبعاً، رنگی حزن‌آور و دلگیر، و مناسب با عزا و ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از آن در نقاط مختلف جهان به نشانه اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می‌شود، و هر چه هم زمان بیشتر می‌گذرد، این رسم (یعنی استفاده از رنگ سیاه در مراسم و مواقع عزا) رسمی‌تر و عمومیت‌تر و جهانیت‌تر می‌گردد. شواهد این امر، در صفحات آینده، بتفصیل خواهد آمد.

→ (یا بمصابنا بالحسین) و جَعَلْنَا و ایاکم من الطالبین بناره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد علیهم السلام (ر.ک، مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، بخش مربوط به زیارت عاشورا). چنانکه پرچم خون‌رنجی که بر فراز گنبد مطهر سالار شهیدان در کربلا همیشه در اهتزاز است، یادآور خونی است که بناحق ریخته شده و هنوز انتقام آن گرفته نشده است. اصولاً بر پایه روایات بسیار «رجعت»، قیام جهانی حضرت مهدی (عج)، مبدأ بازگشت دیگر ائمه هدی علیهم السلام و یاران شایسته و ممتاز ایشان، همراه با رجعت خلفای جور و دستیاران و اعوان برجسته آنان به این دنیا بوده و بساط جنگ سخت حق و باطل، از نو بر پا خواهد گشت. با این تفاوت، که این بار فتح و ظفر، از آن ائمه نور و جبهه حق بوده و آن بزرگواران به مصداق آیه شریفه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» انتقام لازم را از غاصبان حقوق خویش می‌گیرند، ان شاء الله تعالی. در مورد خود حضرت (عج) نیز گفته شده که پیکر آن دو تن را که بر دخت گرامی پیامبر ﷺ ستم رانده‌اند، به عنوان انتقام بیرون آورده و بردار خواهد آویخت (در باب رجعت و اخبار آن ر.ک به آثاری نظیر: رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبری، قطع جیبی، بی نا، ۱۴۰۰ ق؛ الرجعة بین العقل و القرآن، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، تهران ۱۴۰۷ - ۱۹۸۶؛ رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السلام، محمد خادمی شیرازی، ویرایش: علی اکبر مهدی پور، مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۴۰۶ ق - ۱۳۶۵ ش). با توجه به آنچه گفتیم، بُعدی ندارد که رنگ سیاه در بیرق طلایه داران قیام «انتقامجویانه» مهدی عزیز (عج)، جنبه اظهار عزا در مصائب اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد. والله اعلم.

طیبیان، به کسانی که گرفتار بیماری شدید عصبی اند و توان خویش را در تحمل این بیماری از کف داده اند سفارش می کنند که از رنگ سیاه (پوشیدن جامه سیاه، نظر به پرده سیاه و ...) بپرهیزند و کسانی نیز که با این گونه بیماران، برای عیادت یا پرستاری، نشست و برخاست دارند، برای رعایت حال وی، سیاه نپوشند. امام صادق علیه السلام نیز خطاب به حنّان بن سُدیر، که نعلین سیاه پوشیده بود، فرمود: آیا نمی دانی که رنگ سیاه مایه ضعف بینایی و تقلیل شهوت و مورث غم و اندوه است؟ و آنگاه که وی از امام پرسید چه نوع نعلینی به پاکنم؟ پاسخ داد: بر تو باد به پوشیدن نعلین زرد که در آن سه خاصیت است: چشم را جلا می بخشد، قوه باه را تقویت می کند، و غم و اندوه را زایل می سازد... (۱)

۱. وسائل الشیعة، همان، ۳/۳۸۵ - ۳۸۷.

نیز از زبان آن حضرت می خوانیم که: المرأة الجمیلة تقطع البلغم و المرأة السوداء تهیج المرة السوداء (زن زیبا بلغم - یکی از اخلاط اربعة بدن - را قطع می کند و زن سیاه روی مهیج صفر است ← الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (افست دار صعب و دار التعارف للمطبوعات، ط ۳، بیروت ۱۴۰۱ ق) ۵/۳۳۶.

همچنین در روایت دیگر از همان حضرت می خوانیم که به زراره فرمود: یا زراره إنّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدمّ و إنّ الأرض بکت اربعین صباحاً بالسّواد و إنّ الشمس بکت اربعین صباحاً بالكسوف و الحمرة ...

یعنی، ای زراره، همانا آسمان در سوگ حسین علیه السلام چهل صبح خون گریست و زمین چهل صبح گریست به سیاهی و خورشید چهل صبح گریست به کسوف [= تیرگی و گرفتگی] و سرخی ... و هیچ زنی از ما (اهل بیت) بر چهره خویش خضاب نیست و روغن نمالید و سرمه نکشید و شانه بر موی نزد تا آنکه سر این زیاد ملعون برای ما آورده شد و پس از آن نیز پیوسته در حال گریه و ریختن اشک بودیم (بحار، ۲۰۶/۴۵ - ۲۰۷).

شاهد بر سر گریستن زمین و خورشید، در عزای سالار شهیدان علیه السلام، به «تیرگی و سیاهی» است که این روایت نیز اجمالاً نشان می دهد که رنگ سیاه، رنگی متناسب با عزا و اندوه می باشد (در باب احادیث

بدینگونه، می بینیم که پیشوای ششم علیه السلام نیز بر این قانون طبیعی - که رنگ سیاه ذاتاً دلگیر و حزن آور است - تصریح دارد. چنانکه همان حضرت پس از شرح وظایف زن در مرگ شوی خویش (مبنی بر اینکه بایستی ۴ ماه و ۱۰ روز عده و فوات نگه دارد و در این مدت از پوشیدن لباسهای رنگین، سرمه زدن، بوی خوش به کار بردن و زینت کردن پرهیزد) می افزاید که، «اشکالی ندارد که لباسهای سیاهرنگ بپوشد».^(۱) زیرا روشن است که لباسهای سیاه، بر خلاف جامه های رنگین، نه تنها با عزا و اندوه منافات ندارد، که تناسب هم دارد. در این باب، همچنین می توان گفتار امام هشتم علیه السلام را شاهد آورد که روز عید غدیر را - که روز جشن و سرور شیعیان بوده و بلکه «عید اکبر» خوانده شده است - روز بیرون آوردن لباسهای سیاه (یوم نزع السواد) خوانده است.^(۲) از این کلام شریف نیز بروشنی بر می آید که رنگ سیاه، رنگی مغایر با جشن و سرور، و طبعاً ملازم با حزن و اندوه است.

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری ذاتی آن، علتی منطقی نیز دارد. توضیح این معنی، موضوع گفتار آتی ماست.

→ مربوط به گریه زمین و آسمان، و گرفتگی قرص ماه و خورشید در عزای سالار شهیدان، همچنین بنگرید به: بحار ۲۰۱/۴۵ - ۲۰۹ و الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه: عبدالوهاب عبداللطیف، طبع ۲، مکتبه القاهرة، ۱۳۸۵ ق - ۱۹۶۵ م، ص ۱۹۴. در احادیث متعددی که مرحوم مجلسی در صفحات مزبور آورده گریستن آسمان به خون، بدینگونه تفسیر شده است که پس از شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام تا مدتها خورشید به هنگام طلوع و غروب سرخ رنگ بوده و در برخی از روایات آمده است که تا ۴۰ روز از آسمان خون یا خاک سرخ و خونرنگ بارید.

۱. دعائم الإسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی (دارالأضواء، بیروت ۱۴۱۱ ق - ۱۹۹۱ م) ۲/۲۹۱.

۲. اقبال الأعمال، سید بن طاووس، بخش مربوط به روز ۱۸ ذی حجه (عید غدیر)، فصل روزه عید غدیر. متن روایت در فصل سیزدهم همین کتاب آمده است.

فصل سوم:

رمز انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است
و ز عمر، مرا جز شب دُیجور^(۱) نمانده است

حافظ

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری طبیعی و ذاتی این رنگ، علتی منطقی - عاطفی نیز دارد: کسی که در ماتم عزیزان خویش جامه سیاه می پوشد و در دیوار را سیاهپوش می کند، با این عمل می خواهد بگوید و بفهماند که: تو، مایه روشنی چشم من و در حکم فروغ دیدگانم بودی و دفن پیکر تو در دل خاک - به مثابه افول ماه و خورشید در چاه مغرب - پهنه حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است.

در خسوف دل خاک، آن رخ چون ماه، دریغ!

آفتابی به زوال آمده ناگاه، دریغ!

قَدَمَضْتُ بِيضاً لِيَا لَيْنَا بِكُمْ فَغَدَّتْ بَعْدَكُمْ الْأَيَّامُ سُوداً^(۲)

شواهد این معنی نیز، در کلام بزرگان، نثر ادیبان و نظم شاعران بسیار است:

۱. به روایت جالب و خواندنی فضّه عَلَيْهَا، کنیز با وفای اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، زمانی

۱. دیجور: شب بسیار تاریک.

۲. شعر عربی از مرحوم شیخ عباس بغدادی نجفی - ادیب و شاعر شیعی برجسته قرن ۱۳ - است

(ادب الطف او شعراء الحسين، شهید سید جواد شبر، مؤسسه البلاغ - دارالمرتضی، بیروت ۱۴۰۹ -

که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام با آن حالت و هیئت حزن انگیز، در جمع زنان بنی هاشم، روز هشتم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر قبر آن حضرت رفت ... فریاد برآورد:
یا ابتاه، انقطعت بک الدنیا بأنوارها و زوت زهرتها، وکانت بسبجتک
زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها... والاسی
لازمننا... (۱)

یعنی: ای پدر (تو رفتی و) با رفتن تو دنیا روشنیهای خویش را از ما برگرفت
و نعمت و خوشیش را از ما دریغ کرد.

جهان، به حسن و جمال تو، روشن و درخشان بود (ولی اکنون با رفتن تو)
روز روشن آن سیاه گشته و تر و خشکش حکایت از شبهای بس تاریک دارد ... و
حزن و اندوه، همواره، ملازم ماست...

به قول حافظ شیراز:

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است و ز عمر، مرا جز شب دیجور نمانده است
نیز می فرمود:

صُبِّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبِّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنِ لِيَالِيَا (۲)
یعنی، به قول شاعر پارسی زبان:

در این بلا به جای من ار روزگار بود روز سپید او شب تاریک می نمود
و نیز، با خاموشی آن سراج منیر هدایت، افق آسمان را تیره - چهره خورشید را
گرفته - و زمین را ماتمسرای غمبار می دید:

۱. بحار الانوار، همان، ۱۷۴/۴۳ - ۱۸۰.

۲. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی (دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا) ۴۰۷/۲؛ المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمه سید محمد بحر العلوم (مطبعة النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق) ص ۲۴. ضبط ارشاد الساری چنین است:

صُبِّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبِّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ عَدْنِ لِيَالِيَا

إِغْبِرَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَكَوَّرَتْ شمس النهار و أظلم العصران
و الأرض من بعد النبي ﷺ كئيبية اسفأً عليه كثيرة الأحزان (۱)

۲. مولای متقیان علی علیه السلام زمانی که در دل شب، پیکر همسر مظلوم خویش را به خاک سپرد، بر سر مزار او، سخن از تیرگی زمین، پایان خوشیها و تشدید اندوه راند: «و لقد اسودّت علیّ الغبراء و بعدت عتّی الخضراء، فواخزناه ثم و اسفاه!» (۲)

۳. حسان بن ثابت انصاری، شاعر شهیر عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، در رثای آن حضرت می‌گوید: پیامبر اسلام، روشنی و نوری بود که، پس از خداوند، از وی پیروی می‌کردیم و نیز گوش و چشممان بود [که با آن نوای دلنواز وحی را می‌شنیدیم و جمال دل‌آرای حقیقت را می‌دیدیم]. ای کاش روزی که پیکر وی را در قبر نهاده و بر روی آن خاک ریختند، خداوند یکی از ما را پس از وی باقی نمی‌گذاشت ...

كان الضياء و كان النور نتبعه بعد الأله و كان السمع و البصرا
فلیتنا یوم واره بملحده و غیبوه والقوا فوکه المدرا
لم یسترک الله متا بعده احداً و لم یعش بعده أنثی ولا ذکرا (۳)

همچنین در رثای حمزه سید الشهداء علیه السلام می‌گوید: فقدان او زمین را در ظلمت فرو برد و ماه تابان را بیفروغ ساخت:

۱. الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة علیهم السلام، ابن صباغ مالکی (مطبعة العدل فی النجف، انست منشورات الأعلمی، تهران، بی تا) ص ۱۴۸.

۲. بحار، ۱۸۰/۴۳. نیز در دیوان منسوب به مولا علیه السلام قافیة الف در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

أمن بعد تکفین النبّی و دفنه بأنوابه آسی علی هالک نّوی ...
و کتّا بمرآه نری النور والهدی صباح مساء راح فینا او اغتدی
لقد غشیتنا ظلمةً بعد موته نهاراً فقد زادت علی ظلمة الدّجی

(و نیز ر.ک، بحار، ۵۴۸/۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۱/۲۴۰)

۳. دیوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمه استاد عبدا. مهنا (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ ق -

أظلمت الأرض لفقْدانه واسودَّ نورُ القمر النَّاصل (۱)

۴. کعب بن مالک انصاری، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، در رثای جعفر طیار و دیگر شهیدان جنگ مؤته می‌گوید: درود خدا و بارش ابر رحمت وی بر آن جوانمردان باد (که در سرزمین مؤته، در جدال با کافران، به شهادت رسیدند) ... چهره ماه تابان از مرگ آنان دگرگون شد و خورشید در حجاب کسوف رفت و نزدیک بود که یکباره غروب کند:

صَلَّى الْأُلَّةُ عَلَيْهِمْ مِنْ فِتْيَةٍ وَسَقَى عِظَامَهُمُ الْغَمَامُ الْمَسْبِلُ ...

فَتَغَيَّرَ الْقَمَرُ الْمَنِيرُ لِفَقْدِهِ وَالشَّمْسُ قَدِ كَسَفَتْ وَكَادَتْ تَأْفُلُ (۲)

۵. در رثای امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز گفته‌اند:

وَاصْبَحَتِ الشَّمْسُ الْمَنِيرُ ضِيَاءَهَا لِقَتْلِ عَلِيٍّ لَوْنَهَا لَوْنُ دَلْهِمٍ (مَظْلَمٍ)

وَظَلَّ لَهُ أَفْقُ السَّمَاءِ كَأَبَةِ كَشْفَةِ ثَوْبٍ لَوْنَهَا لَوْنُ عِنْدَمِ

وَالشَّمْسُ كَأَسْفَافٍ لِفَقْدِ أَمَانِنَا خَيْرِ الْخَلَائِقِ وَالْأَمَامِ الْعَادِلِ (۳)

۶. عبدالله بن عقیف آزدی، در قصیده بلند و پرشوری که در مدح سالار شهیدان علیه السلام در حضور ابن زیاد سرود (و به همین جرم! نیز به فرمان آن طاغی به شهادت رسید) می‌گوید:

وَ قَدْ كَسَفَتْ شَمْسُ الضَّحَى لِمِصَابِهِ وَاضْحَتْ لَهُ الْآفَاقُ جَهْرًا بِوَأَكْيَا (۴)

شعری که خواهر داغدار آن حضرت، زینب - سلام الله علیها -، با مشاهده سر بریده برادر در کوفه سرود، مشهور آفاق است:

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. بحار، ۵۱/۲۱؛ ائقاع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین (مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۴۴ ق)

ص ۱۳۵.

۳. بحار، ۲۹۳/۴۲ - ۲۹۴.

۴. مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا، المشهور بمقتل ابی مخنف (منشورات

شریف رضی، طبع ۲، قم ۱۳۶۲ ش) ص ۱۷۴.

يا هلالاً لَمَّا استتم كمالاً غَالَهُ خَسْفَةٌ فَأَبْدَى غُرُوباً^(۱)
چنانکه ابن متوَّج، شاعر شیعی، نیز در رثای خامس آل عبا از همین مضمون
- خسوف ماه ولایت - سود جسته است:

أَلَا نُوحُوا عَلَى قَمَرٍ مَنِيرٍ عِراهِ الْخَسْفِ مِنْ بَعْدِ الضِّيَاءِ^(۲)
۷. در شعر و ادب پارسی هم، سخنوران زبر دست این زبان، باذوق لطیف
خویش در این باب سنگ تمام گذارده‌اند: فردوسی، با اشاره به قتل سیامک توسط
دیوان می‌گوید:

چواگه شد از مرگ فرزندی شاه از اندوه، گیتی بر او شد سیاه
فرخی سیستانی در سوگ چامه مشهور خویش در مرگ محمود - که ابیاتی از آن
در فصل بعد خواهد آمد - می‌گوید:

میر ما خفته به خاک اندرو، ما از بر خاک
این چه روز است بدین تاری یا رب، زنهار
فیضی دکنی در مرگ فرزند خویش آورده است:

ای روشنی دیده روشن، چگونه‌ای
من بی تو تیره روز و، تو بی من چگونه‌ای؟!
ما تمسراست خانه من در فراق تو

توزیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای
باخاک و خس که بستر و بالین خواب توست
ای یا سمین عذارِ سَمَن تن، چگونه‌ای؟!

بر تراز همه، به خاقانی، قصیده سرای بزرگ قرن ششم، می‌رسیم که در این باب
همچون موارد دیگر، داد سخن داده است. در مرثیه یکی از علمای عصر خویش،

۱. نَفْسُ الْمَهْمُومِ، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (کتابفروشی علمیه

اسلامیه، تهران، محرم ۱۳۷۳ ق) ص ۲۹۲.

۲. المنتخب، طریحی، همان، ۱/۱۴۸.

امام ابو عمرو اسعد، می‌گوید:

خبر بر آمد کآن آفتاب شرع فروشد
 هزار آه زهر کآن خبر شنود، بر آمد
 فلک ستاره فرو برد و، خور ز نور تهی شد
 زمانه مایه زیان کرد و خود ز سود بر آمد ...
 مرا ز ماتم او جان به رنگ رنگرزان شد
 لباس جان سیه از رنگ و دل کبود بر آمد
 در رثای فرزند می‌گوید:

در فراق تو، از این سوخته‌تر باد پدر
 بی چراغ رخ تو، تیره بصر باد پدر
 و در رثای اهل بیت خویش:
 آه و دردا! که چراغ من تاریک بمرد
 باورم کن که از این درد بتر، کس را نی
 غلطم من، که «چراغ» ی همه کس را میرد
 لیک «خورشید» مرا مرد و دگر کس را نی
 دل خاقانی از این درد، برون، پوست بسوخت
 وز درون، غرقه خون گشت و خبر کس را نی
 یا:

بی باغ رخت، جهان مبینام	بی داغ غمت، روان مبینام
بی وصل تو، کاصل شادمانی است	تن را دل شادمان مبینام
بی لطف تو کآب زندگانی است	از آتش غم امان مبینام
دل، زنده شدی به بوی بویت	کآن بوی ز دل نهان مبینام
بی تو، من و عیش!؟ حاش لیلّه	کز خواب خیال آن مبینام

و نیز در یکی از غزلها گوید:

در سایه غم، شکست روزم خورشید سیاه شد ز سوزم
از دود جگر، سلاح کردم تا کین دل از فلک بتوزم

در چکامه‌ای که خاقانی در سوگ خواجه ابوالفوارس (یکی از رجال مهم عصر) سروده، خطاب به دوستان و بستگان خواجه، نخست (از باب تجاهل العارف) می‌گوید: شیون مکنید که هیچ سودی ندارد. سپس خود می‌افزاید که: خیر، سخن من - به منطوق فطرت و قانون طبیعت - سخنی بیجا و مخدوش است؛ چراغ دل شما خاموش شده و عرصه زندگی بر شما تاریک گشته است. چرخ گردون، با غروب ماه و خورشید، جامه کبود می‌پوشد و شمایان نیز، رواست اگر سوگوار و محنت زده‌اید!

یوسفی از برادران گم شد آفتاب از میان انجم شد ...
روی فریاد نیست، دم مزنید رفته، رفته بود؛ جَزَع مکنید
نتوانید هیچ درمان کرد گر جهانسوز و آسمان شکنید
غلطم من! چراغ دلتان مرد شاید از سوگوار و ممتحنید
ماهتان در صفر سیاه شده است ز آن، چو گردون، کبود پیرهنید^(۱)

۱. در مرثیه خاقان اعظم منوچهر پسر فریدون شروانشاه نیز می‌گوید:

ای خاصگان، خروش سحرگه بر آورید آوازه وفات شهنشه بر آورید ...
اندر سگاهن شب و نیلاب آسمان نو جامه دو رنگ به هر مه بر آورید
هر لحظه بر موافقت جامه، آه را نیلی کنید در دل و آنگه بر آورید ...
(سکاهن، رنگ سیاهی را گویند که از سرکه و آهن ترکیب دهند و بدان، جامه و چیزهای دیگر را رنگ کنند و بیشتر، کفشدوزان به جهت چرم رنگ کردن سازند).

و نیز در رثای امیر عضدالدین فریبرز و خواهر او که دو فرزند پادشاه بودند گوید:

ای روز رفتگان، جگر شب فرو درید آن آفتاب از آن جگر شب بر آورید
شب چیست؟ خاک، خاک نگر آفتاب خوار حاکی که آفتاب خورد خون او خورید
ای رفته آفتاب شما در کسوف خاک چون تخته محاسب از آن خاک برسردید
رفت آفتاب و صبح ره غیب در نوشت چون میغ و، شب پلاس مصیبت بگسترید...

ذکر شواهد بیشمار برنکته منطقی و ذوقی فوق را با نوشته مرحوم سید بن طاووس - عالم برجسته و دل آگاه شیعه - در مقدمه کتاب لهوف به پایان می‌بریم که پس از نقل روایت مربوط به حزن و اندوه بی پایان امام سجاد علیه السلام در سوگ شهیدان کربلا علیهم السلام، به عنوان زبان حال امام چهارم علیه السلام به شعر ابن زیدون مغربی مثل جسته که بیتی از آن چنین است:

حالت لفقدهم ایامنا فغدت سوداً و کانت بهم بیضاً لیالینا^(۱)

یعنی، مرگ عزیزانی که شبهای (تار) مان به وجودشان روشن بود، سبب شد که روزهای (روشن) ما دگرگون گشته و سیاه و تیره شود.

تیره شد آینه صبح درخشان بی تو	تار شد مشرق روحانی ایمان بی تو
نزهد این چمن از نکبت انفاس تو بود	زرد شد سبزی احساس بهاران بی تو...
نالها می‌دمد ای نور دل شب خیزان	از ستونهای سیه پوش شبستان بی تو...
بی جمال تو، دل آینه و آب گرفت	آتشین شد نفس باد پریشان بی تو
پاره شد رشته نورانی منظومه شوق	گشت آفاق همه کلبه احزان بی تو
من چه گویم که چسان آینه روز گرفت	رنگ دلگیرترین شام غریبان بی تو ^(۲)

۱. الملهوف علی قتلی الطفوف (لهوف)، سید بن طاووس، همان، صص ۱۵۱ - ۱۵۳. ابواسحاق اسفراینی در نور العین فی مشهد الحسین (طبع مصر، ۱۳۰۰ ق، ص ۵۷) قرائت اشعار را به خود امام سجاد علیه السلام نسبت داده است.

ابیات فوق، بخشی از قصیده ابن زیدون مغربی است. برای اطلاع از تمامی قصیده، رک، مثنوی الأحران، ابن نما (تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدی عج، قم ۱۴۰۶ ق) ص ۱۱۶. در پاره‌ای از ابیات، البته میان ضبط مثنوی الأحران و لهوف، اندکی تفاوت وجود دارد.

۲. شعر از شاعر معاصر، زکریا اخلاقی، است که در سوگ پیشوای فقید انقلاب اسلامی سروده است (طلایه؛ ماهنامه فرهنگی - ادبی - سیاسی - اجتماعی، صاحب امتیاز: بنیاد پانزده خرداد، سال اول، خرداد ۱۳۷۴ ش).

همه این تمثیلهای، بر پایه همان مناسبت ذاتی و منطقی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه در فقد عزیزان وجود دارد، و مصیبت زدگان با سیاهپوشی در و دیوار و پیکر خویش می‌خواهند بگویند که با مرگ یار، مایه روشنی دیده و قلب خویش را از دست داده و دنیا و ما فیها در چشمشان تیره و تار شده است ...



بر پایه همین رسم «طبیعی» و سنت «منطقی» است که به گواه شعر و ادب و حدیث و تاریخ، رنگ سیاه از دیرباز، نشان حزن و اندوه بوده و ملل و اقوام گوناگون در ایام عزا از آن بهره می‌جسته‌اند. چنانکه بر همین اساس، خاندان پیامبر ﷺ و دوستان آنان نیز، از دیر زمان، در عزای عزیزان آل‌البیت علیهم‌السلام بویژه در مصیبت جانسوز «مصباح هدایت»، حضرت مولی‌الکونین، ابی‌عبدالله الحسین (علیه و علی اولاده و اصحابه السلام) که آن را - بحق - «أعظم المصائب»^(۱) خوانده‌اند، از رنگ سیاه بهره می‌جویند: لباس سیاه می‌پوشند، دستار سیاه می‌بندند، پرچمهای سیاه برمی‌افرازند، پرده سیاه می‌زنند، و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می‌کنند ...

در فصول آتی، نخست نگاهی به سابقه سیاهپوشی در میان ملل و اقوام جهان افکنده، و سپس این معنی را، مقدمه مرور بر پیشینه سیاهپوشی در میان اعراب و نیز خاندان پیامبر ﷺ قرار می‌دهیم.

۱. امام صادق علیه‌السلام در حدیثی طولانی می‌فرماید: إن يوم قتل الحسين اعظم مصيبة من جميع سائر الأيام ... (مصیبت عاشورا از مصائبی که در دیگر ایام سال بر آل‌الله وارد شد سخت‌تر بوده است).
 راوی از علت این امر می‌پرسد و امام می‌فرماید: چون امام حسین علیه‌السلام عصاره و یادگار اصحاب کسا بود و با رفتن وی تمامی اصحاب کسا از بین رفتند (بحار، ۲۶۹/۴۴).

فصل چهارم:

سیاهپوشی در ملل و اقوام

در میان ملت‌های متمدن عصر اخیر، لباس
عزا در بین طبقات مختلف یکسان است و آنان
رنگ سیاه را برای عزا مناسبتر از دیگر رنگها
می‌دانند.

دائرة المعارف بستانی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، حاکی است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از
دیر زمان، در ایام عزا سیاه می‌پوشیده و به انواع و اشکال گوناگون از این رنگ بهره
می‌جسته‌اند. به پاره‌ای از این شواهد توجه کنید:

۱. بنا به روایت فردوسی در شاهنامه، زمانی که سر بریده ایرج (فرزند فریدون)
را در تابوتی زرین و پوشیده در حریر، نزد پدر آوردند، به نشان عزا، تبیره [= دُهل،
کوس، و طبل] و نیز فیلی را که برای استقبال از ایرج آماده و آراسته کرده بودند،
سیاهپوش کردند و براسبان تازی، رنگ کبود پاشیدند:

ز تابوت چون پرنیان برکشید	بریده سر ایرج آمد پدید
بیفتاد از اسپ آفریدون به خاک	سپه سر بسر جامه کردند چاک
سیه شد رُخان، دیدگان شد سفید	که دیدن دگر گونه بود از امید
چو خسرو بر این گونه آمد زراه	چنین باز گشت از پذیره سپاه
دریده درفش و نگون کرده کوس	رخ نامداران شده آبنوس
تبیره سیه کرده و روی پیل	پراکنده بر تازی اسپانش نیل

فریدون هم که از جهان درگذشت، نواده و جانشین وی

منوچهر، یک هفته با درد بود دو چشمش پراز آب و، رخ زرد بود
 سپاهش همه کرده جامه سیاه نوان گشته شاه و، غریوان سپاه
 نیز به روایت شاهنامه، آن زمان که خبر قتل فجیع سهراب (به دست پدرش
 رستم) به گوش تهمینه (مادر سهراب) رسید، گیسوان برکنند، سرو روی بخراشید،
 گریبان درید، خاک بر سر ریخت و... در و دیوار را سیاهپوش کرد و جامه نیلگون - که
 کنایه از عزاست - در پوشید:

غریو آمد از شهر توران زمین که سهراب شد کشته بر دست کین...
 به مادر خبر شد که سهراب گُرد به تیغ پدر، خسته گشت و بمرد
 بزد چنگ و بدرید پیراهنش درخشان شد آن لعل زیبا تنش
 بر آورد بانگ و غریو و خروش زمان تا زمان، او همی شد ز هوش...
 در کاخ بر بست و تختش بکند ز بالا در آورد و خوارش فکند
 در کاخها را سیه کرد پاک ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک
 بپوشید پس جامه نیلگون همان نیلگون غرق کرده به خون
 به روز و به شب نوحه کرد و گریست پس از مرگ سهراب سالی بزیست
 همچنین زمانی که رستم به دست برادرش، شغاد، ناجوانمردانه کشته شد،
 به یک سال در سیستان سوگ بود همه جامه هاشان سیاه و کبود
 در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور در گذشت، ولیعهدش یزدگرد
 چهل روز سوگ پدر داشت راه بپوشید لشگر کبود و سیاه

نکته قابل توجه این است که فردوسی - چنانکه خود کراراً در شاهنامه تصریح
 دارد و محققان عصر ما نیز بر همین عقیده‌اند - در گزارش وقایع، هیچگاه مطلبی از
 خویش بر آنها نیفزوده و تنها آنچه را که در متون کهن تاریخی (تدوین یافته در عصر
 ساسانی یا پیش و پس از آن) یافته، با پرداختی هنری - حماسی، به رشته نظم
 کشیده است.^(۱) بنابراین، سابقه پوشیدن جامه کبود و سیه پوش کردن در و دیوار

۱. در این باب، بتفصیل در کتاب «خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامه او» توضیح داده‌ایم.

در عزای عزیزان، به زمانهای بسیار دور و عهد باستان باز می‌گردد (حتی اگر داستان سوگ سهراب و ایرج را، بر ساخته ذهن تدوینگران «خوتای نامک» - خدای نامه - عصر ساسانی بدانیم، باز نشان می‌دهد که عرف ایران پیش از اسلام، رنگ سیاه را رنگ عزا و ماتم می‌شناخته است).

۲. در اساطیر یونان باستان (منظومه ایلیاد) آمده است زمانی که تیتس از قتل پاتروکلوس به دست هکتور شدیداً اندوهگین شد، به نشانه عزا، سیاهترین جامه‌هایش را پوشید؛ و این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاهپوشی در یونان به عصر هومر (سراینده «ایلید») باز می‌گردد.

رومانیاییها در ایام عزا از خانه بیرون نمی‌آمدند و از لذات و ملامهی دوری می‌جستند و سیاه می‌پوشیدند، و این رسمی بود که - گفته می‌شود - از مصریان فرا گرفته بودند. در عهد شیوخ، سیاهپوشی رسمی شایع میان زن و مرد بود ولی در دوران امپراتوری، از آنجا که پوشیدن لباسهای رنگین رسم شده بود، زنان (به عنوان پرهیز از پوشیدن لباسهای رنگین) جامه سپید بر تن می‌کردند ... رنگ سیاه نزد رومانیاییها و یونانیها اشارت به خانه تاریک (گور) داشت که منزلگاه مردگان است. (۱)

۳. در میان عبرانیها - یهودیان قدیم - رسم آن بود که در عزای بستگان خویش سرها را می‌تراشیدند و بر آن خاکستر می‌پاشیدند و لباسشان در این گونه مواقع، سیاهرنگ یا نزدیک به آن بود ... آنان عادت داشتند قباهایی از پلاس موین بپوشند و این رسم، میان زنان و مردانشان مشترک بود ... یهودیان اخیر، لباس خاصی برای عزا ندارند و هر کدام، از رسم رایج در کشور خویش تقلید می‌کنند. (۲)

۱. دائرة المعارف؛ قاموس علم لكل فن و مطلب، پطرس بستانی (دارالمعرفة، بیروت) ۷۱۰/۶ - ۷۱۲.

۲. همان، ص ۷۱۰.

۴. مرحوم ابن فهد حلی، فقیه وارسته و بنام شیعی، در کتاب التحصین^(۱) گوید: به راهبی مسیحی که جُبّه مویین سیاه پوشیده بود گفتند: چه چیزی سبب شده که لباس سیاه بر تن کنی؟ پاسخ داد: لباس سیاه جامه محزونان است و من در میان آنان اندوهی بیشتر دارم. گفتند: از چه چیز اندوهناکی. گفت: من فردی مصیبت زده‌ام، زیرا خویشتن را در معركة [آلودگی به] گناهان کشته‌ام و از نیروی بر آن اندوهگینم. این را گفت و اشکش جاری گشت ... (۲)

آقای دکتر رجایی بخارایی، با اشاره به خرقة «کبود» درویشان آورده‌اند:

... رنگ سیاه و کبود، از دیرباز مورد نظر پارسایان و گوشه‌گیران بوده و بدین رنگها جامه می پوشیده‌اند، و حتی بدین سبب، رُهبانان نسطوری را که در اطراف و اکناف ایران برای تبلیغ پراکنده بوده و دیر و صومعه داشته‌اند سوگواران می خوانده‌اند - به قیاس آنکه لباس کبود و سیاه، نشانه سوگواری است. چنانکه فردوسی در مرگ یزدگرد، که او را کشته و بر آب افکنده بودند و جسدش به وسیله راهبان مسیحی از آب گرفته شده است، آنان را صریحاً به نام سوگواران می خواند:

چو شب روز شد، مردم آمد پدید دو مرد گرانمایه آنجا رسید
از آن سوگواران پرهیزگار بیامد یکی تا لب رودبار

۱. التحصین فی صفات العارفين من العزلة و الخمول ... ، ابن فهد (تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدي - عج - ، قم ۱۴۰۶) ص ۱۵ و ۱۶. این کتاب به همراه کتاب مثیر الأحران ابن نما (همان) چاپ شده است.

۲. نظیر این گفتگو در مآخذ زیر نیز آمده است:

ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، تحقیق: دکتر سلیم نعیمی (منشورات شریف رضی، قم ۱۴۱۰ ق) ۳/۷۴۷؛ العقد الفرید، ابن عبدربه، شرح و ضبط و تصحیح: احمد امین و احمد زین و ابراهیم ایاری (دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۳ ق) ۳/۳۶۷.

تن او برهنه بدید اندر آب بر آشفتم و آمد هم اندر شتاب
 دوان تا در خانِ راهب رسید بدان سوگواران بگفت آنچه دید
 که شاه زمانه به غرق اندر است برهنه به گرداب زرق اندر است
 برفتند از آن سوگواران بسی سُکوبا و زُهبان زهر دو کسی (۱)

ادیب پیشاوری نیز در باب جامهٔ کبود راهبان، و مناسبت رنگ آن با عزا و ماتم، می‌گوید:

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز ماتم‌سراییی نیست زنگاری

در این زمینه، باز هم در آینده توضیحاتی خواهیم داشت. (۲)

می‌دانیم که صوفیان نیز، همچون راهبان، خرقهٔ کبود می‌پوشیده‌اند. ابو سعید ابوالخیر، در مذمت صوفیان بی‌حقیقتِ عصر خویش گوید: «اکنون خود کار بدان آمده است که مرقعی (۳) کبود بدوزند و در پوشند و پندارند که همهٔ کارها راست گشت! بر سر آن خُم نیل بایستند و گویند که یک بار دیگر بدان خُم فرو بر تا کبودتر گردد، که چنان دانند که صوفیی این مرقع کبود است!» (۴)

حافظ نیز، با تعریض به همین گونه کسان گوید:

غلام همّتِ دُردی کشانِ یکرنگم نه آن‌گروه که از زرق لباسِ ودل سیه‌اند

و یا:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد، ار نه حکایتها بود!

۱. فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجایی بخارایی (طبع دوم با اضافات، انتشارات علمی، تهران، زمستان ۱۳۶۴)، ص ۲۱۰ به بعد.

۲. ر.ک، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲ در پایان همین کتاب.

۳. مرقع: جامهٔ وصله‌دار و پاره پاره به هم دوخته.

۴. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (تصحیح ذبیح اللّه صفا، تهران ۱۳۳۲ ش) ص

۲۸۶. نیز گوید: «بامداد پگاه به میهنه رسیدم. چون چشم من بر میهنه آمد، جملهٔ صحرا کبود دیدم از بس

صوفی کبودپوش که به صحرا بیرون آمده بودند (همان، ص ۱۹۴).

رمز انتخاب جامه تیره از سوی صوفیان نیز، از جمله، اعلام عزا و مصیبت بوده است. هجویری می نویسد:

اما معنی آنکه بیشترین جامه‌ها ایشان کبود باشد، یکی آن است کی اصل طریقت ایشان بر سیاحت و سفر نهاده‌اند و جامه سفید اندر سفر بر حال خود نمآند و شستن وی دشوار باشد و هر کسی بدان طمع کند. و دیگر آنک کبود پوشیدن، شعار اصحاب فوت و مصیبات است و جامه آندگنان، و دنیا دار محنت است و ویرانه مصیبت ...

مریدان چون مقصود دل اندر دنیا حاصل ندیدند کبود اندر پوشیدند و برسوگ وصال فرو نشستند، و گروهی دیگر اندر معاملات جز تقصیر ندیدند، و اندر دل بجز خرابی نه، و اندر روزگار بجز فوت نه، کبود اندر پوشیدند کی الفوت اشد من الموت.

یکی بر موت عزیزی کبودی پوشید، و یکی بر فوت مقصود. یکی از مدعیان علم، درویشی را گفت این کبود چرا پوشیدی؟ گفت از پیغامبر - عم - سه چیز بماند: یکی فقر و دیگر علم و سه دیگر شمشیر. شمشیر، سلطانان یافتند و نه درجاء آن کار بستند؛ و علم، علما اختیار کردند و به آموختن تنها پسندید کردند؛ و فقر، فقرا اختیار کردند و این، آلت غنا ساختند. من بر مصیبت این سه گروه، کبود پوشیدم. (۱)

۶. از حوادث تاریخی دوران سامانیان و آل بویه بر می آید که در قلمرو این دو سلسله مشهور ایرانی، از رنگ سیاه به عنوان عزا و ماتم استفاده می شده است. چنانکه بررسی تاریخ سلاجقه و ایلخانیان و تیموریان نیز نشانگر همین امر است: تشییع جنازه مشهوری که نصر بن احمد سامانی، پیش از مرگ برای خود ترتیب

۱. کشف المحجوب، هجویری، تصحیح: و. ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری (کتابخانه

داد چنین بود: چند هزار غلام نوجوان ترک، جامهٔ سیاه پوشیده، گریبان چاک داده و خاک بر سر ریزان، در جلوی او گام بر می داشتند و در پی آنها حدود دو هزار کنیز، از نژادها و زبانهای گوناگون، به همان هیئت در حرکت بودند و دنبال آن غلامان و کنیزان، عموم سپاهیان و رؤسای آنان - در حالیکه اسبهای خویش را یدک کشیده و زینهای آنها را (به رسم عزا) وارونه گذاشته و پیشانی آنها را سیاه کرده بودند و خود خاک به سر می ریختند - گام بر می داشتند. پشت سرایشان افراد رعیت و بازرگانان ... و مکارها و شترداران ... و بالأخره قضات و عدول دارالقضاء و علما، با حزن و اندوه، حرکت می کردند. (۱)

در باب آل بویه نیز، سید ظهیرالدین مرعشی آورده است که رسم دیلمیان در سوگواری، برسینه کوفتن و نمدسیاه از گردن آویختن است: «در میان خاک و خون غلطان و آب حسرت از دیده ریزان و دست برسینه کوبان، نمدهای سیاه در گردن، و خارو خاشاک در سر و تن می گردیدند ... مراسم تعزیت به تقدیم رسانیده، جامهٔ سوگواری در بر کرده ...». (۲)

سلاطین آل بویه در هنگام سوگواری جامهٔ سیاه می پوشیدند. صمصام الدوله دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سوگ پدر لباس سیاه در بر کرد. نیز در سال ۳۸۸، زمانی که فرزندش ابوشجاع را از دست داد، تمام مردم شیراز در سوگ او سیاه پوشیدند. (۳)

در باب صاحب بن عبّاد، وزیر مشهور آل بویه، نوشته اند که چون در شهری پیک حق را لبیک گفت «صدای ناله و گریه از مرد و زن اهل ری بلند گردید و بازارها بسته و مردم دسته دسته بر در قصر گرد آمدند و امیر فخر الدوله [سلطان دیلمی]

۱. مُعْجَمُ الثُّلَدَانِ، یاقوت حُمَوی (چاپ لایپزیک آلمان ۱۸۷۳ م)، ۴۵۲/۳.

۲. تاریخ گیلان و دیلمستان، میرسید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده (بنیاد فرهنگ

ایران، تهران)، ص ۲۲۳.

۳. نکت الهمیان، صفدی، ص ۲۸۹.

پای پیاده، و امرا و سفرا با لباس سیاه برای تشییع حاضر شدند و مردم در گریه بی اختیار جامه‌ها را بر تن می‌دریدند و لطمه به صورت می‌زدند» (۱).

از وصیتنامه بدیع الزمان همدانی، ندیم صاحب بن عباد، نیز بر می‌آید که در آن روزگار، چون کسی از دنیا می‌رفت، برای او مجلس نوحه‌گری بر پا می‌کردند، در سوگ مردگان سیلی به صورت می‌زدند و روی می‌خراشیدند، موی سر پریشان می‌کردند و ... به رسم عزا درب خانه را سیاه می‌کردند ... (۲)

فرخی سیستانی، شاعر مشهور و زیر دست عصر غزنوی، در چکامه بلندی که در سوگ سلطان محمود سروده، گوید:

شهر غزنین، نه همان است که من دیدم پار

چه شد امسال که یکباره دگرگون شد کار!

خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش

نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار ...

حاجبان (۳) بینم خسته دل و پوشیده سیه

کله افکنده یکی از سر و، دیگر دستار ... (۴)

ابن بطوطه، جهانگرد مشهور اسلامی در قرن هشتم، در سفرنامه خویش، بخش مربوط به خاطرات سفر ایدج (بین خوزستان و اصفهان)، ضمن شرح عزاداری دولت و مردم در مرگ سلطان اتابک افراسیاب (از اتابکان لرستان) می‌نویسد: «بر سر هر یک از آنان خرقة یا ملحفه‌ای سیاه بود. آنان تا روز چهلم بدین هیئت بودند

۱. هدیه العباد در شرح حال صاحب بن عباد، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی (بی‌نا، اصفهان

۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ ق) صص ۲۹۷ - ۲۹۸.

۲. رسائل الهمدانی (چاپ بیروت ۱۸۹۰ م) ص ۵۸ به بعد.

۳. حاجبان: دربانان.

۴. برای کل قصیده، ر.ک، چند مرثیه از شاعران پارسیگوی، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر

(انتشارات امیرکبیر) صص ۱۹ - ۲۳.

و این امر، نهایت اندوه را نزد آنان می‌رساند»^(۱).

همو دربارهٔ تدفین اموات در آسیای صغیر (در عصر سلاجقه) می‌نویسد: هنگام تشییع جنازهٔ مادر ابراهیم بیک، پسرش و نیز امرا و غلامان، با سرگشوده و جامهٔ وارونه حرکت می‌کردند، و قاضی و خطیب و فقیهان به جای عمامه، دستارهایی از پشم سیاه بر سر نهاده بودند.^(۲)

به نوشتهٔ سیفی هروی، وقتی خبر مرگ ملک علاءالدین انتشار یافت «به هر خطه و بلد از خطط و بلاد خراسان، خصوصاً شهر هرات ... سه روز سگان ... آنجا بر پلاس ماتم نشستند و لباس دود اندود پوشیدند ...».

نیز آورده است که چون خبر مرگ شمس الدوله به ملک فخرالدین رسید و از مرگ پدر آگاه شد «در مسجد جامع عزاداری پدر بداشت ... تمامت سگان و قطان و اهالی شهر هرات ... چون سپهر کبود لباس دود اندود در پوشیدند و غلغلهٔ آه و اوایلا ... به فلک رسانیدند»^(۳).

زمانی که محمد سلطان، فرزند و ولیعهد جوان تیمور، در ۸۰۶ ق درگذشت «همهٔ لشکریان البسهٔ سیاه یا کبود بر تن کردند، حتی سوار شدن بر اسب سفید ممنوع بود» و زمانی که جنازه را به مزار «قیدار پیغمبر» - در حوالی سلطانیه - بردند، به هنگام برگزاری تشریفات سوگواری «شاهزادگان ... مجدداً لباسهای سوگواری سیاه و کبود به تن کردند ... و پس از [پایان] عزاداری، مردم از شعار سوگواری و جامه‌های سیاه بیرون آمدند»^(۴).

۱. رحلة ابن بطوطة، شرح و هوامش: طلال حرب (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷) صص ۲۱۱ - ۲۱۲.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. تاریخنامهٔ هرات یا تاریخنامهٔ سیفی، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی (کلکته ۱۹۴۳) ص ۶۰۱ به بعد و ص ۴۵۸ به بعد.

۴. گزیدهٔ مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمهٔ کریم کشاورز (تهران ۱۳۵۸ ش) ص ۱۴۴ به بعد.

شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه، در شرح سوگواری و عزاداری عمومی به مناسبت مرگ جهانگیر (فرزند دیگر تیمور) می نویسد:

«همه جامه کرده سیاه و کبود ز خون دل از چشمها رانده رود
همه بر سر افشانده از غصه خاک چو جامه همه سینه ها کرده چاک
... مجموع خلائق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن
انداخته ...»

... به ماتم نشستند یکسر سیاه همه جامه هاشان کبود و سیاه
سر سرکشان گشت پرتیره خاک همه دیده پر خون و، دل چاک چاک ...»
به نوشته همو، زمانی که طغی شاه، دختر تیمور، درگذشت، تیمور «از حدوث
این واقعه هایلله چنان متألم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و مافیها
برافت ... جامه چاک، و تارک پُر خاک ساختند و پلاس سیاه در گردن افکنده از بس
گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند ...».

از نوشته ابن عربشاه بر می آید که در سوگ نواده تیمور نیز، گذشته از خود تیمور،
کلّیه مردم سمرقند جامه نیلی پوشیدند^(۱) و به گفته بار تولد: زمانی که خود تیمور
درگذشت «مراسم سوگواری را بر طبق رسوم صحرائشینان برگزار کردند، سرها را
برهنه کردند و صورتها را خراشیدند و سیاه کردند، موی سر کردند و بر خاک
افکندند و ... شاهزادگانی که در شهر اقامت داشتند و اعیان و حتی روحانیان
مسلمان، مانند شیخ الاسلام، عبدالأول و عصام الدین لباس عزا بر تن کرده در
مراسم یاد شده حضور یافتند ...»^(۲).

در مرگ بایسنقر، شاهزاده فرهنگ دوست و هنرمند تیموری، نیز «... امرای
عظام و اکابر انام نعلش را برداشتند ... از درون باغ تا مدرسه گوهر شاد آغا، که حالا

۱. عجائب المقدور فی نوائب الدهور، ابن عربشاه، ص ۱۹۷ (نقل از: تاریخ اجتماعی ایران،

مرتضی راوندی، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۶، بخش اول، ص ۳۶۰).

۲. گزیده مقالات تحقیقی، همان، ص ۱۵۴.

مدفن شاهزاده است، دو رویه مردم ایستاده بودند و ازدحام به مرتبه‌ای روی نمود که هیچکس قریب به آن یاد نداشت و مجموع خواص و عوام، تغییر لباس کرده سیاه پوشیدند و تابوت شاهزاده را در هودج و محقه نهادند و با عظمت هر چه تمامتر به مدرسه مذکور رسانیدند...»^(۱)

۷. دیوان شاعران پارسیگوی، مالمال از ابیاتی است که در آن، از رنگ سیاه، به عنوان نشانه عزا و ماتم یاد شده است:

حکیم فردوسی گوید:

همه، جامه کرده کبود و سیاه
همه، خاک بر سر به جای کلاه
فرخی گوید:

بسا جنگجویا که نزد تو آمد
اسدی طوسی گوید:

سَلَب^(۲) هر چه بُدشان کبود و سیاه
فکندند یکسر ز شادی شاه

۱. تاریخ اجتماعی ایران، همان، ص ۳۵۸.

برای آگاهی از رنگ لباس و مراسم عزاداری علاوه بر مآخذ فوق، و آنچه که قبلاً از آن یاد شد، مطالعه آثار زیر مفید است:

زندگی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمه مرتضی راوندی (سپهر، تهران) صص ۶۸ - ۶۹؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو (مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ ش) ۱۲۷/۲ به بعد؛ فصلنامه مطالعات تاریخی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجهویان، معاونت فرهنگی آستان قدس (رضوی)، سال ۱، ش ۱، مقاله دکتر مریم میراحمدی، با عنوان: رنگ در تاریخ ایران، ص ۱۱۵ به بعد؛ فرهنگ البسه مسلمانان، دُزی، ترجمه دکتر حسینعلی هروی (از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش - ۱۹۶۶ م) صص ۳۴۲ - ۳۴۹. مشخصات اصلی مآخذ اخیر چنین است:

Dozy.R.P.A: Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes

۲. سَلَب: جامه.

نظامی گنجوی گوید:

تا جهان داشت تیزهوشی کرد بی مصیبت سیاهپوشی کرد

و نیز:

نرفت از حرمتش بر تخت ماهی نپوشید از سلبها جز سیاهی
فخرالدین اسعد گرگانی (در ویس و رامین):

که زرد است این؛ سزای نابکاران کبود است این؛ سزای سوگواران
کبودش جامه همچون سوگواران زُخانش لعل همچون لاله زاران
مولوی گوید:

گر نبودی او کبود از تعزیت کی فسردی همچو یخ این ناحیت

و نیز:

زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر در گلستان نوحه کرده بر خضر
عرفی :

جهان بگشتم و دردا، به هیچ شهرو دیار ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار
ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن که روزگار طیب است و عافیت بیمار

خاقانی شروانی، قصیده سرای کم نظیر ایرانی در قرن ششم هجری، در مرثیه یکی از بزرگان خراسان - امام محمد یحیی - که در زمان سلطان سنجر به دست غزان خراسان دستگیر و خفه شد، می گوید:

خاقانیا به سوگ خراسان سیاه پوش کاصحاب فتنه، گرد سوادش سپاه برد
عیسی به حکم رنگرزی بر مصیبتش نزدیک آفتاب، لباس سیاه برد
دهر از سر محمد یحیی ردا فکنند گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد
و در رثای فرزند جوان خویش گوید:

چون شب آخر ماهم، به سیاهی لباس کی قبایی ز سپیدی قمر در گیرم؟ ...
در سیه کرده و جامه سیه و روز سیه به سیه خانه^(۱) چرخ آیم و در درگیرم

۱. سیه خانه، همان سیه چادر است که خانه مردم صحرائین باشد.

و در سوگ شیخ الأسلام عمدة الدین محمد بن اسعد طوسی نیشابوری، مشهور به حفده، گوید:

خاقانیا به سوگ پسر داشتی کبود
بر سوگ شاه شرع سیه پوش بردوام
کارواح سبز پوش سیه جامه اند پاک
بر مرگ زاده حفده خواجه همام
نیز گوید:

گیتی سیاه خانه شد از ظلمت وجود
گردون کبود جامه شد از ماتم وفا
و نیز:

در سوگ آفتاب وفا، زین پس ابروار
پوشم سیاه و بانگ معزّا بر آورم
مجد همگر، در مرثیه خواجه شمس الدین صاحب دیوان (دستور دانشور و
باتدبیر ایرانی در عصر ایلخانیان) گوید:

در ماتم شمس، از شفق خون بچکید
مه چهره بکند و، زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد در ماتم و، صبح
بر زد نفّسی سرد و گریبان بدرید
امیر شاهی سبزواری در مرگ بایسنقر (فرزند هنرمند تیمور) آورده است:
در ماتم تو دهر بسی شیون کرد
لاله همه خون دیده را دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید
قمری نمد سیاه در گردن کرد
ربیع، شاعر افغانی سده ۱۱، نیز می گوید:

پراست دامن صحرا ز اشک ریزه ما
به روز ماتم ما بیدلان نبود کسی
به ساق سبزه رسیده است دست سبزه ما
سیاهپوش بجز سایه جنازه ما^(۱)
این معنی، گذشته از شعر، به کتب لغت نیز راه یافته است: دو کتاب مشهور لغت
فارسی، برهان و آندراج، یکی از معانی واژه «سیاهپوش» را «سوگوار ماتمی، و
صاحب تعزیت» خوانده اند.

۱. صحنه های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ ق، حسینعلی یزدانی

«حاج کاظم» (ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز ۱۳۷۰ ش) صص ۹۱-۹۳.

۸. پطرس بستانی، فرهنگ نویس مسیحی لبنانی، به برخی از کشورهای غربی (نظیر پرتغال و اسپانیا) اشاره دارد که در قرون وسطی به هنگام عزا لباس سپید می پوشیدند ولی در قرون اخیر جامه سیاه را برگزیده‌اند. به گفته همو: پوشیدن لباس سیاه در مراسم سوگواری، اینک رسم عام و جاری در میان ملل متمدن شده است. وی می نویسد:

«در کشور پرتغال زمانی که یوحنا دوم (پادشاه وقت) در سال ۱۴۹۵ م درگذشت، کلیه رجال دولتی قباهای زبر و خشن پوشیدند و جمیع اهالی لیسبون (پایتخت پرتغال) به مدت ۶ ماه از تراشیدن موی ممنوع شدند. پوشیدن قباي زبر و لباس سپید در ایام عزا، علاوه بر کشور پرتغال، در اسپانیا نیز مرسوم بود و این رسم در اواخر قرن ۱۵ م از هر دو کشور برچیده شد...»^(۱)

در پایان فصل ششم خواهیم گفت که در همان دوران سپید پوشی اسپانیاییها نیز، شواهدی در دست است که شیعیان اندلس، در عزاداریهای مذهبی خویش رنگ سیاه را نشان اندوه و عزا می شناخته‌اند. به ادامه سخن بستانی توجه کنید:

«عادت پادشاهان فرانسه به پوشیدن جامه بنفش در ایام عزا عادت دیرینه نیست. زیرا شارل هفتم (۱۳۸۰ - ۱۴۲۲ م) و لویی یازدهم (۱۴۶۱ - ۱۴۸۳ م) در مرگ پدر خویش جامه سیاه پوشیدند و در فوت شارل مزبور ماتم بزرگی برپا شد که در آن دوفین اعظم (پسر بزرگ شارل) و فیلیپ - دوک بُرغونیا (از بلاد قدیمی فرانسه) - لباس مشکی به تن کردند. ملکه‌های فرانسوی اوایل امر جامه سپید می پوشیدند و...^(۲) انگلیسی نخستین شهبانویی بود که در مرگ شوی خویش سیاه پوشید. ملکه‌هایی نیز که پس از مرگ همسر تاجدار خویش تن به ازدواج نمی دادند در اجتماعات برقع سیاه می پوشیدند و این رسم تا انقلاب کبیر فرانسه باقی بود ...

۱. دائرة المعارف بستانی، همان، ۷۱۲/۶.

۲. یک کلمه ناخوانا.

در میان ملت‌های متمدن عصر اخیر، لباس عزا در میان طبقات مختلف مردم (بر خلاف ادوار پیشین) لباسی یکسان است و آنان رنگ سیاه را، برای عزا، از دیگر رنگها مناسبتر می‌دانند و گاه نیز سیر تدریجی خویش از حالت اندوه شدید به سرور را، با تبدیل تدریجی رنگ سیاه به رنگهای ارغوانی و بنفش ظاهر می‌سازند. طول دوران عزاداری، بر حسب درجهٔ نزدیکی به میت، از یک هفته تا یک سال طول می‌کشد و بیوه زنان کم تا یک سال عزا می‌گیرند و در این مدت لباسهای آنان سیاه‌رنگ و خالی از هرگونه نقش و نگار و زیور آلات است...»^(۱)

شواهد تاریخی و ادبی فوق نشان می‌دهد که:

اولاً، رنگ سیاه از دیرباز در میان بسیاری از ملل و اقوام، نشان عزا و اندوه شناخته می‌شده و این امر اختصاص به محیط ایران یا دوران اسلام نداشته است، بلکه ایرانیان و یونانیان و رومانیاییها و مصریان و یهودیان باستان و نیز راهبان نسطوری، از قرن‌ها پیش از طلوع اسلام به رسم عزا جامهٔ سیاه یا کبود می‌پوشیده‌اند. ثانیاً، در بعضی مناطق (همچون پرتغال و اسپانیا) و نیز برخی جماعات (نظیر راهبان مسیحی) رسم سفید پوشی در عزا بتدریج جای خود را به سیاهپوشی داده و اصولاً هر چه که در تاریخ جلوتر می‌آییم بر وسعت دامنهٔ سیاهپوشی در ایام عزا افزوده می‌شود، به گونه‌ای که در زمان ما مردم مختلف جهان در عزای بستگان و دوستان خویش، به علامت اظهار اندوه در سوگ شخص فقید و همدردی با بازماندگان داغدار وی، به شیوه‌های گوناگون از رنگ سیاه (لباس سیاه، پردهٔ سیاه، پرچم سیاه، دستار سیاه، شال سیاه، و حتی کراوات و پاپیون سیاه و ...) بهره می‌جویند.

ثالثاً، در برخی جوامع (نظیر رومانیاییها در عصر امپراتوری) که در سوگواریه‌ها لباس سپید می‌پوشیده‌اند، استعمال این رنگ، نه جنبهٔ تقابل با رنگ سیاه، که جنبهٔ

پرهیز از لباسهای رنگین مرسوم در محافل جشن و سرور را داشته است. نیز، به کارگیری رنگ سپید در فقد شهید، در میان برخی جماعات، چه بسا به اعتبار نجات و رستگاری «سرور انگیز» وی از محبس تنگ و ظلمانی و دردناک «دنیا» انجام می گرفته و در حقیقت، سپیدپوشی مزبور، نه جنبه عزا، که به نوعی، عنوان سرور داشته است. با توجه به جشن مسیحیان در (به اصطلاح) شهادت مسیح علیهم السلام، به نظر می رسد که سفیدپوشی عارفان مسیحی «گنوستیکها»^(۱) به همان اعتبار یاد شده باشد.

مرحوم استاد مطهری، در کتاب «شهید»، ذیل عنوان «فلسفه گریه بر شهید»^(۲)، سخن را به تأکید پیشوایان دین در باب گریه بر سالار شهیدان حسین بن علی علیهم السلام کشانده و به مقایسه این سنت مؤکد اسلامی با «روش مسیحیان درباره شهادت مسیح (البته به عقیده خودشان)» می پردازند «که روز شهادت مسیح را جشن می گیرند، نه اینکه به عزا بنشینند». به تصریح استاد شهید: «شادی کردن در شهادت شهید از بینش فردگرایی مسیحیت ناشی می شود، و گریه بر شهید از بینش جامعه گرایی اسلام».^(۳)

ایشان در توضیح مطلب فوق، ضمن بحثی ممتنع در باب دیدگاههای گوناگونی که مکاتب و مذاهب مختلف پیرامون رابطه انسان با جهان (و روح با بدن) داشته و هر یک از آنها تلقی خاصی از نسبت میان مرگ و زندگی (یا دنیا و آخرت) را ایجاب می کند، برای مرگ و شهادت (به لحاظ آثار و پیامدهای آن) دو جنبه فردی و اجتماعی قائل شده و می نویسند:

۱. سفیدپوشی شعار عارفان مسیحی (گنوستیکها) بود (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، همان، ۸۰/۱).

۲. ر.ک، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، به ضمیمه شهید، مرتضی مطهری (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تابستان ۱۳۶۳ ش) صص ۱۰۷ - ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۰۹.

شهادت از نظر اسلام، از جنبه فردی، یعنی برای شخص شهید یک موفقیت است، بلکه بزرگترین موفقیت است؛ آرزوست، بلکه بزرگترین آرزوست. امام حسین فرمود: جدّم به من فرموده است که تو درجه‌ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد. پس شهادت امام حسین، برای خود او، یک ارتقاء است، عالیترین حد تکامل است. تا اینجا ما مسئله مرگ و شهادت را از جنبه فردی تحلیل کردیم و رسیدیم به اینجا که اگر مرگ به صورت شهادت باشد، واقعاً یک موفقیت است برای شهید؛ جشن و شادمانی دارد. لهذا سید بن طاووس می‌گوید اگر نبود که دستور عزاداری به ما رسیده است، من روز شهادت ائمه را جشن می‌گرفتم.

اینجاست و از این جنبه است که ما به مسیحیت حق می‌دهیم، به نام شهادت مسیح که می‌پندارند شهید شده، برای مسیح جشن بگیرند. اسلام هم در کمال صراحت، شهادت را موفقیت شهید می‌داند نه چیز دیگر.

اما از نظر اسلام، آن طرف سکه راهم باید خواند. شهادت را از نظر اجتماعی - یعنی از آن نظر که به جامعه تعلق دارد [و] پدیده‌ای است که در زمینه خاص و به دنبال رویدادهایی رخ می‌دهد و به دنبال خود رویدادهایی می‌آورد - نیز باید بسنجید. عکس العملی که جامعه در مورد شهید نشان می‌دهد صرفاً به خود شهید تعلق ندارد. یعنی صرفاً ناظر به این جهت نیست که برای شخص شهید موفقیت یا شکستی رخ داده است. عکس العمل جامعه مربوط است به اینکه مردم جامعه نسبت به شهید و جبهه شهید، چه موضعگیری داشته باشند و نسبت به جبهه مخالف شهید چه موضعگیری داشته باشند.

استاد شهید می‌افزایند:

رابطه شهید با جامعه‌اش دو رابطه است: یکی رابطه‌اش با مردمی که اگر زنده و باقی بود از وجودش بهره‌مند می‌شدند و فعلاً از فیض وجودش محروم مانده‌اند؛ و دیگر رابطه‌اش با کسانی که زمینه فساد و تباهی را فراهم کرده‌اند

و شهید به مبارزه با آنها برخاسته و در دست آنها شهید شده است. بدیهی است که از نظر پیروان شهید، که از فیض بهره‌مندی از حیات او بی‌بهره مانده‌اند، شهادت شهید تأثر آور است. آن که بر شهادت شهید اظهار تأثر می‌کند در حقیقت، به نوعی، برخورد می‌گیرد و ناله می‌کند.

اما از نظر زمینه‌ای که شهادت شهید در آن زمینه صورت می‌گیرد، شهادت یک امر مطلوب است به علت وجود یک جریان نامطلوب. از این جهت مانند یک عمل جراحی موفقیت آمیز است که مطلوب است؛ اما در زمینه آبان‌دیس یا زخم روده یا زخم معده یا چیزهایی از این قبیل. بدیهی است که اگر چنین زمینه‌هایی در کار نباشد، جراحی ضرورتی ندارد بلکه کار غلطی است. درسی که از جنبه اجتماعی، مردم باید از شهادت شهید بگیرند این است که اولاً نگذارند آن چنان زمینه‌ها پیدا شود. از آن جهت، آن فاجعه به صورت یک امر نایب‌ستنی بازگو می‌شود و اظهار تأسف و تأثر می‌شود که به قهرمانان ظلم و قاتلین شهید مربوط است، برای اینکه افراد جامعه از تبدیل شدن به امثال آن جنایتکاران خودداری کنند. همچنانکه می‌بینیم نام یزید و ابن زیاد و امثال آنها به صورتی در آمده که هرکس در مکتب عزاداری واقعی امام حسین تربیت شده باشد، از کوچکترین تشبیه به آنها در عمل ابا دارد.

درس دیگری که باید جامعه بگیرد، این است که به هر حال بازهم در جامعه زمینه‌هایی که شهادت را ایجاب می‌کند پیدا می‌شود. از این نظر، باید عمل قهرمانانه شهید از آن جهت که به او تعلق دارد و یک عمل آگاهانه و انتخاب شده است و به او تحمیل نشده است بازگو شود، و احساسات مردم شکل و رنگ احساس آن شهید را بگیرد. اینجاست که می‌گوییم: «گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت در موج اوست». اینجاست که باید ببینیم آیا جشن و شادمانی و پایکوبی و احیاناً هرزگی و شرابخواری و بدمستی - آنچنان که در جشنهای مذهبی مسیحیان دیده

می‌شود - همشکلی و هم‌رنگی و هم احساسی می‌آورد، یا گریه؟... (۱)

بدینگونه، می‌بینیم که بینش «فرد گرایانه» مسیحیت، از (به اصطلاح) مرگ و شهادت مسیح عليه السلام تلقی عزا و اندوه ندارد و بر این اساس، می‌توان گفت که سپیدپوشی عارفان مسیحی «گنوستیکها»، و نیز سپیدپوشی راهبان نسطوری در دو سه قرن نخست میلادی (۲) ریشه در همین تلقی فرد گرایانه و سرور انگیز داشته است و مؤید آن اینکه راهبان نسطوری، بعدها با ملاحظه مناسبات عزا، رنگ سپید را بدل به سیاه ساخته‌اند؛ چنانکه مردم پرتغال و اسپانیا نیز در قرون اخیر از سپیدپوشی در وقایع به سمت سیاهپوشی رفته‌اند.

نقطه مقابل بینش فرد گرایانه مسیحیت، بینش جامعه گرایانه اسلام است: اسلام، با ملاحظات اجتماعی دقیقی که از خسارات سنگین جامعه در فقد مظلومانه ائمه نور عليهم السلام به دست جانیان و جور پیشگان دارد، به جای سرور و پایکوبی در قتل فجیع آن بزرگان، بر اشک و آه و نوحه و ماتم تأکید می‌کند و چنین فضا و حال و هوایی، طبعاً مقتضی استعمال رنگهای تیره و کبود عزا است.

البته تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در بعضی مناطق و ازمنه (نظیر «اندلس»، مقر حکومت امویان در قرون میانه) هنگام عزا (احتمالاً به تبعیت از سفیدپوشی عارفان گنوستیک، و یا به عنوان تداوم شعار امویین که سفید بوده است (۳)) از لباس سپید استفاده می‌شده است؛ اما باید توجه داشت که در بخش شرقی جهان اسلام - از مصر تا ایران و ... - رنگ سیاه نوعاً نشانه عزا و اندوه بوده است. آدم متز می‌نویسد:

۱. همان، صص ۱۱۶ - ۱۱۹.

۲. راهبان سیاهپوش مسیحی در دو سه قرن اول سپید می‌پوشیدند و بعداً آن را به رنگ تیره بدل ساختند (تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، طبع ۲، تهران ۱۳۵۶ ش، ص ۷۳).

۳. كان البياض شعار الأمويين الى ذلك الحين فاتخذ العباسيون السواد شعاراً لهم حداداً على الشهداء من آل البيت (تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، مكتبة النهضة المصرية، ط ۷، قاهره ۱۹۶۴ م،

«در شرق اسلامی کبود، رنگ عزا بود اما در اندلس برای عزا سفید می پوشیدند»^(۱)
 بویژه در قُطر عربی (واز آن جمله: حجاز و عراق، که مهد پرورش و زندگی اهل بیت
 وحی علیهم السلام بوده) به نشان عزا تنها از رنگ سیاه استفاده می شده است.
 تبیین نکتهٔ اخیر، موضوع گفتار بعدی ماست.

۱. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، ۱۲۹/۲. مأخذ گفتار آدم متز کتب زیر است: الموشی،
 ص ۱۲۴ و ۱۲۶؛ الطراز الموشی، ص ۲۰۲؛ المرواة، ثعالبی، ص ۱۲۹؛ دیوان کشاجم، ص ۱۶۹؛ کتاب
 العیون، ورقه ۱۱۰؛ مسکویه، ۵۲۸/۵؛ کتاب الوزراء، ص ۱۷۶.

در باب سفیدپوشی اهالی اندلس در مواقع عزا، ابوالحسن قیروانی می گوید:

إِذَا كَانَ الْبِيَاضُ لِبَاسَ حُزْنٍ بِأَنْدَلُسَ، وَ ذَاكَ مِنَ الصَّوَابِ
 أَلَمْ تَرَنِي لَيْسْتُ بِيَاضَ شَيْبِي لِأَنِّي قَدْ حَزَنْتُ عَلَى الشُّبَابِ!

(نقل از: آل بویه؛ نخستین سلسلهٔ قدرتمند شیعه ...، علی اصغر فقیهی، بی نا، طبع ۳، ۱۳۶۶ش،

ص ۸۰۹).

و شاعر دیگر خطاب به آنان می گوید:

أَيَا أَهْلَ أَنْدَلُسَ فَطْتُمْ بِفَطْتِكُمْ إِلَى أَمْرِ عَجِيبِ
 لَبِستُمْ فِي مَاتِكُمْ بِيَاضاً وَجِئْتُمْ مِنْهُ فِي زَيٍّْ غَرِيبِ
 صَدَقْتُمْ، فَالْبِيَاضُ لِبَاسِ حُزْنٍ وَلا حُزْنَ أَشَدَّ مِنَ الْمَشِيبِ!

(شرح مقامات حریری، شرشی، کتابخانهٔ کشوری فرانسه، مخطوط عربی، به نشانهٔ ۳۹۴۲، ج ۱، ظهر

ورقه ۴۷ م).

اینکه شاعر عرب، سفیدپوشی اندلسیها را «امر عجیب» و «زئ غریب» خوانده، شاهدی دیگر بر رواج
 سیاهپوشی در ایام عزا میان اعراب است. و بهرروی، چنانکه در متن خواندیم، رسم سفید پوشی در دیار
 اندلس (اسپانیا و پرتغال امروزی) در قرن ۱۵ میلادی بر افتاد و جای خود را به سیاهپوشی داد.

فصل پنجم:

سیاهپوشی در عرب

وَكَمْ مِنْ سَوَادٍ حَدَدْنَا بِهِ

عبدالله بن معتمر

تاریخ، شعر، لغت، و سیره، نشان می‌دهد که اعراب - از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز - رنگ سیاه را رنگ عزا می‌شناخته‌اند.

در کتاب «اخبار الدولة العباسية»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، می‌خوانیم که: «عرب، در مواقع مصیبت، جامه خویش به رنگ سیاه می‌کرد».^(۱) زَمَخْشَرِي، ادیب و مفسر مشهور قرن ششم، می‌نویسد: یکی از ادبا گوید راهبی سیاهپوش را دیدم و بدو گفتم که چرا سیاه پوشیده‌ای؟ گفت عرب زمانی که کسی از آنها می‌میرد چه می‌پوشد؟ گفتم سیاه می‌پوشد. گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده‌ام.^(۲) در عصر پیامبر ﷺ پس از پایان جنگ بدر، که ۷۰ تن از مشرکین قریش به دست مسلمین بر خاک هلاکت افتادند، زنهای مکه در سوگ کشتگان خویش

۱. اخبار الدولة العباسية (و فيه اخبار العباس و ولده)، مؤلف؟ ظاهراً از نویسندگان قرن ۳ هجری، تحقیق: دکتر عبدالعزيز دوری و دکتر عبدالجبار مطلبي (دارالطبعة للطباعة والنشر، بیروت ۱۹۷۱ م) ص ۲۴۷.

۲. ربيع الأبرار، زمخشری، همان، ۷۴۷/۳.

جامه سیاه پوشیدند^(۱) و چندی بعد که ارتش اسلام در نبرد احد ۷۰ تن شهید داد، این بار نوبت زنان مسلمان مدینه بود که در عزای شهیدان خویش جامه سیاه در بر کنند.^(۲) از پیمانی که پیامبر ﷺ پس از فتح مکه، از زنان قریش (نظیر هند، همسر ابوسفیان) گرفت، بر می آید که آنان، در سوگ مردگان خویش، روی می خراشیده، موی می کنده، گریبان چاک می داده، فریاد به گریه بلند می کرده، و سیاه می پوشیده اند.^(۳)

تاریخ نشان می دهد که فضل بن عبدالرحمن - بزرگ بنی هاشم - در سوگ زید (فرزند امام سجاد علیهما السلام)^(۴)، پیروان محمد بن علی (نواده عبدالله بن عباس) در فقد رهبر خویش^(۵)، کنیز و خدمه دربار عباسی در عزای مهدی (فرزند منصور

۱. در قصیده ای منسوب به حضرت امیر علیؑ مربوط به جهاد مسلمین با کفار قریش در جنگ بدر آمده است که شمشیر مسلمین کسان بسیاری را از کفار در این نبرد به خاک هلاکت افکند و

تبیبت عیون الناصحات علیهم تجود باسبال الرشاش و بالوئبل
نوائح تنعی عتبه الغی و ابنه و شیبه تنعاه و تنعی ابا جهل
و ذالرجل تنعی و ابن جدعان فیهم مُسَلَّبَةً حَرَى مَبِیْنَةَ الثُّكُل ...

یعنی زنان نوحه گر، شب را تا به صبح برکشتگان کفار، کم یا زیاد، اشک ریختند و در حالیکه لباس سیاه عزا پوشیده و دلهاشان از شدت اندوه آتش گرفته بود، از مرگ عزیزان خویش (عتبه و شیبه و ابا جهل و ...) خبر می دادند (السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقا و ...، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۰/۳ - ۱۱).

۲. ر.ک، شعر حسان در رثای کشتگان احد (سیره ابن هشام، همان، ۱۵۹/۳ - ۱۶۰).

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، سیدهاشم بحرانی (موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ط ۳، قم، بی تا) ۳۲۵/۴ - ۳۲۶، ذیل آیه ۱۲ سوره ممتحنه: یا ایهاالنبی اذا جائک ...

۴. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیه، مقریزی (مکتبه الثقافه الدینیة، طبع ۲، قاهره ۱۹۸۷) ۴۴۰/۲ و نیز: معجم الشعراء، ابو عبدالله مرزبانی (دار احیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۹۶۰ م) ص ۱۷۹.

۵. الأخبار الطوال، ابن قتیبه دینوری، تحقیق: عبدالمنعم عامر (افست منشورات شریف رضی، قم ۱۴۰۹ ق - ۱۳۶۸ ش) ص ۳۳۹.

دوانقی^(۱)، و سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر مطهر امام کاظم علیه السلام^(۲)، جامه سیاه پوشیدند و در روز عاشورای ۳۵۲ قمری نیز، زمانی که زنان شیعه بغداد، به عنوان عزای سالار شهیدان علیه السلام با حالت گریان و گیسو پریشان و سینه زنان و نوحه گران از خانه هاشان بیرون آمدند، روی خویش را سیاه کرده بودند.^(۳)

رسم سیاه کردن روی (با دوده ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنان عزادار، ظاهراً شیوع بسیار داشته و تاریخ، نمونه‌های متعددی از این امر را - بویژه در میان زنان عرب - ضبط کرده است.

بشار غزنوی گوید:

دیدم سیاه روی عروسان سبز موی کز غم دلم به دیدن ایشان بیارمید
روئی سیاه کردن زنان شیعه بغداد در عاشورای ۳۵۲ را دیدیم. به دیگر شواهد تاریخی این رسم در میان اعراب توجه کنید: زمانی که ریحانه (جاریه حبشی متوکل عباسی) در گذشت زنان در سوگ او موی پریشان کردند، گریبان دریدند و روی سیاه

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی (دار الأندلس، بیروت) ۳/۳۰۹؛ تاریخ فخری (در آداب مملکداری و دولتهای اسلامی)، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران ۱۳۶۰ ش) ص ۲۴۶.

۲. بحارالانوار، همان، ۲۲۷/۴۸. پیرامون شواهد تاریخی فوق، در فصل آینده بتفصیل سخن گفته‌ایم.
۳. شمس الدین ذهبی (م ۷۴۶) در دول الاسلام (مؤسسه الأعلمی، بیروت ۱۴۰۵ ق، ص ۱۹۵) بخش مربوط به حوادث سال ۳۵۲ ق می‌نویسد: خرجت نساء الرافضة منتشرات الشعور مسخّمت الوجوه یلظمن و ینحن.

سُخِّمَه و سَخِّمَ، به معنی سیاهی، و آسَخِّمَ نیز به معنی سیاه است. قد سَخِّمَ وَجْهَهُ اِی سَوَّدَهُ (لسان العرب، ابن منظور، همان، ۲۰۵/۶).

ابن اثیر در الکامل فی التاریخ (دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق، ۵۴۹/۸ - ۵۵۰) با عنوان «مسوّدات الوجوه» به این مطلب تاریخی اشاره دارد. آدم متز نیز ماجرای فوق را از مأخذ زیر نقل کرده است: المنتظم، ص ۹۳ ب؛ کتاب الوزراء، ص ۳۷۱؛ ابن اثیر، ۴۰۳/۸ و ۴۰۷؛ ابوالمحاسن، ۳۶۴/۲.

کردند. (۱) آدم متز می نویسد: «در مصر، در عزای مرده گریبان چاک زده، صورت سیاه نموده و موی کوتاه می کردند ... باکشتار حاجیان به دست ابو سعید گناوه‌ای قِرمَطی، زنان بغداد با روی سیاه کرده و موی آشفته بر سر و صورت زنان و فریادکنان به خیابانها ریختند». (۲) تاورنیه، سیاح مشهور فرانسوی، که در اواسط عصر صفوی از ایران و عراق گذر کرده است، می نویسد: در بغداد وقتی که شوهر می میرد، زنش سر را برهنه و گیسوان را پریشان می کند، و صورتش را به ته دیگ می مالد و سیاه می کند. (۳)

موارد فوق، و آنچه ذیلاً می آید، همگی نشانگر آن است که سیاهپوشی در ایام عزا در میان اعراب رسمی رایج بوده است:

اوزاعی - فقیه بلند پایه سنی در منطقه شامات، که در اواخر عصر اموی و اوایل عهد عباسی می زیست - لباس سیاه را ناپسند می داشت و می گفت که لباس ماتم است. (۴) ابن عبدربه اندلسی شعری از یک شاعر عرب آورده است که می گوید خانمی بصری را در مجلس عزا سیاهپوش دیده است. (۵)

شعر بُئید (ابو عقیل لبید بن ربیع عامری، سراینده قصیده مشهور هائیه از معلقات سبع) در وصف سیاهپوشی زنان نوحه گر، مورد احتجاج و استشهاد بسیاری از کتب لغت است:

۱. المنتخب، طریحی، همان، ۳۳۳/۲ (ماجرای زید مجنون).

۲. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، همان، ۴۳۳/۲.

۳. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابو تراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی (کتبافروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان ۱۳۳۶ ش) ص ۲۲۳.

۴. محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی (چاپ بیروت) ۳۷۲/۴.

۵. عقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، همان، ۴۶۱/۳: قال اعرابی، و قد نظر الی جاریة بالبصرة فی

الماتم:

و بصریة لم تُبصر العینُ مثلها غَدَّتْ بِبِیاضِ فِی ثِیَابِ سِوَادِ

يَخْمِشْنَ حُرًّا أَوْجُهُ صِحَاحٍ فِي السُّلْبِ السُّودِ وَفِي الْأَمْسَاحِ
 یعنی: آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه عزا و پلاس موین بر تن کرده بودند،
 گونه‌های خویش را (با ناخن) می‌خراشیدند.

کُمَيْت بن زید اسدی، شاعر شهیر و شهید شیعه در عصر اموی، در چکامه مشهور بایئه خویش (که در مدح خاندان پیامبر ﷺ و قدح خلفای جور سروده و وضعیت سخت و دردناک آل‌الله را در زیر فشار حاکمیت بنی‌امیه شرح داده است) از صحراهای خشک و سوزانی سخن می‌گوید که گویی بر سر کوههای بلند آن زنان سیاهپوش نشسته و با دستمالهای سیاهی که به همراه دارند نوحه سرایی می‌کنند:

إِذَا قَطَعْتَ أَجْوَازَ بَيْدٍ كَأَنَّمَا بِأَعْلَامِهَا نَوْحُ الْمَالِي الْمُسَلَّبِ (۱)
 در همان روزگاران، سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم علیهما السلام) در قصیده استواری که در سوگ سالار شهیدان سروده، شیعیان را دعوت به پوشیدن لباس عزا در روز عاشورا می‌کند؛ لباسهایی به رنگ سیاه پررنگ یا سبز:

وَالْبَسْ ثِيَابَ الْحَزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ مَا بَيْنَ أَسْوَدَ خَالِكٍ أَوْ أَخْضَرَ (۲)
 سبط ابن جوزی می‌نویسد: ابو عبیدالله نحوی در مصر نقل کرد که یکی از علما در روز عاشورا [برای تقویت دیدگان] برچشمان خویش سرمه کشید. وی را به علت این کار سرزنش کردند، گفت:

وَقَائِلٌ لِمَ كَحَلْتِ عَيْنًا
 فَقُلْتُ كُفُّوا، أَحَقُّ شَيْءٍ
 تَلْبَسُ فِيهِ السَّوَادُ عَيْنِي! (۳)

یعنی: شخصی به من گفت: چرا در روزی که [بنی‌امیه ریختن] خون حسین علیه السلام را مباح شمردند، برچشمت سرمه کشیده‌ای؟! بدو گفتم: دست از اشکال بردارید، سزاوارترین چیز به پوشیدن سیاه در روز عاشورا، چشم من است!

۱. الروضة المختارة؛ شرح القصائد الهاشميات لكُميت بن زيد الأسدي، صالح على صالح (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت ۱۳۹۲ - ۱۹۷۲) ص ۴۵.

۲. المنتخب، طريحي، همان، ۴۳۶/۲.

۳. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی (مؤسسة اهل البيت عليهم السلام، بيروت ۱۴۰۱ ق) ص ۲۴۵.

مضمون فوق، به «توارد» یا «تقلید»، پسند بسیاری از اهل ذوق و ادب افتاده و آن را با تعبیر گوناگون در شعر خویش آورده‌اند؛ و این نشان می‌دهد که در تلقی رایج، رنگ سیاه در محیط عربی رنگ عزا بوده است.

حسن بن جکینا، شاعر ظریفه گوی بغدادی (متوفی ۵۲۸) گوید:

ولائکم لأمّ فی اکتحالی یوم استباحوا دمّ الحسین
فقلت دغنی؛ أحقّ عضوٍ ألبس فیهِ السّوادَ عینی! (۱)

احمد بن عیسی هاشمی - والد واثق بالله، و معروف به ابن غریق - متوفی ۵۹۳، که در روز عاشورا سرمه کشیده بود در عذر خواهی از این امر گفت:

لم اکتحل فی صباح یوم اریق فیهِ دم الحسین
إلاّ لحزنی، و ذاک أنّی سوّدتُ حتی بیاض عینی! (۲)

یعنی: در بامداد روزی که در آن خون حسین علیه السلام بر زمین ریخته شد، جز از سرانده، سرمه بر چشم نکشیده‌ام، و این بدان معنی است که حتی سپیدی چشمم را نیز سیاهپوش کرده‌ام! (صاحب خلاصه الأثر، شعر فوق را - با تبدیل «حتی» به «فیه» در مصرع چهارم - به عمر بن عبدالوهاب عرضی شافعی متوفی ۱۰۲۴ منسوب داشته است). (۳)

۱. فوات الوفيات و الذلیل علیها، محمد بن شاکر کتبی، تحقیق: دکتر احسان عباس (دارصادر،

بیروت ۱۹۷۳ م) ۱/۳۲۰. کتبی پس از نقل دو بیت فوق می‌افزاید: «احسن منه قول ابی الحسین الجزار:

و یعود عاشوراء یذکرنی رزّه الحسین فلیت لم یعد
یالیت عیناً فیهِ قد کحلت لشماتةٍ لم تنخل من رمد
و بدأ به لمسرّة خضبت مقطوعة من زندها بیدی
اما و قد قتل الحسین به فأبوالحسین أحقّ بالکمد».

۲. تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بالذلیل علی الروضتین، حافظ ابوشامه

مقدسی دمشقی (طبع قاهره) ص ۱۱.

۳. ادب الطف ...، سید جواد شیر، همان، ۷/۵، به نقل از: خلاصه الأثر فی الأعیان القرن الحادی

عشر، مجبّی (جزء ۳/۲۱۸).

و بالاخره به ابوبکر عمری دمشقی نسبت داده‌اند که گفته است:

فسي يوم عاشورا لم اکتحل و لم أزيّن ناظري بالسواد
لكن على من فيه حينا قضي ألبست عيني ثياب الحداد! (۱)

یعنی: در روز عاشورا سرمه بردیدگان نمی‌کشم و آنها را به رنگ سیاه زینت نمی‌بخشم، لکن در سوگ کسی که در این روز به شهادت رسیده، بر دو چشمم جامه سیاه عزا (حداد) پوشانده‌ام!

* * *

زیدبن سهل موصلی نحوی (م ۴۵۰) در شعر خویش اشارتی ظریف و تلمیحی لطیف به اشک چشم و جامه سیاه عزا در سوگ ابی عبدالله علیه السلام دارد. می‌گوید: اگر باران در اندوه فقدان آن حضرت نمی‌گریست بعد از حسین علیه السلام دیگر ابری بر ما سایه نمی‌افکند، و اگر شب جامه سیاه (سیاه) اش را غمگنانه چاک نمی‌داد دیگر پس از حسین علیه السلام ظلمت جای خود را به روشنی نمی‌داد.

فلولا بقاء المزن حزناً لفقده لما جاءنا بعد الحسين غمام
ولو لم يشقّ الليل جلبابه اسی لما انجاب من بعد الحسين ظلام (۲)

شاعر دیگر - شیخ عبدالنبی بن مانع الجد حفصی، مربوط به اوایل قرن ۱۳ ق - در رثای امام حسین و اهل بیت مکرّمش از سیاهی شب، به مثابه «ثوب المصاب» و جامه عزا، یاد می‌کند:

يا راکباً، و سواد الليل يلبسه
عج بالغرّي، و قف بعد السلام على
وانع الحسين، و عرض بالذی وجدت
سينضح القبر دماً من جوانبه
ثوب المصاب، و منه الطرف لم ينم
مثنوی الوصی، و ناج القبر، و التزم
بالطف اهلوه من هتك و سفك دم
بزفرة تفرع الأسماع بالصمم (۳)

۱. ادب الطف ... ، همان، ۷۰/۵۰.

۲. همان، ۳۱۳/۲.

۳. همان، ۳۶۳/۵.

از سیاهپوشی خاندان نبوت ﷺ و دوستان آن در عزای شهدای آل الله در فصل بعد بتفصیل سخن خواهیم گفت. برای آشنایی بیشتر با رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزا، توجه به مفهوم سه واژه «مِثْلَة»، «جِداد» و «سِلاب» (و لغات همخانواده آنها) خالی از فایده نیست.

الف - مِثْلَة، مآلی

مآلی (جمع مِثْلَة) پارچه‌هایی است که زنان عرب هنگام نوحه سرایی در دست گرفته و هنگام کوبیدن دستها بر سر و روی، آن را حرکت می‌دهند و یا با آن به مِیّت اشاره می‌کنند.^(۱) لُبَّید، شاعر مشهور عرب، در وصف ابر و غرّش آن می‌گوید:

كَأَنَّ مُصَفَّحَاتٍ فِي ذُرَاهِ وَأَنْوَا حَآءِ عَلِيَهِنَّ الْمآلِي (۲)

یعنی: گویی بر بالای آن، زنجایی نشسته‌اند که - به رسم عزا - دستها را به هم می‌کوبند و در حالیکه مآلی با خویش (یا برخویش) دارند نوحه سرایی می‌کنند.

نکته قابل توجه آن است که این پارچه‌ها به رنگ سیاه بوده است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: الْمآلِي خِرْقٌ سَوْدٌ يَحْمِلُهَا النِّوَا حُ و يَسْرُونَ بِهَا بِأَيْدِيَهُنَّ عِنْدَ اللَّطْمِ (مآلی پارچه‌های سیاهی است که زنان نوحه‌گر همراه خویش حمل می‌کنند و زمانی که با دست بر سر و روی می‌کوبند، آنها را حرکت می‌دهند).^(۳)

۱. المآلی جمع مِثْلَة، بوزن سِعْلَة، ... هي خرقة النائحة (النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير، تحقيق: محمود محمد طناخي، افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع چهارم، قم ۱۳۶۴ ش، ۲۹۰/۴). المِثْلَة ... خرقة تمسكها المرأة عند النوح، و الجمع: المآلی (لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق عليه و وضع فهارسه: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸، ۱۹۵/۱). المِثْلَة جمع مآل: الخرقة التي تمسكها المرأة عند النوح و تشير بها (المنجد، ذیل «الا»).

۲. لسان العرب، همان، همانجا.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم (دار احیاء التراث العربی،

ب - حِداد، إحداد، حادّ، مُحدّد

جوهری، شاعر شیعی مشهور، در قصیده‌ای خطاب به آل پیامبر می‌گوید:
 عاشورنا ذا الألهفی علی الدین خذوا حدادکم یا آل یا سین
 الیوم شقق جیب الدین وانتهت بنات احمد نهب الروم والصین... (۱)

یعنی: روز دهم محرم، روز دریغ و افسوس بر [حال و روز] دین اسلام است، ای آل یاسین جامه‌اندوه [= حِداد] بپوشید. روز عاشورا، گریبان دین پاره شد و دختران پیامبر ﷺ همچون [کفار] روم و چین غارت شدند...

مرحوم مجلسی در بحارالانوار، پس از ذکر تمامی قصیده، در توضیح برخی از کلمات آن، از جمله آورده است که: «الحداد» بالکسر ثیاب المأتم السود... یعنی، حِداد، جامه‌های سیاه ماتم را گویند.

حداد، در لغت، به معنی ترک زینت و آرایش، و پوشیدن جامه‌سوگ و اندوه در عزای عزیزان است.

ابو جعفر احمد مقرّی بیهقی (متوفی ۵۴۴ ق) لغت شناس مشهور می‌نویسد: «الحداد: سوگ داشتن زن بر مرده» و محمد بن ابی بکر رازی (متوفی ۶۶۶)، لغت‌شناس مشهور دیگر اسلامی، در ضمن معانی «حداد» آورده است که: «الحداد ایضاً ثیاب المأتم السود». (۲) یعنی، حداد همچنین به معنی جامه‌های سیاه ماتم است.

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱۲۵/۴؛ بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۵۳/۴۵ - ۲۵۴؛ المنتخب، طریحی، همان، ۹۱/۱.

ضبط منتخب طریحی در بیت اول چنین است:

یا اهل عاشور یالهی علی الدین خذوا حدادکم یا آل یا سین

۲. تاج المصادر، ابو جعفر احمد مقرّی بیهقی، ۵۹/۱؛ مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن

عبدالقادر رازی (دارالکتاب العربی، بیروت ۱۹۶۷) ص ۱۲۶.

شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین گوید: «حداد، ترک زینت است و از همین ماده است: حدیث «الحداد للمرأة المتوفی عنها زوجها» (حداد زن در مرگ شوی خویش). حدّت المرأة علی زوجها. تحدّ حداداً بالكسر فهی حادّة بغیراه زمانی به کار می‌رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه بر تن کند و زینت و آرایش را ترک نماید...» (۱)

ابن منظور، محدث و لغوی بزرگ قرن هفتم، ذیل عنوان «حدد» می‌نویسد:

حداد، جامه‌های سیاهی است که در عزایا می‌پوشند. زن حادّ یا مُحَدّ، زنی است که آسایش و استعمال بوی خوش را ترک می‌کند. ابن‌درید گوید: آن، زنی است که پس از مرگ شوهر، به خاطر عدّه و فات، آرایش و استعمال بوی خوش را ترک کند.

حَدَّتْ تُحَدُّ وَ تَحَدُّ حَدّاً وَ حِدَاداً به معنی سیاهپوشی زن در مرگ شوی خویش است. و أَحَدَّتْ نیز به همین معناست و اصمعی این معنا را تنها در باب أَحَدَّتْ تُحَدُّ - که اسم فاعل آن مُحَدّ می‌شود - پذیرفته و حَدَّتْ را به این معنی نشناخته است. و حداد، ترک کردن زن است آنها را [که گفتیم]. و در حدیث آمده است که: که زن بیش از سه روز حداد نکند و [نیز] جز در مرگ شوی حداد نکند. و در حدیث است که: روا نیست بر کسی که بیش از سه روز در عزای مرده‌ای حداد کند، جز زن در مرگ شوی خویش که او تا چهار ماه و ده روز اجازه حداد دارد.

ابو عبید گوید: إحداد زن بر [مرگ] شوی خویش به معنی ترک زینت اوست. و گفته شده است که احداد، زمانی صدق می‌کند که بر شوی خویش محزون باشد و لباسهای حزن و اندوه بر تن کند و آرایش و خضاب را ترک

۱. مجمع البحرین، طریحی، اعاد بناء على الحرف الأول من الكلمة و ما بعده ... : محمود عادل (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۷ ش) ۴۷۳/۱: «والحداد ترک الزینة و منه الحدیث «الحداد للمرأة المتوفی عنها زوجها». و منه حدّت المرأة علی زوجها تحدّ حداداً بالكسر، فهی حادّة بغیراه، اذا حزنّت علیه و لبست ثياب الحزن و ترکّت الزینة...».

گوید: ابو عبید گوید: ما چنین می‌انگاریم که احداد و حداد، از [حدد به معنی] منع گرفته شده است زیرا زن - در عزای شوهر - از این گونه چیزها ممنوع شده است. و از همینجاست که به دربان، حدّاد می‌گویند، چرا که وی مردم را از ورود مانع می‌گردد. (۱)

دهخدا، فرهنگ نویس معاصر ایرانی، نیز با تتبع در متون کهن لغوی و غیر لغوی، آورده است:

حداد: ترک زینت زن که شوهر او وفات کرده (اقرّب الموارد) جامه سوگ پوشیدن زن در عزا و سوگواری شوی، سوگ داشتن زن بر مرده (تاج المصادر بیهقی. مصادر زوزنی. مهذب الأسماء) جامه ماتم پوشیدن: تا آنگاه که عده زن منقضی نشده، مکلف به حداد است.

حداد: جامه‌های سیاه و کبود که در سوگ پوشند (اقرّب الموارد) جامه سوگ (مهذب الأسماء) رنگینی جامه‌های ماتم چون سیاه و کبود: از چه رهگذر است که لباس حداد در برگرفته‌اید؟ (ترجمه یمینی، چاپ تهران ۱۲۷۲، ص ۴۵۵) شب خود جامه حداد بر سر دارد و گریبانی چاک از دو طرف در بر (ترجمه یمینی، همان، ص ۴۵۱) زنان آیامی همه جامه حداد در بر، و به فجع و شیون اندر (ترجمه یمینی، ص ۴۵۴). (۲)

۱. لسان العرب، ابن منظور، همان، ۸۲/۳: «والحداد: ثياب المأتم السود. والحادّ والحادّ من النساء: التي تترك الزينة والطيب؛ و قال ابن دريد: هي المرأة التي تترك الزينة والطيب بعد زوجها للعدة. حَدَّتْ تُحَدُّ وَ تَحَدُّ حَدًّا وَ جَدَادًا، وَ هُوَ تُسَلِّبُهَا عَلَى زَوْجِهَا، وَ أَحَدَّتْ، وَ أَبِي الْأَصْمَعِيُّ الْأَحَدَّتْ تُحَدُّ، وَ هِيَ مُحَدَّةٌ، وَ لَمْ يَعْرِفْ حَدَّتْ؛ وَ الْجِدَادُ: تَرَكَهَا ذَلِكَ. وَ فِي الْحَدِيثِ: لِأُتِجِدَ الْمَرْأَةُ فَوْقَ ثَلَاثٍ وَ لِأُتِجِدَ الْآ عَلَى زَوْجٍ. وَ فِي الْحَدِيثِ: لِأَيَحُلَّ لِأَحَدٍ أَنْ يُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةَ عَلَى زَوْجِهَا فَأَنَّهَا تُحَدُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا. قَالَ أَبُو عَبِيدٍ: وَ أَحَدَادُ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا تَرَكَ الزَّيْنَةَ؛ وَ قِيلَ: هُوَ إِذَا حَزَنَتْ عَلَيْهِ وَ لَبَسَتْ ثِيَابَ الْحُزْنِ وَ تَرَكَتْ الزَّيْنَةَ وَ الْحُضَابَ؛ قَالَ أَبُو عَبِيدٍ: وَ نَرَى أَنَّهُ مَأْخُودٌ مِنَ الْمَنْعِ لِأَنَّهَا قَدْ مَنَعَتْ مِنْ ذَلِكَ، وَ مِنْهُ قِيلَ لِلْبُؤَابِ: حَدَادٌ، لِأَنَّهُ يَمْنَعُ النَّاسَ مِنَ الدَّخُولِ».

۲. لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر معین (تهران ۱۳۳۰ ش) بخش ح - حدیث، ص ۳۸۱.

و نیز در ضمن معانی «حد» گوید:

[حد، به معنی مصدری] جامه سوگ پوشیدن زن در سوگ شوی. جامه

سوگ پوشیدن زن بعد از وفات زوج (از منتهی الأرب).^(۱)

مفهوم واژه حداد (و همخانواده‌های آن: حادّ، مُجَدِّ و اِحْدَاد) را دیدیم. نکته قابل توجه، آن است که در میان اعراب، جامه‌ای که در حداد از آن استفاده می‌شده، سیاه رنگ بوده است:

گزارش زمخشری از گفتگوی یکی از اعراب با راهب سیاهپوش مسیحی را، در آغاز همین فصل آوردیم. نکته جالب توجه آن است که راهب مزبور پس از اشاره به رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزاء، می‌گوید: فَأَنَا فِي حَدَادِ الذَّنُوبِ (من نیز در عزای گناهان خویش، سیاه پوشیده‌ام).

به نمونه تاریخی دیگر توجه کنید: عبدالله بن معترّ، خلیفه معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی که با مدح مولای متقیان عليه السلام آغاز شده و به رثای سالار شهیدان عليه السلام پایان می‌یابد، با اشاره به فاجعه قتل حسین عليه السلام در کربلا می‌گوید:

ولاعجب غير قتل الحسين ظمآن يقصى عن المشرب ...
وكم قد بكينا عليه دماً بسُمر مُثَقِّفَةَ الأَكْغُب ...
وَكَمْ مِنْ سَوَادٍ حَدَدْنَا بِهِ وَتَطْوِيلِ شَعْرِ عَلِي الْمَنْكَبِ ...^(۲)

شاهد بر سر بیت اخیر است که می‌گوید: چه بسیار که در عزای آن حضرت سیاه پوشیدیم و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم ...

در شعر و ادب تازی، بر جامه سیاه عزایی که مصیبت زدگان در ماتم عزیزان

۱. همان، ص ۳۷۷.

۲. ادب الطف ...، سید جواد شبر، همان، ۱/۳۱۶ - ۳۱۷. می‌دانیم که بنی عباس (البته ریاکارانه) به

عنوان عزای شهیدان اهل بیت عليهم السلام جامه سیاه می‌پوشیدند و محاسن سرو صورت را بلند می‌کردند.

خویش می‌پوشند فراوان اطلاق «ثوب حداد» شده است و اشارت به این معنی بویژه در مرثی سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام مکرر در مکرر آمده است.

۱. شیخ لطف الله میسی عاملی - که مسجد شیخ لطف الله اصفهان به نام اوست - از فقهای معاصر شیخ بهائی، و معتمد وی بوده است. وی خطاب به هلال شهر محرم می‌گوید: از چه روی، گرفته و مکدر می‌نمایی، چندانکه گویی جامه حداد پوشیده‌ای؟ آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شده و در سوگ وی سیاه برتن کرده‌ای؟!

أَهْلَالَ شَهْرِ الْعَشْرِ مَالِكٍ كَاسِفًا حَتَّى كَأَنَّكَ قَدْ كَسَيْتَ حَدَادًا؟
 أَفْهَلْ عَلِمْتَ بِقَتْلِ سَبْطِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَبِستَ مِنْ حَزَنِ عَلَيْهِ سَوَادًا؟ (۱)

۲. شیخ زین الدین، نوه صاحب معالم و حفيد شهيد ثانی، عالم برجسته و وارسته عصر صفوی است که در ۱۰۶۴ ق در گذشته است. او در قصیده‌ای گوید: من برفقد جوانی نمی‌گیریم ... بلکه گریه من بر مصیبت بزرگی است که دل خلیل صلی الله علیه و آله و قلب بتول علیها السلام را از آتش اندوه پرسیخته و به رنج و تعب افکنده است. مصیبتی که اشک از هر دیده‌ای روان ساخته و از سوز و گداز آن، اسلام - این آئین هدایت - جامه حداد پوشیده است.

لست ابکی لفقْد عصر شباب ...

بَلْ بَكَائِي لِأَجْلِ خَطْبِ جَلِيلٍ اضرم الحزن فی فؤاد الخلیل
 و رمی بالعناء قلب البتول و أسال الدُموع كلَّ مسیل
 فتردّی الهدی بثوب الحداد (۲)

۳. آیه الله سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الكرامه (متوفی ۱۲۲۶)، فقیه برجسته و شهیر قرن ۱۳، پس از اشاره به حوادث جانسوز کربلا و اسارت آل الله،

۱. همان، ۳۴۸/۹.

۲. همان، ۱۱۰/۵.

می‌گوید: نور خدا رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامه حداد پوشد:

فالحزن أن أبكى الحسين لتغفرا	أبكى و ما فى العمر مايسع البكا
امسى طريحا فى الطّفوف معفرا	هذا الحسين ابن النبی و سبطه
امست سبايا ضائعات حسرا ...	هذى بنات محمد ﷺ و وصيّه
أجرت من الآفاق دمعاً احمرّا	لو أنّ فاطمة تشاهد ماجرى
فالنور، نورالله، عُيِبَ فى الثرى (۱)	فلتلبس الدنيا ثياب حدادها

۴. شیخ نصرالله یحیی (متوفی ۱۲۳۰) سخن از اشک خونین آسمان و فرشتگان، گرفتگی چهره افق، و جامه حداد پوشیدن زمین در ماتم سالار شهیدان علیه السلام رانده است:

تبكى له من فوق سبع شدادها	بكت السماء دماً و املاك السماء
و الأرض قد لبست ثياب حدادها	و اغبرت الآفاق من حزن له
بدمائها و بياضها و سوادها (۲)	رزه يقل من العيون له البكاء

۵. حاج سلیمان عاملی (متوفی ۱۲۷۲)، از اهل خیر و صلاح و کمک کنندگان به طلاب جنوب لبنان، در وصف عاشورا گوید: روزی است که مبانی دین در آن روز متزلزل شده و ارکان بلندش شکسته و منهدم گردید؛ زمینها (ی هفتگانه) بیتاب و مضطرب گشتند و ام القری - مکه - جامه حداد پوشید. فاجعه بزرگی که ملائکه آسمان از آن به گریه افتادند و خورشید و ماه تابان بر اثر آن تیرگی پذیرفتند.

قد اوجع القلب الحزين و حیرا	هل المحرّم فاستهلّ مکدرا
فی كربلا فسلبت من عینی الكرى	و ذكرت فيه مصاب آل محمد ﷺ
وانهدّ من ارکانها عالی الذرى	یوم مبانی الدین فيه تزلزلت
لبست ثياب حدادها ام القری	وارتجت الأرضون من جزع، و قد

۱. همان، ۱۷۱/۶.

۲. همان، ۱۸۴/۶.

حَطْبُ لَهُ تَبْكِي مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ الْمُنِيرِ تَكْوَرًا^(۱)

۶. مرحوم آقا شیخ عبدالصمد تبریزی خامنه‌ای، امام جمعه ادیب و دانشور خامنه در عصر ناصرالدینشاه، در قصیده‌ای که به مناسبت پایان یافتن ایام عزاداری محرم و صفر و فرارسیدن عید میلاد حضرت رسول ﷺ سروده، می‌گوید: ای کسی که در ماه محرم جامه سیاه اندوه (ثوب حداد) پوشیده‌ای، آن را از تن درآور که ماه ربیع الأول فرا رسید؛ ماهی که در آن شخصیتی پای به جهان گذاشته است که با ولادتش ایوان کسری شکاف برداشت و شکست و پادشاهان جهان در برابر او سرخم کردند.

يَا لَابَسًا ثُوبَ الْحَدَادِ مُحْرَمًا أَنْزِعْ، فَقَدْ وَاقَى الرَّبِيعَ الْأَوَّلَ
شَهْرٌ تَوَلَّدَ فِيهِ مِنْ كَسْرَتِ بَه أَيُّوَانُ كَسْرَى وَالْمَلُوكِ تَذَلَّلُوا^(۲)

۷. و بالأخره شیخ جعفر نقدی - فقیه، ادیب و شاعر مشهور عصر اخیر - در رثای سالار شهیدان ﷺ گوید: با سقوط آن حضرت از صدر زین برخاک کربلا، هفت آسمان از افق بر زمین افتاد، ماه رخ در نقاب خاک کشید، و خورشید تابان در فقد آن امام همام، جامه حداد پوشید:

وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وَجْهِ الصَّعِيدِ فَقَدْ هَوَتْ مِنْ أَقْبَمِهَا لِأَرْضٍ سَبِغَ شِدَادُ
بَدْرٌ تَكْوَرُ فِي الثَّرَى، وَلِفَقْدِهِ شَمْسُ الضُّحَى لَبَسَتْ ثِيَابَ حِدَادِ^(۳)

۱. همان، ۶۵/۷.

۲. علماء معاصرین، واعظ خیابانی (کتابفروشی اسلامیة، تهران، رمضان ۱۳۶۶ ق) ص ۳۴۹. اعتماد السلطنه در باب شخصیت علمی و ادبی مرحوم آقا شیخ عبدالصمد می‌نویسد: «میرزا عبدالصمد خامنچی استاد ادب است و حجت لغت عرب. شعر را با طبعی مستقیم و قریحه‌ای بس صحیح و سلیم و موزون می‌سازد» (المآثر والآثار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳ ش، ۱/۲۹۷).

دیوان مرحوم آقا شیخ عبدالصمد، اخیراً به همت حضرت آیه‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی و با مقدمه ممتّع ایشان، به زیور طبع آراسته شده است.

۳. علماء معاصرین، همان، ص ۱۳۹.

و نیز گوید:

فَعَلَىٰ جَمِيعِ بَنِي الْهُدَىٰ أَنْ يَلْبَسُوا فِي يَوْمِ مَضْرَعِهِ ثِيَابَ حِدَادٍ^(۱)
 شواهد ادبی فوق - که همه، سروده ادیبان لغت شناس و تازی سُراست - بخوبی
 نشان می دهد که فرهنگ و ادب عربی، در طول تاریخ، جامه سیاه را ثوب حداد و
 لباس عزا می شناخته است.

لغت شناسان، «حَدَّتْ» و «أَحَدَّتْ» را با «تَسَلَّبَتْ»، مرادف و هم معنی
 شمرده اند. ببینیم «تَسَلَّبَ» و لغات همخانواده آن در زبان عربی به چه معناست و
 رابطه آن با سیاهپوشی چیست؟

پ - سِلَاب، سُلْب، تَسَلَّب، مُسَلَّب، مَتَسَلَّب

سِلَاب، که جمع آن سُلْب می شود، جامه سیاهی است که در عزا و ماتم به کار
 می رود و به قول برخی از لغویین، پارچه یا لباس سیاهی است که زنان عزادار سر
 خود را با آن می پوشانند. تَسَلَّب (یا تسلیب) نیز از همین ماده، و به معنی پوشیدن
 جامه های مشکین عزا (سُلْب) است. به اظهارات لغت شناسان چیره دست و کهن
 در این زمینه توجه کنید:

خلیل بن احمد، ادیب و لغت شناس مشهور شیعی در قرن ۲ هجری، تسلب و
 إحداد را هم معنی می شمارد: «إمرأة مسلَّب: سَلَّبَتْ علی زوجها او غیره، ای
 مُحَدِّد». ^(۲) اسحاق فارابی (متوفی ۳۵۰) می نویسد: «السَّلاب: واحد السُّلْب،

۱. ادب الطف ... ، همان، ۰۷/۱۰ ابو فرح بن میسره نیز در رثای صاحب بن عبّاد می گوید: فقل للدهر
 انت أُصِبْتَ فَأَلْبَسَ * بِرَعْمِكَ دُونَنَا تَوْبَىٰ حِدَادٍ (یتیمه الدهر ... ، ثعالبی، تحقیق: محمد محیی الدین
 عبدالحمید، همان، ۲۸۰/۳).

۲. کتاب العین، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر

وهی ثياب المأتم السود»^(۱) یعنی سِلاب، مفرد سُلَب، جامه‌های سیاه ماتم را گویند. مقائیس اللغة (مربوط به همان قرن) آورده است: «تَسَلَّبَت المرأة مانند أَحَدَّت است. گروهی گویند: تَسَلَّبَت، از ماده سُلَب به معنی لباسهای سیاه است ...

لبید [شاعر مشهور عرب] گوید: [يَخْمِشْنَ حُرّاً أَوْجِهَ صِحاح] فِي السُّلَبِ السُّودِ وَ فِي الْأَمْساحِ (آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه‌های زیر مویین برتن کرده بودند، گونه‌های زیبای خویش را با ناخن خراشیدند). بعضی از لغویین قائلند که فرق میان احداد و تسلَّب در آن است که احداد، تنها در عزاداری بر مرگ شوی به کار می‌رود و تسلَّب، عزاداری بر غیر همسر را نیز شامل می‌شود»^(۲).

جوهری (متوفی ۳۹۳ ق) نیز در صحاح گفتاری مشابه فوق دارد.^(۳) ثعالبی، لغت‌شناس قرن پنجم، در بیان سیاهی اشیای مختلف، می‌نویسد: «السُّلاب: الثوب الأسود تلبسه المرأة فی حدادها».^(۴) یعنی، سلاب، جامه‌مشگینی است که زن در عزای (شوی) خویش می‌پوشد. همو در جای دیگر می‌گوید: «به جامه، سِلاب گفته نمی‌شود مگر زمانی که رنگ آن سیاه بوده وزن در عزای خویش پوشد» و بعد شعر لبید را شاهد می‌آورد.^(۵) صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ ق) در المحيط

→ ابراهیم سامرائی (افست منشورات دارالهجرة، قم ۱۴۰۵ ق) ۲۶۱/۷. نیز ر.ک: توتیب کتاب العین للخلیل، اعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی (مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسه، محرم ۱۴۱۴) ص ۳۸۲.

۱. دیوان الأدب، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی، ۴۵۳/۱.

۲. معجم مقائیس اللغة، ابو حسین احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون (داراحیاء الكتب العربیة، قاهره ۱۳۶۸ ق) ۹۳/۳.

۳. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، (دارالعلم للملایین، طبع ۴، بیروت ۱۹۹۰ م) ۱۴۸/۱ - ۱۴۹.

۴. فقه اللغة و سؤالعربیة، ثعالبی (دار الباز للنشر و التوزیع، عباس احمد الباز، مکه) ص ۷۴.

۵. فرائد اللغة، لامنس یسوعی (بیروت ۱۸۸۹ م) ج ۱ (فی الفروق) ص ۱۲۸، ذیل عنوان «السُّلاب

فی اللغة^(۱) و همچنین فیروز آبادی (متوفی ۸۱۶ یا ۸۱۷ ق) در قاموس، و شارح قاموس: سید محمد مرتضی حسینی زبیدی (متوفی ۱۱۹۶) نیز ویژگی سلاب را در رنگ سیاه و استعمال آن در مراسم عزا شناخته‌اند.^(۲) در تاریخ آمده است که سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون الرشید) در تشییع پیکر پاک امام هفتم علیه السلام متسلّب و مشقوق الجیب، شرکت کرد. مرحوم مجلسی پس از ذکر این گزارش تاریخی، در شرح الفاظ آن می‌نویسد: «السلب: خلع لباس الزینة و لبس اثواب المصیبة».^(۳)

جارالله زمخشری (۴۶۷ - ۵۸۳) در «الفائق فی غریب الحدیث»، ابو الفرج ابن جوزی (۵۱۰ - ۵۹۷) در «غریب الحدیث»، ابن اثیر (۵۴۴ - ۶۰۶) در «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر»، و ابن منظور (۶۳۰ - ۷۱۱) در «لسان العرب»، افزون بر آنچه که فوقاً در باب سلاب و تسلّب خواندیم، نکته‌ی اضافه‌ای دارند که در ارتباط با مباحث آتی این دفتر، جالب توجه و دقت است.

نکته مزبور، ذکر احادیثی حاکی از تسلّب و سیاهپوشی زینب (دختر ام سلمه، ربیبه پیامبر، و خواهر زاده دختری حمزه) و نیز اسما بنت عمیس (همسر جعفر

۱. المحيط فی اللغة، صاحب بن عبّاد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یا سین (عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴)، ۳۲۷/۸، و امرأة مُسَلَّب، و قد تسلَّبت علی زوجها. والسلاب السواد تلبسه المرأة إذا احَدَّت علی زوجها، و جَمَعُها سُلْب، و هو ایضاً خرقة سوداء كانت المرأة تغطّي رأسها فی المأتم. و نیز در همین کتاب (۳۰۶/۲): و احَدَّت المرأة علی زوجها فهي مُحَدَّة، و حَدَّت فهي حادَّة، و هو التسلَّب علی زوجها بعد موته.

۲. زبیدی در تاج العروس (که شرح قاموس فیروز آبادی است) آورده است: (و سَلِبَ كَفَرِحَ: لبس السلاب، و هی الثیاب السود) تَلَبَّسُها النساء فی المأتم (ج) سُلْب (ککتب). و الذی فی التهذیب: السلاب، ثوبٌ اسود تغطّي به المحدَّ رأسها و فی الروض الأنف: السلاب، خرقة سوداء تلبسها التُّكلى ← تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دارالهدایة، بیروت ۱۳۸۶ ق - ۱۹۸۶ م، ۷۲/۳ - ۷۳.

۳. بحارالانوار، همان، ۲۲۸/۴۸.

طیار، و خواهر زن پیامبر و حمزه) در سوگ حمزه و جعفر است.

زمخشری - ادیب و مفسر مشهور قرن ۵ و ۶ هجری - می نویسد:

[زینب] دختر ام سلمه بر حمزه - که رضوان خدا بر آنها باد - سه روز

گریست و تسلب کرد. سپس رسول خدا ﷺ وی را فرا خواند و به وی فرمان داد

که بر موی خویش شانه زند و سر مه در چشم کشد.

تَسَلَّبَتْ، یعنی سیلاب پوشید و سیلاب، جامه سیاهی است که زن عزادار بر

تن می کند و بنا به قولی، پارچه سیاهی که سر خویش را با آن می پوشاند. جمع

سیلاب، سُلْب می شود. ضمرة بن ضمره می گوید:

هل تَخْمِشَن اِبلَىٰ عِلَىٰ وِجْوهَهَا او تَعْصِبَنَّ رُؤوسَهَا بِسِلاب؟!

یعنی: آیا شترانم در مرگ من روی می خراشند یا سیلاب بر سر

می بندند؟! (۱)

ابن جوزی - محدث دیگر قرن ۶ - ضمن تفسیر مشابهی از واژه «تسلب»

(با استناد به گفته لغت شناسانی چون ازهری و ابو عبید) نقل می کند که چون جعفر

طیار به شهادت رسید پیامبر به همسر وی (اسماء) فرمود: سه روز تسلب کن. (۲)

۱. الفائق فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، تحقیق: علی محمد بجای و محمد ابوالفضل

ابراهیم (دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۳، ۱۳۹۹ - ۱۹۷۹) ۱۹۲/۲: بکت بنت ام سلمة علی

حمزة - رضی الله عنهما - ثلاثة ايام و تسلبت؛ فدعاها رسول الله ﷺ فأمرها أن تنصی و تکتحل. تسلبت:

لبست السیلاب و هو سوادُ المُجدد. و قبل: خرقه سوداء كانت تُغَطِّي رأسها، و الجمع سُلْب؛ قال ضمرة بن

ضمرة:

هل تَخْمِشَن اِبلَىٰ عِلَىٰ وِجْوهَهَا او تَعْصِبَنَّ رُؤوسَهَا بِسِلاب؟!

۲. غریب الحدیث، ابو الفرج ابن جوزی، اخراج و تعليق: دکتر عبدالمعطي امين قلعجي (دارالکتب

العلمية، بیروت ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵) ۱/۴۹۰ - ۴۹۱:

و لما اصيب جعفر قال رسول الله ﷺ لاسماء تسلبی ثلاثاً. قال الأزهری: أي البسی ثياب الحداد السود. قال

ابو عبید: السُّلب الثياب السود التي يلبسها النساء في المآتم؛ واحداها سلاب.

ابن اثیر - مورخ، محدث و لغوی مشهور همان قرن (۱) - و در پی او ابن منظور (مورخ و محدث قرن بعد) ذیل عنوان «سلب»، به هر دو حدیث اشاره کرده‌اند که از آن میان، کلام ابن منظور را - که مفصلتر بوده، و گفتار ابن اثیر را نیز در بر دارد - می‌آوریم:

سِلَاب و سَلْب، جامه‌های سیاهی است که زنان در عزا پوشند، و مفرد آن سَلْبَه است. سَلَبَتِ الْمَرْأَةُ زَمَانِي كَقْتِه مِي شُود كه زن عزادار بوده و لباس سیاه ماتم پوشیده باشد. به چنین زنی مَسَلَّب گویند. تَسَلَّبَتِ يَعْنِي سِلَاب (جامه‌های سیاه ماتم) پوشید. لبید می‌گوید: یخمشن ... [معنی این بیت قبلاً گذشت].

در حدیث، از اسماء بنت عمیس [همسر جعفر طیار علیهما السلام] نقل شده است که می‌گوید: «زمانی که جعفر به شهادت رسید رسول خدا ﷺ به من فرمود سه روز تسلب کن و پس از آن، هر چه خواهی انجام ده». تسلب کن یعنی جامه‌های سیاه عزا پوش که همان سِلَاب باشد. تَسَلَّبَتِ الْمَرْأَةُ زَمَانِي است که زن سِلَاب (جامه سیاهی که زن عزادار سر خویش را با آن می‌پوشد) بر تن کند و در حدیث [دختر] ام سلمه آمده است که وی در سوگ حمزه سه روز گریست و سِلَاب پوشید.

لحیانی گفته است: مَسَلَّب، سَلِيب، و سَلُوب، به زنی گفته می‌شود که شوهر یا یکی از بستگان نزدیکش مرده و در عزای آنها تسلب کرده باشد. و تَسَلَّبَتِ الْمَرْأَةُ اَنْجَاسَت كه زن عزا گرفته باشد. (۲)

۱. النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثیر، تحقیق: محمود محمد طناخی و طاهر احمد زاوی (افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع ۴، قم ۱۳۶۴ ش) ۲/۳۸۷:

سلب: فيه [ای فی الحدیث] «أنه قال لأسماء بنت عمیس بعد مقتل جعفر: تسلبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت»، ای البسی ثوب الحداد و هو السلاب، والجمع سلب. و تسلبت المرأة إذا كبستة و قيل هو ثوب اسود تغطى به المجدد رأسها.

توجه به مفهوم لغوی واژه‌های سه گانه فوق (مِثْلَة، مَالِي، حِدَاد، اِحْدَاد، حَادّ، مَحْدّ، سِلَاب، سُلْب، تَسْلُب، مُسْلَب، و متسلّب)، و دقت در گفتار لغت شناسان و محدثان مشهور در تفسیر و توضیح این واژه‌ها، بروشنی نشان می‌دهد که عزاداری و سوگواری در میان اعراب (و از آن جمله: در حجاز و عراق، مهد زندگی خاندان پیامبر) با جامه سیاه صورت می‌گرفته است.

نتیجه دیگری که از مباحث فوق می‌گیریم آن است که: هر جا، در تاریخ و حدیث و سیره و ادب عربی، تعبیری همچون ثوب المصاب، ثوب الحداد، لباس الحزن، ثياب الحداد، ثياب الحزن، ثياب الأسی، اثار الحزن، اثار المصيبة، و اثار الأحزان، به کار رفته، منصرف به لباس سیاه عزا است.

بررسی شواهد تاریخی این امر در زندگی پیامبر اسلام ﷺ و خاندان مکرم آن حضرت، مبحث فصل آتی را تشکیل می‌دهد.

→ و السّلاب والسُّلْب: ثيابٌ سودٌ تلبسُها النساءُ في المأتم، واحدها سَلْبَة. و سَلَبَتِ المرأةُ، و هي مُسَلَّبَةٌ اذا كانت مُحَدَّأً تلبسُ الثيابَ السودَ للحداد. و تَسَلَّبَتِ: لَبَسَتِ السُّلَابَ، و هي الثيابُ المأتم السود. قال لبيد.

يَسْخِمِشْنَ حُرّاً أَوْجِهَهُ صَحاح فِي السُّلْبِ السُّودِ، و فِي الأَمْنِاحِ

و فی الحدیث عن اسماء بنت عمیس: أَنَّهَا قَالَتْ لَمَّا أُصِيبَ جَعْفَرٌ أَمْرُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: تَسَلَّبِي ثَلَاثًا، ثُمَّ اصْنَعِي بَعْدَ مَا شِئْتِ؛ تَسَلَّبِي أَيَّ أَلْبَسِي ثِيَابَ الْحِدَادِ السُّودِ، وَ هِيَ السُّلَابُ. وَ تَسَلَّبَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا لَبَسَتْهُ، وَ هُوَ ثَوْبٌ اسْوَدَّ تُغَطِّي بِهِ الْمُحَدَّ رَأْسَهَا.

و فی حدیث [بنت] ام سلمة: أَنَّهَا بَكَتْ عَلَى حَمْرَه ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ تَسَلَّبَتْ.

و قال اللّحیانی: الْمَسْلَبُ وَ السَّلِيبُ وَ السَّلُوبُ: الّتی یموت زوجها او حَمِيمها فَتَسَلَّبُ عَلَيْهِ. وَ تَسَلَّبَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا احْدَت.

فصل ششم:

سیاهپوشی در سوگ آل الله؛ رسم جاری اهل بیت علیهم السلام و دوستان آنان در تاریخ

زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید،
زنان بنی هاشم لباسهای سیاه و جامه‌های زیر
مویین پوشیدند... و پدرم برای آنان غذا درست
می‌کرد.

فرزند امام سجاد علیه السلام

سیاهپوشی عرب در مکه و مدینه و بصره و بغداد و شام و مصر را - در ایام عزا -
دیدیم. به گواهی تاریخ و شعر و حدیث و لغت، سیاهپوشی (و نیز خشن پوشی) در
سوگ شهدای اهل البیت علیهم السلام بویژه سالار شهیدان علیه السلام رسم و سیره جاری خاندان
پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان آنان بوده و این بیت شریف، در ایام عزا، به رسم معمول در
میان عرب تأسی می‌جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی
بر شهدای اهل البیت یاد می‌کند (در حدود تتبع ما) سیاهپوشی دختر اُم سلمه و
زنان انصار در سوگ حمزه علیه السلام و شهیدان اُحد، و پس از آن سیاهپوشی اسماء
بنت عمیس در عزای همسر خویش (جعفر طیار علیه السلام) پس از جنگ مؤته است.
با یک تذکر، توجه شما را به موارد مختلف سیاهپوشی در عزای شهیدان
آل الله علیهم السلام جلب می‌کنیم:

* تذکر:

نقلها و روایات تاریخی زیر که در مجموع، نشانگر رسم و سیره مزبورند البته از
حیث «قوت سند» و «وضوح دلالت» در یک رتبه نبوده و با هم تفاوتی دارند؛ اما
صرف نظر از اینکه پاره‌ای از آنها (همچون حسنه محاسن برقی) سنداً و متناً قابل

استناد و احتجاج مستقل فقهی است، ملاحظهٔ مجموع آنها (به نحوی روشن و اطمینان بخش) معلوم می‌دارد که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ شهدای خویش لباس عزا می‌پوشیده‌اند و رنگ این لباس نیز سیاه بوده است. بر این اساس، داوری در باب وجود چنین سیره‌ای، منوط به ملاحظهٔ جمیع شواهد تاریخی بی است که ذیلاً خواهد آمد.

۱. سیاهپوشی در سوگ حمزه علیه السلام

جنگ احد، یکی از جنگ‌های بسیار مهم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است که پس از پیروزی گذرای اولیه، به شکست فاحش مسلمین انجامید و ۷۰ کشته از سپاه اسلام برجای گذاشت و حتی وجود نازنین پیامبر نیز آسیب دید. یکی از شهدای این جنگ، حمزه (عموی پیامبر، و سردار رشید و شجاع و جان برکف اسلام) بود که به طور غافلگیرانه، با زوبین یک غلام سیاه حبشی به نام وحشی، از پای درآمد و پس از شهادت به دست هند (همسر کینه توز ابوسفیان) به فجیعترین وضع مژله شد. شهادت ۷۰ تن از مجاهدین مسلمان، خصوصاً شهادت فجیع و دردناک حمزه، بر جامعهٔ اسلامی و در رأس آنان پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار گران آمد و به خشم و اندوه شدید آنان انجامید. سخن رسول گرامی اسلام پس از بازگشت به مدینه که: «لکن حمزة لایواکی له» (حمزه، گریه کن ندارد) و همت گروه انصار به گریه و نوحه بر حمزه و باقی ماندن این رسم در مدینه^(۱) مشهور تاریخ است.

در بحبوحهٔ جنگ احد، زمانی که (به توطئهٔ دشمن) شایعهٔ شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر زبانها افتاد و به گوش زنان انصار در مدینه رسید، آنان (بنا به نقل امام صادق علیه السلام) روی خراشیدند، گیسوان افشان کردند، موی از پیشانی کنند، گریبان چاک دادند و آب و نان را در سوگ پیامبر بر خویش حرام کردند. تا اینکه پیامبر به مدینه بازگشت و با آنان به نیکویی سخن گفت و فرمان داد که به منازل خویش

بازگردند... (۱)

در پایان جنگ نیز، که شکست مسلمین و شمار کشته‌ها معلوم شد، اندوهی ماندگار مدینه و اُحُد را فراگرفت و، آن گونه که از اشعار و مرثی وقت بر می آید، زنان مسلمان در عزای حمزه و مصعب بن عمیر و دیگر شهدای احد اشک ریختند، گیسو پریشان کردند و جامه سیاه پوشیدند.

حسان بن ثابت انصاری - شاعر مشهور عصر پیامبر صلی الله علیه و آله - در رثای حمزه و دیگر شهیدان جنگ احد، چکامه‌ای سخت جانسوز دارد. وی در آن چکامه، خطاب به میّ [نام یکی از بانوان مشهور در عرب] می‌گوید:

يَا مَيِّ قَوْمِي فَاَنْدُبِيْنَ بِسُحَيْرَةِ شَجْوِ النَّوْاحِ ...
 الْمُعْوِلَاتِ الْخَامِشَا تِ وَجْوَةَ حُرَّاتِ صَحَائِحِ
 وَكَأَنَّ سَيْلَ دُمُوعِهَا أَنْصَابُ تُخَضَّبُ بِالذَّبَائِحِ
 يَنْفُضْنَ أَشْعَاراً لِهِنَّ هُنَاكَ بَادِيَةِ الْمَسَائِحِ ...
 يَبْكِيْنَ شَجْوَاً مُسْلِيْنَا تِ كَدَحَتْهُنَّ الْكَوَادِحِ ... (۲)

ای می، برخیز و در سحرگاهان، آن گونه که زنان اندوهگین نوحه سرایی می‌کنند، زاری کن؛ زانی که باصدای بلند گریسته و گونه‌های خویش را [با ناخن] می‌خراشند و شدت جریان اشک برگونه‌هاشان یادآور سنگهایی است که از خون گوسفندان ذبح شده رنگین است؛ زانی که گیسوان خویش را پریشان کرده ... جامه سیاه پوشیده، از روی اندوه اشک می‌ریزند و مصائب روزگار آنان را بشدت آزرده ساخته است...

۱. الروضة من الكافي، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲، تهران ۱۳۸۹ ق - ۱۳۴۸ ش) ص ۳۲۲.
 ۲. سیره ابن هشام، همان، ۳/ ۱۵۹ - ۱۶۰ و نیز ر.ک، البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابولمحم و دکتر علی نجیب عطوی، دارالکتب العلمیه، ط ۱، بیروت ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵، ۵۹/۴. عبارت ابن کثیر در بیت اخیر چنین است: ببکین شجو مسلبات ...

ضرار بن خطاب نیز با اشاره به کشتگان احد می‌گوید:

... قَتَلَى كِرَامٌ بَنُو النَّجَّارِ وَسَطْهَمِ و مصعبٌ من قنانا حوله قصد
و حمزةُ القُرْمِ مصروعٌ تُطِيفُ بِهِ ثكلى و قد حُرِّمَتْ منه الانفُ و الكيدُ...
تبكى عليهم نساءٌ لا بعولَ لها من كل ساليةٍ اثوابها قددٌ... (۱)

کشتگان گرامی وارجمندی که در میان آنها بنی نجار قرار دارند، و بالاتر از همه مصعب، وگرد وی استخوانهای شکسته شده؛ و حمزه بزرگ، که به خاک افتاده بینی و جگرش را بریده‌اند و زنان عزیز از دست داده گرد پیکرش می‌چرخند... زنان شوئی مرده، که لباس سیاه پوشیده و جامه‌های خویش را چاک داده‌اند، بر آن کشتگان زاری می‌کنند...

در چنین فضای سوزآگینی بود که به نوشته زمخشری، ابن اثیر و ابن منظور - که کلامشان در فصل پیش گذشت - زینب (دختر ام سلمه، و ربیبه پیامبر) در عزای حمزه سه روز گریست و سیاه پوشید و پس از آن رسول خدا به وی فرمود از حال عزا بیرون آید و بر موهای خویش شانه زند و سرمه در چشم کشد.

* * *

در منابع شیعی، به آنچه که مستقیماً بر سیاهپوشی دختر ام سلمه در سوگ حمزه دلالت کند برنخورديم (ناگفته پیدا است که، گذشته از کامل نبودن تتبع ما، چنانکه اهل فن می‌دانند پاره‌ای از احادیث شیعه مع الاسف، به علل سیاسی یا غیرآن، در طول تاریخ پر مخاطره اسلام از بین رفته و مفقود شده است. و چه بسا اگر همت بزرگانی چون علامه مجلسی به جمع و تدوین احادیث نبود، افسوس ما بر فقدان احادیث، دامنه و عمق بسیار بیشتری می‌داشت). اما با توجه به آنچه که لغت‌شناسان بزرگ زبان عرب (همچون محمد بن ابی بکر رازی و ثعالبی و جوهری و فیروزآبادی و زمخشری و ابن اثیر و ابن منظور) در باب مفهوم واژه‌های «حداد» و «سِلاب» آورده و آن دو را به معنی «جامه‌های سیاه ماتم» گرفته‌اند و نیز

«تَسَلَّبَتْ» و «أَحَدَّتْ» را معنأً متقارب بلکه متحد شمرده‌اند، می‌توان احادیث متعددی را که از طریق پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده و مورد استناد فقهای شیعه در فتاوی قرار گرفته و حاکی از آن است که حِداد در عزای میت بیش از سه روز جایز نیست (جز برای زن در سوگ شوهر خویش)، به نحو کُلّی و کُبُروی، مؤید و مُعاضد روایت منسوب به دختر ام سلمه شمرد. نظیر حدیث مشهور نبوی «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»^(۱) که فقهای بزرگی چون شیخ در مبسوط، ابن ادریس در سرائر، و ابو الصلاح و سلار و ابن حمزه^(۲) به آن استناد کرده و بر طبق آن فتوای داده‌اند و مضمون آن - به قول صاحب جواهر - در روایات ما فراوان آمده است.^(۳) روشنتر از آن، این روایت امام صادق است که می‌فرماید: زن شوی مرده در ایام عده وفات شوهر خویش، نبایستی لباسهای رنگین بپوشد و سرمه در چشم کشد و بوی خوش استعمال کند و زینت نماید، ولی اشکالی ندارد که لباسهای سیاه‌رنگ بپوشد:

عن جعفر بن محمد علیه السلام أنه قال: لا تلبس الحادّ ثياباً مصبغةً ولا تكتحلّ ولا تطيبّ ولا تزيّن حتى تنقضي عدّتها، ولا بأس أن تلبس ثوباً مَصْبُوغاً بِسِوَادٍ.^(۴)

-
۱. مستدرک الوسائل، محدث نوری، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث (ط ۳، بیروت ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱) ۳۶۲/۱۵؛ باب ۲۵ از ابواب عدد، حدیث ۹. و نیز ر.ک. و سائل الشیعة، همان، ۴۵۰/۱۵ - ۴۵۱؛ باب ۲۹ از ابواب عدد، حدیث ۵ و ۶؛ تهذیب، همان، ۱۶۰/۸.
 ۲. ر.ک. المبسوط فی فقه الامامیة، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی (المکتبة المرتضویة، بی‌تا) کتاب عدد، فصل احداد، ۲۶۵/۵؛ السرائر، ابن ادریس (مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق) ۷۴۵/۲؛ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن اصفهانی (داراحیاء التراث العربی، ط ۷، بیروت ۱۹۸۱) ۲۸۲/۳۲.
 ۳. جواهر الکلام، همان، همانجا: ... مضمونه مقطوع به فی نصوصنا.
 ۴. دعائم الاسلام، همان، ۲۹۱/۲. گفتنی است که فقهای بزرگ شیعه در بحث حداد (نظیر شیخ ←

۲. سیاهپوشی در سوگ جعفر طیار علیهما السلام

جعفر بن ابی طالب و حمزه سیدالشهداء، دو تن از شاخصترین چهره‌های بنی‌هاشم در عصر پیامبرند که هردو نیز حیات پر بار شان پایانی سرخ و خونین داشت. اندوه شدید پیامبر در سوگ آن دو، و نیز این سخن وی که به هنگام بازگشت جعفر از هجرت حبشه (پس از جنگ خیبر) فرمود: نمی‌دانم از بازگشت جعفر به مدینه خوشحالت‌تر باشم یا از فتح (سرنوشت ساز) خیبر؛ اهمیت بسیار آن دو شخصیت بزرگوار را در چشم پیامبر و تاریخ اسلام نشان می‌دهد. چنانکه مولای متقیان نیز سالها بعد از آن تاریخ با اشاره به غصب حق خویش فرمود: اگر حمزه و جعفر حیات داشتند اینچنین حقم به تاراج نمی‌رفت ولی افسوس که آن دو رفتند و اینک ...!

باری، به شهادت تاریخ، پیامبر از شهادت جعفر در جنگ مؤته سخت اندوهناک

→ طوسی در مبسوط، محقق در شرایع الاسلام، و فخر المحققین در ایضاح الفوائد) بر پایه این روایت به عدم ممنوعیت سیاهپوشی زن در عده و فوات فتوا داده‌اند.

عبارت شیخ طوسی را به عنوان نمونه می‌آوریم: و اما الزینة الّتی تحصل بصیغ الثوب فعلى ثلاثة اضرب: ضربٌ یدخل على الثوب لئلی الوسیخ عنه کالکحل و السواد فلاتمنع المعتدة من لبسه لانه لا زینة فیه و فی معناه الدیباج الاسود؛ و الثانی ما یدخل على الثوب لتزینته کالحمرة و الصفرة و غیر ذلك، فتمنع المعتدة من ذلك لانه زینة؛ و اما الضرب الثالث فهو ما یدخل على الثوب و یکون متردداً بین الزینة و غیرها مثل أن یصیغ اخضر او ازرق، فأن کانت مُشْبَعَةً تُضْرَب الى السواد لم تمنع منها و ان کانت صافیة تضرب الى الحمرة منع منها و الزرقة کالخضرة... (المبسوط...، همان، ۲۶۴/۵ - ۲۶۵).

محقق نیز در شرایع می‌نویسد: یلزم المتوفی عنها زوجها الحداد و هو ترک ما فیه زینة من الثیاب و الادهان المقصود بها الزینة و التظیب، و لا بأس بالثوب الاسود و الازرق لبعده عن شبهة الزینة (شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلّی، تحقیق و اخراج و تعلیق: عبدالحسین محمد علی، دارالاضواء، ط ۲، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳، ۳۸/۳. برای عبارت فخر المحققین نیز ر.ک، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، طبع آیه الله سید محمود شاهرودی، ۳/۳۵۲).

شد و در سوگ وی، و یار هم‌رزم و شهیدش: زید بن حارثه، بسیار گریست. (۱) نیز همچون پدری مهربان و دلسوز به خانه جعفر رفت و بر سرکودکان یتیم وی دست نوازش کشید و ضمن تفقد از همسرش - اسماء بنت عمیس خثعمی - به دیگر زنان امر فرمود با خانواده جعفر همدردی کنند و برای آنان غذا برند (۲) و در همین‌جاست که، بنا به نقل پاره‌ای از مورخان و لغویین، به اسماء فرمود: سه روز لباس سیاه ماتم بپوش و پس از آن هرچه خواهی کن (یعنی خواهی بیرون آر، و خواهی باز هم بپوش).

کلام ابن جوزی، این منظور و ابن اثیر را قبلاً در این زمینه آوردیم و دیگر به تکرار آن نمی‌پردازیم. تنها می‌افزاییم که علاوه بر مآخذ فوق، منابع دیگر نیز همچون مسند احمد بن حنبل و المعجم الکبیر طبرانی بر این مطلب دلالت یا اشعار دارند. هیثمی (متوفی ۸۰۷ ق) در مجمع الزوائد آورده است: (۳)

از اسماء بنت عمیس نقل شده است که چون جعفر به شهادت رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من آمدند و فرمودند: سه روز تسلّب کن و سپس هرچه

۱. وسائل الشیعة، همان، ۹۲۲/۲.

۲. همان، ۸۸۸/۲ - ۸۹۰؛ و نیز: جامع احادیث الشیعة (تحت اشراف آیه الله بروجردی، مطبعة علمیه، قم ۱۳۹۷ ق) ۳/۴۶۴، حدیث ۱ و ۲.

۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، تحریر: عراقی و ابن حجر (دارالکتاب العربی، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۲ ق) ۳/۱۶ - ۱۷:

عن اسماء بنت عمیس قالت لما اصاب جعفر أتى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال تسلّبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت و فی روایة عنها: قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تُحدّی بعد یومک هذا. رواه کله احمد و رواه الطبرانی بعضه فی الکبیر، و رجال احمد رجال الصحیح.

و عن ام سلمة - رضی الله عنها - أن اسماء بکت علی حمزة و جعفر ثلاثاً فأمرها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - أن ترقأ و تکتحل. رواه الطبرانی فی الکبیر، و فیہ الحجاج بن ارقطه و فیہ کلام، و بقیة رجاله رجال الصحیح.

خواهی انجام ده. و در روایتی دیگر از همو آمده است که ۳ روز پس از شهادت جعفر، پیامبر به خانه من آمد و فرمود از امروز دیگر جِداد نکن.

کل روایت را احمد بن حنبل [در مسند]^(۱) و پاره‌ای از آن را طبرانی در معجم^(۲) ذکر کرده‌اند و سلسله رجال مسند احمد، صحیح و معتبر است.

و از ام سلمه (رض) نقل شده که اسماء در سوگ حمزه و جعفر ۳ روز گریست و سپس پیامبر به او فرمود بر چشمش مرهم نهد و سرمه کشد (فأمرها رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم أن ترقأ و تكتحل). این مطلب را طبرانی در معجم کبیر خویش^(۳) نقل کرده و رجال سلسله روایت او، جز حجاج بن

۱. مسند احمد بن حنبل، طبع جدید مصحح (مؤسسه التاريخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ - ۱۹۹۱) ۵۹۱/۷، حدیث ۲۶۹۲۲: حدیثنا ابي ثنا ابو كامل ويزيد بن هارون و عفان قالوا ثنا محمد بن طلحة - قال يزيد في حديثه: ثنا الحكم، و قال عفان في حديثه: سمعت الحكم بن عقيبة - عن عبد الله بن شداد عن اسماء بنت عميس قالت: «لما اصيب جعفر أانا النبي ﷺ فقال امي البسي ثوب الحداد ثلاثاً ثم اصنعى ما شئت». قال عبدالله: و ثنا محمد بن بكار قال ثنا محمد بن طلحة مثله.

و نیز، ۵۱۳/۷، حدیث ۲۶۵۴۳: حدیثنا عبد الله حدیثنا ابي ثنا يزيد قال: أنبأنا محمد بن طلحة قال ثنا الحكم بن عتيبة عن عبد الله بن شداد عن اسماء بنت عميس قالت: «دخل علي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اليوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تحدي بعد يومك هذا».

۲. المعجم الكبير، طبرانی، تحقیق و تخريج احادیث: حمدی عبدالمجید سلفی (دار احیاء التراث العربی) ۱۳۹/۲۴: حدیثنا علی بن عبد العزیز ثنا حجاج بن المنهال و عاصم بن علی و احمد بن یونس قالوا ثنا محمد بن طلحة بن مصرف عن الحكم بن عتيبة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن اسماء بنت عميس قالت: «لما اصيب جعفر امرني رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فقال تسليبي ثلاثاً ثم اصنعى ما شئت» (در نسخه فوق الذكر المعجم الكبير، به جای «تسليبي» «تسكني» آمده که مسلماً غلط کتابتی یا مطبعی است و لذا تصحیح قیاسی شد).

۳. المعجم الكبير، همان، ۲۸۷/۲۳:

حدیثنا الحسين بن العباس ثنا سهل بن عثمان ثنا ابو خالد الأحمر عن حجاج عن الحسن بن سعد عن عبد الله بن شداد عن ام سلمة: أن اسماء بكت على جعفر او [كذا] حمزة ثلاثاً فأمرها رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم أن ترقأ و تكتحل.

ارطاة که در وثاقت و اعتبارش حرف است، تماماً موثق و معتبرند.

رُقوء (مصدر رَقَأَ رُقُوءاً) به معنی قطع جریان اشک یا خون بوده و رُقوء، مرهمی است که بر زخم می نهند تا خون آن بند آید. طبیب را نیز به همین اعتبار، راقی گویند. نجاشی - شاعر مشهور امیرالمؤمنین - در چکامه‌ای که به مناسبت هنرنمایی اشعث در برهه‌ای از جنگ صفین دارد او را، در مصاف با دشمن، به ماری تشبیه می کند که زهر می باشد و زهرش آنچنان قوی است که حتی اندکی از آن، طبیب (راقی) را - برای تهیه پادزهر - کفایت می کند.

أَنْتَ وَاللَّهِ حَيَّةٌ تَنْفُتُ السَّمَّ قَلِيلٌ فِيهَا غِنَاءُ الرَّاقِي (۱)

می دانیم که گریه شدید و مداوم، مایه سرخی چشم شده و حتی ممکن است به پاره شدن مویرگها و آمدن خون از دیدگان بیانجامد. در اینجا نیز، مقصود از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء (ان ترقأ و تکتحل) این بوده است که به اشک خویش در سوگ جعفر علیه السلام پایان دهد و بر چشمش مرهم نهد. بنا بر آنچه گفتیم، حدیث فوق، مؤید احادیثی است که از طریق اهل البیت علیهم السلام نقل شده و حاکی از اندوه و زاری شدید اسماء در شهادت جعفر، و نگرانی جدی پیامبر از سلامت جسم او، و سفارش آن حضرت به اسماء مبنی بر پایان دادن به عزا و مداوای خویش پس از ۳ روز عزاداری است:

مؤلف کتاب «جعفریات» (۲) به اسناد خویش از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که فرمود: اسماء بنت عمیس برای ما نقل کرد: زمانی که خبر مرگ جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد و تسلیت گفت. سپس فرمود: ای اسماء، تو را قسم می دهم که بر چشمانت سرمه بکشی و دستهایت را زرد کنی. (۳) این واقعه

۱. وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقري، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون (مطبعة المدنی،

ط ۲، مصر ۱۳۸۲) ص ۴۰۹.

۲. الجعفریات، محمد بن محمد اشعث (دو جلد در یک مجلد، ۱۳۷۰ ق) ص ۲۱۰.

۳. ظاهراً مقصود حضرت، استعمال صبر زرد است. صَبْرٌ یا صَبْرٌ، عصاره تلخ و بدبوی درختی ←

سه روز پس از رسیدن خبر مرگ (همسر) جعفر بود و علت سفارش پیامبر نیز این بود که چشم آن حضرت به دیدگان من افتاد که از شدت گریه آسیب دیده بود و ترسید که مبادا نابینا گردم. لذا فرمان داد که سرمه بر چشم کشم و نیز با مشاهده خشکی زدگی و تَرَک خوردن دستهایم فرمود که آنها را زرد کنم [ظاهراً ترک خوردن پوست دستها نیز به علت زدن مداوم آنها بر روی هم یا بر سروسینه در هنگام عزاداری بوده است].

روایت دیگر از «دعائم الاسلام» است که از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند اسماء بنت عمیس گفت: زمانی که خبر مرگ جعفر رسید، پیامبر به آثاری که از گریه در چشمانم ظاهر شده بود نگریست و ترسید که نور چشمم را از دست بدهم؛ نیز به دستهای من نگریست که تَرَک تَرَک شده بود. پس مرا در مرگ جعفر تسلیت گفت و فرمود: تو را قسمت می‌دهم ای اسماء که سرمه در چشم کشی و دستهایت را زرد کنی. (۱)

۳. سیاهپوشی پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت

تاریخ اسلام، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله - افزون بر آنچه گفتیم - از یک سیاهپوشی دیگر نیز یاد می‌کند، و آن، سیاهپوشی خود آن حضرت در آخرین روز زندگی است.

→ است که به هندی ایلوا می‌گویند و دارای انواع گوناگون است. نوع اعلا و مرغوب آن «یمنی» به رنگ زرد مایل به سرخی، و نوع متوسط آن «عربی» (مایل به زرد) و نوع مادون متوسط آن «فارسی» (سیاه) می‌باشد. اکتحال و سرمه کشیدن آن، مایه تقویت نور چشم بوده و افزون بر آن، برای التیام زخمها و شکستگیها به کار می‌رود (ر.ک، لغتنامه دهخدا، ذیل واژه صبر).

در کلام حضرت، احتمال دیگری نیز می‌رود: احمد بن محمد قسطلانی، در شرح روایتی از زینب بنت ابو سلمه، که می‌گوید ام حبیبه (دختر ابو سفیان) ۳ روز پس از مرگ پدر برای آنکه از حداد به درآید برگونه‌ها و دستهایش «صفره» مالید، صفره را نوعی عطر دانسته که در آن زردی است (ر.ک، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، همان، ۳۹۷/۲).

ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی، از اصحاب امام عسکری علیه السلام، در کتاب مشهور خویش: بصائر الدرجات (کبیر) روایات گوناگونی را آورده است که بر اساس آنها، پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری (بیماری یی که به مرگ آن حضرت انجامید)، هزار باب علم به علی علیه السلام آموخت که هریک، خود کلید هزار باب علم بود. در یکی از این روایات چنین می خوانیم:

حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر [البزنطی] عن ابان بن عثمان، عن عیسی بن عبدالله و ثابت، عن حنظلة، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: خطب رسول الله صلی الله علیه و آله يوماً بعد أن یصلی الفجر فی المسجد وعلیه قمیصة سوداء، فأمر فیه ونهی و وعظ و ذکر. ثم قال: یا فاطمة اعلمی انی لأملك من الله شیئاً، و سمع الناس صوته تساروا برؤية رسول الله صلی الله علیه و آله و سمعهم نساءه من وراء الجدر فهن یمشطن و قلن قد برى رسول الله!

فقلت لابی عبد الله علیه السلام توقی ذلك الیوم؟ قال: نعم. فقلت فأین ما یرویه الناس أنه علم علیاً علیه السلام الف باب، کلّ باب فتح الف باب؟ قال: كان ذلك قبل یومئذ. (۱)

یعنی: احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عیسی بن عبدالله و ثابت، از حنظله، از امام صادق علیه السلام نقل کردند که فرمود: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یک روز در حالیکه پیراهن سیاهی بر تن داشت، نماز صبح را به جماعت در مسجد خواند و پس از آن خطبه‌ای خواند که در آن امر و نهی و موعظه و تذکر

۱. بصائر الدرجات «الکبری» فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، مقدمه و تعلیق و تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه باغی (تبریز، رجب ۱۳۸۰ ق) صص ۳۰۴ - ۳۰۵. مرحوم مجلسی نیز روایت مزبور را به نقل از بصائر در بحار الانوار (۲۲/۴۶۴ - ۴۶۵) آورده است که البته ضبط آن با ضبط بصائر (نسخه فوق الذکر) تفاوتی دارد. فی المثل در بصائر «یا فاطمة اعلمی» است و در نسخه بحار «یا فاطمة اعلمی».

بود. سپس فرمود: ای فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز نیستم.

مردم که صدای پیامبر را شنیدند از دیدن آن حضرت اظهار سرور و شادمانی کردند. آواز شادمانی مردم به گوش زنان در پس دیوارها رسید و آنان [با خوشحالی از مشاهده سلامتی پیامبر] بر موهای خویش شانه زدند و گفتند که پیامبر سلامت خویش را بازیافته است.

راوی گوید: از امام پرسیدم آیا پیامبر در همان روز در گذشت؟ فرمود: آری. گفتم پس اینکه مردم می‌گویند پیامبر هزار باب علم به علی علیه السلام آموخت که از هر باب آن، خود هزار باب متشعب می‌شد، در کجا بود؟ فرمود: قبل از آن روز.

قمیص، به معنی پیراهن است که به صورت مذکر و مؤنث (قمیص و قمیصة) استعمال می‌شود (منتهی الأرب و المنجد).

سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، همچون دیگر انبیا علیهم السلام (۱)، پوشیدن لباس سپید بود و آن حضرت بر رواج این امر، تعمد و اصرار داشت. بهترین لباسها را لباس سپید می‌دانست و تأکید می‌نمود که: لباس سپید بپوشید، که آن پاکتر و پاکیزه‌تر است؛ زندگانتان آن را بپوشند و مردگانتان را نیز در آن دفن کنید. (۲) چنانکه متقابلاً، پوشیدن لباس سیاه را - جز در ۳ مورد کفش و عمامه و عبا - مکروه می‌شمرد (۳) و اصولاً پوشیدن لباس سیاه زیر در زندگی آن حضرت، معمول و معهود نبود. بر این اساس، اقدام آن حضرت به پوشیدن پیراهن سیاه در آستانه رحلت، امری غیرعادی (وحتی عجیب) به نظر رسیده و قاعدتاً باید رمز و جهت خاصی در پس آن نهفته

۱. ر.ک وسائل الشیعة، همان، ابواب لباس المصلی، ۳/۳۵۵، حدیث ۲.

۲. همان، ۳/۳۵۵ - ۳۵۶، حدیث ۱ و ۳ و ۵.

۳. کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکره السواد الا فی ثلاثة الخف و العمامة و الکساء ← الفروع من الکافی، کلینی، همان، ۳/۴۰۳ و ۶/۴۴۹؛ فقیه من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، ۱/۲۳۲؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم (المکتبة الحیدریة، ط ۲، نجف ۱۳۸۵ - ۱۹۶۶) ۲/۳۴۷، باب ۵۶؛ وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، همان، ۳/۲۷۸؛ بحار الانوار، همان، ۸۳/۲۴۹.

باشد. خاصه آنکه از پاره‌ای نقلهای تاریخی بر می آید که لباس رویا روانداز حضرت نیز، در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، سیاه بوده است.^(۱)

سزااست که بپرسیم: چرا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر خلاف سیره معمول خویش، در آخرین روز (یاروزهای) عمر پیراهن سیاه پوشیده بود؟!

به نظر می رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر بازجست. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، بوضوح می بینیم که ابراز نگرانی از سرنوشت آینده امت اسلام؛ اعلام نفرت از توطئه منافقین فرصت طلب؛ و اظهار حزن و اندوه از ظلم و بیداد وحشیانه‌ای که به مجرد رحلت ایشان، از سوی عناصر نفاق پیشه بر اهل بیت شریف وی (علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام) خواهد رفت، در رفتار و گفتار آن حضرت موج می زند. به گونه‌ای که در حضور جمع (چه در مسجد، چه در قبرستان بقیع، و چه در خانه آنگاه که انصار و مهاجرین یا سران صحابه بر بالینش حاضر شده‌اند) مُدام به معرفی مقام و فضایل اهل البیت علیهم السلام می پردازد و نسبت به توطئه‌ها هشدار می دهد و مردم را به حفظ حرمت و رعایت فرامین قرآن و عترت سفارش می کند، و همزمان با آن، بیشتر در میان خواص نزدیکان، روضه غریب و مظلومیت اهل بیت (پس از خویش) را می خواند و بر مصائبی که عنقریب بر آنان

۱. سیره ابن هشام، همان، ۳۱۶/۴.

قال ابن اسحاق: و حدثني صالح بن كيسان، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، أن عايشه حدثته قالت: كان علي رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم خميصاً سوداء حين ائتمد به وجعه. قالت: فهو يضعها مرة علي وجهه و مرة يكشفها عنه، و يقول: قاتل الله قوماً اتخذوا قبور انبيائهم مساجداً يحذر من ذلك علي امته (و نیز ر.ك، انساب الاشراف، بلاذري، تحقيق: دكتور محمد حميد الله، دار المعارف، ط ۳، قاهره، ۵۵۰/۱).

خميصه، گلیم سیاه منقش و مختلط را گویند که دوران قدیم، به صورت زیرانداز و نیز روی انداز از آن استفاده می شد و هنوز هم در برخی نقاط همچون افغانستان از آن استفاده می شود.

وارد خواهد شد، زار می‌گیرید ... (در این زمینه بنگرید به ضمیمه شماره ۱ در پایان همین کتاب).

با توجه به آنچه گفتیم، این مطلب در ذهن تقویت می‌شود که، شاید، پیامبر گرامی اسلام - با عدول از سنت معمول سپید پوشی خویش و پوشیدن پیراهن سیاه (که در عرب نشان حزن و اندوه شناخته می‌شد) در آستانه رحلت - به نحوی خبر از وقوع حوادث سوء می‌داده و «قمیصه سوداء» بر تن آن حضرت، در حقیقت جامه عزایی بوده است، که به عنوان اظهار سوگ و اندوه بر شکنجه‌ها، شهادتها، غصب حقها، و مصیبت‌های قریب الوقوع خاندان مکرّم خویش (و اعلام بیزاری از عاملین این جنایات) پوشیده بود!

از فضای سرشار از غم و اندوه و اعتراض و اعلام خطری، که آن روزها بر پیامبر حاکم بود، در ضمیمه شماره ۱ پایان کتاب بتفصیل سخن گفته‌ایم. چنانچه رمز اقدام «غیر عادی» پیامبر به پوشیدن پیراهن سیاه در آن ایام سوز آگین همین باشد که گفتیم، باید گفت نخستین شخصیتی که در سوگ مصائب آل عبا جامه سیاه پوشیده، خود پیامبر بوده است.

۴. سیاهپوشی در سوگ پیامبر ﷺ

حسان بن ثابت انصاری، شاعر مشهور عصر پیامبر ﷺ، در رثای آن حضرت قصاید غرّا و پرشوری دارد که در دیوان وی آمده است. در یکی از این قصاید، خطاب به رسول گرامی اسلام ﷺ چنین می‌گوید:

... يَا أَفْضَلَ النَّاسِ إِنِّي كُنْتُ فِي نَهْرٍ
أَصْبَحْتُ مِنْهُ كَمِثْلِ الْمُرْدِ الصَّادِي
أَمْسَى نِسَاءً كَ عَطَلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا
يَضْرِبْنَ فَوْقَ فَمَا سَتْرٍ بِأَوْتَادٍ
مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسْنَ الْمُسُوحَ، وَقَدْ
أَيَّقَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النَّعْمَةِ الْبَادِي (۱)

۱. دیوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمه عبدا. مهنا، همان، ص ۶۷.

حاصل معنی آنکه: ای بهترین خلق، (باتو) من در رودخانه‌ای وسیع و جوشان بودم و (اکنون، در فقدان تو) همچون انسانی تنها و تشنه شده‌ام. زنان تو، خانه‌ها را به حال خود رها کرده میخی بردیوار نکوبیدند (کنایه از اینکه دیگر به امور معمول خانه‌داری - از قبیل پخت و پز و نظافت و استراحت و... نپرداختند).

آنان همچون زنان راهبه و کشیشهای تارک دنیا، جامه‌های زیر و موین (مُسوح) پوشیدند و یقین کردند که دوران تنعم ایشان پایان یافته و روزگار فقر و سختی شدید شان فرارسیده است.

شاهد بر سر تشبیه زنان پیامبر به راهبان در پوشیدن لباس (اندوه) است. مُسوح، جمع مسح به معنی جامه (ونیز گلیم) زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز می‌بافند و در فارسی بدان پلاس می‌گویند. نکته قابل دقت در این تشبیه آن است که - چنانکه در فصل چهارم گذشت - راهبان و کشیشهای تارک دنیا در آن روزگار، رنگ جامه خویش را (به نشانه اندوه بر مصیبت عیسی علیه السلام یا نقیصت گناه فرزند آدم) تیره و کبود می‌گرفتند و حتی به این اعتبار، راهبان سیاهپوش نسطوری را «سوگواران» می‌خوانده‌اند.

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز ماتم‌سراییی نیست زنگاری

و انتخاب رنگ سیاه از سوی رُهبان نیز، جنبه تبعیت از این رسم کلی را داشته است که پلاسی که درایام عزا از آن استفاده می‌شده، نوعاً تیره و سیاه‌رنگ بوده است.

→ ابن سعد در الطبقات الکبری (دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۶ - ۱۹۵۷، ۲/۳۲۱) به اسناد

خویش، از سعید بن ابی هلال نقل می‌کند که حسان بن ثابت در رثای پیامبر چنین گفت:

والله ما حملت انثی و لا وضعت

مثل النبی رسول الأمة الهادی

امسی نسائک عطّلتن البیوت فما

یضربن خلف قفا ستر باواتاد

مثل الرواهب یلبسن المسوح و قد

أیقنّ بالیوس بعد النعمة البادی

سپس همین اشعار را با اضافاتی قبل و بعد از بیت اول، از زبان ابو عمرو شیبانی نقل می‌کند.

رفت آفتاب و، صبح ره غیب در نوشت

چون میغ و، شب پلاس مصیبت بگسترید

(در این باب، توجه خوانندگان عزیز را به توضیحات بیشتری که در ضمیمه

شماره ۲ پایان کتاب داده ایم، جلب می‌کنیم).

حسان بن ثابت، در شعر فوق، خبر از سیاهپوشی «نساء النبی» یعنی «همسران

پیامبر» داده است؛ همسرانی که در میان آنان شخصیتی گرامی همچون ام سلمه رضی الله عنها

وجود داشته است که از مقام عالی معنوی او، و نیز سیاهپوشی اش در سوگ سالار

شهیدان رضی الله عنهم در مدینه، در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۵. در عصر امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب، برادر عبدالله بن عباس معروف است که

امیرمؤمنان وی را در دوران حکومت خویش به امارت یمن منصوب فرمود. در

اواخر عمر آن حضرت معاویه بوسر بن ارقطه را با قشونی به سمت یمن فرستاد تا

ضمن برکناری عبیدالله، به قتل و غارت شیعیان پردازد. بسر به یمن حمله برد و

عبیدالله، تاب مقاومت نیاورده و گریخت. پس از فرار عبیدالله، بسر دست به قتل و

غارت مخالفین زده و از جمله، دو پسر کوچک عبیدالله را بر دروازه صنعا سربرید و

پدر و مخصوصاً مادر آن کودک بیگناه را، از این عمل وحشیانه، شدیداً اندوهگین و

داغدار ساخت. شرح ماجرا در تواریخ گوناگون همچون الکامل مبرد آمده است.

باری، از مرثیه‌ای که همسر عبیدالله در سوگ کودکان خویش سروده بر می‌آید

که وی در عزای اطفال مزبور جامه سیاه پوشیده بوده است:

ها من احس بأبني الدّینِ هما کالدّرّتين تشظی عنهما الصدف؟...

من دلّ والهة حسری مُسلّبةً علی صبیّین ضلّاد مضی السلف؟^(۱)

شاهد بر سر بیت اخیر است که همسر عبیدالله خود را، با وصف «مسلّبه»

(سیاهپوش)، سرگشته و پریشان آن دو کودک خوانده است. عبیدالله، عمو زاده پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بود و عضوی از خاندان بنی هاشم محسوب می شد. سیاهپوشی همسر او در سوگ کودکان عبیدالله، نشانگر رواج این رسم در خاندان مزبور است.

۶. در سوگ مولای متقیان علیه السلام

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) به نقل از ابو الحسن علی بن محمد مدائنی (تاریخنگار مشهور و پر اطلاع قرن ۲ و ۳ هجری، که در مدائن و بغداد می زیسته و عصر امام صادق تا امام هادی علیهم السلام را درک کرده) آورده است:

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام از جهان درگذشت، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت: امیرمؤمنان از جهان درگذشته و جانشینی از خود برجای نهاده است. اگر دوست می دارید، به سوی شما بیرون آید و اگر نه، کسی را بر کسی [اجباری] نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند (خیر) بلکه بیرون آید. پس امام حسن به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند و فرمود: هان ای مردم! از خدا بترسید و تقوا پیش گیرید که که ما امیران و اولیای [امور] شما هستیم و ما همان خاندانی هستیم که خداوند در حق ما آیه تطهیر را نازل فرموده است... پس مردم با امام بیعت کردند.

زمانی که امام به سوی مردم بیرون آمد، جامه های سیاه پوشیده بود...^(۲)
حکایت فوق را روایت ابن ابی الدنيا (مورخ و محدث بنام قرن سوم)^(۳) تأیید

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۲۲/۱۶. مرحوم سید علی خان مدنی در الدرجات الریفة فی طبقات الشیعة (مقدمه سید محمد صادق بحرالعلوم، المكتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق، ص ۱۴۷) و صاحب فضائل الاشراف (طبع نجف، ص ۱۴) نیز به این نقل تاریخی اشاره دارند.

۲. وکان خرج [الحسن بن علی] الیهم و علیه ثیاب سود.

۳. برای آشنایی با انصاف، حقیجوی و معنویت ابن ابی الدنيا (۲۰۸ - ۲۸۱ ق) و اهتمام وی ←

می‌کند. وی در کتاب «مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» می‌نویسد:

حسین، از عبدالله، از علی بن جعد، از شریک، از عاصم بن نجر، از ابی‌رزین

نقل کرد که گفت:

حسن بن علی [علیه السلام] پس از درگذشت پدرش علی [علیه السلام] بر فراز منبر کوفه در
جامه‌های سیاه برای ما خطبه خواند. (۱)

مسعودی نیز در اثبات الوصیة آورده است که امام مجتبی پس از دفن پدر، در
مسجد کوفه خطبه خواند در حالیکه عمامه‌ای سیاه (با تحت الحنک باز و آویخته) بر
سر داشت و طیلسانی سیاه در بر. (۲)

افزون بر این، فقیه و رجالی پرتبوع، مرحوم آیه الله شیخ عبدالله مامقانی

→ به‌گردآوری فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام - که با سیاست رایج خلفای وقت مغایر بود - و نیز اطلاع از
آثار و تألیفات وی بنگرید به مقدمه متمم جناب شیخ محمد باقر محمودی بر «مقتل الامام امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب» (ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید معروف به ابن ابی الدنيا، تحقیق: شیخ محمد باقر
محمودی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران ۱۴۱۱ ق - ۱۹۹۰ م) صص ۱۳ - ۱۵.

۱. همان، ص ۹۵. آقای محمودی، محقق محترم کتاب، در پاورقی می‌نویسد: والحديث رواه
الطبرانی بزيادات كثيرة بسنده عن ابى الطفيل عامر بن واثلة الصحابي و رواه عنه الهيثمي فى فضائل على
من كتاب مجمع الزوائد (۱۴۶/۹). و قريباً منه جداً رواه الحاكم بسنده عن الامام على بن الحسين عليه السلام
فى فضائل الامام الحسن من كتاب المستدرک (۱۷۲/۳).

و الحديث رواه ايضاً احمد بن حنبل تحت الرقم: ۱۴۸ من باب فضائل على عليه السلام من كتاب الفضائل
(ص ۹۹، ط ۱) قال: حدثنا وكيع عن شريك عن عاصم عن ابى رزين قال: خطبنا الحسن بن على بعد وفاة
على و عليه عمامة سوداء فقال: لقد فارقتكم رجل لم يسبقه الاولون بعلم و لا يدركه الآخرون.

و رواه فى تعليقه عن كتاب المعمرون و الوصايا (ص ۱۵۲) و عن كتاب الثقة لابن حبان (۳۰۴/۲). و
رواه ايضاً ابن حبان و النسائى و يجد الطالب نص حديثهما تحت الرقم: ۲۲ من كتاب خصائص
اميرالمؤمنين عليه السلام (ص ۶۸، ط بيروت، بتحقيق المحمودى).

۲. اثبات الوصية للأمام على بن ابى طالب عليه السلام، ابو الحسن مسعودى (دار الاضواء، ط ۲، بيروت

(صاحب تنقیح المقال)، در رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، از اصیغ بن نباته نقل کرده است که می گوید: پس از شهادت مولا، وارد مسجد کوفه شدم و دیدم حسن و حسین علیهم السلام سیاه پوشیده اند. (۱)

۷. در سوگ امام مجتبی علیه السلام

ابن عساکر در تاریخ خویش (بخش مربوط به شرح حال امام مجتبی علیه السلام) (۲) و حاکم نیشابوری در مستدرک (۳)، با سند متصل از عایشه بنت سعد روایت کرده اند که:

حدّت نساء بنی هاشم علی حسن بن علی سنة.

یا:

حدّ نساء الحسن بن علی سنة.

یعنی: زنان بنی هاشم (و در روایت دیگر: زنان امام مجتبی) یک سال در سوگ آن حضرت حداد کردند.

مفهوم واژه «حداد» و لغات همخانواده آن (احداد، حادّ، مُحدّ، حدّت و أَحَدَت) را قبلاً در کلام لغویین مشاهده کردیم. دیدیم که به نوشته مؤلف مجمع البحرین، تعبیر «حدّت المرأة علی زوجها...» زمانی به کار می رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه برتن کند و زینت و آرایش را ترک نماید. نیز دیدیم که پاره ای از لغویین همچون ابن منظور در لسان العرب یا محمد بن ابی بکر رازی، حداد را

۱. کلیشه رساله مزبور بخش مربوط به سیاهپوشی آن - در فصل دهم همین کتاب خواهد آمد.

۲. ترجمه ... الأمام الحسن علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق لأبن عساکر، تحقیق: شیخ محمد باقر

محمودی (مؤسسه المحمودی للطباعة والنشر، بیروت ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰) ص ۲۲۸.

۳. المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری و بذیله: التلخیص للحافظ الذهبی (دار

به معنی جامه‌های سیاه عزاگرفته‌اند و شواهد تاریخی نیز همچون شعر منسوب به عبدالله بن معزز (خلیفه مقتول عباسی) که می‌گوید «و کم من سوادٍ حَدَدْنَا بِهِ...» (یعنی چه بسیار که در حدادِ سالار شهیدان علیه السلام سیاه پوشیدیم) آن را تأیید می‌کند. با توجه به نکات فوق و نیز توجه به رسم رایج سیاهپوشی در عرب، از گفتار عایشه دختر سعد می‌توان دریافت که هاشمیت در سوگ امام مجتبی و اندوه شهادت وی، به مدت یک سال از زینت و آرایش دوری جستند و لباس سیاه پوشیده‌اند. چنانکه تاریخ و حدیث، به سیاهپوشی هاشمیان در سوگ شهدای کربلا تصریح دارد:

۸. در سوگ سالار شهیدان علیه السلام

شواهد مکرر تاریخی حاکی است که زنان بنی هاشم، اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام، ام سلمه، و حتی امام سجاده علیه السلام در سوگ سالار شهیدان جامه سیاه پوشیده‌اند. به پاره‌ای از این شواهد توجه کنید:

الف - سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه

کتاب «المحاسن» نوشته ابو جعفر احمد برقی، از کتب حدیثی مشهور شیعه است که در همان عصر ائمه علیهم السلام تدوین شده است. (۱)

۱. ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی قمی، مؤلف کتاب «المحاسن» و متوفی به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰، از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهم السلام است که علمای بزرگ شیعه (همچون کلینی و صدوق و طوسی و نجاشی و علامه حلّی و ابن داود و شهید ثانی و مجلسی اول و دوم و طریحی و بحرانی و محقق بحرالعلوم و دیگران) به وثاقت و عظمت شخصیت وی تصریح کرده‌اند، کتاب وی - المحاسن - که دائرة المعارفی از علوم و معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام است از جمله «اصول اربعه‌ا» و جوامع روایی مشهور شیعه می‌باشد که در عصر ائمه علیهم السلام تدوین شده و مشایخ ثلاثه (کلینی، صدوق و شیخ طوسی) در کتب اربعه (کافی، فقیه، تهذیب و استبصار) اخبار بسیاری را ←

محدث بزرگوار و معروف شیعه، مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب

→ از آن نقل کرده‌اند. کلینی توسط عده‌ای از زوات بزرگوار (نظیر علی بن ابراهیم)، که از باب اختصار با تعبیر «عدة من اصحابنا» از آنان یاد می‌کند، از مرحوم برقی نقل روایت می‌کند و صدوق نیز در ابتدای کتاب فقیه من لایحضره الفقیه، محاسن را در ردیف نوادر محمد بن ابی عمیر و رساله پدر خویش، از کتب مشهوری شمرده که مورد اعتماد و مراجعه اصحاب است: «من کتب مشهورة علیها المعول و الیها المرجع».

مجلسی اول در شرح فارسی کتاب فقیه، با اشاره به المحاسن می‌گوید: «و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده‌اند بسیار بزرگ و ثقة و معتمد علیه بوده» است و علامه مجلسی در مقدمه بحار (فصل ثانی) می‌نویسد: «و کتاب المحاسن للبرقی من الاصول المعتبرة، و قد نقل عنه الكلینی وکل من تأخر عنه من المؤلفین».

محدث نوری نیز در خاتمه مستدرک (فائده پنجم) تصریح دارد که، از کتاب جامع و بزرگ برقی، همه مصنفین و گویندگان جوامع حدیثی نقل کرده‌اند، بلکه حتی عناوین کتابهای خویش را از او گرفته‌اند (برای گفتار و نظریات بزرگان در باب مرحوم برقی و محاسن وی، ر. ک به مقدمه محدث ارموی بر کتاب محاسن).

نکته‌ای که شیخ طوسی در فهرست (و در پی او نجاشی در رجال خویش) بر برقی گرفته‌اند، در عین تصریح و تأکید بر «وثاقت» شخص وی، «کثرت نقل وی از زوات ضعیف و اعتمادش به احادیث مرسل است»: «کان ثقة فی نفسه غیر أنه اکثر الروایة عن الضعفاء و اعتمد المراسیل» (نجاشی مشابه این تعبیر را در باب کثی نیز آورده است: کان ثقة عیناً و روی عن الضعفاء کثیراً).

صرفنظر از نقاط تأملی که (بناء و مبناء) در نکته‌گیری مزبور وجود دارد (و برخی از رجالیون خبیر همچون مامقانی در تنقیح المقال، ۸۳۸/۱، مستدلّابدان پاسخ گفته‌اند)، باید گفت که این نکته‌گیری (به فرض صحت) قاعدتاً متوجه احادیث مسند کتاب محاسن، همچون حدیث حسن بن ظریف مذکور در صفحه بعد کتاب حاضر (که روایت آن تماماً شناخته شده و موثقت نیست. مرحوم میرداماد در رساله شرعیة التسمیة حول حرمة تسمیة صاحب الامر (عج) (اعداد رضا استادی، مؤسسه مهدیه میرداماد اصفهان، ص ۲۷) می‌نویسد: «هرجا که مرحوم کلینی در کتاب کافی می‌گوید: عدة من اصحابنا عن احمد بن حمد بن خالد البرقی یعنی عده‌ای از اصحاب ما - امامیه - از احمد محمد بن خالد برقی روایت می‌کنند؛ مرادش از این عده علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و... است.

فروع کافی^(۱)، علامه مجلسی در بحار الانوار^(۲)، و شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة^(۳)، به نقل از محاسن برقی^(۴) آورده‌اند:

عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن ابیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام قال :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِبَسْنِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادِ وَالْمَسْوُوحِ وَكَانَ لَا تَشْتَكِيْنَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَعْمَلُ لِهَنْ الطَّعَامِ لِلْمَأْتَمِ.

حسن بن ظریف، از پدرش، از حسین بن زید، از عمر فرزند امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که گوید:

زمانی که امام حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباسهای سیاه و جامه‌های خشن موین (مُسُوْح) پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند و پدرم، علی بن الحسین علیه السلام به علت (اشتغال آنان به) مراسم عزاداری، برایشان غذا درست می‌کرد.

روایت فوق، که مهمترین روایت باب است، از حیث سند معتبر، و از جهت دلالت نیز روشن و قاطع و صریح است.

→ ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد برقی کسی است که اصحاب به وثاقت وی گواهی داده‌اند و روایتش مورد اعتماد است. هیچیک از اصحاب بر او طعن نروده‌اند، مگر آنکه گاه از اشخاص ضعیف روایت کرده و بر روایات مرسل اعتماد نموده است. پس زمانی که از اشخاص موثق، نظیر شیخ بزرگوار و ثقه، ابوهاشم جعفری، روایت می‌کند، حدیثش از احادیث صحیح قابل اعتماد خواهد بود.

۱. الفروع من الکافی، همان، ۲۴۰/۱۰.

۲. بحار الانوار، همان، ۱۸۸/۴۵.

۳. وسائل الشیعة، همان، ۸۹۰/۲.

۴. المحاسن، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی (ناشر: دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲: قم -

صفائیه - بیگدلی) کتاب المآکل، باب الاطعام فی المآتم، حدیث ۱۹۵، ص ۴۲۰.

از حیث سند: روایت، «حسنه» است و رجال آن همگی مورد وثوق و اطمینانند. حسن بن ظریف و پدرش ظریف بن ناصح کوفی بغدادی - هردو - ثقه‌اند و کتب رجالی شیعه ایشان را به وثوق و صداقت ستوده‌اند. (۱) رجال شیخ طوسی، حسن بن ظریف را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده است. (۲)

ابوعبدالله حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به ذو الدّمعه، از اصحاب امام صادق علیه السلام است (۳) که پس از قتل پدر، در منزل آن حضرت سکونت داشت و از ایشان علم بسیار آموخت. (۴)

نجاشی در رجال خویش آورده است که امام صادق علیه السلام وی را به فرزندی گرفت و تربیت کرد و دختر ارقط را به همسری وی در آورد. (۵) وی از امام صادق و امام

۱. ظریف بن ناصح: اصله کوفی نشأ ببغداد و كان ثقة في حديثه صدوقاً، له كتب منها كتاب الديات رواه عدة من اصحابنا... (رجال النجاشي، مكتبة الداوري، قم، ص ۱۴۶). الحسن بن ظریف بن ناصح: کوفی یکنی ابا محمد ثقة سکن ببغداد (همان، ص ۴۵).
۲. رجال الطوسی، تحقیق و تعلیق و مقدمه سید محمد صادق آل بحر العلوم (المکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ق) ص ۴۱۳.
۳. و عدّه البرقی فی اصحاب الامام الصادق علیه السلام (معجم رجال الحدیث، آیه الله خوئی، منشورات مدینه العلم، ط ۳، قم، بی تا، ۲۴۰/۵).
۴. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر (دار المعرفة، بیروت) ص ۳۸۷: کان مقیماً فی منزل جعفر بن محمد و کان جعفر رثاه و نشأ فی حجره منذ قتل ابوه، و اخذ عنه علماً کثیراً.
۵. رجال النجاشی، همان، ص ۳۸. الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابوعبد الله یلقب ذا الدمعة کان ابو عبد الله علیه السلام تبناه و رثاه و زوجته بنت الارقط (توضیح: ارقط لقب عبدالله، عموی امام صادق، است ← تنقیح المقال فی علم الرجال، حاج شیخ عبدالله مامقانی، قطع رحلی، ۱/۴۷۱).

کاظم علیه السلام نقل روایت می‌کند (۱) و مرقدش در «حله سیفیّه» زیارتگاهی مشهور است (۲). گفتنی است که امامزاده طاهر (که در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی مدفون، و مزارش مطاف شیعیان است) از احفاد همین حسین ذی‌الدمعه می‌باشد. (۳)

ابو حفص عمر بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به عمر الاشرف نیز، حسن بلکه (چنانکه در رجال مرحوم علامه مامقانی آمده) موثق است. مامقانی در ابتدای «تنقیح المقال فی علم الرجال» وی را «در اعلا درجه حسن، بلکه موثق» شمرده است. عمر الاشرف، برادر ناتنی امام باقر علیه السلام است و شیخ طوسی در رجال خویش او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام شمرده است (۴). مرحوم شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد:

«فاضلی گرانقدر بود و تولیت صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را به عهده داشت و شخصیتی پرهیزگار و سخاوتمند بود. داود بن قاسم می‌گوید: حسین بن زید برای ما نقل کرد که: دیدم عمویم، عمر بن علی بن الحسین، با کسانی که صدقات علی علیه السلام را از او می‌خرند شرط کرد که در دیوار [باغ] شکافی اینگونه ایجاد کنند و مانع کسی که [از آن شکاف] وارد [باغ] می‌شود تا از میوه‌های آن میل کند نشوند». (۵)

۱. رجال النجاشی، همان، همانجا: روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن علیه السلام. برای نمونه‌ای از روایات او نیز ر.ک، وسائل الشیعه، همان، ۳/۳۰۴، حدیث ۷.
۲. زید شهید انتقامگر، محمد محمدی اشتهاردی (انتشارات علامه، ط ۲، قم ۱۳۵۳ ش) ص ۱۸۰.
۳. وسیله المعصومیه ...، بیوک آغا واعظ تبریزی (قطع جیبی، بی‌نا، ۱۳۷۱ ق) ص ۸۱.
- حاج شیخ محمد شریف رازی در کتاب کرامات صالحین (مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت ۱۳۷۴ ش، صص ۳۲۰ - ۳۲۱) کرامتی شگفت از امامزاده طاهر علیه السلام نسبت به ظل السلطان مشهور نقل کرده که به تعمیر گنبد و بارگاه آن امامزاده عظیم الشأن از سوی وی انجامیده است.
۴. رجال الطوسی، همان، ص ۱۲۷ و ۲۵۱.
۵. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، از سری: مصنفات الشیخ المفید، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، الجزء الثانی، صص ۱۷۰ - ۱۷۱.

سید مرتضی در کتاب ناصریات از طریق ابوالجارود نقل می‌کند که زیاد بن منذر گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال شد کدامیک از برادرانت را بیشتر دوست می‌داری؟ فرمود: اما عبدالله، او دست من است که به وسیله آن چیزها را می‌گیرم؛ اما عمر، او چشم من است که بدان می‌نگرم...^(۱) همچنین گفتنی است در مبادی قیام بنی عباس، زمانی که از سوی برخی از سران نهضت عباسی نامه متحد المضمونی (مبنی بر دعوت به قبول رهبری قیام) به ترتیب به امام صادق علیه السلام، عبد الله محض (نواده امام مجتبی علیه السلام) و عمر بن امام سجاده علیه السلام رسید، امام صادق نامه را در چراغ افکند و سوزاند، عبدالله محض - که از بنی الحسن علیه السلام بود - فریب خورد و پنداشت خبری است! و عمر نیز همچون امام صادق علیه السلام پاسخ منفی داد.^(۲)

بدین ترتیب، روایت محاسن برقی، از حیث سلسله سند، حسنه و قابل اعتبار و استناد فقهی است (چنانکه بسیاری از فقها، همچون صاحب حدائق، در جواز یا رجحان سیاهپوشی، به آن استناد فرموده‌اند. ر.ک، فصل دهم همین کتاب).

از حیث دلالت: از این حیث نیز روایت فوق بروشنی می‌سازد که هاشمیات (خواهران، همسران و دختران سیدالشهداء و دیگر بستگان آن حضرت از بنی هاشم همچون ام سلمه) در سوگ آن حضرت جامه‌های سیاه و خشن پوشیدانده و این عمل (با توجه به اینکه در برابر چشم امام معصوم وقت - حضرت زین العابدین علیه السلام - صورت گرفته و امام ردع و منعی نفرموده) به تقریر و امضای عملی

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، همان، ۴۷۰/۱ - ۴۷۱؛ قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشيعة و محدثیهم، حاج شیخ محمد تقی شوشتری (مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ ش) ۴/۲۶۱ - به نقل از سید مرتضی در شرح المسائل الناصریة.

۲. الفخری، ابن طقطقا (دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ق) ص ۱۵۴؛ همان، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، صص ۲۰۸ - ۲۰۹ و نیز ر.ک، تجارب السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات امیر سید حسن روضاتی، ص ۸۶؛ دستور الوزراء، خوند میر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی (انتشارات اقبال، ط ۲، تهران ۱۳۵۵ ش) ص ۲۶.

امام رسیده است. علاوه بر این، در میان هاشمیات، شخصیت بزرگواری چون نائبة الامام، عقيلة بنی هاشم، حضرت زینب علیها السلام وجود داشته است که به برکت تعالیم مستقیم خمسة طيبة علیهم السلام حلال و حرام الهی را - خصوصاً در مسائل مبتلابه - بکمال می شناخت و گامی بر خلاف شرع انور بر نمی داشت.

اصولاً باید توجه داشت که ائمه اطهار علیهم السلام (به حکم عاطفه پدری، و مهمتر از آن، وظیفه اسلامی) به تعلیم و تربیت فرزندان خویش اهتمامی اکید می ورزیدند و از نیروی فرزندان و بستگان نزدیک آنان، به علت تماس مستقیم با کانون نور و چشمه معرفت، نوعاً از علوم و معارف شرعی بهره ای وافر داشتند و حتی آشنای بسیاری از اسرار نهان بودند. در مورد حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که: «انّ العباس بن علی زق العلم زقاً»^(۱) یعنی همان گونه که پرندگان در کام جو جکان پرنارسته خویش آب و دانه می ریزند، مولای متقیان علی علیه السلام نیز در کام جان عباس غذای علم و معرفت ریخته است. یا چنانکه نوشته اند: حضرت زینب در کوفه، به روزگار حکومت مولا علیه السلام، جلسه تفسیر قرآن داشت و در یکی از همین جلسات بود که مولای متقیان علیه السلام برای دختر خویش پرده از تاویل «کهیصص» (سوره مریم، آیه ۱) برگرفت^(۲). در اثر همین تعلیمات بود که دختر علی علیه السلام در حساسترین مرحله نهضت عاشورا نقشی بس خطیر بر عهده گرفت و زمانی که آن خطبه غرّا و پرشور، و ملامال از اشارات ظریف به اسرار جهان هستی، را در شهر کوفه ایراد کرد، امام سجاد به وی فرمود: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرٌ مُعَلَّمَةٌ فَهَمَّةٌ غَيْرٌ مُفَهَّمَةٌ»^(۳) و بدینگونه، مقام عالی معنوی و بصیرت و درک الهی وی را مورد تأکید قرار داد.

۱. اسرار الشهادة، فاضل در بندی (تهران ۱۲۶۴ ق) ص ۳۲۴؛ العباس بن الامام امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام، عبد الرزاق موسوی مرقم (بی نا، بی تا) ص ۹۴.

۲. خصائص زینبیه، جزائری، ص ۲۷؛ ریاحین الشریعة، شیخ ذبیح الله محلاتی (دارالکتب

الاسلامیة، ط ۴، تهران ۱۳۶۴ ش) ۵۷/۳.

۳. نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، همان، ص ۲۸۵.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

فقیه و رجالی بزرگ اخیر، مرحوم مامقانی، در تنقیح المقال می نویسد: «زینب در صبر و تقوی و قدرت ایمان و ثبات قدم، شخصیتی بی بدیل بود و در شیوایی و رسایی کلام، چنان می نمود که گویی از زبان مولا سخن می راند، چنانکه این نکته بر هر کسی که در خطبه او (در کوفه) دقت ورزد پوشیده نیست. و اگر سخن از عصمتش رانیم، کسی که به خصوصیات واحوال آن حضرت در قضایای عاشورا و حوادث بعد آشناست توان رد و انکار نخواهد داشت. و چگونه مقام عالی وی را انکار کند، در حالیکه اگر چنین نبود امام حسین علیه السلام بخشی از بار سنگین امامت را در ایام بیماری امام سجاد علیه السلام بردوش او نمی نهاد و آن وصایا و سفارشات را به وی نمی فرمود و نیز امام سجاد علیه السلام او را در بیان احکام و تصدّی برخی از شئون ولایت، نایب خاص خویش قرار نمی داد...» (۱)

دختر رشید امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس ابن زیاد، زمانی که طعنه‌ها و زخم‌زبانهای گزنده آن لعین را - که جنایت خود و یزید را به ذات باری تعالی نسبت می داد - شنید، استوار و مصمم فرمود:

- مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا!

یعنی آن همه حوادث جانسوز (از تشنگی کودکان و شهادت مردان گرفته تا اسارت و تحقیر زنان آل الله، که در سفر کربلا و کوفه رخ داد) در نگاه باطن بین، دورپرواز، قدرشناس، و قضا آگاه دختر علی، جز پرده‌ای زیبا از مشیت حکیمانه و تقدیر شگرف الهی نیست!

چابک اندیشگانی که پس از عمری تتبع و تحقیق در مطاوی قرآن و سنّت، و تأمل در حقایق جهان، با معارف حقّه حقیقه آشنا شده‌اند، از همین کلام کوتاه

اما عمیق و کوبنده زینب علیها السلام (که تعبیری دیگر از آن را نیز در مجلس شام به کار گرفت) در می یابند که آن بانوی بزرگوار در فهم اسرار جهان تا کجا پیش رفته و بر چه قلّه ای از آشنایی با حکم قضا و سزّ قدر صعود کرده بود؟! (چنین شخصیت خبیر و دانای اسرار را، آیا می توان تصور کرد که از حکم شرعی یک کار عادی و معمولی - سیاهپوشی در وقایع - بی خبر بوده است؟!).

خیره اش منگر، گرامی لؤلؤ لالاست این!

زیبِ دفتر، زینتِ آب، زینب والاست این!

بنده پاک خدا، و، نور چشم مصطفی صلی الله علیه و آله

عزّ مولا علیه السلام، فخر زهرا علیها السلام، یار ثار الله علیه السلام است این

چون گلابی کز گلی خوشبوی مانند یادگار

عطر جانبخشی زباغِ عترت طاهاست این:

مادرش، زهرا علیها السلام، شهید راه قرآن گشت و دین؛

خود سفیرِ خوش صغیرِ شاه عاشوراست این

خطبه سوزان او را هرکه در کوفه شنید

گفت بیشک نغمه ای از حنجر مولا است این!

گر علی علیه السلام باشد یکی دریای ناپیدا کنار

در بُنِ آن ژرف دریا، گوهری یکتاست این

خواست حق تا آورد الگویی از بهر زنان

بعدِ زهرا علیها السلام، اسوه و الگوی بی همتاست این

زن چه گویم؟ کو بود مرد آفرین روزگار

مردی و مردانگی را اسوه ای شایاست این!

*

عمر کوتاهش، قرینِ محنت و رنج و آلم

خاطراتش جمله پر از آه و واویلاست این:

شاهد فریاد مادر بر سر بدعتگران
آن فدک خوارانِ روبه‌کیش و دیو‌آساست این
غصب حق را دیده و آتش فروزیهای خصم
سوخته دل - چون پدر - در ماتم زهراست این
طرح شورا دیده و تجدید بنیان ستم
وز پی آن، شاهد تبعید بوذرهاست این
فرق بابا دیده چاک از ضربت شمشیرکین
ناظر کشتار فرزند و برادرهاست این
سَم به کام مجتبی علیه السلام و نیزه در نای حسین علیه السلام
خود گرفتار دوصد موجِ غم و بلواست این
علم و حلم و صبر وی نازم! که با این حال گفت
«آنچه دیدم از بلایا، جملگی زیباست» این!
مادرش بس نکته‌های ژرف با وی گفته است
آشنا با رازهای عالم بالا است این
رمز کاف و ها و یا، عین صاد، از قرآن پاک
همچو اسرار دگر آمخته از باباست این
زین سبب، بر کاروان کربلا میر و دلیل
بعد قتل پنجمین معصوم آل الله است این
بین چه سان، در کوفه - رعد آسا - فراز تیغها
بانگ‌زن بر خیل بی‌آرم کوفیهاست این؟!
یا به دربار یزید، اندر حضور رومیان
با خطاب آتشین افکننده صدغوغاست این:
«سعی تو در محو دین، بیهوده باشد ای یزید!
جنگ با قرآن مکن، جاوید و پا برجاست این!»

گر بگویی: در کف آن نانجیبان بُد اسیر
 گویمت پس از چه رو این گونه بی پرواست این؟!
 بُد اسیر آن که هوای نفس بر وی چیره است
 کی زبونِ نفیسِ دون و بنده اهواست این؟!
 نهضت عاشور، بی او، نهضتی ناکام بود
 کشتی کرب و بلارا لنگر و مُرساست این
 در مصاف کافران، تنها نه «تیغ لا» کشید،
 سرّ «الا الله» را هم شارحی گویاست این
 تالی عصمت: عقيله، آگه از دین: عالمه
 آشنای سرّ: فهیمه؛ جامع اسماست این
 سطح گیتی، هرچه بینی، آیتی از حق بود
 لیک حق را جلوه‌ای عالی و بل اعلاست این
 مُنذرا بس کن! که وصفش خارج از امکان توست

زینب است این، زینب است این، زینب کبری است این!

بنابراین، رسم و روش جماعتی که در میان آنان شخصیت‌هایی چون خواهر،
 همسر و دختران سیدالشهداء علیهم السلام و نیز ام‌البنین، همسر وفادار مولای متقیان علیهم السلام،
 حضور داشته‌اند، قاعدتاً رسم و روشی برخلاف موازین نبوده و نمی‌توانسته است
 باشد. و جالب این است که بدانیم خود ائمه علیهم السلام در برخی موارد برای اثبات
 مشروعیت شعائر حسینی علیهم السلام به عمل فاطمیّات استناد و استشهاد فرموده‌اند. (۱)

۱. در تهذیب الاحکام شیخ طوسی (دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۹۰ ق، ۳۲۵/۸) می‌خوانیم که
 خالد بن سُدّیر از امام صادق علیهم السلام سؤال کرد: جامه چاک دادن مرد در سوگ پدر یا مادر یا برادر و یا دیگر
 نزدیکان خویش چه حکمی دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد؛ موسی بن عمران علیهم السلام در مرگ برادرش جامه چاک

علاوه، چنانکه گفتیم، سیاهپوشی فاطمیات، در برابر دیدگان امام معصوم علیه السلام صورت گرفته و طبعاً، اگر با موازین شرع سازگار نبود، امام به آنان تذکر می داد و منعشان می فرمود و آنان نیز مُلَزَم به اطاعت از امام عصر خویش بودند. و چون امام رذعی نفرموده معلوم می شود که پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان علیه السلام شرعاً امری مُجاز شمرده می شده و معمول اهل بیت علیهم السلام بوده است.

→ داد (اما) پدر در مرگ پسر و مرد در سوگ همسر خویش نباید جامه چاک دهد و جامه چاک دادن زن در مرگ شوی اشکالی ندارد...

تا آنکه می فرماید: ولا شیء فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار والتوبة و قد شققن الجيوب ولطنن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیه السلام، و علی مثله لطم الخدود و تشق الجيوب (سیلی برگونه‌ها در سوگ میت، کفاره‌ای جز استغفار و توبه ندارد. و همانا فاطمیات در سوگ حسین بن علی علیه السلام گریبان چاک دادند و سیلی بر صورت زدند و در چنین مصیبتی شایسته است که برگونه‌ها سیلی زنند و گریبان چاک دهند).

مرحوم حاج شیخ عباسی قمی، محدث بزرگوار شیعه، در منتهی الآمال (ج اول، پایان قسمت شرح حال امام حسین علیه السلام) تحت عنوان «خاتمة»، با اشاره به حدیث خالد بن سدر می نویسد: «از این حدیث شریف، شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم می شود که امام به فعل دختران علی و فاطمه علیهما السلام در مصیبت سیدالشهداء علیه السلام احتجاج می کند تا دلالت کند بر اینکه، در حال سوگواری هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکردند و فعل ایشان دلیل جواز است؛ و چگونه چنین نیستند و حال آنکه در منزل وحی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت و طهارت ارتضاع فرموده‌اند - سلام الله علیهم اجمعین -» (پایان کلام محدث قمی).

در روایت دیگر نیز آن امام همام، در مقام شرح عزاداری اهل بیت علیهم السلام در سوگ سالار شهیدان پس از ماجرای کربلا، به گونه‌ای از فاطمیات سخن می گوید که گویی امام سجاد و باقر و صادق علیهم السلام با آنان، اجزایی هماهنگ از یک مجموعه، بلکه یک روح در چند بدن بوده‌اند. خطاب به زراره می فرماید: در سوگ امام حسین علیه السلام ما اختضبت منّا امرأة و لا ادهنت و لا اکتحلّت و لا رجّلت حتی اتانا رأس عبید الله بن زیاد و مازلنا فی عبرة من بعده (بحار همان، ۲۰۶/۴۵ - ۲۰۷).

ب - سیاهپوشی زنان بنی هاشم و قریش در شام

علامه مجلسی^(۱) و محدث نوری^(۲) به نقل از «منتخب» فخرالدین طریحی^(۳) (صاحب مجمع البحرین) و دیگر علما در دیگر کتب، ضمن نقل خوابی عجیب و عبرت انگیز از همسر یزید (که ندامت سخت آن ملعون را از جنایات خویش در کربلا، به دنبال داشته است)^(۴) نوشته‌اند که فردای آن شب «زمانی که صبح شد یزید اسرای اهل بیت را خواست و به آنان گفت: چه چیز را بیشتر دوست دارید؟ ماندن نزد من، یا بازگشت به مدینه را؟ و افزود که شما هدیه و جایزه‌ای گرانبها نزد من دارید. آنان گفتند ما پیش از هرچیز دوست داریم بر حسین گریه و زاری کنیم. گفت: هرچه می‌خواهید انجام دهید. سپس حجره‌ها و خانه‌هایی را در دمشق برای ایشان مهیا ساخت و لم تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتْ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ يَعْنِي

۱. بحار الانوار، همان، ۱۹۶/۴۵.

۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۷/۳.

۳. المنتخب، طریحی، همان، ۴۸۲/۲.

۴. هند، همسر یزید، می‌گوید: در عالم خواب دیدم دری از آسمان باز شده و فرشتگان، گروه گروه، به سوی سر [بریدهٔ امام] حسین فرود می‌آیند و می‌گویند: السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک یا بن رسول الله. در حال تماشای این صحنه بودم که دیدم ابری از آسمان فرود آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان آنان مردی سپید روی و ماهر خسار بود که شتابان به سوی سر بریده دوید و خود را بر روی دندانهای [امام] حسین افکند و در حالیکه آنها را می‌بوسید می‌گفت: ای فرزندانم، تو را کشتند... و از آشامیدن آب منع کردند. ای فرزندانم، من جد تو رسول الله هستم و این پدرت علی مرتضی، و این برادرت حسن و این...

هند می‌گوید: ناراحت و نگران از خواب بیدار شدم و ناگهان چشمم به نوری افتاد که از سر بریده [امام] حسین تُثَقُّ می‌کشید. با مشاهدهٔ این صحنه به جستجوی یزید برخاستم و او را در اتاقی تاریک یافتم... که محزون و غمگین می‌گفت: مرا چه به کار حسین؟ خواب خویش را برای او نقل کردم و او سرش را به زیر افکنده بود.

زنی از بنی هاشم و طایفه قریش باقی نماند جز آنکه [به نشانه عزاداری] بر حسین لباس سیاه پوشید و چنانکه نقل شده ۷ روز بر آن حضرت ندبه و زاری کردند.

در مقتل منسوب به ابی مخنف، افزون بر نکته فوق^(۱)، آمده است که: «وقتی نعمان بن بشیر خبر شهادت سید الشهداء علیه السلام و رسیدن کاروان اسرا را به گوش مردم مدینه رسانید فلم یبق فی المدینة مخدرة الا و بزرت من خدرا و لبسوا السواد و صاروا یدعون بالویل و الثبور... یعنی زنی در مدینه باقی نماند جز آنکه از خانه بیرون زد و مردمان سیاه پوشیدند و فریاد گریه و ناله سردادند...»^(۲)

امضای مشروعیت سیاهپوشی هاشمیات را با مُهر «تقریر» امام سجاد علیه السلام دیدیم؛ از بعضی نقلهای تاریخی بر می آید که خود امام نیز با آنان در پوشیدن لباس عزا شریک بوده است:

پ - سیاهپوشی امام سجاد علیه السلام

لسان الملك سپهر^(۳) به نقل از مقتل ابومخنف^(۴) آورده است که پس از پایان خطبه تاریخی و افشاگرانه امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق - که رژیم اموی را رسوا ساخت - منهال برخاست و عرض کرد: کیف اصبحت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ای فرزند رسول خدای چگونه صبح کردی؟ امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود: کیف حال من اصبح و قد قتل ابوه و قلّ ناصره و ينظر الی حرم من حوله اساری فقد فقدوا الستر و الغطاء و قد اعدموا الکافل و الحمی، فما ترانی الا اسیراً ذلیلاً قد عدت الناصر

۱ . مقتل الحسين و مصرع اهل بيته... المشهور بمقتل ابی مخنف، همان، ص ۲۲۰: فلم یبق فی دمشق قرشية الا لبست السواد و جعلن یبکین علی الحسين سبعة ايام.

۲ . همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۳.

۳ . ناسخ التواریخ؛ زندگانی امام سجاد علیه السلام (مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۴۱ش)

۲۹۳/۱

۴ . مقتل الحسين...، همان، ص ۲۱۷.

و الكفیل قد كسیت انا و اهل بیتی ثياب الأسی و قد حرمت علينا جدید العری...

یعنی: چگونگی می باشد حال کسی که پدرش به قتل رسیده و یارانش اندکند و اهل و عیالش اسیر و بی پوشش و حجاب و سرپرست و حامی هستند.
پس مرا جز (به هیئت) اسیری خوار (و گرفتار در چنگ دشمن) که یار و سرپرست خویش را از دست داده نمی بینی. همانا من و اهل بیتم لباس عزا پوشیده ایم و (پوشیدن) لباس نو بر ما روانیست... (۱)

از روایت فوق بر می آید که علاوه بر خواهران و همسران و دختران سیدالشهداء علیهم السلام، خود امام سجاد علیه السلام نیز در سوگ آن حضرت «لباس عزا» پوشیده است، که ضمناً چنانکه روایت فوق را در کنار روایت محاسن برقی و دیگر روایات سابق الذکر بگذاریم، معلوم می شود که مقصود از لباس عزا، قاعدتاً همان لباسهای سیاه و خشن بوده است.

* * *

بر پایه آنچه فوقاً گذشت، بعید نیست که سیاهپوشی امام سجاد علیه السلام در حدیث زیر نیز، جنبه اظهار اندوه در عزای سالار شهیدان علیه السلام را داشته است:

ثقة الاسلام کلینی، از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی از سلیمان بن راشد از پدرش نقل کرده است که گوید:

«امام سجاد را دیدم که جبهه ای جلو باز سیاه رنگ (دُرَاعَة سوداء) و طیلسانی کبود رنگ پوشیده بود.» (۲)

۱. بخشی از گفتگوی امام سجاد علیه السلام با منهال در بحار الانوار (۱۴۳/۴۵) به نقل از لهوف سید بن طاووس آمده است.

۲. الفروع من الکافی، همان، ۴۴۹/۶؛ دعائم الاسلام، ۱۶۱/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۳۶۱/۳؛ مستدرک الوسائل، همان، ۲۱۰/۳.

ت - سیاهپوشی ام سلمه علیها السلام

از لابلای تاریخ اسلام به دست می آید که ام سلمه، همسر مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله، به خمسة طيبة علیها السلام علاقه و ایمان شدیدی داشت و مقام آن بزرگواران در درگاه ربوبی را نیک می شناخت و از خسارات عمیق و جبران ناپذیری که در اثر شهادت آل الله گریبانگیر امت اسلام می شد بشدت اندوهگین بود. نمونه این امر، آن است که وقتی خبر شهادت سالار شهیدان علیه السلام را شنید با حالتی بسیار پریشان فرمود: آیا براستی چنین کردند؟! خداوند قبورشان را از آتش پر سازد! و سپس گریست تا اینکه بیهوش بر زمین افتاد. ^(۱) دل بستگی شدید ام سلمه به خامس آل عبا علیهم السلام سبب شد که در اقامه مجالس عزای آن حضرت سخت مؤثر و فعال باشد. اقدام وی به پخش خبر شهادت سالار شهیدان در میان خواص (که در پی دیدن چهره محزون و گردآلود رسول خدا در خواب، در عصر عاشورا، صورت گرفت) مشهور تاریخ است. ^(۲)

از این ماجرا که بگذریم، به گزارش مستند «دلائل الامامة» می رسیم که می نویسد: زمانی که خبر شهادت امام حسین و ۱۸ نفر از خاندان و ۵۳ تن از یاران وی همراه با اسارت خاندانش به سوی شام، به مدینه رسید با حضور همسران پیامبر در منزل ام سلمه... مجلس عزا برپا گشت. ^(۳)

جالبتر از این - در ربط با بحث ما - سخن عمادالدین ادریس قرشی در عیون

۱. اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین، همان، ص ۶۷، به نقل از تذکرة الخواص سبط ابن جوزی. سوز و گداز ام سلمه در عزای حسین علیه السلام را ابن حجر عسقلانی نیز در الصواعق المحرقة (طبع ۱۳۸۵ مصر، همان، فصل ۳، باب ۱۱، ص ۱۹۲ به بعد) آورده است.

۲. در این زمینه، ر.ک، سیرتنا و سنتنا... علامه امینی، همان، ص ۱۱۲ به بعد، به نقل از الجامع الصحیح حافظ ترمذی، ۱۳/۱۹۳ و...

۳. ر.ک، بحار الانوار، مجلسی (طبع کمپانی) ۲۲۹/۸ به بعد.

الاخبار و فنون الآثار است که از ابونعیم اصفهانی (که گفته شده از اجداد مرحوم مجلسی است) و او به اسناد خویش چنین نقل می‌کند:

زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله قبه‌ای (۱) سیاه زد و جامه سیاه پوشید. (۲)

ام سلمه، دختر عمه پیامبر (عاتکه دختر عبدالمطلب) (۳) و از همسران پاکدل و وفادار رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که زفاف علی و زهرا علیهم السلام در حجره او رخ داد. (۴) آیه تطهیر بر اصحاب کسا در منزل او نازل شد و پیامبر در همان ماجرا او را در مسیر خیر و صلاح شمرد. (۵) وی گیرنده ودایع امامت از امیرالمؤمنین علیه السلام و انتقال دهنده آن به امام مجتبی علیه السلام بود (۶) و همین نقش را در تحویل ودایع امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام نیز بر عهده داشت. (۷) در بلوای سقیفه، به جرم دفاع از حقوق اهل بیت و تصریح به فضایل حضرت فاطمه علیها السلام یک سال از حقوق بیت المال محروم گشت (۸) و بحث وی با عایشه و تحذیر شدید وی از بیرون آمدن از خانه و رفتن

۱. قبه، خیمه مدور و گنبدی شکل را گویند.

۲. عیون الاخبار و فنون الآثار، عمادالدین ادریس قرشی (طبع بیروت) ص ۱۰۹: عن ابی نعیم باسناده عن ام سلمه رضوان الله علیها انھا لما بلغها مقتل الامام الحسین بن علی علیه السلام اضربت قبة سواد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و لبست السواد.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱/۱۵۹.

۴. بیت الاحزان، حاج شیخ عباس قمی، مقدمه محمد صادق حمیدیا (مطبعة سیدالشهداء علیه السلام، قم جمادی الأولى ۱۴۰۴ ق) ص ۳۴.

۵. رک، اصول کافی، کتاب الحجة، باب مانص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحداً بعد واحد، روایت اول، روایت ابی بصیر از امام صادق علیه السلام که پیامبر به ام سلمه فرمود: انک الی خیر.

۶. اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیه السلام، حدیث ۱.

۷. همان مأخذ، باب الاشارة و النص علی بن الحسین علیه السلام.

۸. سفینه البحار و مدینه الحكم و الآثار، حاج شیخ عباس قمی (انتشارات اسوه، قم ۱۴۱۴ ق) ۴/۲۳۰ (ذیل ماده سلم ← ام سلمه). به نقل از: الدرّ النظیم نوشته شیخ جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی.

به بصره مشهور و مضبوط تاریخ است. (۱) از دل بستگی شدید وی به خامس آل عبا علیهم السلام فوقاً سخن گفتیم؛ شخصیتی چون امام حسین علیهم السلام ام سلمه را مادر خویش می نامید (۲) و او نیز متقابلاً آن حضرت را «فرزندم حسین» خطاب می کرد. (۳)

چنین شخصیتی که عمری دراز را با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت وحی علیهم السلام از نزدیک تماس داشت و طبعاً به احکام و مسائل شرعی نیک واقف بود، در سوگ سالار شهیدان علیهم السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خیمه مدور سیاه زد و لباس مشکین پوشید.

ایضاح:

باید توجه داشت که در عصر پیامبر و ائمه علیهم السلام موارد بسیاری پیش می آمد که حادثه ای فردی یا اجتماعی رخ می داد و بستگان و منسوبین آن بزرگواران (از زنان متدین پیامبر و ائمه گرفته تا مادران و خواهران و دختران ایشان) حکم شرعی مسائل مبتلابه را از حضرات معصومین علیهم السلام جویا می شدند و آنان نیز - به طرق

۱. ر.ک، گزارش خواندنی امام صادق علیهم السلام از بحث ام سلمه با عایشه (الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، نجف ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶، ۲۴۴/۱ - ۲۴۵).

صدوق نیز در معانی الاخبار (تصحیح علی اکبر غفاری، دارالمعرفة، بیروت ۱۳۹۹ق، صص ۳۷۵ - ۳۷۶) نامه ام سلمه به عایشه را آورده که خواندنی است.

۲. مرحوم سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز (قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبه المحمودی، تهران، بی تا) باب ۳، معجزه ۱۴۵، ص ۲۴۳ می نویسد: ثاقب المناقب از امام باقر علیهم السلام نقل می کند: زمانی که امام حسین علیهم السلام عزم خروج به سوی عراق کرد، ام سلمه کس نزد وی فرستاد - ام سلمه مرتبی امام حسین بود و امام حسین محبوبترین خلق نزد ام سلمه بود و رقت قلبش برای وی از همه بیشتر بود... پس ام سلمه گفت: پسر عزیزم کجا می خواهی بروی؟ فرمود: مادر، اراده خروج به سمت عراق را دارم... (و نیز برای حدیثی مشابه، ر.ک، الخرائج و الجرائع، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي علیهم السلام، مطبعة علمیه، قم، ذی حجه ۱۴۰۹ ق، صص ۲۵۳ - ۲۵۴).

۳. بحار، همان، ۲۳۰/۴۵: فقالت لقد قُتِلَ ابْنی الحسین اللیلة.

گوناگون لفظی و عملی - حکم مسئله را روشن می‌ساختند. آداب کفن و دفن و تشییع جنازه مسلمین و اقامه مراسم عزا و سوگواری در مرگ آنان، از جمله مسائل مبتلابه بود که کراراً رخ می‌داد و محیط حجاز رسوم خاصی در این زمینه داشت و قرشیات و هاشمیات در آن مراسم شرکت می‌جستند. طبعاً اگر قسمتهایی از این آداب و رسوم، خلاف موازین شرع بود حضرات معصومین از آن ممانعت می‌کردند و چنانچه با موازین شرع مخالفتی نداشت صراحتاً آن را تأیید، و یا دست کم با سکوت خویش عملاً امضا می‌کردند.^(۱) در زندگانی شخصیت پارسا و متشرعی چون ام سلمه نیز، که حدود ۷ سال همسر پیامبر ﷺ و بیش از ۵۰ سال با امامان معصوم ﷺ از نزدیک محشور و مأنوس بود و حتی از اصحاب سرّ آن بزرگواران محسوب می‌شد، موارد بسیاری از این گونه امور وجود داشته که طبعاً ام سلمه آن را با حضرات معصومین ﷺ در میان گذاشته و حکم شرعی مسئله را از آنان پرسیده است و آنان نیز، به انواع گوناگون «قول» و «فعل» و «تقریر» خویش، تکلیف وی را معلوم داشته‌اند. روایت زیر نشانگر یکی از این موارد است:

ثقة الاسلام کلینی در کافی^(۲)، شیخ طوسی در تهذیب^(۳)، و علامه مجلسی در مرآة العقول^(۴) به اسناد خویش از ابی حمزه نقل کرده‌اند که می‌گوید: امام باقر علیّه السلام فرمود: (فرزند خ ل) ولید بن مغیره در گذشت. ام سلمه به پیامبر گفت: دودمان مغیره مراسم نوحه و ماتم برپا کرده‌اند، آیا من هم بروم؟ حضرت به او اجازه داد. ام سلمه لباسش را پوشید و آماده شد... و در برابر رسول خدا ﷺ با ذکر این ابیات به ندبه

۱. برای آشنایی با نمونه‌ای از این موارد، رک، جامع احادیث الشيعة، زیر نظر آية الله بروجردی، همان، ۴۶۸/۳، حدیث ۴ و ۵.

۲. الفروع من الکافی، همان، ۱۱۷/۵ (حدیث ۲).

۳. تهذیب، همان، ۳۰۵/۶ (حدیث ۱۰۲۷).

۴. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، علامه مجلسی (دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۴۰۷

و گریه بر پسر عمویش پرداخت:

انعی الوليد بن الوليد ابا الوليد، فتى العشيرة
 حامى الحقيقة ماجداً يسموا الى طلب الوتيرة
 قد كان غيثاً فى السنين وجعفرأ غدقاً و ميرة^(۱)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله عیب و ایرادی - به علت این کار - از او نگرفت و چیزی به او نفرمود.

با این سوابق طولانی از تماس مستقیم و شبانه روزی با حضرات معصومین علیهم السلام، و مشاهده موارد مکرر از قول و فعل و تقریر آن بزرگواران در مراسم عزا و سوگواری، پیداست که ام سلمه اولاً به حلیت یا حرمت کلیه آداب و رسوم رایج عزاداری در محیط حجاز (و از آن جمله، سیاهپوشی) واقف بوده و ثانیاً سیاهپوشی در عزای شهید را، شرعاً امری مجاز می دانسته و الاً، با آن مقام بلند معنوی، از اقدام به آن خودداری می کرده است.

ث - سیاهپوشی یکی از درباریان شیعه یزید

مؤلف کتاب قره العین فی اخذ ثار الحسین^(۲) به نقل از ابو مخنف، در شرح مقدمات آزادی مختار بن ابی عبیده ثقفی از محبس ابن زیاد در کوفه و قیام مشهور وی بر ضد بنی امیه، آورده است که:

عبدالله عمر - فرزند خلیفه دوم، و شوهر خواهر مختار - از مدینه نامه ای به یزید

۱. در باب رثای ام سلمه، همچنین ر.ک، اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین، همان، صص ۱۴۰ - ۱۴۱، به نقل از «الاستیعاب» ابن عبدالبر. ضمناً و تیره به معنی طلب ثار، و جعفر نیز به معنی نهر کوچک است.

۲. قره العین فی اخذ ثار الحسین علیهم السلام، ابو عبدالله عبدالله بن محمد، ص ۶۸. این کتاب در پایان کتاب «نور العین فی مشهد الحسین» (تألیف ابو اسحاق اسفراینی، طبع مصر، جمادی الأولى ۱۳۰۰ ق) چاپ شده است.

نوشت و در آن از وی خواستار شد که مختار را از زندان ابن زیاد در کوفه آزاد سازد. سپس نامه را به یکی از شیعیان کوفه موسوم به عمیره بن عامر همدانی (که زمانی با مختار همبند بود) سپرد که در شام به دست یزید رساند. زمانی که عمیره، با تمهیداتی حسابشده خود را به زئ عمّال یزید در آورده و وارد کاخ شد، در میان غلامان کاخ، نامه را به دست غلامی نیکومنظر داد که صورتش چون قرص ماه می درخشید و مورد علاقه یزید قرار داشت، اما در نهران از شیعیان امام حسین علیهما السلام بود و از سر اندوه بر آن امام همام، قبایی سیاه در بر و عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و از زمان شهادت حضرت، جز نان جو و نمک چیزی نخورده بود ...

ج - سیاهپوشی مختار ثقفی

ابن قتیبۀ دینوری آورده است: «نخستین کسی که در میان اعراب جامه‌ای از خز تیره رنگ در بر کرد عبدالله بن عامر بود و نخستین شخصی نیز که جبه‌های سیاه‌رنگ (دراربع سود) پوشید مختار بن ابی عبیده ثقفی بود».^(۱)

توضیح :

می‌دانیم که مختار، همان کسی است که چندین سال پس از فاجعه شورا بر ضد یزیدیان خروج کرد و انتقام شهدا و اسرای کربلا را از عاملین آن فاجعه باز ستاند. با توجه به این نکته شاخص در زندگی مختار، بعید نیست که ابتکار او در پوشیدن جبه‌های سیاه (برای اولین بار) در میان عرب، مرتبط با همین امر و به مناسبت عزای شهدای کربلا باشد.

۱. المعارف، ابن قتیبۀ دینوری (طبع مصر ۱۳۰۰ ق) ص ۱۸۷. و نیز ر.ک، تاریخ التمدن الاسلامی،

جرجی زیدان (مطبعة الهلال، طبع ۳، مصر ۱۹۲۴) ۷/۵۹.

۹. در سوگ محمد بن علی (نواده ابن عباس)

دینوری در الاخبار الطوال^(۱) می نویسد:

چون خبر وفات امام [محمد بن علی] به جمیع پیروان وی در شهرهای خراسان رسید به علامت حزن و اندوه در ماتم وی جامه سیاه پوشیدند، و نخستین کسی که جامه خویش سیاه کرد حریش همپیمان خزاعه بود... سپس قحطبه بن شیبب سیاه پوشید و سپس تمامی قوم چنین کردند، و در کل خراسان تعداد شیعیان فزونی یافت و امر آنان آشکار گشت.

توضیح:

محمد بن علی، نواده عبد الله بن عباس مشهور، و پدر خلفای بنی عباس است. از سیاهپوشی عباسیان و رمز آن در فصلی جداگانه سخن خواهیم گفت. در اینجا باید خاطر نشان سازیم که تا زمان درگذشت محمد بن علی (۱۲۴ ق) - که ۵ سال پیش از قیام عباسیان رخ داد - بلکه تا مدتی پس از آن، صف بنی عباس از آل علی علیهم السلام جدا نشده و همگی - صورتاً - جناح واحدی را تشکیل می دادند که با عنوان کلی «بنی هاشم» از آن یاد می شد. افزون بر این، خود محمد بن علی، وصی و جانشین ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) محسوب می گشت که از رجال شاخص آل علی علیهم السلام بود. همچنین، چنانکه خواهیم دید، چندی پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۲۷ که شخصیت‌هایی از بنی الحسین علیهم السلام و بنی الحسن علیهم السلام همراه ابراهیم و سقّاح و منصور (فرزندان محمد بن علی) در ابواء (واقع در اطراف مکه) گرد آمدند، قاطبه بنی عباس حاضر در جلسه با فرزند عبدالله محض (نوه امام مجتبی علیهم السلام) بیعت کردند و تا مدتی پس از آن نیز دُعوات بنی عباس مردم را به بیعت با «الرضا من

۱. الأخبار الطوال، ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۳۳۹.

در باب سیاهپوشی همان جماعت در سوگ ابراهیم امام (پسر محمد بن علی) نیز ر.ک، همان، ۳۶۰ - ۳۶۱.

آل محمد صلى الله عليه وآله « (امام پسندیده از خاندان پیامبر) فرا می خواندند^(۱) .

مقصود از توضیح فوق این بود که بدانیم، دوستان و هواداران خراسانی محمد بن علی، جزئی از کل شیعیان آن روز (شیعه به معنی عام کلمه) محسوب می شدند که دل بسته خاندان رسالت و معتقد به شعارها و آرمانهای کلی تشیع بودند. ویژه آنکه، در آن شرایط سخت - که آغاز فعالیت زیرزمینی بنی عباس بود، و قدرت و نفوذشان سخت آسیب پذیر و شکننده می نمود - هرگونه عمل و اقدام که در عرف عام تشیع، صورت و عنوانی منفی و نامشروع داشت سخت به زیان بازیگران عباسی بود و طبعاً شدیداً از آن پرهیز می کردند، و بنا بر این، سیاهپوشی در ماتم محمد بن علی نیز، چنانچه از دیدگاه دوستان اهل بیت علیهم السلام دارای کوچکترین اشکال شرعی بود، انجام نمی گرفت.

۱۰. در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوه امام سجاد علیه السلام)

۱. مقریزی در خطط و آثار می نویسد^(۲): «زمانی که زید بن علی به قتل رسید شیعیان لباس سیاه پوشیدند و نخستین کسی که در سوگ زید سیاه پوشید، پیر بنی هاشم در وقت خویش، فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، بود که زید را در قصیده‌ای بلند رثا گفت و شعر وی مورد احتجاج و استشهاد (ادبی) سیبویه قرار گرفته است^(۳). فضل در ۱۲۹ ق از جهان درگذشت».

۱. در این باب، در فصل هشتم و ضمیمه شماره ۵ همین کتاب توضیح کافی داده‌ایم.

۲. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقرزیه، مقریزی، همان، ۲/۴۴۰. در

باب سیاهپوشی فضل، همچنین ر.ک، معجم الشعراء، مرزبانی، همان، ص ۱۷۹.

ابو عبیدالله مرزبانی، از ادبای قرن ۴ هجری و از نزدیکان عضدالدوله دیلمی بوده است. وی نام چند تن از شعرائی را که در رثای شهیدان کربلا علیهم السلام شعر گفته‌اند در کتاب خویش، معجم الشعراء، آورده است (برای نمونه، ر.ک، معجم الشعراء، ص ۴۲۸).

۳. در باب مرثیه فضل در رثای زید بن علی علیه السلام ر.ک، مقالات الطالبین، همان، صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

توضیح:

فضل بن عبدالرحمن هاشمی، چنانکه در کلام مقریزی آمده، در آن زمان مسنترین فرد بنی هاشم بود و جنبه شیخوخت داشت (این معنی، در یکی از روایات تاریخی کتاب «مقاتل الطالبیین» نیز منعکس شده است).^(۱) چنانکه مرگ وی نیز به فاصله ۷ سال پس از قتل زید و ۲ سال پس از قتل یحیی رخ داد، یعنی درست در سالی که ابو مسلم و یارانش جامه سیاه پوشیده و بر ضد امویان قیام کردند. سیاهپوشی شخصیتی چون فضل در سوگ زید، طبعاً سر مشق بسیاری از افراد بنی هاشم بوده است و نشان از رواج این سنت - سالها پیش از ظهور سیاه جامگان عباسی - در میان آن خاندان دارد.

۲. ابن اعثم کوفی، به نقل از ابوالحسن مدائنی، آورده است: پس از قتل زید در کوفه و یحیی در خراسان «شهری در خراسان باقی نماند جز آنکه (مردم آن) سیاه پوشیدند و به گریه و زاری در سوگ زید و یحیی و یادآوری نحوه قتل آن دو پرداختند». ^(۲)

۳. ابن حبیب، نسابه زبردست و هاشمی تبار قرن سوم هجری، می نویسد: «پیکر یحیی پیوسته بر فراز دار بود تا آنکه ابومسلم بر ضد امویان قیام کرد. وی جسد یحیی را از بالای دار پایین آورده، بر آن نماز گزارد و به خاک سپرد. سپس به تعقیب و دستگیری کلیه کسانی پرداخت که در جنگ با یحیی شرکت داشتند. بدینگونه که، در دفاتر دولتی نظر افکند و تمامی دست اندرکاران ماجرا را - جز آن کس که امکان دستیابی به وی را نداشت - به قتل رساند. پس مردم خراسان در ماتم یحیی سیاه پوشیدند و این سیاهپوشی زئی و شعار آنان گشت». ^(۳)

۱. همان، ۲۵۳ - ۲۵۴.

۲. کتاب الفتوح، ابن اعثم (دائرة المعارف العثمانية، حیدرآباد دکن ۱۳۹۵ - ۱۹۷۵) ۱۶۰/۸.

۳. کتاب المحبّر، ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو هاشمی بغدادی، روایت ابو سعید حسن بن حسین شکر، تصحیح دکتوره ایلزه لیختن شتیتزر (دار الآفاق الجديدة، بیروت، بی تا) ص ۴۸۴.

۴. تاریخ همچنین ثبت کرده است که عبدالله بن یحیی نیز زمانی که در سال ۱۲۹ بر ضد امویان در یمن قیام کرد، جامه سیاه پوشید.

«مجمل التواریخ و القصص» می نویسد: عبدالله بن یحیی بن زید الحسینی، که همزمان با قیام ابومسلم، در یمن قیام کرد و از فعالیت‌های ابومسلم در شمال شرقی ایران خبر نداشت، «اتفاق را، همچنان کسوت سیاه ساختند و خود را طالب الحق نام نهاد». (۱)

عبدالله نیز از کسانی است که در سال ۱۳۰ ق به دست عمال مروان - آخرین خلیفه اموی - به قتل رسید و صبح دولت عباسیان را ندید.

توضیح:

باید توجه داشت که سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی، ربطی به شعائر فرقه زیدیه ندارد.

یاران محمد بن عبدالله محض مشهور به نفس زکّیه (که زیدیه وی را جانشین یحیی بن زید، و به اصطلاح، نخستین امام از تیره بنی الحسن می‌شمردند) مُبَیَّضَه یعنی سپید جامگان خوانده می‌شدند که، به رغم مُسَوَّده (۲) (سیاه جامگان وابسته به منصور دوانقی)، لباس و پرچم سپید داشتند. (۳) پس از آن نیز، شعار زیدیان

۱. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، همان، ص ۳۱۷. مجمل التواریخ و القصص، عبدالله بن یحیی را (ظاهراً به اشتباه) نوه زید و حسینی و علوی خوانده است، ولی دیگر مورخان همچون ابن اثیر (الکامل، همان، ۳۷۳/۵) و مسعودی (مروج الذهب، همان، ۲۴۲/۳) وی را حضرمی و کندی شمرده‌اند که با عنوان طالب الحق بر امویان خروج کرد.

۲. در کتاب مقاتل الطالبیین کراراً از قشون بنی عباس و عمال آنان با عنوان «مسوّده» یاد شده است. فی المثل، ابراهیم - برادر محمد نفس زکّیه - پس از آنکه خبر قتل برادرش به دست منصور را شنید گفت: «اللهم انك تعلم أن محمداً انما خرج غضباً لك و نفيّاً لهذه المسوّده» (همان، ۳۴۲).

۳. ر.ک، الوافی، فیض کاشانی (منشورات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام العامة، اصفهان ۱۴۰۶

در برابر خلفای عباسی همواره رایت سفید بوده است.

شیخ عبدالجلیل قزوینی، عالم برجسته و پر اطلاع شیعه در سده ۶ هجری، در کتاب «النقض» می نویسد: «زیدیه در بعضی از فروع، مذهب امام ابوحنیفه دارند، مگر به دوسه مسئله فقهی که با شیعت باشند، چون: خیرالعمل [گفتن در اذان] و دست در نماز فرو گذاشتن و علم سفید داشتن»^(۱).

۱۱. سیاهپوشی شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم علیهم السلام

سیف بن عمیره نخعی کوفی، از اصحاب بزرگوار امام صادق و کاظم علیهم السلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست)، نجاشی (در رجال)، علامه حلی (در خلاصه الاقوال)، ابن داود (در رجال)، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند.^(۲) ابن ندیم

→ (ق) ۱۶۰-۱۵۹/۲، و نیز قسمتهای مختلف مقاتل الطالبیین. شعر شیوای ابوالعلائی سروی نیز در باب رایت سپید علویان و شعار سیاه عباسیان خواندنی است ← مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۳۰۱/۳ - ۳۰۰/۳.

۱. نقض...، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، ۴۵۸. در تاریخ طبرستان نوشته ابن اسفندیار (به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش، ص ۲۷۰) نیز می خوانیم: چون کار ناصر [کبیر] به آمل مستقیم شد، عبد الله... به ساری علمها سپید کرد و مردم را با دعوت خواند. و نیز در باب حرکت های ناحیه رویان می نویسد: «ما زیار در حال، پیش خلیفه مسرعی روانه کرد و نمود که مردم رویان و ثغر چالوس خلع طاعت امیر المؤمنین کردند و محمد بن موسی را فریفته و یاور گرفته و علوی را به خلافت نشانده، شعار سپید گردانیده اند» (همان، ص ۲۱۰). در مورد نا آرامی های موجود در ساری توسط علویان آورده است که «... و غافل نشسته بود که ناگاه آواز تکبیر و صلوات شنیدند و علم های سپید در ساری آوردند، ولوله دایم در افتاد» (همان، ص ۲۳۲). و بالاخره اینکه: محمد زید لشکر رافع را در آن سال نفقه داد تا رافع، شعار و علم سپید کرد» (همان، ص ۲۵۶).

۲. در باب شخصیت و مقام سیف، و آشنایی با نظریات علمای رجال در باب وی، ر.ک. رجال السید

در فهرست خویش وی را از مشایخ شیعه می‌شمرد که فقه را از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می‌داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیة، لیستی از راویان شهر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده‌اند به دست داده است. سیف بن عمیره، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال، از سنن رایج میان شیعیان می‌باشد.^(۱)

در میان رجال شناسان شیعه، تنها مرحوم ابن شهر آشوب است که در معالم العلماء، سیف را «فردی ثقه از اصحاب امام کاظم» منتها «واقفی مذهب» شمرده و بعضی از فقها همچون فاضل آبی (در کشف الرموز) - ظاهراً به اعتبار همین نسبت واقفیگری که در نوشته ابن شهر آشوب آمده - بر سیف طعن زده‌اند. ولی شهید - قدس سره - تضعیف مزبور را نپذیرفته و در غایة المراد، بر وثاقت سیف تأکید کرده است: «و ربما ضعف بعضهم سيفاً و الصحيح أنه ثقة». وحید بهبهانی در تعلیقه بر رجال استرآبادی، در نوشته ابن شهر آشوب احتمال وقوع سهو داده، و مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری - رجال شناس خبیر معاصر - در کتاب قاموس الرجال ثابت کرده است که نسبت واقفیگری به سیف در کلام ابن شهر آشوب، چیزی جز اشتباه قلمی نبوده و ناشی از خلط سیف بن عمیره - به هنگام کتابت - با سماعة بن مهران است^(۲)، و بدینگونه، به زمینه هرگونه خدشه در باب سیف بن عمیره پایان داده است.

→ بحرالعلوم المعروف بالفوائد الرجالية، سید محمد مهدی بحر العلوم، تحقیق و تعلیق: محمد صادق

بحرالعلوم و حسین بحر العلوم (منشورات مکتبة الصدوق، تهران ۱۳۶۳ ش) ۳/۳۶ - ۵۲.

۱. ر. ک، مصباح المتجهّد، شیخ طوسی، نشر و تصحیح و مقابله ... اسماعیل انصاری زنجانی

(بی‌نا، بی‌تا) ص ۷۱۵؛ کامل الزیارات، همان، ص ۱۷۴؛ بحار، همان، ۹۸/۲۹۰.

۲. قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، همان، ۴۹/۵.

باری، سیف بن عمیره، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع

جَلَّ المصائب بمن أصبنا فاعذری یا هذه، و عن الملامة فاقصری

آغاز می شود.

علامه سید محسن امین^(۱) و به تبع وی شهید سید جواد شبّر^(۲) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند. امّا شیخ فخرالدین طریحی - فقیه، رجالی، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه، و صاحب مجمع البحرین - در کتاب «المنتخب»^(۳) (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است) کل قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن، شاعر صریحاً به هویت خود اشاره دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید:

و عُيِّدُكُمْ سَيْفُ فَتَى ابْنِ عَمِيرَةَ عَبْدٌ لِعَبْدِ عَبِيدٍ حَيْدِرِ قَنْبِرِ

نکته قابل توجه در ربط با بحث ما، ابیات زیر از قصیده سیف است که در آن، شیعیان را به گریه سوزناک و پوشیدن لباسهای سیاه عزا در سوگ سالار شهیدان علیه السلام فراخوانده است:

يَا مُؤْمِنًا مَشْتَعِيًّا بَوْلَانِهِ يَرْجُو النَّجَا وَ الْفَوْزِ يَوْمَ الْمَحْشَرِ
ابك الحسينِ بِلَوْعَةٍ وَ بِعَبْرَةٍ ان لم تجدها ذُبْ فؤادك و اكثر
و امزج دموعك بالدماء، و قل ما فسى حقه حقاً اذا لم تنصُر
وَ الْبَشِ ثِيَابَ الْحُزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ ما بينَ أسودَ حالكِ او اخضر

یعنی: ای مؤمن شیعه که به برکت دوستی با امام حسین علیه السلام در روز رستاخیز

۱. اعیان الشیعة، سید محسن امین، تحقیق و اخراج: سید حسن امین (قطع رحلی، دارالتعارف

للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳) ۷/۳۲۶.

۲. ادب الطف ... ، سید جواد شبّر، همان، ۱/۱۹۶.

۳. المنتخب، طریحی، همان، ۲/۴۳۶.

امید نجات و رستگاری داری، با سوز و آه بر حسین علیه السلام مویه کن و اگر چشمه اشکت خشکید، قلبت را - بر آتش اندوه - ذوب کن و از دیدگان جاری ساز، و گریه را بیشتر کن!

اگر در کربلا نبودی تا به یاری فرزند فاطمه (علیه و علیها السلام) بشتابی، باری، آب دیدگانت را با خون دل درهم آمیز و حقیقت را در حق او بیان کن.
در روز عاشورا، جامه های حزن و اندوه بر تن کن؛ جامه هایی به رنگ سیاه تند یا سبز (کَلِّ قَصِيدَةَ سَيْفٍ رَا فِي ضَمِيمَةٍ شَمَارَةَ ۳ فِي پايان همین کتاب آورده ایم).

* *

از شعر فوق، بروشنی بر می آید که در عصر امام صادق و کاظم علیهم السلام، سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان علیه السلام از نظر شیعیان امری مجاز و مشروع بلکه مستحسن قلمداد می شده است.

ضمناً معلوم می شود که استفاده از رنگ سبز (به صورت شال سبز، پرچم سبز، پارچه سبز، رشته سبز، و خط سبز) در کنار رنگ سیاه در مجالس عزای اهل بیت علیهم السلام - که اشارتی به خاندان بنی هاشم است - سابقه ای بس کهن داشته و قدمت این کار به عصر ائمه علیهم السلام می رسد.

۱۲. در سوگ امام هفتم علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار^(۱) به نقل از کمال الدین صدوق^(۲) و نیز عیون اخبار الرضا علیه السلام^(۳) آورده است که:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از حسن بن عبدالله صیرفی،

۱. بحار، همان، ۲۲۷/۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری (انشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم محرم ۱۴۰۵ - مهر ۱۳۶۳ ش) ۱/۳۸ - ۳۹.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق، همان، ۱/۹۹ - ۱۰۰.

واو از پدرش روایت کرده است که گفت:

موسی بن جعفر (علیه السلام) در خانه سندی بن شاهک در گذشت. پیکر وی را بر تخته چوبی نهاده و بانگ برآوردند که: این امام را فضایان است، بشناسید. زمانی که جنازه [امام] را به مجلس شرطه آوردند، چهار تن بر خاستند و ندا در دادند: *ألا من أراد أن يرى ... موسی بن جعفر فلیخرج* (هر کس می خواهد ... موسی بن جعفر را ببیند، بیرون آید).

سلیمان بن ابی جعفر [عمّ هارون] از قصر خویش به کنار دجله آمده بود. فریاد و غوغا را که شنید از فرزندان و غلامان خویش پرسید: این سرو صداها چیست؟ گفتند: سندی بن شاهک است که بر سر نعش موسی بن جعفر [علیه السلام] جار می زند. سلیمان به فرزند و غلامانش گفت: او در سمت غرب دجله [= مقابر قریش سابق، و کاظمین فعلی] نیز چنین خواهد کرد. هنگامی که از دجله گذشت (و این سو آمد) با غلامانتان نزد آنها روید و جنازه [پاک امام] را از دستشان بگیرید و اگر ندادند آنها را بزنید و شعارهای سیاهشان را پاره کنید (خرّ قوا ما علیهم من السواد).

زمانی که [حاملین پیکر پاک امام (علیه السلام)] از دجله عبور کردند فرزندان و غلامان سلیمان بن ابی جعفر به سراغ ایشان رفتند، جنازه را از دست آنها گرفتند، کتکشان زدند و شعارهای سیاهی را نیز که با خود داشتند پاره کردند.

سپس پیکر امام را در چهار راهی گذاشته و منادیان را واداشتند که فریاد زنند: *ألا من أراد الطّیب ابن الطّیب، موسی بن جعفر، فلیخرج* (هر کس طالب - شرکت در تشییع پیکر - طیب فرزند طیب، موسی بن جعفر، است بیرون آید). مردم جمع شدند و پیکر آن حضرت غسل داده شد، و با حنوطی فاخر و گرانبها خوشبو گشت و با کفنی از بُردیمانی - که تمام قرآن را بر آن نوشته بودند و ۲۵۰۰ سکه زر سرخ می ارزید - پوشیده شد. خود سلیمان نیز پا برهنه شد و در حالیکه لباس سیاه پوشیده و گریبان چاک زده بود به دنبال جنازه به راه افتاد (واحتمی

و مشی فی جنازته متسلباً مشقوق الجیب الی مقابر قریش).

جنازه را به مقابر قریش برد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش امر را نیز به هارون نوشت. هارون [به علت ندامت از شهید کردن امام، یا به منظور فریب افکار عمومی و تبرئه خویش] به سلیمان بن ابی جعفر نوشت:

- عموجان! صلۀ رحم به جا آوردی. خدای تو را جزای خیر دهد! به خدا قسم، آنچه را که سندی بن شاهک - لعنه الله - انجام داد، به دستور ما نبود.

نکته جالب توجه در ماجرای فوق این است که می بینیم همان سلیمان بن ابی جعفری که به فرزندان خویش دستور می دهد اگر حاملین جنازه (یعنی عمال دستگاه بنی عباس) از تحویل آن خودداری کردند آنها را بزیند و شعارهای سیاهشان را پاره کنید، همو خود در تشییع پیکر مطهر امام، گریبان چاک زده و سیاه می پوشد. و این امر نشان می دهد که در همان عصر بنی عباس نیز، رسم سیاهپوشی در عزای اهل البیت علیهم السلام و کلاً در عزای مردگان - عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است (در پایان فصل هشتم باز هم در این باب سخن خواهیم گفت).

۱۳. سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت

آنچه گفتیم، مواردی از سیاهپوشی در عزای خاندان و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط به عصر رسالت یا امامت ائمه اطهار علیهم السلام بود که مسلماً با تتبع و تحقیق بیشتر، شواهد زیادتری به دست خواهد آمد.

سیاهپوشی شیعیان در عزای آل الله - خاصه سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام - در دوران غیبت نیز به مثابه رسمی عام و رایج ادامه یافت و شواهد این امر در تاریخ و ادب شیعی (بویژه در مراثی پرسوز و گداز عاشورا) فراوان است. به پاره ای از این شواهد (همچون اقدام زنان شیعه بغداد در عاشورای ۳۵۲ قمری به سیاه کردن چهره در عزای شهدای کربلا) قبلاً اشاره کردیم و در فصل آینده نیز

تفصیل عزاداری شیعیان بغداد در همان ایام را خواهیم آورد؛ اینک توجه شما را به برخی دیگر از شواهد ادبی و تاریخی سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت جلب می‌کنیم:

۱. شیخ محمد بن حسین طوسی، از جمله شخصیتها و شاعران شیعه است که در قرن ۶ هجری یا قبل از آن می‌زیسته و نام و اشعار وی در کتاب «خریده» تصنیف عمادالدین محمد قرشی اصفهانی (متوفی ۵۹۷ ق) آمده است. وی از زبان دُرّ سیاه نجفی (که استعمال آن به صورت نگین انگشتر رواج دارد) می‌گوید:

أَنَا غَرَوِيٌّ شَدِيدُ السَّوَادِ وَقَدْ كُنْتُ أَبْيَضَ مِثْلَ اللَّجِينِ
وَمَا كُنْتُ اسْوَدَ، لَكُنْتُ صَبغْتُ سَوَاداً لَقَتَلَ الْحُسَيْنَ عليه السلام (۱)

یعنی: من دُرّ نجفی بسیار سیاهم. من همچون نقره سپید بودم و سیاه نبودم؛ ولی به علت قتل حسین عليه السلام سیاه پوشیدم.

یمانی در نسمة السحر با نقل ابیات فوق از طوسی می‌نویسد: شیعیان این بیت را برنگین انگشتر خویش حک می‌کردند. (۲)

۱. ادب الطف ... همان، ۴/۳۳۶. طوسی این را در باب دُرّ سیاه نجفی (فصّ اسود غروی) گفته است.

در باب فص احمر (نگین سرخ) نیز گوید:

حمرتی من دم قلبی این من یندب، اینا؟
انما من احجار ارض قتلوا فیها الحسینا

در باب فص اخضر (نگین سبز) گوید:

لا تعجبوا من خضرتی فأنها مرارتی
تقطرت لمارات ماصنعوا بساداتی

(همان، همانجا)

۲. ادب الطف ... ، همانجا.

مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نیز در کتاب «عَبَقْرِیُّ الْحِسَانِ»، از مجموعه شریفه‌ای که تماماً به خط مرحوم شیخ شمس الدین (نیای شیخ بهائی معروف) می‌باشد، نقل کرده است که: برسنگ

۲. شعر ابوالحسن علی بن احمد جرجانی جوهری (متوفی حدود ۳۸۰ ق)، شاعر و ادیب مشهور شیعی، و ندیم صاحب بن عبّاد، قبلاً در فصل پنجم گذشت. دیدیم که وی نیز، آل رسول صلی الله علیه و آله را ترغیب به پوشیدن جامه سیاه عزا (حداد) در ماتم عاشورا کرده است:

عاشورنا ذا ألا لهفی علی الدّین خُذُوا حِدَادَکُمْ یَا آلِ یاسین
 الیوم شُقِّقَ جَبِيبُ الدّین وانتهبت بَنَاتُ اَحمَد نَهَبَ الرّوم و الصّین^(۱)

۳. ابوالحسن علی بن بن عبیدالله بن حماد عدوی عبدی بصری، از علما و شعرای برجسته شیعه در عصر صدوق (قرن چهارم) است که قصایدی بلند و استوار در مدح امیرمؤمنان و رثای سالار شهیدان دارد و شمار اشعارش در باب اهل البیت علیهم السلام از ۲۲۰۰ بیت نیز می‌گذرد.^(۲) در یکی از این گونه قصاید می‌گوید، موی سپید سالار شهیدان به خون سرش خضاب شد؛ من نیزگونه‌های خویش را به اشک خونین چشمم خضاب می‌کنم. تصویر پیکر عریان آن حضرت - که جامه‌هایش را به غارت برده بودند - از پرده ذهنم محو نمی‌شود، لذا من نیز جامه‌های عزا در بر می‌کنم ...

→ سیاهی دیده‌اند که چنین حک شده بود:

لست من الحجارة بل جوهر الصدف خال لؤنی لفرط حزنی علی ساکن النجف

یعنی: من سنگ نیستم، بلکه گوهر صدف (مروارید)م؛ رنگم از فرط اندوه بر ساکن نجف (مولای متقیان) از سپیدی به سیاهی گراییده است (العبرئ الحمان فی احوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك سبحان، قطع رحلی، طبع سنگی، خط محمد علی حائری خراسانی، بساط چهارم ملقب به یاقوت احمر، ص ۱۹۵).

۱. ادب الطف ... ، همان، ۱۳۱/۲.

۲. حاج شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب (المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ ق - ۱۹۵۶ م، ۱/۲۶۰) از وی با عنوان «یکی از اکابر علما و شعرا و محدثین شیعه» یاد کرده است. برای آشنایی با شرح حال وی رک، ادب الطف ... ، همان، ۱۶۷/۲ - ۱۶۸.

سَأخْضِبُ وَجْنَتِي بِدَمَاءِ عَيْنِي لَشَيْبَتِهِ وَقَدْ نَصَلَتْ خَضَاباً
وَأَلْبَسُ ثُوبَ أَحْزَانِي لِذِكْرِي لَهُ عَرِيَانٌ قَدْ سُلِبَ الثِّيَابُ
فَوَا حِزْنَا عَلَيْهِ وَآلَ حَرْبٍ تَرَوُّي الْبَيْضَ مِنْهُ وَالْحَرَابَا^(۱)

همو در قصیده دیگر می گوید، چگونه در عزای آن حضرت جامه عزا نپوشم در حالیکه تصویر او را، عریان و بی روپوش در کربلا، تصور می کنم؟! چگونه اشک از چشمانم جاری نشود در حالیکه موهای سپید آن حضرت به خون رنگین است؟!

كَيْفَ لَا اسْلَبُ الْعِزَاءَ إِذَا مَثَلَةٌ عَارِيًّا سَلِيبَ الرَّدَاءِ!
كَيْفَ لَا تَسْكَبُ الدَّمُوعَ عَيْونِي بَعْدَ تَضْرِيحٍ شَيْبَةٍ بِالدَّمَاءِ؟!^(۲)

۴. امیر علی بن مقرب احسائی (متوفی ۶۲۹) از ادبای برجسته و امرای مشهور منطقه بحرین است که در باب خاندان پیامبر، خصوصاً حضرت سید الشهداء علیه السلام، اشعار و مراثی بسیار دارد. مرحوم شیخ حرعاملی در *أمل الآمل* از وی با عنوان «عالم فاضل جلیل القدر شاعر ادیب» یاد می کند که دیوان شعری بزرگ و نیکو دارد.^(۳)

احسائی در یکی از قصاید پرسوز خویش آورده است که اندوه من در سوگ شهید کربلا اندوهی پایان ناپذیر است... سپس به کسی که همراه کاروانی عظیم رهسپار عراق است خطاب کرده می گوید: زمانی که به سرزمین کربلا رسیدی با دلی دردمند و اندوهگین در آن مکان توقف کن و جامه عزا بپوش، که در آنجا، به منظور هدایت بشر، شخصیت‌های بزرگواری به خاک افتاده‌اند که نظیری در حسن و کمال ندارند:

وَإِنْ حِزْنِي لَقَتِيلِ كَرْبِلَا لَيْسَ عَلَيَّ طَوْلُ الْبَلِيِّ بِمَقْلَعٍ
إِذَا ذَكَرْتُ يَوْمَهُ تَحَدَّرْتُ مَدَامَعِي لِأَرْبَعٍ فَيَ أَرْبَعٍ

۱. ادب الطف ... ، همان، ۱۷۹/۲.

۲. همان، ۱۸۹/۲.

۳. همان، ۳۶/۴.

يا راکباً نحو العراق جُرشعا يُنمی لعبدیّ النجار جرشع
 اذا بلغتَ نینوی فقف بها وقوفَ محزون الفؤاد موجع
 والبس اذا اسطعتَ بها ثوبَ الأسی وكلّ ثوبٍ للعزاء المفعج
 فأن فیها للهدی مَصارعاً رائعةً بمثلها لم یسمع^(۱)

۵. ابن ابی شافین (یا شافیر) بحرانی (متوفی بعد از ۱۰۰۱) ادیب و منطقی برجسته شیعی در قرن دهم است که علامه امینی از وی به عنوان «یکی از حسنات قرن دهم» یاد کرده و صاحب انوار البدرین نیز با وصف «الشیخ المحقق العلامة الأديب ... واحد عصره فی الفنون کلّها وله فی علوم الأدب الید الطولی»^(۲) او را ستوده است.

سید احمد عطار در جلد دوم «رائق» (ص ۲۸۷) قصیده‌ای را از ابن ابی شافین نقل می‌کند که در پاره‌ای از ابیات آن، ضمن اشاره به عظمت مصائب روز عاشورا و جانگداز بودن حوادث آن، می‌گوید: دین حنیف اسلام از مصائبی که در این روز بر آل الله وارد گشت جامه‌های بسیار سیاه و تیره، به رنگ شبهای بسیار ظلمانی و تاریک، پوشید.

مصائب یوم الطف ادهی المصائب واعظم من ضرب السیوف القواضب
 تذوب لها صمّ الجلامید حسرةً و تنهدّ منها شامخات الشناصب
 بها لبسَ الدین الحنیف ملبساً غرابیب سوداً مثل لون الغیاهب^(۳)

۶. سید علی خان مدنی شیرازی، صاحب سلافة العصر (متوفی ۱۱۲۰) عالم و ادیب برجسته شیعی و از مشایخ روایت علامه مجلسی است که مقام بلند علمی و ادبی او مستغنی از تعریف است. وی در غزلی شیوا، سخن از معشوقه‌ای به میان آورده که در دهه اول محرم در ماتم حسین علیه السلام لباس سیاه پوشیده بود و چهره

۱. همان، ۳۲/۴.

۲. همان، ۴۷/۵.

۳. همان، ۴۵/۵.

سپیدش در جامه سیاه، چونان ماه در ظلمت شب یا خورشید در دل تاریکی می درخشید:

بنفسی من قد جاز لون الدجی فرعاً و لم یکفه حتی تقمصه درعا
بدی فکانّ البدر فی جنح لیلۃ! او الشمس وافت فی ظلام الدجی سعی!
نمته لنا عشر المحرم جهرةً تطارح أترباً تکنفه سبعاً
تبدی علی رزه الحسین مسوداً و ما زال یولی فی الهوی کربلا منعا^(۱)

۷. سید محمد بن مال الله ملقب به فلفل (متوفی ۱۲۶۱ یا ۱۲۷۷) عالم و شاعر
نزیل کربلا از زبان حضرت زینب (سلام الله علیها) خطاب به برادر شهیدش آورده
است که ای فرزند پاکان نمازگزار، در عزای تو جامه هایم را سیاه خواهم کرد و از
چشمهایم باران اشک جاری خواهم ساخت.

و لزینب نوحاً لفقد شقیقتها و تقول یا بن الزاکیات الرکع
الیوم أصبغ فی عزاک ملابسی سوداً، و اسکب هاطلات الأدمع^(۲)

۸. شیخ صالح بن عبدالوهاب معروف به ابن عرندس (متوفی ۸۴۰ در حله)
عالم، ادیب، فقیه و اصولی متضلع شیعه، و صاحب آثار گوناگون است. وی در یکی
از قصاید غزّاً و پرشور خویش در رثای سالار شهیدان علیه السلام، می گوید: کبوتری را
دیدم که بر شاخه درختی نوحه سرایی می کند، چندانکه سرایندگان فصیح و شیوارا
از نغمات مسجع و آهنگین خویش لال و خاموش ساخته است. خود، همچون
صبح روشن، سپید بود اما طوقی سیاه برگردن داشت و دستانش نیز سرخرنگ بود.
به وی گفتم: دلم را کباب کردی، این گریه و زاری از بهر چیست؟! چرا رشته ای که بر
گردن سپید خود افکنده ای سیاه، و دستانت نیز سرخ است؟ زمانی که سرگشتگی
من و اصرارم را در سؤال دید و مشاهده کرد که آتش قلبم کاهش پذیر نیست ... با
اشاره به شهادت امام حسین علیه السلام گفت ... از سرخزن و اندوه، طوقی سیاه برگردن

۱. همان، ۱۹۱/۵ - ۱۹۲.

۲. همان، ۵۰/۷.

افکنده‌ام؛ تو نیز با من از سوز دل گریه کن و مرا در مویه برحسین یاری ده:

و رأیت ساجعةً تنوح بأیکة	سجعت فأخرست الفصیح المنشدا
بیضاء كالصبح المضىء أکفُّها	حُمُرٌ تطوّقت الظلام الأسودا
ناشدتها یاورق ما هذا البکا	رُدّی الجوابَ فجعتِ قلبی المکمدا
والطوق فوق بیاض عنقک اسود	و أكفّك حمرٌ تحاکسی العسجدا
لَمَّا رأت وَلَهی وتَسألِی لها	ولهیبُ قلبی نارهُ لن تخمدا
رفعت بمنصوب الغصون لهایداً	جزمت به نوح النوائح سرمداً
قتل الحسین بکریلا یالیته	لاقی النجاة بها و کنت له الفدا
فأذا تطوّق ذاک دمی أحمر	قان مسحت به یدئِ توردا
و لبست فوق بیاض عنقی من آسی	طوقاً بسین سواد قلبی اسودا
فالآن هادی قصّتی، یا سائلِی	ونجیع دمی سائل لن یجمدا
فاندب معی بتقرُّح و تحرُّق	وابکی وکن لی فی بکائی مسعدا... ^(۱)

نمونه‌های فوق، گوشه‌ای از دریای عظیم شعر و ادب شیعی - به زبان تازی - در رثای سالار شهیدان علیه السلام بود که در آن، با تعابیر گوناگون، اشارتی به سیاهپوشی در سوگ آن امام همام شده بود. در شعر و ادب پارسی نیز به اشارات بسیاری در این زمینه بر می‌خوریم:

۹. در مصیبتنامه منسوب به علامه مجلسی - که نثری مسجع بلکه شعری منثور در رثای سالار شهیدان علیه السلام است - نویسنده بابیانی شیوا و آهنگین، جمله کائنات را در عزای حسین علیه السلام عزادار شمرده و از سیاهپوشی نجوم و گلها و پرندگان و انبیا در مصیبت عاشورا سخن گفته است:

... از آلم مصیبت ... سید شهدا و ... سلطان سریر کربلا ...

قدسیان ملاً اعلی را سر به زانوست از روی اندوه و غم؛ کز ویان بالا را چین

بر ابروست از خون و آلم ...

زُخَل - سیاهپوش - غلغله در صوامع ملکوت انداخته، و مشتری - شیون
کنان - در عالم جبروت گیسو شکافته ... و خورشید - زرد رو و ژولیده مو - رنگ
از چهره اش پریده ...

شب از دود آه لباس سیاه بر تن دوخته، روز از طپانچه آفتاب چهره
برافروخته، شام گیسوی مشکین از غم شکافته، صبح گریبان از آلم پاره ساخته ...
ارغوان خون از دیده روان ساخته، ریحان کسوت سیاه در بر انداخته، بنفشه
سر به زانو نهاده نشسته غمگین، از گریستن سفید گشته دیده نسرین، سوسن
گشته سیه پوش؛ زبان بر قفا، نشسته خاموش ... غنچه زنبق پوشیده کفن، قمری
به گردن کرده رشته سیاه، بلبل در صحن چمن طوق کشیده ناله و آه ...

موسی علیه السلام [از اندوه واقعه اش در طور ماتم شعله آه از شجره آگاهش زبانه
کشیده، و عیسی علیه السلام [از حزن دامیه] = زخم خون فشان] اش در دیر چهارم
جامه بر خُم افلاک نیل اندود کرده و گریبان پیراهن دریده ... (۱)

۱۰. محتشم کاشانی، ملک الشعراء اوایل عهد صفوی، در رثای سالار شهیدان
علیه السلام دوازده بند مشهوری دارد که - بحق - آن را «به آیین ترین مرثیه» در سوگ شهید
کربلا خوانده اند. حتی گفته می شود که رثائیة مزبور سخت مورد عنایت پیامبر و
ائمة اهل بیت علیهم السلام بوده و برخی از مصرعهای آن، نظیر مصرع نخستین (باز این چه
شورش است ...) یا مصرع (او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال)، سروده آن
پاکان است. بھر روی در این قصیده نیز می بینیم که شاعر، جا به جا، از رنگ تیره و
کبود به عنوان رنگ عزا و ماتم سود جسته است:

۱. مصیبتنامه منسوب به علامه مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای بهارستان شماره
۳۰۵۹ (۸). با تشکر از جناب حجة الاسلام سید جعفر نبوی که متن رساله را جهت استنساخ در اختیار ما
گذازدند. رساله مزبور با تصحیح و تعلیق جناب ایشان، قرار است در جلد سوم «میراث اسلامی ایران» (به
کوشش آقای رسول جعفریان) درج و منتشر شود.

در آغاز قصیده می خوانیم:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟!

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟!

این صبح تیره باز دمید از کجا، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله در هم است؟!

و در بخشی دیگر از آن:

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد

چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پس از محتشم، شاعران توانمند بسیاری آمده‌اند که در استقبال از او، آنان نیز

دوازده بندهای سوزناک - و بعضاً بسیار استوار - ی در رثای شهیدان کربلا

سروده‌اند. در این قصاید نیز جایی جایی از رنگ سیاه به نشانه عزا بهره گرفته شده

است:

۱۱. وصال شیرازی در دوازده بند مشهور خویش می گوید:

این جامه سیاه فلک در عزای کیست؟

وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست؟

این جوی خون که از مژه خلق جاری است

تا در مصیبت که در ماجرای کیست؟

۱۲. میرزا ابوالحسن یغما جندقی (م ۱۲۷۶) در نوحه سینه زنی مشهوری که در

باب حضرت علی اکبر علیه السلام سروده گوید:

می رسد خشک لب از شط فرات اکبر من

سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من

کسوت عمر تو تا این خُم فیروزه نمون

گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من

نوجوان اکبر من

نوجوان اکبر من

لعلی آورد به خون

نوجوان اکبر من

اشاره (و توصیه) به سیاهپوشی در سوگ سالار شهیدان علیه السلام اختصاص به سوگ سروده‌های پارسی و تازی ندارد و جلوه این امر را در ادبیات (شیعی) دیگر زبانها نیز بوضوح می‌توان دید:

۱۳. مرحوم حاج رحیم منزوی اردبیلی، شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام که اخیراً در گذشت، می‌گوید:

حسین چی‌ام؛ عرصه ماتم دیرچمنیم

هژ یژده حسین وای سسی گلسه ارادور وطنیم

نه قدره دیری‌ام بوقره پیراهنیم دی منیم

اؤلسم آقر داشلارین آلتوندا اؤلسون کفنیم

یعنی، من شیفته و دل‌باخته حسینم؛ هر جا که ماتم او برپا باشد من اهل آنجایم. هر جا صدای «حسین وای» بیاید وطنم آنجاست. تا زنده‌ام این پیراهن سیاه لباسم خواهد بود؛ وقتی هم که مُردم، زیر خروارها سنگ همین پیراهن کفنم خواهد بود، آن را از تنم بیرون نیاورید!

۱۴. زنده یاد شاه عبداللطیف، مرثیه سرای مشهور ایالت سند (واقع در جنوب پاکستان فعلی)، نیز در قصیده پرشوری که به زبان سندی سروده و در آن زبان شهرتی بسزا دارد، خطاب به عزاداران سالار شهیدان علیه السلام در ماه محرم چنین توصیه‌ای دارد: برادر رنگرز، جامه‌ها را سیاه کن!

عبداللطیف در شعر سوزناک «سورکدارو» چنین می‌گوید:

ذتو محرم ماه

سنکو شهزادان تیو

جائی هیک الله

پان ولندیون جوکری ...

میر مدیثیان نکری

آئیانه موئی

کارا رگج کپڑا

ادا نیروئی ...

جهر ورائی جهوری، جهلیا

طرف سندی تقدیر

پسی سختی میر حسین جی

ز نو بنین زارون زار

ماک، فلک، ذرتی ذبی (۱)

یعنی: ماه محرم برای خاطر شهزادگان [= شهدای آل الله در کربلا] پیریشان است. صلاح همه کارها به دست خداست. محرم آمده، اما امام هنوز باز نیامده است. خدایا، مرا با جمع شهزادگان مدینه محشور ساز! ...

میران لشگر از مدینه بیرون رفته‌اند؛ هنوز باز نگشته‌اند. برادر رنگرز، جامه‌ها را رنگ سیاه بزن! ...

از جانب تقدیر، ابرهای سیاه غم آمده‌اند. از دیدن مصیبت میر حسین، پیامبران سخت می‌گیرند. ملائک، فلک، ارض می‌لرزند؛ از فراز عرش صدای گریه می‌آید.

شواهد تاریخی و ادبی فوق، که هر یک مربوط به زبان و زمان و مکانی خاص بوده اما آهنگی واحد و مشترک دارد، بخوبی نشان می‌دهد که در تلقی شیعیان اولاً، رنگ سیاه رنگ عزا شناخته می‌شده و ثانیاً، از علما و ادبای بزرگ شیعه گرفته تا توده مردم، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل الله را امری جایز و مشروع بلکه راجح و مستحسن می‌شمرده‌اند. به دیگر بیان، شیعه در عزای سالار شهیدان علیهم السلام همه جا از رنگ سیاه به نشانه عزا سود می‌جسته و در این باب، حتی گاه برخلاف آداب و رسوم رایج محیط و عصر خویش عمل می‌کرده است:

۱. در باب این قصیده شیوا، رک، تعزیه؛ هنربومی پیشرو ایران، گردآورنده: پتر چلکوسکی، ترجمه داود حاتمی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ ش) مقاله مرثیه در اشعار سندی، نوشته آنمیری شیمل، ص ۲۹۶ به بعد.

۱۵. در فصل چهارم همین کتاب دیدیم که در منطقه اندلس (اسپانیای اسلامی)، به روزگار حاکمیت امویان (در قرون وسطی) و حتی تا یک قرن پس از سقوط آن سلسله، هنگام عزا از لباس سفید استفاده می شده و رنگ سفید نشان عزا بوده است. در عین حال جالب است بدانیم که در میان شیعیان آن دیار، رنگ سیاه در همان روزگار «عنوان حسرة» یعنی نشان حزن و اندوه بوده است!

ابوالبحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی (متوفی ۵۹۸ م) شاعر مشهور شیعی اندلس قصیده سوزناکی در رثای حضرت سید الشهداء علیه السلام دارد که به نوشته لسان الدین بن خطیب (از اعلام قرن ۸ هجری) شهرتی بسیار داشته و نوحه خوانان در اندلس و دیار مغرب (مراکش و ...) آن را می خوانده اند^(۱). در این قصیده، ضمن اعلام ضجّه و نوحه مکه و مدینه و رکن و مقام و زمزم و صفا و روضه و منبر بر شهیدان کربلا علیهم السلام خاطر نشان شده است که بر حجر الأسود نیز - که بوسه گاه مؤمنان است - آثار حزن و اندوه هویدا است؛ نمی بینی که رنگش سیاه است؟!

و بِالْحَجَرِ الْمَلْتُومِ عِنَانُ حَسْرَةٍ أَلَسْتَ تَرَاهُ وَهُوَ أَسْوَدُ أَشْحَمِ؟!

بخشی از قصیده مزبور را - به عنوان حسن ختام این فصل - با هم می خوانیم:

سلامٌ كأزهار الربى يتسّم	على منزل منه الهدى يتعلّم
على مصرع الفاطميين غيّت	لأوجههم فيه بدورٌ وانجم ...
على كربلا لا أخلف الغيث كربلا	والأفانّ الدمع اندى و اکرم
مصارع ضجّت يثربٌ لمصابها	و ناح علیهنّ الحطيم و زمزم
و مگّة والأستار والركن وصفا	و موقف جمع والمقام المعظم
وبالحجر الملتوم عنوان حسرة	ألسنت تراه و هو اسود اسحم
و روضة مولانا النبی محمد	تبدي عليه التکل يوم تخزم
و منبره العلوّی للجدع أعولا	عليهم عويلاً بالضمائر يفهم ^(۲)

۱. اعلام الأعلام فيمن بوع بالخلافة قبل الاعلام، لسان الدین بن خطیب (نسخه خطی در

دانشگاه قرویین، شهر فاس، صص ۳۷ - ۳۸).

۲. ادب الطف ...، همان، ۱۲/۴.

فصل هفتم:

رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان

(بغداد، عاشورای ۳۵۲ ق)

زنان شیعه، در حالیکه... روی خویش را
سیاه کرده و با صدای بلند بر حسین علیه السلام
می‌گریستند و بر سر و روی می‌زدند، بیرون
آمدند، و این رسم سالها ادامه داشت.

دول الاسلام دهمی

معزالدوله دیلمی، ابوالحسین احمد بن بویه، یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر
آل بویه است که اقدامات گوناگون وی در آشکار ساختن شعائر شیعی در عراق
عرب - مهد خلافت عباسی - مشهور است. جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:
«در سال ۵۱ [۳ قمری، سالهای حاکمیت معزالدوله بر بغداد] شیعیان بر درب
مساجد بغداد عباراتی حاکی از لعن بر معاویه، لعن بر کسی که حق فاطمه از فدک را
غصب کرد، لعن بر کسی که مانع دفن حسن در کنار قبر جدش شد، و لعن بر کسی که
اباذر را تبعید کرد، نوشتند. مخالفین، شبانه این شعارها را پاک کردند. معزالدوله
خواست این عمل را تجدید کند، وزیر وی - مهلبی - به وی گفت که عوض آن
عبارات، چنین بنویسند: لعن الله الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه [و آله]
وسلم، و تنها به لعن معاویه تصریح ورزند».^(۱)

ابن اثیر معتقد است شعارهای مزبور به فرمان معزالدوله نوشته شد، خلیفه هم
توان جلوگیری نداشت، اما مهلبی - وزیر معزالدوله - توصیه کرد فقط لعن بر معاویه

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید (مطبعة المدنی، ط ۳، قاهره

را بنویسند. (۱)

نیز از کارهای معزالدوله آن بود که پس از صلح با ناصرالدوله حمدانی، به سامرا مشرف شد و اموال گرانبها در آن عتبه مقدسه صرف کرد و از برای آن دو امام غریب، کلیددار و خدام گماشت و برای آنها مستمری کافی ترتیب داد و روضه بهیه و ضریح چوبی احداث کرد و قبه‌ای بر فراز قبر آنان ساخت و دستور داد حوضی را که در سرداب بود و مردم در آن وضو می‌ساختند بپاک کردند و ضریحی چوبین در اطراف مرقد منور عسکرین نصب کردند. (۲)

کار دیگر معزالدوله، اقدام به خلع المستکفی بالله - خلیفه وقت عباسی - است که در سال ۳۳۴ ق صورت گرفت. ابن دُقماق، مورخ قرن ۹ هجری، می‌نویسد: معزالدوله فرزند بویه، بزرگترین امیر دیلمی، مستکفی را از خلافت خلع کرده او را کور ساخت. علت این امر آن بود که معزالدوله، رافضی [= شیعه]، و مستکفی مخالف شیعه بود و بر ضد آنان فعالیت داشت. به همین خاطر معزالدوله وی را معزول و نایب ساخت. (۳) دکتر سجادی، در توضیح بیشتر ماجرا آورده است: معزالدوله «۲۱ سال ... در بغداد با نفوذ و سلطه کامل حکومت کرد و خلفا مطیع او بودند... در آغاز ورودش به بغداد نسبت به خلیفه ظنین شد و چون خلیفه، مجتهد و امام شیعی بغداد را گرفت و حبس کرد، معزالدوله بیشتر بدگمان شد و به خانه

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (دارالصادر، همان) ۵۴۲/۸ - ۵۴۳. هندوشاه صاحبی نیز در تجارب

السلف عمل مزبور را به معزالدوله نسبت می‌دهد.

۲. اخبار غیبیه از مولی امیرالمؤمنین علیه السلام، شیخ ذبیح الله محلاتی (کتابفروشی بوذر جمهوری

«مصطفوی»، تهران ۱۳۳۵ ش) صص ۴۱۲ - ۴۱۳.

۳. ان معزالدوله بن بویه اکبر امراء الدیلم خلع المستکفی و کحله و کان سبب ذلک ان معزالدوله کان

رافضیاً و کان المستکفی ... یحط علی الروافض فقبض معزالدوله علیه بسبب ذلک... و کان خلع المستکفی

فی یوم الخمیس لثمان بقین من جمادی الآخره سنة ۳۳۴ (الجواهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین،

ابن دُقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عز الدین علی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۰۵ ق) ۱۸۲/۱ - ۱۸۳.

خلیفه رفت و او را از تخت خلافت به زیر آورد و محبوس ساخت.^(۱) این نکته نیز گفتنی است که معزالدوله پس از فتح بغداد، رسم زندان و شکنجه و رسمهای بدی را که ترکان (یاران سبکتکین غزنوی) نهاده بودند، برداشت^(۲) و همچنین کمی قبل از مرگ، بیشتر اموالش را صدقه داد، غلامان و کنیزانش را آزاد ساخت و وجوه بسیاری را به عنوان ردّ مظالم به اهل آن پرداخت کرد.^(۳) مرگ او در ۱۷ ربیع الاول ۳۵۶ رخ داد. پیکر وی را نخست در خانه او، دفن کردند و پس از چندی به مقابر قریش، در جوار مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام انتقال دادند.^(۴)

اما مشهورترین کار معزالدوله، آشکار ساختن شعائر شیعه (عزاداری روز عاشورا، و جشن عید غدیر) در بغداد، مهد خلافت بنی العباس، بود که پس از چیدن ناخن و کشیدن دندان آن خاندان صورت گرفت و این سنت، تا حدود یک قرن بعد یعنی تا زمان حمله طغرل (امیر شیعی ستیز سلجوقی، که از اسلام، جز آیین تسلیم در برابر آل عباس نمی شناخت) به بغداد و قتل و حرق شیعیان، کما بیش ادامه داشت. ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية، حافظ شمس الدین ذهبی در دول الاسلام، و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگر مورخان، به این اقدام تاریخی اشاره دارند. سیوطی می نویسد:

در سال ۳۵۲، روز عاشورا معزالدوله فرمان داد که مردم بازارها را ببندند و طبّاخان طبخ نکنند. در بازار، قبه‌هایی نصب کردند و مسوح (پلاسه‌های مویین)

-
۱. رساله شرح احوال و آثار ابن عمید، دکتر سید ضیاء الدین سجادی (شرکت انتشاراتی پازنگ، تهران، زمستان ۱۳۶۶ ش) ص ۱۸.
 ۲. زین الاخبار، عبد الحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبد الحی حبیبی (بنیاد فرهنگ ایران، تهران) ص ۸۷.
 ۳. تکملة تاریخ الطبری، محمد بن عبدالملک همدانی (چاپ مطبعة کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱) ص ۱۹۳.
 ۴. اخبار غیبیه... همان، ص ۴۱۰.

بر آن آویختند. زنان، گیسو پریشان، در حالیکه بر صورت خویش سیلی می‌زدند، در خیابانها به راه افتادند و به اقامه عزا بر حسین علیه السلام پرداختند. این، نخستین روزی بود که در بغداد بر حسین [آشکارا] نوحه خوانی می‌شد. و این بدعت [!] سالها ادامه یافت. و در دوازدهم ذی الحجه [کذا] از این سال نیز عید غدیر خم جشن گرفته شد و طلبها را به صدا در آوردند. (۱)

ذهبی در دول الاسلام می‌نویسد: «معزالدوله مردم بغداد را به نوحه و ماتم برحسین رضی الله تعالی عنه ملزم ساخت و دستور داد که بازارها را ببندند و بر [در و دیوار] آن پلاسه‌های مویین آویزند و کسی طبخ نکند. زنهای شیعه، در حالیکه موی خویش را پریشان و روی خویش را سیاه کرده بودند و با صدای بلند [بر امام حسین علیه السلام] گریسته و بر سر و صورت می‌زدند، بیرون آمدند، و این کار سالها دامه داشت». (۲)

ابن اثیر، در توضیح واقعه آورده است که معزالدوله در دهم محرم ۳۵۲ حکم کرد مردم دکانین را ببندند و خرید و فروش را متوقف کنند و به اظهار نوحه و زاری پردازند و قُبّه‌هایی که ساخته‌اند با پلاسه‌های مویین بپوشانند، و زنان... روی سیاه کرده... و سیلی به صورت زنان از خانه‌ها بیرون آیند... (۳) و ابن کثیر، مورخ متعصب و مشهور قرن هشتم هجری نیز (که پیداست از عزاداری شیعیان بر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله دل پُری داشته و همچون وهابیانِ نفت آلودِ عصر ما آن را «بدعتی شنیع»! شمرده است) با تصریح به پلاس پوشی و نوحه‌گری زنان در سوگ سالار شهیدان، خاطر نشان ساخته است که:

از آنجا که شیعیان بسیار بودند، مخالفین شیعه قدرت جلوگیری از این کار را نداشتند. و در دهم ذی حجه [کذا] از همان سال نیز معزالدوله فرمان داد که

۱. تاریخ الخلفاء، همان، ص ۴۰۱.

۲. دول الاسلام، حافظ شمس الدین ذهبی (چاپ اعلی، همان) ص ۱۹۵.

۳. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۵۴۹/۸ - ۵۵۰.

به نشانه اظهار سرور از فرا رسیدن عید غدیر خم، در شهر آذین بندند و چنانکه در اعیاد مرسوم است بازارها را در شب بازگذارند و بوق و شیپور زنند و درب خانه امرا و نیز اداره پلیس آتش افروزند...^(۱)

استاد علی اصغر فقیهی، که از محققان سخت کوش و پر اطلاع تاریخ آل بویه هستند، در باب حادثه عاشورای ۳۵۲ بغداد و پیامدهای تاریخی آن می نویسد:^(۲)

... قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین علیه السلام علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت، اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می‌یافت. عموم مورخان اسلامی، مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البداية و النهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ و سالهای بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند. از جمله ابن الجوزی گفته است که در سال ۳۵۲ معزالدوله دیلمی دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها هریسه [= حلیم] نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سروروی خود می‌زدند و بر حسین علیه السلام ندبه می‌کردند (المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ابن جوزی، دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ ق، ج ۷، ص ۱۵). و به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالیکه (به رسم عزاداری) صورتهای خود را سیاه کرده بودند،

۱. البداية والنهایة، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی (دار الکتب العلمیة، بیروت ط ۳، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷) ۲۵۹/۱۱، ذیل حوادث سال ۳۵۲ ق.

۲. ر.ک، یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعه مقالات (بنیاد نهج البلاغه، تهران، تیر ۱۳۶۶ ش) صص ۳۱۳ - ۳۱۵.

در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین علیه السلام سیلی به صورت خود می‌زدند (تکملة تاریخ الطبری، همدانی، چاپ مطبعة کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱م، ص ۱۸۳) و بنا بر گفته یافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می‌شد (مرآت الجنان، عبدالله بن اسعد یافعی، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ ق، ۳/۲۴۷. مقصود عزاداری به طور علنی است) و ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سالها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‌یافت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند (النجوم الزاهرة فی ملوک مصر وقاهرة، ابوالمحاسن بردی اتابکی، افسس دارالکتب مصر، ۴/۲۱۸) ...

در همین سالها که فاطمیة اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‌یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای سال ۳۶۳ جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می‌شد که مراسم مزبور در سالهای قبل نیز معمول بوده است) به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن علیه السلام که مرقد او هنوز هم در قاهره زیارتگاه است) رفتند و در آن دو مکان شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین علیه السلام کردند...

مراسم عاشورا در زمان فاطمی‌ها هر سال برپا می‌شد: بازارها را می‌بستند و مردم دسته جمعی در حالیکه با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می‌خواندند و نوحه‌گری می‌کردند، به مسجد جامع قاهره می‌رفتند (الخطط، مقریزی، چاپ بیروت، ۲/۲۸۹. و نیز ر.ک، النجوم الزاهرة، همان، ۴/۱۲۶، بخش وقایع سال ۳۶۶؛ اتعاض الحنفاء، مقریزی، قاهره ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، ۲/۶۷).

دیگر از شعارهای شیعه که در قرن چهارم آشکار و معمول گردید، جشن و سرور در روز هیجدهم ذی حجه به مناسبت تقارن این روز با روز غدیر خم بود. مسلماً پیش از قرن چهارم نیز، شیعه روز عید غدیر را گرامی می‌داشته‌اند ولی ظاهراً مراسمی به طور آشکار انجام نمی‌یافته است. در اواسط قرن چهارم در همان سالی که انجام مراسمی به عنوان عزاداری برای شهیدان کربلا، علنی و معمول گردید یعنی سال ۳۵۲، برپا داشتن جشن و چراغانی در شب و روز هیجدهم ذی الحجه به مناسبت مقارن بودن با قضیه غدیر خم، آغاز شد و سالها ادامه یافت.

همدانی در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است در شب پنجشنبه هیجدهم ذی حجه که شیعه آن را غدیر خم می‌نامد، در بازار آتش افروختند (آتش بازی کردند). در آن شب، به همانگونه که در شبهای عید مرسوم است، دکانها تا صبح باز بود، نوبت چیان طبل و شیپور می‌نواختند. بامدادان، شیعه به مقابر قریش رفتند و نماز عید به جا آوردند (تکمله تاریخ الطبری، ص ۱۸۷. مقابر قریش قبرستانی در بغداد بود که از هنگام مدفون شدن امام موسی کاظم علیه السلام و امام محمد جواد علیه السلام در آن، نام کاظمیه یا کاظمین را پیدا کرد).

ابن الجوزی گفته است معزالدوله دستور داد مردم، روز غدیر، برخلاف روز عاشورا که در اندوه و ماتم به سر می‌بردند، سرور و شادمانی ابراز دارند، خیمه‌ها به پا کنند و آنها را بیارایند. در شب این روز در محل شُرطه آتش افروختند و طبل و شیپور نواختند، بامدادان شتری قربانی کردند و به زیارت مقابر قریش رفتند (المنتظم...، ج ۷، ص ۱۶). باز ابن الجوزی در ضمن وقایع سال ۳۸۹ گفته است که شیعه در محله کرخ و باب الطاق (دو محله مرکز شیعه در بغداد) به عادت جاری خود در روز عید غدیر، خیمه‌های بزرگ برپا داشتند و جامه‌ها و پارچه‌های زیبا بر آن آویختند و اظهار سرور کردند. در شب عید آتش افروختند

و بامداد، شتر نحر کردند (المنتظم...، ج ۷، ص ۲۰۶). (۱)

۱. استاد فقیهی، همچنین در صفحات ۴۷۰ - ۴۷۲ کتاب «آل بویه، نخستین سلسله قدرتمند شیعه...» با اشاره به معارضاتی که از جانب ناصبیان (با تحریک و تفتین خلفا) نسبت به عزاداری عاشورا و جشن غدیر صورت می‌گرفت، می‌نویسد: دشمنان شیعه در مقام معارضه با عزاداری شیعیان در سوگ امام حسین علیه السلام «مدعی شدند که روز عاشورا و به قولی هشت روز بعد از عاشورا، روز کشته شدن مصعب بن زبیر [کُشندة: مختار بن ابی عبیده ثقفی کُشندة انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام] است و شروع به سوگواری برای مصعب کردند و در ناحیه مسکین به زیارت قبر او رفتند. در مقام معارضه با جشن و سرور در عید غدیر، گفتند که روز بیست و ششم ذی‌حجه، روز داخل شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر به غار ثور است، و در آن روز جشن گرفتند. نخستین سالی که اهل تسنن در روز بیست و ششم ذی حجه جشن و سرور به پا داشتند سال ۳۸۹ بود (المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، ۲۰۶/۷). ابن کثیر حنبلی در این باره گفته است که در سال ۳۸۹ شیعه در نظر گرفتند مراسم آذین بندی را که در عید غدیر - که روز هیجدهم ذی‌حجه است - معمولشان بود به پا دارند، جمعی از نادانان منسوب به تسنن به مقابله و معارضه با شیعه برخاستند و ادعا کردند که در چنین روزی، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر در غار ثور محاصره شدند. این نیز نادانی دیگری از این گروه است، زیرا رفتن پیغمبر و ابوبکر در غار ثور، در اوایل ماه ربیع الاول سال اول هجری بود. همچنین، به مناسبت اینکه شیعه در روز عاشورا ماتم به پا می‌دارند و بر حسین محزون می‌شوند، جمعی دیگر از اهل سنت، با ایشان معارضه کردند و گفتند روز دوازدهم محرم، روز قتل مصعب بن زبیر است و به همان گونه که شیعه بر حسین علیه السلام عزاداری می‌کنند و به زیارت قبر او می‌روند، آنها نیز برای مصعب ماتم به پا داشتند و به زیارت قبر او رفتند (البدایة و النهایة، ج ۱۱، صص ۳۲۵ - ۳۲۶).

دیگر از معارضه‌های [برخی از گروه‌های افراطی] اهل تسنن با شیعه، این بود که در مقابل منجیق‌های مخصوصی که جوانمردان شیعه کرخ، هنگام رفتن به زیارت کربلا در نیمه شعبان، با خود حرکت می‌دادند، آنها نیز منجیق‌هایی حرکت می‌دادند (مقصود از منجیق در اینجا، ظاهراً تختی محمل مانند بوده است که آن را با تشریفاتی حرکت می‌داده‌اند). در سال ۴۵۲ دو جوان اصفهانی که قبلاً جزو عیاران بودند سپس توبه کردند و به بغداد آمدند و در سلک فرّاشان خلیفه قرار گرفتند، منجیق‌های طلاکاری شده ساختند تا آنها را هنگام رفتن به زیارت قبر مصعب بن زبیر همراه خود ببرند. منجیق‌ها را از زمین بلند کردند و در حالیکه شیپور می‌نواختند و جمع کثیری همراه آنان بودند، در بازار گردانیدند. بعد از آن در مقابل قصر خلیفه رفتند و به او دعا کردند. سر انجام (مطابق معمول) میان طرفین جنگ و خونریزی در گرفت و اموال به غارت رفت و دو جوان اصفهانی آب را بر روی محله کرخ [محله مهم سید نشین و شیعه نشین بغداد] بستند ←

ماجرای اقدام شیعیان بغداد (با استفاده از آزادی به دست آمده در سایه

→ و کاربا مصالحه میان دو طرف پایان یافت (المنتظم...، ابن جوزی، ۷۸/۸) «پایان نوشته استاد فقیهی). دقت شود که سر نخ همه آن فتنه انگیزها و اختلاف افکنها در کجا بوده است؟! دو عیار! اصفهانی که از رسوم عیاری و جوانمردی، تنها گزمگی خلیفه! و آب بستن به روی محله شیعه نشین بغداد را (که تن به حاکمیت جور بنی عباس نمی دادند) بلد بودند! منجنیقهای طلایی را (که لابد، از کیسه خلیفه و در حقیقت از بیت المال مسلمین ساخته شده بود) برداشته و به لج مختار (کشنده قاتلان حسین بن علی علیه السلام) و در حقیقت به لج فرزند عزیز پیامبر (حضرت حسین بن علی علیه السلام) به سمت قبر مصعب بن زبیر راه می افتند؛ در حالیکه شیپورچیان (خلیفه) نیز آنان را همراهی می کردند (چندانکه گویی به نبرد با کفار می روند!!). دوستان خاندان پیمبر صلی الله علیه و آله که از این همه مظلومیت عترت و حی علیه السلام آنهم در مهد خلافت اسلامی!! به ستوه آمده و همه مقدسات دینی را در معرض استهزا و تمسخر آشکار آن دوگزمه دربار خلیفه می دیدند، تاب تحمل از کف داده و متعرض آنان می شوند و... بدینسان درگیری بالا می گیرد...

مگر نه این است که مصعب بن زبیر، کشنده مختار، و مختار نیز انتقام گیرنده از کسانی بود که آب فوات را بر سگان و گرگان بیابان کربلا بازگذاشتند اما بر عزیزان پیمبر صلی الله علیه و آله بستند؟! پس در اینجا نیز عیاران تائب! - که به جای وارستگی از حکومت جور، به خدمت آن در آمده بودند - بایستی از همین نسخه یزیدی سود جویند! این است که آب را بر روی زن و مرد و پیر و کودک محله کرخ می بندند و غائله با پیروزی ارتش خلیفه مسلمین! به پایان می رسد. البته کیسه ها نیز از غارت خانه ها پر می شود! چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!

امت اسلام، مع الأسف، در طول تاریخ خود، چنین صحنه های غم انگیزی را از مدعیان حکومت اسلامی دیده است که رمق خویش را، به تدریج، کاملاً درباخته و اینک در برابر مشتى صرب و صهیون و هندوی خون آشام، لگدکوب و بی آبرو می شود و توان جلوگیری نیز ندارد. و شیعه با عزاداری خویش در سوگ امام آزادگان، حسین بن علی علیه السلام، در حقیقت همین درد کهن را - که تا علاج نشود، مسلمین به سامان نمی رسند - فریاد می کند و طبیعی است که این فریاد بر پاسداران ظلم و بیداد، یعنی بر خلفای بنی عباس و تابعین آنان، خوش نیاید و به هر شیوه ممکن، در خاموش ساختن این فریاد و فرهنگ آن بکوشند؛ و لو به بستن آب محله کرخ، و سوزاندن کلاس و کتاب و منبر درس عالمان شیعه باشد:

ابن جوزی در ضمن وقایع سال ۴۴۹ گفته است که در این سال ... به خانه ابوجعفر طوسی (= شیخ طوسی از بزرگترین علمای شیعه در قرن پنجم) در کرخ حمله بردند و کتابها و دفاتر او و منبری که هنگام

حکومت آل بویه) در عاشورای ۳۵۲ قمری به آویختن پلاس عزا بر در و دیوار شهر و سیاه کردن چهره در سوگ امام حسین علیه السلام و نیز جشن و سرور آنان در عید غدیر همان سال را دیدیم - ماجرای که نقطه عطفی در تاریخ برگزاری «آشکار و رسمی» شعائر شیعه در مهد خلافت عباسی و دیگر نقاط بود.

در باب آنچه که مورخان پیرامون حادثه عاشورا و غدیر ۳۵۲ بغداد و سالهای بعد از آن نوشته‌اند، تذکر چند نکته ضروری است:

۱. چنانکه قبلاً در فصل پنجم این دفتر (سیاهپوشی در عرب) گفتیم، رسم سیاه کردن چهره (با دوده ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنان عزادار، در میان عرب شیوع بسیار داشته و تاریخ، علاوه بر ماجرای فوق، صحنه‌های دیگری از انجام این رسم را در مصر و بغداد ثبت کرده است. در اینجا باید افزود که سیاه کردن روی، نشانه شدت مصیبت و نهایت اندوه در ماتم عزیزی شمرده می‌شد که مرگ وی آغاز محنت و تیره روزی بازماندگان بوده است (چه تیره روزی ظاهری: فقر و فلاکت مادی؛ و چه تیره روزی معنوی: حیرت و ضلالت و سرگستگی فکری و اعتقادی و سیاسی ...). قرآن شریف از اندوه و فلاکت بینهایت اشخاصی که در روز بازپسین، مهر خلود در آتش دوزخ برپیشانی‌شان خورده و محکوم به عذاب جاودان می‌شوند، با تعبیر اسودادِ وجه (سیاه رویی) یاد می‌کند:

ولاتكونوا كالذين تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البیتات، و اولئك لهم عذابٌ عظیمٌ یوم تبیضُ وجوه و تسودُ وجوه، فأما الذین اسودّت وجوههم أكفرتهم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون ...

(آل عمران: ۱۰۵ - ۱۰۶)

→ تدریس بر بالای آن می‌نشست و سه منجنیق سفید را که زوّار محله کرخ - از قدیم الایام - چون به زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رفتند با خود حمل می‌کردند، بردند و همه را سوزانیدند (المنتظم...، ج ۸، ص ۱۷۹).

چنانکه همین تعبیر را در باب اعراب عصر جاهلیت به کار می‌برد که دختران خویش را زنده به گور می‌ساختند و با شنیدن خبر تولد دختر، غبار اندوهی سخت بر چهره‌شان می‌نشست؛ نگران از اینکه ننگ! نگهداری آن را تحمل کند یا آن طفل معصوم را به خاک تیره سپارد؟!

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ...

(نحل: ۵۸-۵۹)

آری، سیاهی روی، نشان از شدت اندوه و فلاکت شخص دارد و زنان شیعه بغداد نیز با سیاه کردن چهره خویش در در عزای عزیز فاطمه علیها السلام می‌خواستند غم و اندوه بیشمار خود را از فاجعه‌ای که در عاشورای ۶۱ هجری براسلام و انسان رفته بود، به همگان ابراز دارند.

۲. در گزارش مورخان از عزاداری شیعیان بغداد، علاوه بر اقدام زنان به سیاه کردن چهره، از آویختن پلاسه‌های مویین در بازار و افکندن پلاس بر روی قبه‌هایی که در بازار نصب شده بود، و بالأخره پوشیدن پلاس توسط زنان یاد شده است (امر [معزالدوله] بأن يغلق الأسواق و أن يعلق عليها المسوح / ذهبی؛ الزم معزالدوله الناس بعلق الأسواق ... و نصبوا القباب فی الأسواق و علقوا علیها المسوح / سیوطی؛ امر ... أن يغلقوا دكاكينهم و... أن ... يلبسوا قباباً عملوها بالمسوح / ابن اثیر؛ امر ... أن تغلق الأسواق و أن يلبس النساء المسوح من الشعر / ابن کثیر).

رنگ این پارچه‌ها و جامه‌های مویین، البته در تاریخ ذکر نشده است، اما با توجه به تیره بودن پلاس عزا (که در ضمیمه شماره ۲ همین کتاب بتفصیل از آن سخن گفته‌ایم) و همچنین توجه به رواج رسم سیاهپوشی (هنگام عزا) در میان عرب و نیز آل‌بویه، و بالأخره مناسبت حکم و موضوع، قاعدتاً پلاسه‌های مزبور به رنگ سیاه

بوده است. در فصل چهارم این دفتر، پیرامون سیاهپوشی سلاطین، شاهزادگان و وزرای آل بویه توضیح دادیم و به رسم «نمد سیاه» از گردن آویختن دیلمیان در ایام سوگواری اشاره کردیم. طبیعتاً در عاشورای ۳۵۲ بغداد نیز رسم سیاهپوشی تکرار شده است، چنانکه «چهره سیاه کردن زنان» قرینه و مؤید همین امر است.

۳. باید توجه داشت انجام شعائر مذهبی در میان شیعه (چنانکه کاملاً مشهود است) پیرو دستور و بخشنامه هیچ امیر و وزیر و حاکم و سلطانی نیست و اگر صرفاً پای دستور دولتیان در میان باشد هرگز با اینچنین استقبال وسیع و دیرپایی روبرو نخواهد گشت. شیعیان، خاصه در این گونه امور که صبغه دینی و مذهبی دارد، بیشتر چشم به فتوای عالمان دارند تا فرمان حاکمان (نفاذ حکم دولت در عصر جمهوری اسلامی ایران نیز، مرهون تأیید مستقیم یا غیر مستقیم فقیهی است که زمام ولایت را - بر پایه قانون اساسی - در اختیار دارد). هنر آل بویه و نقش امثال معزالدوله - والی قدرتمند شیعه در بغداد - عمدتاً آن بود که زمینه ظهور و بروز احساسات و علایق عمیق شیعه را (که اختناق مذهبی شدید آن روزگار، آن را همچون آتشی زیر خاکستر، در نقاب تقیه برده بود) فراهم سازند تا شیعه بتواند غم جانسوزی را که از غربت و مظلومیت آل رسول صلی الله علیه و آله در سینه داشت و دود آه آن خانه دل وی را (که در اختناق اموی و عباسی، روزنی به بیرون نداشت) یکسره اندوده بود، با صدای بلند باز گو کند. دست کم، اگر همراهی و همدلی عالمانی چون مفید و سیدین رضی و مرتضی و شیخ طوسی در کار نبود، هرگز فرمان معزالدوله اینچنین بر صفحه دل شیعه نقشی ماندگار نمی یافت.

تاریخ بروشنی نشان می دهد که سلاطین آل بویه، علایق شدید شیعی داشتند و میان آنان با علمای بزرگ شیعه (شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، و ...) حسن ارتباط بود. عموم مورخان آل بویه را شیعه مذهب دانسته اند. ابن کثیر گوید

که همه آل بویه شیعه و رافضی بودند. (۱) ابوالمحسن تصریح دارد که آل بویه به تشیع و رافضی بودن شهرت دارند. (۲) ابن دُقماق می‌نویسد رمز اقدام معزالدوله به عزل مستکفی - خلیفه وقت عباسی - آن بود که معزالدوله رافضی بود. (۳) مرحوم شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، عالم پر اطلاع شیعی در قرن ششم، سلاطین بویه را شیعه اثنی عشری شمرده است. (۴) در باب تشیع جعفری آل بویه، از سوی برخی کسان، تشکیکاتی صورت گرفته، ولی گذشته از گواهی مورخین فوق، ارتباط قوی و پیگیر سلاطین و وزرای آل بویه با عالمان نامدار شیعه عصر خویش (رکن الدوله و ابن عمید با شیخ صدوق، عضدالدوله با مفید، صاحب بن عبّاد با صدوق و سید رضی و مرتضی، بهاء الدوله فرزند عضدالدوله و وزیرش فخرالملک با سید رضی و سید مرتضی) و حمایت آنان از فعالیت‌های مذهبی علمای شیعه، و مهمتر از همه گواهی علمای مزبور به تشیع آنان، جای هیچگونه تردیدی در تشیع اثنی عشری آن سلسله باقی نمی‌گذارد (در این باب، بتفصیل در ضمیمه شماره ۴ پایان کتاب توضیح داده‌ایم). مصلح بزرگ عصر اخیر، مرحوم آیه‌الله شیخ محمد حسین آل‌کاشف الغطاء، در باب مشروعیت دستجات عزاداری شیعه در ایام محرم، با اشاره به سابقه هزار ساله آنها در تاریخ تشیع، می‌نویسد:

خورشید پنهان شعائر، نخستین بار، حدود هزار سال پیش درخشید، یعنی از زمان معزالدوله و رکن الدوله، که فرمان دادند دستجات عزاداری بیرون آیند و بر سالار شهیدان علیه السلام مویه کنند و شباهنگام مشعل در دست گرفتند تا آنکه بغداد

۱. البداية و النهایة، همان، ۳۰۷/۱۱.

۲. النجوم الزاهرة، ابوالمحسن (دارالکتب مصر) ۳۰۷/۳. وی در جای دیگر از کتاب خود (۱۴/۴) می‌نویسد: آل بویه همگی رافضی بودند اما از ترس اینکه مبادا به فرمانروایی ایشان لطمه‌ای وارد شود آن را آشکار نمی‌ساختند.

۳. الجوهر الثمین، همان، ص ۱۸۲.

۴. نقض ...، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، ص ۲۱۴.

و خیابانهای آن یکپارچه ضجّه و شیون شد ... آن عصر درخشان پر از اکابر علمای شیعه امامیه همچون شیخ مفید و ابن قولویه و سیدین امامین مرتضی و رضی - نورالله مراقدهم - بود و سلاطین آل بویه مقید به انجام دستورات و نواهی آن بزرگان بودند و در این باب، ذکر همین حادثه مشهور کافی است که سید رضی یکی از سالها در روز عاشورا برای زیارت جدش حسین علیه السلام وارد کربلا شد و در آنجا جمعی از اعراب را دید که به سمت حرم حضرت می‌دوند و نوحه می‌خوانند و بر سر و سینه می‌زنند. سید نیز به جمع آنان پیوست و در همین حال، سوگنامه غزا و مشهورش را سرود که در مطلع آن می‌گوید:

کربلا لازلت کرباً و بلاء مالمی عندک آل المصطفی (۱)

بنابراین، اقدام معزالدوله دیلمی در سال ۳۵۲ ق در بغداد به برپا ساختن شعائر مذهبی شیعه (عزاداری بر سالار شهیدان علیه السلام در روز عاشورا، و برگزاری جشن عید غدیر خم در ۱۸ ذی الحجه) نه یک «اقدام شخصی» و «حرکت خشک و سطحی دولتی»، بلکه یک نهضت مهم تاریخی برخاسته از عمق فرهنگ و احساس جامعه تشیع و مورد حمایت و هدایت علمای شیعه بوده است. به همین دلیل هم بود که حرکت مزبور، بزودی در سایر نقاط جهان اسلام (که در حوزه نفوذ شیعه قرار داشت) همچون مصر فاطمیین و موصل و دیار بکر آل حمدان، بسط و گسترش یافت و حدود یک قرن کمابیش در عراق ادامه پیدا کرد، و متقابلاً مخالفین شیعه نیز به شکلهای گوناگون (با در آوردن تعزیه جنگ جمل و ...) به ستیز با این حرکت برخاستند و بالأخره هم با قتل عام و آتش سوزی مراکز شیعه در بغداد، بدان موقتاً پایان دادند.

* * *

۱. ر.ک، الآیات البینات فی قمع البدع و الضلالات ... ، من افاضات ... الشیخ محمد الحسین

آل کاشف الغطاء النجفی (دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی تا) صص ۱۵ - ۱۶.

به هرروی، از حادثه تاریخساز عاشورای ۳۵۲ بغداد بر می آید که شیعه، هرگاه که امکان ابراز شعائر مذهبی خویش را می یافته، در عزای آل الله از رنگ سیاه بهره می جسته است و این امر نیز برای وی همان قدر سنتی آشنا بوده که گریه برحسین علیه السلام و شادی در غدیر.

در فصل بعد خواهیم دید که چگونه آل عباس، به هدف جلب قلوب دوستان اهل بیت علیهم السلام و بهره گیری از احساسات پاک آنان در راه دستیابی به قدرت، مزورانه و ریاکارانه، شعائر معمول شیعه همچون دعوت به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله، داعیه خونخواهی شهدای کربلا، و نیز پوشیدن جامه سیاه در عزای آل الله علیهم السلام را مستمسک نمودند و این شعارهای مقدس را - بنا حق - زمینه تأسیس رژیم بس سیاهتر از رژیم اموی قرار دادند.

فصل هشتم :

سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت!

(یاران ابومسلم) پیوسته می‌گفتند این
سیاهپوشی، نشانه عزای آل محمد علیهم‌السلام و
شهدای کربلا و زید و یحیی است.

تاریخ طبری

شواهد تاریخی گذشته نیک نشان داد که پوشیدن لباس سیاه و خشن در عزای
شهیدان اهل بیت علیهم‌السلام، بویژه در سوگ سالار شهیدان حسین بن علی علیه‌السلام، در
طول تاریخ، بین شیعه یک سنت و شعار معمول و مستمر بوده است و سابقه این
سنت، در حدود تتبع ما، به حدود یک قرن پیش از ظهور سیاه جامگان عباسی
می‌رسد. فی‌المثل، چنانکه دیدیم، دهها سال پیش از آنکه ابومسلم خراسانی پرچم
سیاه عباسی را برافرازد (۱۲۹ ق) سبط اکبر پیامبر - امام مجتبی علیه‌السلام - در سوگ
مولای متقیان علی علیه‌السلام سراپا سیاهپوش شد (۴۰ ق) و ۲۱ سال پس از آن تاریخ نیز
هاشمیات در ماتم جانسوز کربلا جامه‌های خشن و تیره برتن کردند ...

مع الأسف، این شعار دیرینه، مستمر و کوبنده شیعه، در برهه‌ای گذرا از تاریخ
اسلام، همچون برخی دیگر از شعائر شیعی، دستاویز یک باند قدرت پرست و
فرصت طلب سیاسی برای دستیابی به مطامع دنیوی قرار گرفت:

خلفای بنی عباس هیچگونه علاقه و احترامی نسبت به اهل بیت عصمت و
طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) نمی‌ورزیدند و چنانکه در تواریخ آمده، پس از
استحکام پایه‌های قدرت خویش از هیچ کوششی برای حبس و ضجر و تبعید و قتل

و غارت فرزندان پیامبر ﷺ خودداری نکردند و در این راه، حتی گوی سبقت را از بنی امیه نیز ربودند! و این، نه تنها سخن ما، که اعتراف «مأمون» خودشان است، آنجا که در نامه مشهورش به بنی عباس می نویسد:

ما و آل علی، همان گونه که می دانید، با هم یدّ واحده بودیم تا آنکه دست تقدیر کار حکومت را به ما وا گذاشت. پس ما آنان را ترساندیم و بر آنها سخت گرفتیم و آنان را بیشتر از بنی امیه کشتیم. وای بر شما! بنی امیه تنها کسی را می کشتند که به روی آنان شمشیر می کشید؛ اما ما - جماعت بنی عباس - آنها را گروه گروه کشتیم.

همانا، در باب استخوانهای بنی هاشم - در روز بازپسین - از شما سؤال خواهد شد که [صاحبان آن] به چه جرمی کشته شدند؟! و نیز در باب نفوسی که [توسط شما] به رود دجله و فرات ریخته شدند و جماعتی که در بغداد و کوفه زنده به گور شدند، مورد سؤال قرار خواهید گرفت ... (۱)

منصور دوانقی، در پاسخ نامه اعتراض آمیز محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکیه) از هیچگونه هتک و توهین به مولای متقیان و امام مجتبی ﷺ و تحقیر آل علی ﷺ کوتاهی نورزیده است (۲) و زمانی که عبدالصمد بن علی، عموی منصور، وی را به خاطر شتاب در مجازات مخالفین و اینکه گویی نامی از عفو نشنیده سرزنش کرد، منصور به وی گفت:

۱. حیاة الأمام الرضا ﷺ، جعفر مرتضی عاملی (دارالتبلیغ اسلامی، قم ۱۳۹۸ ق) ص ۴۵۶.

کتاب فوق با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

زندگانی سیاسی امام رضا ﷺ، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه الصلوة والسلام، تیر ۱۳۶۵ ش).
از آنجا که عبارت متن، در کتاب زندگانی سیاسی امام رضا ﷺ دقیق ترجمه نشده بود، در اینجا به مأخذ عربی کتاب ارجاع داده شد.

۲. ر.ک، تاریخ الأسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان، ۴۶۱/۲ - ۴۶۷.

هنوز استخوانهای بنی مروان نپوسیده و شمشیرهای خاندان ابوطالب در نیام نرفته است. ما بین مردمی زندگی می‌کنیم که دیروز، ما را مردمی عادی و بی‌نام و نشان دیده و امروز خلیفه می‌بینند. پس هیبت ما جز با از یاد بردن عفو و گذشت، و به کار بستن مجازات فراهم نمی‌شود.

و همو به امام صادق علیه السلام گفت:

قطعاً تو را می‌کشم و حتماً خانواده‌ات را به قتل می‌رسانم. حتی کسی از شما را که قامتش به اندازه طول تازیانه‌ای باشد بر روی زمین باقی نمی‌گذارم. (۱)

رفتاری که منصور، بویژه هنگام دستگیری و حبس و شکنجه بنی الحسن، با آن جماعت در پیش گرفت بروشنی حاکی از برخورد زشت و قدرت پرستانه وی با ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله است. شرح جنایات فجیع آل عباس، از نخستین خلیفه آنان (سفاح) گرفته تا واپسین فردشان (مستعصم و فرزندش ابوبکر)، در باب ائمه هدی علیهم السلام و سادات بنی فاطمه علیهم السلام خود دفتری مستقل و مفصل می‌طلبد که این مختصر را گنجایش آن نیست.

اما، این عناصر بازیگر، برای آنکه حکومت را از چنگ بنی امیه بیرون آورند و جاه و جلال و مال و منال آنان را مالک شوند، در بدو امر مصلحت سیاسی خویش را در آن دیدند که، برای فریب توده‌های خسته از ظلم اموی و دل بسته به خاندان علوی علیهم السلام، از در نفاق و تزویر وارد شوند و نقشه‌های سوء خویش را در نقاب طرفداری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - که چشم ایرانیان، در کل، به سوی آنان بود - و تظاهر به شعائر شیعه پیش برند.

۱. استاد جعفر مرتضی در باب جنایات خلفای نخستین عباسی، از سفاح تا هارون الرشید، بحث جالب و مبسوطی دارند که دو مورد فوق نیز در ضمن آن آمده است. رک. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام،

باید توجه داشت که خراسان بزرگ آن روز، از پایگاههای مهم مخالفین بنی امیه و مرکز تجمع دوستان اهل بیت علیهم السلام بود و آتشی که بر خرمن وجود امویان افتاد، عمدتاً از خراسان سرزد. در چنین محیطی - که مهد عشق به آل رسول صلی الله علیه و آله و کانون اصلی فعالیت بنی عباس بود - طبعاً مصلحت عباسیان جز آن نبود که نقشه خویش را از راه تظاهر به آمال و علایق دینی مردم پیش برند و از تمسک به شعائر شیعه - که تنها شعائر مقبول مردم بود - نردبانی جهت دستیابی به قدرت بسازند ...

خراسان، یکی از مناطقی بود که امام صادق علیه السلام جهت تبلیغ امامت خویش نمایندگانی بدانجا فرستاد و در پی این امر، جمعی به وکالت از دستجات مختلف مردم به محضر امام علیه السلام رسیدند و بین آنان و امام علیه السلام گفتگوهایی رخ داد که شرح آن در تاریخ آمده است. (۱) ابوهاشم بکیر بن ماهان، از دعات مهم و اولیة عباسی است. وی زمانی که در اوایل نهضت بنی عباس در حُمَیْمَه (از توابع شام) با محمد بن علی (پدر سقّاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) دیدار کرد به محمد بن علی چنین می گوید:

من همه آفاق را گشته‌ام و خراسان را نیز دیده و در فتح جرجان با یزید بن مهلب [سردار بزرگ اموی] همراه بوده‌ام. فما رأیت قوماً ارقّ قلوباً عند ذکر آل الرسول صلی الله علیه [و آله] و سلّم من اهل المشرق. یعنی، جماعتی همچون خراسانیان که به هنگام یادآوری [مصائب] خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دلهاشان اینگونه نرم و شکسته شود ندیده‌ام. (۲)

جلوه‌ای از دل بستگی مردم خراسان به آل علی علیه السلام، در هنگام آزادی موقت یحیی بن زید از زندان رژیم اموی در خراسان، اینچنین رخ نشان داد: مرحوم محدث قمی در «تتمة المنتهی»، پس از اشاره به آزادی یحیی از حبس نصر بن سیار - حاکم مشهور اموی در خراسان - در اوایل امر، می نویسد:

۱. بحار الانوار، همان، ۷۲/۴۷.

۲. اخبار الدولة العباسیة، همان، ص ۱۹۸.

چون یحیی را از قید رها کردند، جماعتی از مالداران شیعه به نزد آن حدّاد [= آهنگر] رفتند که قید [= زنجیر] یحیی را از پای او بیرون کرده بود. با وی گفتند که آن قید آهن را به ما بفروش. حدّاد آن قید را در معرض بیع در آورد و هر کدام که می‌خواست اتباع کند دیگری بر قیمت او می‌افزود تا قیمت آن به ۲۰/۰۰۰ درهم رسید. آخر الامر، به جملگی، آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند. پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را برای تبرک، نگین انگشتر نمود... (۱)

احساسات پرشوری که مردم خراسان در سوگ زید و یحیی از خود نشان دادند، جلوه دیگری از همین دل‌بستگی بود. به نوشته یعقوبی:

چون زید کشته شد و کار او به هر صورتی که بود به انجام رسید، شیعیان خراسان به جنبش در آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهان آنها بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستمهایی را که بر آل پیامبر کرده بودند برای مردم باز گفتند تا آنکه شهری باقی نماند مگر آنکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند و خوابها دیده شد و کتابهای ملاحم بر سر زبانها افتاد. (۲)

زمانی که فرستادگان ابومسلم برای اولین بار به سراغ نصر بن سیار آمده و پس از مباحثاتی تند و نافرجام با اطرافیان نصر از نزد وی بیرون آمدند، نصر به اطرافیان خویش گفت: «والله ما پیوسته خبر «رایات سود» (بیرقهای سیاه) را خواهیم شنید تا آنکه آنها را دیده و گرفتارشان شویم»، سپس افزود: به خدا قسم، اگر از سوی این

۱. تمة المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده (کتابفروشی مرکزی، طبع دوم، تهران ۱۳۳۳ ش) صص ۹۴ - ۹۵.

۲. تاریخ الیسعوبی (دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۹ - ۱۹۶۰) ۲/۳۲۶. مسعودی نیز با اشاره به قتل یحیی می‌نویسد: آن سال در خراسان فرزندی به دنیا نیامد جز آنکه اسم او را یحیی یا زید نهادند (مروج الذهب، همان، ۳/۲۱۲ - ۲۱۳).

جماعت امان می یافتم، خود نیز به جرگه آنان می پیوستم و فردی از آنها می شدم، ولی چکنم که آنها مرا قاتل یحیی بن زید می شناسند؛ همان یحیی بی که صبح و شام بر او می گریند و ناله و ندبه می کنند. (۱)

سالها پس از این ماجرا نیز، زمانی که منصور دوانقی با محمد و ابراهیم (فرزندان عبدالله محض، و نوادگان امام مجتبی علیهما السلام) می جنگید، عامل منصور - ابو عون - از خراسان به منصور نوشت که مردم خراسان به علت خروج محمد و ابراهیم، بیعت خویش با ما را می شکنند. منصور فرمان داد محمد دیباج [= برادر مادری عبدالله محض، که فوق العاده مورد علاقه عبدالله قرار داشت] را گردن زدند و سراو را به جانب خراسان فرستاد تا اهل خراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر از آن محمد بن عبدالله بن فاطمه بنت رسول الله است و در نتیجه مردم خراسان از خیال خروج با محمد بن عبدالله بر ضد منصور منصرف شوند. (۲) و بالأخره در ماجرای مأمون نیز دیدیم که وی، به منظور جلب قلوب ایرانیان و بهره گیری از نیروی عظیم آنان در ستیز با رقیب عباسی، ناگزیر شد امام هشتم علیهما السلام را به جبر و زور از مدینه به مرو آورد و با عنوان «الرضا امام المسلمین» به نام وی سکه ولایتعهدی زدند.

علائق شدید شیعی مردم خراسان و دوری این منطقه از شام (مهد خلافت اموی)، از مهمترین عللی بود که سبب شد عباسیان پایگاه اصلی دعوت و قیام

۱. اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۲۸۸.

۲. تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ط ۲، ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸) ۳/۲۸۳؛ تنمة المتھی، همان، ص ۱۳۵.

قابل ذکر است که: زمانی که منصور سپاهی را به مقابله با نفس زکیه فرستاد و نفس زکیه در برابر سپاه فریاد کشید «... ای مردم فارس - منظورش خراسانیان بود - شما یان دینار و درهم را بر فرزند رسول خدا ترجیح دادید، منم محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب؛ خراسانیان خود را از جنگ به کناری کشیدند و عیسی بن موسی ترسید که اختلاف روی دهد» (آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۵۲ ش، ص ۸۶ و ۸۷).

خویش بر ضد امویان را در منطقه خراسان قرار دهند^(۱) و طبعاً در چنین محیطی - که کانون عشق و ایمان به آل رسول ﷺ شناخته می شد - چنانکه گفتیم مصلحت عباسیان در آن بود که سیاست مزورانه خود را بر وفق افکار و احساسات عمومی تنظیم کنند و به اصطلاح با شناکردن در جهت موافق جریان آب، بر آن سوار شوند. اصولاً چنانچه در ریشه و روند تاریخی حرکت عباسیان تأملی بسزارد معلوم می شود که نوع شعارهای آنان، شعارهایی تقلیدی بوده است که از آل علی علیه السلام گرفته بودند؛ دُعای بنی عباس در تبلیغات خویش دستور داشتند نخست شرحی از فضائل اهل بیت علیهم السلام و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بیان کنند و سپس سخن را به لزوم قیام برضد امویان و گرفتن انتقام شهدای اهل بیت علیهم السلام از آنان بکشانند.^(۲) نیز موظف بودند که از مردم به عنوان «الرّضا من آل محمد»

۱. در این باب، ر.ک، سخنان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در باب خصوصیات اهل شام و کوفه و خراسان، و مناسب بودن گروه اخیر برای نهضت عباسی (اخبار الدولة العباسیة، همان، صص ۲۰۵-۲۰۶). ابن طقطقا نیز در تاریخ فخری ... (ترجمه محمد وحید گلپایگانی، صص ۱۹۲ - ۱۹۳) می نویسد:

«ابراهیم امام، پس از پدر کارهای وی را دنبال کرد و داعیان زیاد به اطراف فرستاد، بخصوص خراسان، زیرا که عباسیان به مردم خراسان بیش از سایر مردم شهرها وثوق و اطمینان داشتند. اما مردم حجاز، برای آنکه عدّه و گروهشان اندک بود؛ و اما مردم کوفه و بصره، به سبب بی وفایی و مکر و خونریزیهایی که از ناحیه ایشان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام رسیده بود و اساساً اهل بیت از ایشان بیم داشتند؛ و اما مردم شام و مصر، دوستی بنی امیه همچنان در دلهای آنان رسوخ یافته جملگی طرفدار بنی امیه بودند. بنابراین از مردم شهرها کسی برای اهل بیت نمانده بود که به ایشان اطمینان کنند جز مردم خراسان، لذا پیوسته گفته می شد که پرچمهای سیاه به طرفداری اهل بیت از خراسان بیرون خواهد آمد، ازینرو ابراهیم امام گروهی از داعیان و مبلغین را به خراسان فرستاده با بزرگان و دهقانان آنجا مکاتبه کرد، ایشان نیز دعوت وی را پذیرفته پنهانی برایش تبلیغ کردند».

۲. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص ۲۳۳) می نویسد: «أَوَّلُ مَا يُظْهِرُونَهُ فَضْلَ عَلِيٍّ

(امام پسندیده از خاندان پیامبر) بیعت ستانند و نام حقیقی پیشوای قیام را - که از آل عباس بود - جز برای مریدان معتقد و مطمئن خویش فاش نساژند! ^(۱) حتی سران نهضت عباسی (ابراهیم امام، سفاح و منصور) در اوایل امر، چندین بار به مناسبت‌های مختلف با علویان بیعت کردند. به عنوان نمونه: محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکّیه) که در زمان خلافت منصور و به فرمان وی با وضعی فجیع به قتل رسید و بستگان نزدیکش نیز تارو مار شدند، کسی بود که خود منصور، در اوایل امر سه بار با وی به عنوان مهدی بیعت کرده بود. ^(۲)

عباسیان، در طول قیام، داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت را داشتند ^(۳) و زمانی که به قدرت رسیدند دولت خود را دولت آل محمد صلی الله علیه و آله و ادامه خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام ^(۴) قلمداد کردند و نخستین وزیر خویش (ابوسلمه خَلال) را وزیر آل محمد صلی الله علیه و آله و سردار مشهورشان (ابو مسلم خراسانی) را امین (یا امیر) آل محمد صلی الله علیه و آله نامیدند. ^(۵) زیرا به قول سید امیرعلی، مورخ شهیر معاصر،

→ وُولده و ما لحقهم من القتل و الخوف». و نیز ر.ک، شعر شبل بن عبدالله در حضور سفاح عباسی (تاریخ فخری ... ، همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۴).

۱. اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۱۹۴ و ۲۰۴؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۵۷؛ الاخبار

الطوال، دینوری، همان، ص ۳۳۵.

۲. مقاتل الطالبیین، همان، صص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ المحاسن و المساوی، بیهقی (چاپ صادر، مصر) ص

۴۸۲؛ تنمة المنتهی، همان، ۱۳۶/۲؛ زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، همان صص ۲۷

- ۲۸ و ۳۱ - ۳۴.

۳. ر.ک، تنمة المنتهی، همان، ۱۰۴/۲ - ۱۰۵؛ زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام همان، صص ۵۳ - ۵۴.

۴. ر.ک، خطبة سفاح در مسجد کوفه پس از بیعت مردم با وی، مندرج در شرح نهج البلاغه، ابن

ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، همان، ۱۷۲/۷؛ تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن،

۴۴۷/۲ - ۴۴۸.

۵. تاریخ یعقوبی، همان، ۳۵۲/۲ - ۳۵۳؛ تاریخ فخری ... ، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید

گلبایگانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۱.

«کلمه اهل البیت، همان کلمه سحرآمیزی بود که دلهای طبقات مختلف مردم را الفت می داد و همه را در زیر لوای سیاه [= پرچم عباسیان] گرد می آورد»^(۱) نیز گفتنی است که عنوان «الرضا من آل محمد»، شعاری بود که سالها پیش از قیام ابو مسلم خراسانی، توسط کسانی چون زید بن علی^(۲) (مقتول در ۱۲۲ ق) و حارث بن سریج^(۳) (حاکم معزول اموی در ۱۱۶ ق) به کار گرفته شده بود و اینک عباسیان آن را محمل مناسبی برای پیشبرد مقاصد خویش شناخته بودند (در باب نکات و شواهد تاریخی فوق، بتفصیل در ضمیمه شماره ۵ پایان کتاب بحث کرده ایم).

به طور کلی، حرکت بنی عباس، نوعی ادعای دروغین «مهدویت» بود که بر پایه تمسک ریاکارانه به برخی از شعائر شیعه و تطبیق با پاره ای از اخبار و علائم ظهور بنا شده بود. چنانکه سقّاح - نخستین خلیفه عباسی - مدّعی تشکیل دولت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و جانشینانش نیز بر خود نام «منصور» و «مهدی» و «هادی» (که همگی القاب منجی موعود اهل بیت عليهم السلام است) نهادند و پیش از دستیابی به خلافت نیز رنگ پرچمهای خویش را سیاه قرار دادند تا خود را مصداق احادیثی جا بزنند که طلایه داران قیام مهدی (عج) را صاحبان رایات سود (بیرقهای سیاه) از خراسان می شناسد.^(۴)

۱. روح الأسلام، سید امیر علی، ص ۱۰۸. ولهوزن، مستشرق آلمانی، نیز در این زمینه سخن جالبی دارد که در ضمیمه شماره ۵ پایان کتاب نقل کرده ایم.

۲. بحار الانوار، همان، ۱۷۴/۴۶ - ۱۷۵، گفتار امام هشتم عليه السلام به مأمون.

۳. تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۱۵/۳: كان الحرث هذا عظيم الأزد بخراسان فخلع سنة ست عشرة و لبس السواد و دعا الى كتاب الله و سنة نبیه و البيعة للرضا على ما كان عليه دعاة بنی العباس هناك (و نیز: العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۶۴ ش، ۵۰/۲).

یادآوری می شود: نام حارث در تواریخ گوناگون به صور مختلف حارث بن سُرَیج، حرث بن سُرَیج، و حرث بن سُریج ذکر شده که این آخری، ضبط تاریخ ابن خلدون است.

۴. در باب آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، و ادعای مهدویت خلفای اولیه بنی عباس نیز بتفصیل در ضمیمه شماره ۵ پایان کتاب سخن گفته ایم.

رمز انتخاب رنگ سیاه از سوی عباسیان به عنوان رنگ جامه و کلاه (و حتی گرز)^(۱) را نیز بایستی در همین زمانه و زمینه تاریخی جستجو کرد. مورخان در باب سیاهپوشی عباسیان، علل گوناگونی را ذکر کرده‌اند^(۲) که منافاتی با یکدیگر نداشته و می‌توانند هر یک از این علل در جای خود و یا در زمان خویش - به طور ضمنی و جانبی یا مرحله‌ای - صحیح باشند. اما بیگمان، اصلیتین و اساسیتین عامل این امر، همان تمسک به شعار معمول شیعه مبنی بر سیاهپوشی در عزای شهدای اهل‌البیت علیهم‌السلام و بنی هاشم بوده است. رمز سیاهپوشی بنی عباس را، در حقیقت، بایستی در دو مرحله تاریخی مجزا از یکدیگر، مورد بحث و بررسی قرار داد: مرحله پیش از صعود به تخت قدرت، و مرحله پس از آن.

* رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان

الف - در آغاز نهضت

چنانکه در فصل ششم به تفصیل دیدیم، سیاهپوشی در عزای شهیدان اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان دوستان و پیروان آنان رسمی رایج بود. خاصه، پس از قتل

۱. این گرزاها «کافر کوب» نام داشت و سیاه بود. ابن قتیبه دینوری در الأخبار الطوال (ص ۳۶۰) می‌نویسد: وانجفل الناس علی ابی مسلم من هراة وجوشنج و مرو الروذ و الطالقان و مرو و نسا و ابیورد و طوس و سرخس و بلخ و الصغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف، فتوافوا جمعاً مسودی الثياب و قد سؤدوا انصاف الخشب التي كانت معهم و سموها «کافر کوبات» ...

۲. نظیر اینکه: بنی عباس از آن جهت رنگ سیاه را برگزیدند که رنگ عَلم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیاه بوده است، یا پیامبر روز حنین و فتح مکه برای عموی خویش - عباس - پرچم سیاه بست، یا در لباس سیاه، شکوه و هیبتی نهفته است و مایه عزت و دولت است و ابو مسلم ازینروی آن رنگ را برگزید، و بالآخره رنگ سیاه از سوی عباسیان به نشانه عزای شهیدان اهل‌بیت علیهم‌السلام برگزیده شد (ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، ص ۵۵؛ ابو مسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی - با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، طبع دوّم، تهران ۱۳۵۶ ش، ص ۶۶؛ ... ضمناً أخبار الدولة العباسية در صفحات ۲۴۵ - ۲۴۷ بحث مبسوطی در این باب دارد).

فجیع زید و یحیی - که آتش خشم مردم بر ضد رژیم اموی زبانه کشید - شهری در خراسان بزرگ آن روز باقی نماند جز آنکه مردم آن لباس سیاه پوشیدند و به عزاداری پرداختند. در این عزاداریها، مظالم بنی امیه مطرح می‌گشت و مصائب فجیعی که در طول تاریخ اسلام از سوی آنان بر عترت پیامبر صلی الله علیه و آله رفته بود مورد بحث و مذاکره واقع می‌شد. فضل بن عبدالرحمن - از شیوخ بنی هاشم - در ماتم زید لباس سیاه پوشید و پس از او شیعیان هم جامه تیره در بر کردند. چنانکه عبدالله بن یحیی و حارث بن سریج نیز که در همان روزهای سرد و سیاه قیام کردند، سیاه پوشیدند.

قیام ابو مسلم و ظهور سیاه جامگان عباسی نیز دقیقاً در همین دوره حساس تاریخی صورت گرفت. بنی عباس - که در بحبوه قیام زید و یحیی، خود و پیروان خویش را از معرکه جنگ با بنی امیه و خطرات ناشی از آن برکنار داشته بودند^(۱) - اینک اوضاع و شرایط را جهت بهره‌برداری از کشتگان آن دو قیام و ضربه زدن به حریف اموی بسیار مساعد می‌دیدند: اینچنین است که دُعوات بنی عباس - و در رأس آنان ابو مسلم - در سخنان خویش دائماً از خونخواهی شهدای مظلوم کربلا و زید و یحیی دم می‌زدند و حتی ابو مسلم، عنوان قیام خویش را انتقام از خون یحیی قرار داد و نیز همو پیکر یحیی را از فراز دار به زیر آورده بر آن نماز خواند و به خاک سپرد. از کلام نصر بن سَیَّار - حاکم مشهور اموی در خراسان - به اطرافیان خویش برمی‌آید که سپاه ابومسلم خراسانی - یعنی همان سیه جامگان عباسی - در ماتم

۱. اخبار الدولة العباسية (ص ۲۴۲) می‌نویسد: بکیر بن ماهان - داعی بزرگ عباسی - در زمان حیات

یحیی، شیعیان خراسان را از همراهی با وی باز می‌داشت.

به نوشته همین مأخذ (صص ۲۳۰ - ۲۳۲) ابوهاشم - فرزند محمد بن حنفیه - نیز که محمد بن علی

(پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) از محارم راز و وصی او بود، پیشاپیش از قتل و صلب زید

بن علی خبرداد و پیروانش را از همراهی با او در قیام بر ضد بنی امیه بر حذر داشت.

یحیی اشک ریخته و صبح و شام بر وی ناله و ندبه می کرده‌اند. همچنین در نامه‌ای که نصر بن سیار به مروان - آخرین خلیفه عباسی - نوشته و در آن نسبت به خطر ابومسلم شدیداً هشدار داده است می‌خوانیم که: مقصد ابو مسلم و یاران وی، تنها سلطه بر خراسان نیست. بلکه آنان مقصد بزرگتری را در سردارند که همانا دستیابی بر جهان اسلام است. آنگاه می‌افزاید که: این جماعت، بیشترین چیزی که مردم را برای دستیابی به آن تحریک می‌کنند، گرفتن انتقام شهدای آل محمد از بنی امیه است. آنها در سخنانشان از این معنی دم می‌زنند و در پایان نمازهایشان نیز توفیق اجرای همین امر را از خداوند طلب می‌کنند. (۱)

در چنین اوضاع و شرایطی، نیک پیداست که سیاهپوشی عباسیان، وجهه و عنوانی جز اعلام عزای شهدای اهل بیت علیهم السلام و اظهار نفرت از عاملین فجایعی که در طول تاریخ بر آن خاندان رفته بود، نمی‌توانست داشته باشد.

در کتاب «اخبار الدولة العباسية»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، به نقل از ابوهاشم (داعی بزرگ عباسی) آمده است که: «برخاندان پیامبر ﷺ آنچنان مصائب پی در پی وارد شده است که پوشیدن لباس سیاه برای پیروان این خاندان، تا زمانی که موفق به گرفتن انتقام شوند، اشکالی ندارد». (۲)

ابن اعثم کوفی، که در قرن ۳ - ۴ هجری می‌زیسته است، با اشاره به قیام مشترک

۱. اخبار الدولة العباسية، ص ۳۰۵.

۲. همان، ص ۲۴۷.

مجمل التواریخ و القصص (تصحیح ملک الشعراء بهار، همان، ص ۳۱۵) نیز با اشاره به ابو مسلم می‌نویسد: «حمزة بن الحسن در کتاب اصفهان، شرح مولد و نشان او داده است که مهتر زاده بود و نسبش به شیدوس پسر گودرز کشواد [از قهرمانان ایران باستان که ذکرشان در شاهنامه آمده است] همی‌شود. و حمزه، صفت اخلاق و سیرت ابومسلم کند مانده به شیدوس که بومسلم همچنان سیاه پوشدنی اختیار کرد که شیدوس کرد به رفتن کشتن سیاوش و بدان جامه پیش کیکاووس اندر رفت ... و از آن پس هرگز نخندیدی مگر در جنگ، و بومسلم را همان عادت بود».

ابو مسلم خراسانی و جدیع بن علی کرمانی بر ضد نصر بن سیار، و سیاهپوشی مردم خراسان به فرمان ابو مسلم، از قول مدائنی - تاریخنگار پراطلاع قرن ۲ و ۳ هجری - چنین می‌آورد:

وَأَمَّا أَمْرُهُمْ أَبُو مُسْلِمٍ بِالسَّوَادِ لِأَنَّهُ جَعَلَ السَّوَادَ حُدَادًا لِمَصِيبَةِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَحْيَى بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. قَالَ [المدائنی]: فَلَمْ يَبْقَ مَدِينَةٌ بِخِرَاسَانَ إِلَّا لَبَسُوا السَّوَادَ وَجَعَلُوا يَنْوَحُونَ وَيَنْعُونَ عَلِيَّ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَحْيَى بْنَ زَيْدٍ وَيَذْكُرُونَ مَقْتَلَهُمَا... (۱)

یعنی: ابو مسلم، تنها به عنوان سوگواری در ماتم زید و یحیی - رضی الله عنهما - مردم خراسان را به پوشیدن جامه سیاه فرمان داد. مدائنی گوید: پس شهری در خراسان نماند جز آنکه مردمش سیاه پوشیدند و به نوحه و زاری بر زید و یحیی و ذکر چگونگی قتل آنها پرداختند...

سپس به پایین آوردن جنازه یحیی از دار و کفن و نمازگزاردن بر آن و دفن وی به دستور ابو مسلم، اشاره می‌کند و می‌افزاید که ابو مسلم به تعقیب قاتلان یحیی پرداخت و آنها را از زیر هر سنگ و کلوخی که پنهان شده بودند بیرون آورد و کشت تا آنکه شمار کسانی که به جرم قتل زید و یحیی، یا شرکت در خون آنان، از پیروان بنی امیه به قتل رسیدند به هشتاد هزار یا بیشتر رسید... (۲)

۱. الفتح، ابن اعثم، همان، ۱۶۰/۸. تاریخ بلعمی نیز به نقل از مدائنی آورده است که: «عباسیان جامه از بهر آن سیاه پوشیدند که در عزای زید بن علی بودند و فرزندش یحیی» (ر.ک، دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، چاپ ۶، تهران ۱۳۵۵ ش، ص ۱۳۹).

۲. الفتح، همان، ۱۶۰/۸ - ۱۶۱. در باب قتل قاتلان یحیی به دست ابو مسلم، همچنین ر.ک، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۲۷۲/۵ (ترجمه عباس خلیلی، ۱۰/۹)؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۳۰/۳؛ مروج الذهب، همان، ۲۱۳/۳؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا) ۱۶۷/۱. دو مأخذ اخیر تصریح دارند که در آن سال هر مولودی که در خراسان به دنیا آمد، از سر حزن و اندوه بر زید و یحیی، وی را زید یا یحیی نام نهادند.

عبد الله بن معتمر، خلیفه معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی (که با مدح مولای متقیان علیه السلام آغاز و به رثای سالار شهیدان علیه السلام پایان می یابد) با اشاره به فاجعه قتل امام حسین علیه السلام در کربلا می گوید:

و کَم مِّن سَوَادٍ حَدَدْنَا بِهِ وَ تَطْوِيلُ شَعْرِ عَلِي الْمَنْكَبِ (۱)

یعنی: چه بسیار که در عزای آن حضرت سیاه پوشیدیم و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم.

آنچه گفتیم، گذشته از شواهد و اظهارات فوق، در کلام بسیاری از مورخان نیز بدان تصریح شده است: ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پراطلاع شیعه، به نقل از تاریخ طبری می نویسد: «ابو مسلم به غلامش - ارقم - دستورداد جامه هایی به رنگهای گوناگون ببوشد. زمانی که ارقم جامه سیاه پوشید ابو مسلم گفت: در لباس سیاه، هیبتی است و همان رنگ را برگزید تا هم نشان مخالفت با امویان باشد و هم در قلب ناظران رعب و هیبت افکند. و كانوا يقولون هذا السواد حداد آل محمد علیهم السلام و شهداء کربلا و زید و یحیی. یعنی، پیوسته می گفتند که این سیاهپوشی، نشانه عزای آل محمد علیهم السلام و شهدای کربلا و یحیی است.» (۲)

صاحب صبح الاعشی، به نقل از ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ق) در کتاب «الاولئ» می نویسد: رمز اینکه بنی عباس شعار خویش را سیاه قرار دادند آن بود که چون ابراهیم امام به دست مروان - واپسین خلیفه عباسی - به قتل رسید، پیروان

۱. ادب الطف ... ، سید جواد شیر، همان، ۳۱۶/۱ - ۳۱۷.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، همان، ۳۰۰/۳.

توجه: راقم سطور، در مروری که بر بعضی از نسخ موجود تاریخ طبری نظیر چاپ لیدن و اعلمی و... داشت به مطلب فوق بر نخورد بلکه صورت ممسوخ و محذوفی از آن را یافت (ر.ک، تاریخ الطبری، چاپ لیدن ۱۸۹۷م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بی تا، ج ۹، ص ۱۹۵۴ و چاپهای دیگر، بخش مربوط به حوادث سال ۱۲۹ ق). گویا مطلب مزبور، از سنخ مطالبی می باشد که دست غرض و خیانت، روی دشمنی با تشیع و اهل بیت عصمت علیهم السلام آن را از تواریخ زدوده است. و الی الله المشتکی.

ابراهیم در مرگ او سیاه پوشیدند و سپس بر آن پوشش سیاه ملازمت و مداومت کردند و سیاهپوشی شعار و نشانهٔ ایشان شد. (۱)

استاد جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، می‌نویسد: اینکه عباسیان «رنگ سیاه را شعار خود ساختند، جز برای ابراز اندوه و ماتم بر آنچه در عهد بنی امیه بر سر اهل بیت آمده است، نبود». (۲)

ابن خلدون، مورخ و تحلیلگر مشهور، حتی انتخاب رنگ سیاه از سوی بنی عباس برای پرچمها و رایات را به علت نمایش حزن و اندوه بر شهدای بنی هاشم دانسته است:

فان رایاتهم كانت سوداً حزناً علی شهدائهم من بنی هاشم، و نعیاً علی بنی امیه فی قتلهم، ولذک سُموا المَسُوْدَة. (۳)

استاد جعفر مرتضی، با اشاره به نظریهٔ ابن خلدون، می‌نویسد:

ما این نظریه را ترجیح می‌دهیم که بگوئیم حادثهٔ قتل یحیی بن زید و سیاهپوشی خراسانیان به مدت ۷ روز در سوگ او، عباسیان را تشجیع کرد که برای اظهار اندوه و ماتم خود بر آنچه در دولت اموی بر سر اهل بیت آمده است، رنگ سیاه را شعار خود قرار دهند. سید عباس مکی در کتاب نزهة الجلیس (ج ۱، ص ۳۱۳) نیز همین نظریه را داده و بلاذری هم در انساب الاشراف (۳/۲۶۴) به همین برداشت تصریح دارد. (۴)

۱. صبح الأعشى، فی صناعة الأثناء، احمد بن علی قَلَقَشَنَدی، شرح و تعلیق: محمد حسین شمس‌الدین (دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷) ۳/۲۹۲.

۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص ۵۵.

۳. مقدمهٔ تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهرس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ط ۲، بیروت ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸) ص ۳۲۰.

۴. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، پاورقی ص ۵۵.

جرجی زیدان^(۱)، دکتر حسن ابراهیم حسن^(۲)، ه. ج. و لزانگلیسی^(۳)،
و فان فلوتن هلندی^(۴) نیز هوادار همین نظریه‌اند.

ب - پس از استقرار قدرت

از مباحث گذشته کاملاً روشن شد که «انگیزه اصلی» و «عنوان نخستین» سیاهپوشی عباسیان، اعلام حزن و اندوه در سوگ شهدای اهل بیت علیهم السلام و انتقام از دشمنان آنان بود. عباسیان، با این شعار بپاخاستند و انبوه مردم معتقد به خاندان پیامبر ﷺ را بر ضد حریف سیاسی خویش (بنی امیه) بسیج کردند و با بهره‌گیری از احساسات پاک و مقدس آنان، بر تخت قدرت تکیه زدند؛ و این در حالی بود که آن گروه سیاسی در دل کمترین علاقه و ارادتی به امامت فرزندان پیامبر ﷺ نداشتند و لذا پس از دستیابی به مقصود، دست به کشتارها و تصفیه‌های خونین زدند و معترضان و مخالفان خویش را - چه از میان آل علی علیهم السلام، و چه حتی از میان نزدیکترین یاران خود - از دم تیغ گذراندند و یا در سیاهچالها به شکنجه سپردند. کارنامه سیاه عباسیان هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که اعلام حزن و اندوه در سوگ شهدای آل الله ﷺ که با پوشیدن جامه سیاه و برافراشتن پرچم مشکین ابراز می‌شد، در حقیقت چیزی جز تمهیدی مزورانه از سوی آن حزب سیاسی برای

۱. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان (مطبعة الهلال، همان) ۱/۱۶۶: و السواد شعار العباسیین علی الاطلاق، اتخذوه حزناً علی شهدائهم من بنی هاشم و نعیاً علی بنی امیه فی قتلهم، و لهذا سموا المسودة.

۲. تاریخ الاسلام، همان، ۱/۴۰۸.

۳. کلیات تاریخ...، ه. ج. و لزانگلیسی، ترجمه مسعود رجب نیا (بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱ ش) ۱/۷۷۰.

۴. السیادة العربیة و الشیعیة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن

ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، ص ۱۲۵.

جلب افکار و احساسات شیعیان و استفاده از آنها برای پیشبرد و مطامع خویش نبوده است.

از خلال تاریخ بر می آید که در آن روزگاران، در میان قبایل و عشایر گوناگون عرب رسم چنین بود که چون فرد یا افرادی از یک قبیله - به ظلم و ستم - به قتل می رسید، بازماندگان وی ضمن پرهیز از اصلاح و آرایش سر و روی، لباس سیاه می پوشیدند و این لباس را نیز از تن بیرون نمی آوردند تا آنکه انتقام فرد مقتول را از قاتل یا قاتلین آن بستانند.

بر این اساس، با کشتار وسیع رجال بنی امیه و فروپاشی کامل رژیم اموی، علی الظاهر، آرمان انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم السلام تحقق یافته بود و قاعدتاً بایستی به سنت سیاهپوشی پایان داده می شد و از آن پس رنگ سیاه جای خود را به رنگ سفید (یا سبز) پیروزی و سرور می داد و حد اکثر جز در مواقعی خاص همچون سالگرد شهدای کربلا از آن بهره گرفته نمی شد (چنانکه منصور عباسی در نامه هتاکانه خویش به برخی از سران علویین، بر آنها منت می گذاشت که هدف از قیام، انتقام از بنی امیه و سرنگونی آنان بود و ما، با انجام دادن این کار، زحمت شما را کم کردیم، و بنابراین... دیگر وجهی برای قیام و تحرک بر ضد حکومت نیست!).^(۱) اما بر خلاف انتظار چنین نشد، بلکه آل عباس - که ریاکارانه و سالوسانه از این شعار شیعی بهره جسته بودند - اولاً سیاهپوشی را زئی دائم خویش قرار دادند و ثانیاً در کیفیت انجام آن دست برده و شکل طبیعی و خالص آن را تغییر دادند.

زیرا، شیعیان جامه سیاه را «تنها در روزهای خاصی از سال: ایام وفیات» پوشیده

۱. ر. ک. ، نامه های متبادله میان منصور و نفس زکیه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان

۴۶۱/۲ - ۴۶۷، مخصوصاً صص ۴۶۶ - ۴۶۷).

تاریخ الطبری (چاپ لیدن، ۱۰/۲۵۸) نیز می نویسد: زمانی که منصور شنید دو پسر زید بن علی (حسین و عیسی) همراه نفس زکیه بر ضد او شوریده اند گفت: از خروج دو فرزند زید در شگفتم: زیرا ما قاتل پدر آن دو را - همان گونه که وی زید را کشته و به دار زده و سوزانده بود - کشتیم و بردار کردیم و سوزاندیم ...

و در باقی ایام سال - بویژه ایام جشن و شادی - آن را بَدَل به جامه سپید یا رنگین سرور می نمودند؛ و حکمت سیاهپوشی نیز اظهار حزن و اندوه در ماتم اهل بیت علیهم السلام بود (چنانکه امروزه نیز چنین است). اما بنی عباس، پس از صعود به تخت قدرت، در ظاهر، سیاهی پرچم و لباس را شعار «همیشگی» خود کردند (درست مثل اینکه پدری از دنیا برود و فرزندان وی، نه تا هفتم و چهلم و حد اکثر سالگرد اول وی، بلکه تا آخر عمر سیاه بپوشند!) و در باطن، در مجالس عیش و عشرتی که با دوستان و ندیمان خویش داشتند جامه های رنگین (سرخ و زرد و سبز) می پوشیدند.^(۱) علاوه، عنوان سیاهپوشی نیز از آن پس، جنبه وابستگی به رژیم عباسی و قبول مشروعیت حکومت و جنایات آن را داشت. بی جهت نیست که مخالفین آل عباس - اعم از علویانی چون نفس زکیه و یا کسانی چون مقنن - به نشانه ضدیت با رژیم مزبور، از پیراهن و پرچم سفید بهره می جستند و سیه جامگان عباسی (که مسوده خوانده می شدند) از حجاز و عراق گرفته تا ایران، همه جا خود را با خیل شورشگران سپید پوش (مبینه) روبرو می دیدند.

دیگر آنکه، سیاهپوشی شیعه، در عزای اهل بیت علیهم السلام امری کاملاً اختیاری بود و با آزادی کامل، آن هم از روی عقیده قلبی، انجام می گرفت. یعنی برای هر فرد شیعه، این امکان وجود داشت که در شهادت مولای متقیان علیهم السلام یا فرزندان بزرگوارش، سراپا سیاهپوش گردد و یا آنکه سیاه نپوشد و صرفاً به دیگر نشانه های عزا و اندوه اکتفا کند. اما به کارگیری رنگ سیاه، به عنوان شعار وابستگی به عباسیان، اولاً امری اجباری و فرمایشی بود و فی المثل، در هنگام ایراد خطبه نماز جمعه یا اشتغال به کار قضاوت و یا ملاقات با خلیفه حتماً بایستی از شعار سیاه استفاده می شد و الا داغ و درفش و قتل و زندان در پی داشت^(۲) و ثانیاً سیاهپوشی

۱. تاریخ الاسلام، همان، ۵۸/۲.

۲. برای نمونه، وقتی حارث بن مسکین در ۲۳۷ به قضاوت مصر رسید از وی خواستند که لباس سیاه

مزبور در شکل و صورتی خاص - فی المثل، در قالب استعمال کلاه دراز سیاه‌رنگ (قَلَنْسُوه) - صورت می‌گرفت و تشریفاتی ویژه داشت. خلاصه کلام آنکه شعار سیاه عباسیان، نسبت به سیاهپوشی معمول شیعیان، یکسره لَوْن و عنوانی دیگر داشت. در زمان منصور دوانقی - که کمر به هدم سادات و علویین بسته بود - استعمال «قَلَنْسُوه سواد» یعنی کلاه دراز مخروطی شکل سیاه‌رنگ (همچون کلاه لبه دار عصر رضا خان پهلوی) الزامی بود.^(۱) افزون بر این، هرکس می‌خواست با خلیفه دیدار کند یا از سوی وی احضار می‌شد ناگزیر بایستی جبّه‌ای سیاه، که روی لباسها پوشیده می‌شد و به آن «سواد» می‌گفتند بر تن کند. منصور کارگزاران خویش را وادار به پوشیدن دُرّاعه‌ها و جبّه‌های جلوبازی می‌کرد که بر پشت آنها آیه «فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم» نوشته شده بود^(۲) و به عمال خویش در بلاد نیز پیغام می‌داد که کارمندان خویش را امر به پوشیدن این گونه لباسها کنند.^(۳) لباس خلیفه در مجالس و مراسم رسمی قبای سیاه یا بنفش بود که تا زانو می‌رسید و یقه آن باز، و جلیقه از زیرش نمودار بود... وی همچنین کمربندی مرصع بر کمر می‌بست و عبایی سیاه بر دوش می‌افکند و قلنسوه‌ای دراز مزین به جواهرات گرانبها بر سر می‌نهاد.

→ بپوشد، و چون او خودداری کرد، دولتیان او را ترسانده و گفتند در این صورت طرفدار بنی امیه قلمداد خواهی شد. و در نتیجه پذیرفت که پشمینه سیاه بپوشد (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم منتز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرزلو، همان، ۱/۲۵۷).

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۶۲؛ تاریخ الاسلام، همان، ۲/۴۲۷ - ۴۲۸.

مدرک اخیر می‌نویسد: منصور عباسی پوشیدن کلاههای سیاه بلند مخروطی شکل (قلنسوه) را برای عباسیان الزامی کرد، همچنانکه استعمال لباسهای زریفت را معمول ساخت و خلعت دادن آن به مردم، حق اختصاصی خلیفه شمرده می‌شد.

۲. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، همان، ۵/۷۹، به نقل از: الأغانی، ابوالفرج، ۹/۱۲۱؛

الکامل، ابن اثیر (مصر ۱۳۰۲ ق) ۵/۲۸۹؛ العقد الفرید، ابن عبدربه (الملک السعید، مصر ۱۲۸۳ ق) ۱/۷۴.

۳. تاریخ التمدن الاسلامی، همان، همانجا، به نقل از: النجوم الزاهرة، طغربردی، ص ۴۳۷؛ الخطط،

مقریزی (دوج بولاق، ۱۲۷۰ ق) ۱/۳۰۷ و...

قضات دستگاه عباسی، در کنار عمامه و طیلسان که به تقلید از پیامبر ﷺ می پوشیدند، به نشانه خدمت در دستگاه بنی عباس، کلاهی دراز (= همان قلنسوه) بر سر می نهادند که برگرد آن عمامه ای سیاه پیچیده شده بود. امرا و شخصیتها نیز چونان خلیفه لباس می پوشیدند. (۱)

فضل بن فضاله، که در سال ۱۶۸ ق از طرف مهدی عباسی قاضی مصر شد، کلاه بلند (قلنسوه) بر سر می گذاشت و عمامه ای سیاه برگرد آن می پیچید. (۲) در طول قرن سوم، قلنسوه، که لطیفه گویان آن را «کلاه خمره ای» می گفتند، به اضافه «طیلسان»، لباس مخصوص قضات بود. (۳)

آدم متز، شرقشناس سویسی، با اشاره به نکات فوق می نویسد:

منصور عباسی در سال ۱۵۳ دستور داد کلاههای بلند (قلنسوه) بگذارند و دُرّاعه [جبّة جلوباز] بپوشند که پشتشان آیه «سیکفیکهم الله» نگاشته شده باشد؛ و همچنین شمشیر به کمر بستند. یک روز ابودلامه که طبق دستور لباس پوشیده بود صبح نزد منصور آمد. منصور پرسید: چگونه ای؟ گفت بسیار بد! منصور پرسید چرا؟ گفت چه حالی دارد کسی که صورتش در وسط هیکل واقع شده، و شمشیرش در نشمینگاه قرار گرفته؛ و کلام خدا را پس پشت انداخته است!

منصور از آن روز دستور تغییر لباس داد و ابودلامه در آن باب سروده بود:

از خلیفه انتظار زیادتی داشتیم،

در درازی کلاهها افزود!

گویی بر فراز سر، خمره های یهودیان است؛

که با شبکلاه بلندتر می نماید! (۴)

۱. تاریخ الاسلام، همان، ۴۲۷/۲ - ۴۲۸.

۲. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، ۲۵۷/۱.

۳. همان، همانجا.

۴. همان، ۱۲۷/۲.

به نوشته همو:

در حدود سال ۳۰۰ قبا لباس رسمی دولتیان شد تا آنجا که ویژگیان سرشناس روزهای جمعه جز با قبا سیاه نمی توانستند در نماز جمعه به شبستان وارد شوند. یکی از رجال یک بار بادزاعه آمده بود برش گرداندند؛ رفت و قبا پوشید و باز آمد. و این رسم در همه شبستانهای مساجد جامع مرعی بود، اما بعد منسوخ گردید. چنانکه خطیب بغدادی می نویسد: در حدود سال ۴۰۰ فقط خطیب و مؤذنین موظف بودند قبا سیاه بپوشند. (۱)

دکتر حسن ابراهیم حسن می نویسد: «تشریفات عباسیان از امویان شکوه و جلال بیشتری داشت. در روزهای جمعه نگهبانان خاص، پرچم به دست، پیشاپیش موکب خلیفه حرکت می کردند و از پس ایشان امرای خاندان عباسی براسبان سیاه سوار بودند. آنگاه خلیفه براسبی سفید می آمد و بزرگان دولت پیشاپیش وی در حرکت بودند. خلیفه در روزهای رسمی قبا سیاه می پوشید و کمر بند مرصع می بست و زنجیر طلای جواهر نشان از سینه می آویخت.» (۲)

۱. همان، ۱۲۹/۲. در سال ۲۰۱ اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی با مردم حج گزارد و به مأمون و پس از وی به علی بن موسی الرضا علیه السلام به عنوان ولیعهد مأمون، دعا کرد. حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان به سوی اسحاق حمله برد و سواد (جبه سیاه) خویش را طلب کرد. و چون آن را نیافت، بیرق سیاهی را گرفت و بر خود پیچید و گفت: ای مردم ... من جز امیرالمؤمنین مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی شناسم ... (عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، همان، باب ۴۰، ۱۴۴/۲).

۲. تاریخ الاسلام، همان، ۴۲۷/۲ - ۴۲۸ و نیز: ۴۴۳/۳.

آدم متز نیز در تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (همان، ۱۶۱/۱) می نویسد:

«در قرن چهارم، خلفای عباسی، رنگ سیاه و خلفای فاطمی رنگ سفید را به عنوان شعار خود به کار می بردند. چنانکه وقتی مقتدر خلیفه به سال ۳۲۰ برای جنگ با مونس برنشست و ... در همان سواری کشته شد، در کاملترین لباس و هیئت بیرون آمد؛ خفتانی از دیبای نقره گون در بر و عمامه ای سیاه بر سر ...

دوران منصور دوانقی - که هم عصر امام صادق علیهما السلام بود - یکی از ادواری بود که در اجبار مردم به سیاهپوشی سختگیری بسیار می‌شد. در آن زمان، چنانچه کسی بدون شعار سیاه - که نشان اطاعت از رژیم عباسی بود - در کوچه و بازار آشکار می‌شد از سوی عمال رژیم مؤاخذه می‌شد و وضع به گونه‌ای بود که مردم لباسهای خویش را با جوهر مشکین قلم، سیاه کرده و سپس می‌پوشیدند. (۱)

در حقیقت، برای عباسیان، اینک دیگر موضوع سیاهپوشی به عنوان عزای اهل بیت علیهم السلام بکلی منتفی شده و انگیزه‌های دیگری چون اظهار قدرت و ارعاب مخالفین - خاصه آل علی - جای آن نشسته بود، یعنی همان چیزی که در پیشگویی جبرئیل برای پیامبر ﷺ و هشدار آن حضرت به عباس (نیای خاندان عباسی)

→ در قرن سوم و چهارم، لباس خلیفه عباسی و بزرگان مملکت، کلاه دراز و قبا هر دو به رنگ سیاه بود (مروج الذهب، مسعودی، ۱۶۹/۸ و ۳۷۷). همچنین پارچه‌ای که در آن، موقع نماز صبح [از سوی خلیفه] برای نیازمندان صدقه برده می‌شد، رنگ سیاه داشت (کتاب الوزراء، ص ۱۹) و نیز لوای خلیفه به رنگ سیاه بود با خط سپید بر آن نگاشته: محمد رسول الله (ابن مسکویه، ۲۹۴/۵). اما فاطمیان، طبق شعار علویان سپید می‌پوشیدند ...».

جرجی زیدان (همان، ۱۶۵/۱) می‌نویسد: «هنگامی که متوکل عباسی از بهر فرزندان خویش در سنه ۲۳۵ بیعت گرفت به جهت هر یک از ایشان دورایت بست، یکی به رنگ سیاه که رنگ ولایتعهد بود و دیگری سفید که رایت حکمرانی ایالت بود» (پایان نوشته آدم متز).

نظامی گوید:

سیه پوش چترش چو عباسیان زده سنگ برطاس برطاسیان

۱. ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص ۳۱۹) به نقل از علی بن جعد آورده است: اهل کوفه را در روزهایی که مجبور به پوشیدن لباس سیاه بودند مشاهده کردم. حتی بقالها، جامه خویش را با جوهر مشکین رنگ کرده و سپس بر تن می‌کردند.

در تاریخ طبری نیز به نقل از ابوالحسن حذاء می‌خوانیم که می‌گوید: منصور دوانقی مردم را وادار به پوشیدن سیاه می‌کرد و من می‌دیدم که آنها جامه‌های خود را با جوهر سیاه رنگ می‌کردند (مقاتل الطالبیین، همان، پانوشت همان صفحه).

صراحتاً خاطر نشان شده بود: منابع حدیثی شیعه و سنی آورده‌اند که جبرئیل روزی بر پیامبر فرود آمد در حالیکه قبایی سیاه پوشیده، کمربندی بر میان بسته، و خنجر بر آن آویخته داشت. پیامبر گفت: ای جبرئیل، این چه هیئتی است؟ گفت: این، زئی و هیئت فرزندان عمویت عباس است. ای محمد، وای بر فرزندان تو از دست فرزندان عمویت عباس! پیامبر نزد عباس رفت و به وی فرمود: ای عمو، وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو! گفت: ای رسول خدا آیا آلت مردی خویش را قطع کنم؟

فرمود: کار از کار گذشته و قلم قضا بر وقوع این امر جاری شده است. (۱)
در باب هارون الرشید - خلیفه مقتدر و سفاک عباسی - نوشته‌اند: زمانی که در لحظات پایانی عمرش (در طوس) دستور داد شورشیان بنی رافع را پس از دستگیری به حضور وی آورند، و آنان - پای در زنجیر - بر او وارد شدند، هارون در خیمه‌ای بزرگ از خز سیاه، و برفراشی از همان جنس و رنگ، نشسته و بربالشی از خز سیاه تکیه زده بود. فرش سُرَاق و خیمه نیز تماماً از خز سیاه بود. همچنین چند جبّه روی هم پوشیده بود که همگی از خز سیاه بود و عمامه‌ای نیز که بر سر داشت از همین جنس و رنگ بود! ... و اتفاقاً در همان مجلس هم بمرد. (۲)

* موضعگیری ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس

این پدیده نوظهور - یعنی، سیاهپوشی به سبک خاص (قلنسوه سوداء و ...)

۱. فقیه من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، ۲۳۲/۱؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، همان، ۳۴۸/۲؛ وسائل الشیعه، همان، ۲۷۹/۳. و نیز ر.ک، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (دارالکتاب العربی، بیروت) ۲۳۲/۴.

۲. الأنباء فی تاریخ الخلفاء، محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، به اهتمام تقی بینش (دفتر نشر کتاب، مشهد ۱۳۶۳ ش) ص ۴۹. سُرَاق، معرّب سرپرده است و آن پرده‌ای است که کشیده شود بالای صحن و فضای میان خانه، و جمع آن سَرادقات است، و سَرادق خانه از پنبه و کرباس است (از تعلیقات آقای بینش، به نقل از شرح قاموس).

و آن هم به عنوان نشانه وابستگی به حکومت - طبعاً از دیدگاه شیعی، که رژیم عباسی را (با آن جنایات ننگین، و کشتار فجیع علویین و ...) دولت جور می شناخت و هیچگونه مشروعیتی برای آن قائل نبود، مردود بود و لذا ائمه شیعه - که سخت در منگنه فشار آن رژیم سفاک قرار داشتند - با آن برخوردی شدیداً منفی در پیش گرفته و از آن، با عنوان «لباس اهل النار» یاد کردند و گاه نیز که به جبر حکومت ناگزیر بودند آن را موقتاً بپوشند، با تعبیر گوناگون به اصحاب سرّ خویش می فهماندند که از سرتقیّه و اجبار به این امر تن داده‌اند.

روایات زیر، بوضوح نشانگر موضع منفی ائمه معصومین علیهم السلام در برابر این «شعار سیاسی تحمیلی» است:

حذیفه بن منصور گوید: نزد امام صادق علیه السلام در شهر حیره بودم که فرستاده ابوالعباس سفاح، خلیفه عباسی، به سراغ حضرت آمد و وی را به دربار خلیفه فرا خواند. حضرت بارانبی خواستند که یک سوی آن سیاه و سوی دیگرش سپید بود و پس از پوشیدن آن فرمودند: آگاه باش من این را می پوشم و می دانم که لباس اهل آتش است. (۱)

در روایت دیگر، محسن بن احمد از کسی که نامش ذکر نشده نقل کرده است که می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در قلنسوه سوداء (کلاه دراز مخروطی شکل سیاه‌رنگ) نماز بگذارم؟ حضرت فرمود: خیر، در آن نماز مگذار که لباس اهل آتش است. (۲)

در روایات متعدد دیگر، که نوعاً نام اولین راوی ناقل از امام ذکر نشده و یا

۱. الفروع من الکافی، همان، ۴۴۹/۶ (حدیث ۲)؛ فقیه ...، همان، ۲۳۳/۱؛ علل الشرایع، همان،

۳۴۷/۲؛ وسائل الشیعه، همان، ۲۷۹/۳.

۲. الفروع من الکافی، همان، ۴۰۳/۳؛ فقیه ...، همان، ۲۳۲/۱؛ علل الشرایع، همان، ۳۴۶/۲ (باب

۵۶)؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، همان، ۲۱۳/۲؛ وسائل الشیعه، همان، ۸۱/۳ (باب ۲۰، حدیث ۳)؛

بحار الانوار، ۳۱۲/۸ (حدیث ۸۱) و ۲۴۹/۸۳ (حدیث ۱۲).

اساساً روایت فاقد سلسله سند است، از امام صادق نقل شده که با استناد به فرمایش رسول خدا ﷺ و یا مستقیماً، سواد و سیاهپوشی را (جز در سه مورد چکمه و عمامه و عبا) مطلقاً یا در نماز مکروه و ناروا شمرده است. (۱)

صفوان جمّال گوید: امام صادق علیه السلام در دومین باری که به کوفه انتقال داده شد و منصور دوانقی آنجا بود، زمانی که به هاشمیّه - مقرّ منصور - رسید، پایش را از رکاب بیرون آورده فرود آمد. سپس فرمود استری سپید رنگ مایل به خاکستری برایش آوردند و جامه‌ای سپید پوشید و قلنسوه‌ای سپید بر سر نهاد و بدین هیئت بر منصور وارد شد. زمانی که چشم منصور به حضرت افتاد گفت: هان به انبیا تشبّه جسته‌ای؟! امام فرمود: چه چیز مرا از فرزندان انبیا دور می‌دارد؟ آنگاه منصور اظهار داشت که می‌خواهم کسی را به مدینه گسیل دارم تا درختان آن را قطع، و اهل آن را اسیر سازد ... (۲)

داود رقی آورده است: شیعیان پیوسته از حضرت صادق علیه السلام در باب «لبس سواد» (پوشیدن سواد) سؤال می‌کردند. می‌گوید روزی دیدیم حضرت نشسته است در حالیکه جبه‌ای سیاه بر تن، قلنسوه‌ای مشکین بر سر، و چکمه‌ای سیاه با آستر مشکلی در پای دارد. سپس قسمتی از آن را پاره ساخت و فرمود: آگاه باش که پنبه آن نیز سیاه است، و مقداری پنبه سیاه از آن بیرون کشید. آنگاه افزود:

— بَيِّضُ قَلْبِكَ وَالْبَسُ مَا شِئْتَ! یعنی: قلبت را [به قبول ولایت ما، و براءت از اعدای ما] روشن و سپید کن، و هر چه خواهی بیوش! (۳)

۱. برای روایات دال بر کراهت لبس سواد در نماز و غیر آن، ر.ک، الفروع من الکافی، همان، ۴۰۳/۳ (حدیث ۲۹)؛ تهذیب الأحکام، همان، ۲/۲۱۳؛ وسائل الشیعه، همان، ۳/۲۷۸ (باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی).

۲. وسائل الشیعه، همان، ۳/۳۵۵، حدیث ۲، به نقل از فروع کافی. هاشمیّه، شهری بود در انبار که سفاخ آن را بنا کرده بود (التنبیه والأشراف، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، المكتبة التاريخية، قاهره ۱۳۵۷ ق - ۱۹۳۸ م، ص ۲۹۳).

۳. علل الشرایع، صدوق، همان، ۲/۳۴۷؛ وسائل الشیعه، همان، ۳/۲۸۰.

به قول حافظ شیراز:

مرد خداپرست که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه و، خواهی سیاه باش
 بروشنی پیداست که تعریض و مخالفت امام در جمیع این موارد، ناظر به
 سیاهپوشی رسمی و خاصی است که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد
 بستگی و اطاعت از حکومت جائرانۀ آنان بوده است. گفتنی است روایاتی که
 دلالت بر کراهت سیاهپوشی (جز در سه مورد عبا و عمامه و چکمه) از دیدگاه
 رسول خدا ﷺ دارد و توسط امام صادق نقل شده، نوعاً از حیث سند «مرسله» یا
 «مرفوعه» می باشد یعنی سلسله سند آن یا مفقود است و یا در آخر، گسسته و
 منقطع می باشد؛ گویی مخصوصاً نام راوی مطلب از شخص امام، مخفی نگهداشته
 شده است، و این امر، مؤید آن است که مسئله جنبه سیاسی و امنیتی داشته و بیان
 امام علیؑ ناظر به نفی شعار و سیره حکومت وقت بوده است. لهذا، آنجا نیز که
 حضرت، از سر تقیه، استفاده از شعار مزبور را در آن اختناق سخت اجازه می دهد با
 قید «بیض قلبک»، شیعیان را از قبول مشروعیت رژیم حاکم و خروج از خط مستقیم
 «تولی و تبری» برحذر می دارد (چنانکه مأمون نیز - به علامت انتقال قدرت از
 بنی عباس به آل علیؑ - رنگ سیاه را به سبز، که نشان سادات و علویین بود، تغییر
 داد). (۱)

اما نکته اساسی آن است که این نوع سیاهپوشی (در قالب قلنسوه سوداء و ...) هیچ ربطی به سیاهپوشی طبیعی و معمول شیعیان در عزای شهدای اهل البیت

→ مرحوم صدوق پس از نقل روایت فوق می نویسد: «امام همه این کارها را از روی تقیه انجام داده بود زیرا نزد دشمنان متهم به این امر بود که اعتقاد به سیاهپوشی [به عنوان شعار وابستگی به حکومت عباسی] ندارد لذا می خواست به بالاترین وجه ممکن، تقیه نماید و به همین علت پنبه درون چکمه را نیز سیاه کرده بود». و مرحوم شیخ حر عاملی می افزاید که: به قرینه ذیل حدیث، ممکن است عمل امام را حمل به اعلام جواز و نفی حرمت سیاهپوشی نمود (وسائل، همان، همانجا). اقول: ولایحی أن الحق مع الصدوق.

۱. برای آشنایی با گفتار مورخین در این باب، ر.ک، مستند الامام الرضاؑ، جمعه و رتبه: الشیخ عزیزالله العطاردی (المؤتمرالعالمی للامام الرضاؑ، الجزء الأول، مقدمه آقای عطاردی، صص ۱۰۷-۱۲۳.

عليه السلام نداشت و اصولاً، چنانکه قبلاً نیز در فصل ششم، بخش مربوط به سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر امام هفتم عليه السلام گفتیم، سیاهپوشی در عزای اهل بیت (و کلاً در عزای درگذشتگان) در همان زمان بنی عباس نیز عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است. لهذا همان سلیمان بن ابی جعفری که دستور می دهد اگر حاملین جنازه [بخوانید: عمال دستگاه بنی عباس] از تحویل پیکر امام کاظم خودداری کردند آنها را بزنید و «شعارهای سیاهشان را پاره کنید» (حَرِّقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ) - آری همو، خود گریبان چاک داده و «لباس سیاه پوشیده» (متسلباً) در پی جنازه مطهر امام به راه می افتد.

مسعودی، مورخ مشهور نیز، در مروج الذهب، به مناسبت مرگ مهدی عباسی (جانشین منصور دوانقی) می نویسد: «گویند مهدی، بر اثر مسمومیت درگذشت ... و حسنه - کنیزی - و دیگر خدمتکارانش، از سر جزع و بیتابی، در مرگ او جامه های موئین و سیاه پوشیدند. ابوالعتاهیه [شاعر مشهور عهد عباسی] در این باب گوید: رُحْنٌ فِي الْوَشْيِ وَ اصْبَحْنَ عَلَيْهِنَ الْمُسُوحُ ...

یعنی، آنان (تا دیروز) جامه برنقش و نگار ابریشمین در برداشتند و (امروز) پلاس عزا پوشیده اند. هرگرد سرکشی را بالأخره یک روز زمان سختی و درماندگی فرا خواهد رسید. تو، هر چند عمر نوح داشته باشی، هرگز جاودان نخواهی زیست؛ پس اگر ناچار از گریه وزاری هستی، برخویشتن گریه کن!». (۱)
مؤلف الأنباء فی تاریخ الخلفاء، در شأن صدور شعر فوق، آورده است که: مهدی

۱. مروج الذهب، مسعودی، همان، ۳/۳۰۹؛ تاریخ فخری ... ، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، ص ۲۴۶. براساس نوشته مقاتل الطالبیین (همان، ص ۴۳۱): «زینب، مادر حسین بن علی (شهید فخر)، زمانی که پدر و برادر و عموها و عموزادگان و همسرش به دست منصور به قتل رسیدند، پلاس پوشید و تا آخر عمر از تن بیرون نیاورد»؛ که با توجه به آنچه در فصل پنجم و ضمیمه شماره ۲ آمده، قاعدتاً پلاس عزای مزبور، سیاهرنگ بوده است.

عباسی در سال ۱۶۸ هجری به ماسبذان از ولایات جبال رفت و چون از آن مکان خوشش آمد، رحل اقامت افکند و کنیزش - خیزران - را بدانجا فرا خواند. خیزران در محرم ۱۶۹ با صد هودج حریر و پرنقش و نگار نزد خلیفه رفت و باهم بساط عشرت ساز کردند. اما روز سوم خلیفه خوابی هولناک دید که خبر از مرگ وی و ویرانی کاخ می داد. با دیدن آن خواب - که پیک مرگ وی بود - سخت آشفته شد و سه روز بعد درگذشت؛ و دیری نگذشت که خیمه و هودجها، در حالیکه بر آن پلاسها (ی عزا) افکنده شده بود، به بغداد بازگشت داده شد. ابوالعتاهیه، شعر «رحن فی الوشی و ...» را با مشاهده آن صحنه سرود. (۱)

فصل نهم:

نتیجه مباحث گذشته

گفتیم که:

۱. قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عموم مسلمین واجب شمرده و آن را در حکم اجر زحمات گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه هدایت امت دانسته است: **قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى**. پیداست که عشق و دوستی شروط و لوازمی دارد، و یکی از مهمترین این شروط، همدلی و همنوایی با آن بزرگواران در ایام شادی و اندوه است. بر این اساس، بایستی در عزای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبان گفتار و کردار و ... پوشاک نشان دهیم. مقصود از اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت علیهم السلام در لباس و پوشاک این است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا، یا دیگر ایام عزا، به گونه‌ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوه پوشش آن، عرف و عادت اجتماع، آن را نشان همدردی با بستگان عزیز از دست رفته می‌شمارد ...

۲. رنگ سیاه از جهات گوناگون آثار و خواص مختلفی داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مواردی خاص از آن بهره گرفته می‌شود. فی المثل، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیاء است و بانوان عفیف و هوشمند مسلمان، رنگ لباسهای رو را از چادر و روسری گرفته تا پیچه و مقنعه و ...، رنگهای تیره (سیاه یا سرمه‌ای پر رنگ) بر می‌گزینند تا اندامشان از چشم نامحرمان پوشیده‌تر و در نتیجه گوهر عفافشان در درج عصمت محفوظتر باشد. نیز رنگ سیاه، در میان رنگها، شکوه و هیبتی بیشتر دارد و از همین روی، فی المثل، عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و به تبع آنان سادات به رنگ تیره بوده و هست.

از دیگر خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که ذاتاً رنگی حزن آور و دلگیر، و مناسب با عزا و ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از این رنگ در نقاط مختلف جهان به نشانه اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می‌شود و هر چه هم زمان بیشتر می‌گذرد این رسم، عمومیت و جهانیتر می‌گردد، به گونه‌ای که امروزه تقریباً در میان کلیه ملل و اقوام متمدن به هنگام عزا از همین رنگ استفاده می‌شود.

از ملل و اقوام دیگر که بگذریم، شعر و لغت و تاریخ و حدیث نشان می‌دهد که اعراب (از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز) از دیرباز، رنگ سیاه را رنگ عزا می‌شناخته‌اند و این معنی، گذشته از شواهد تاریخی بسیار، از بررسی لغوی واژه‌هایی چون جِداد و سِلاب، و نیز ملاحظه اشعار گوناگون تازی بوضوح برمی‌آید.

۳. شعر و لغت و تاریخ و سیره و حدیث، همچنین بوضوح نشان می‌دهد که سیاهپوشی در سوگ شهدای اهل بیت علیهم السلام بویژه سالار شهیدان علیهم السلام، رسم و سیره جاری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان و شیعیان آنان بوده و این بیت شریف در ایام عزا به رسم معمول در میان عرب تاسی می‌جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای آل الله یاد می‌کند، سیاهپوشی دختر ام سلمه و رقیبه رسول الله (زینب) و زنان انصار در سوگ حمزه سید الشهداء علیهم السلام و پس از آن نیز سیاهپوشی اسماء بنت عمیس در عزای شوی خویش (جعفر طیار علیهم السلام) پس از جنگ موته است.

تاریخ اسلام، گذشته از دو مورد فوق، و نیز سیاهپوشی رسول خدا در آخرین روز عمر (که به نظر می‌رسد جنبه اظهار اندوه از مصائب قریب الوقوع خاندان خویش را داشته)، موارد زیر را از سیاهپوشی بنی هاشم و هواداران آنان در همان زمان ائمه اطهار علیهم السلام ثبت کرده است:

- الف - سیاهپوشی زنان پیامبر علیهم السلام در سوگ آن حضرت.
- ب - سیاهپوشی همسر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب در سوگ فرزندان کوچک خویش.
- ج - سیاهپوشی حسنین علیهم السلام در سوگ مولای متقیان علیه السلام.
- د - سیاهپوشی هاشمیات در عزای امام مجتبی علیه السلام.
- ه - سیاهپوشی هاشمیات در شام و مدینه در عزای امام حسین علیه السلام.
- و - سیاهپوشی امام سجاد علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام.
- ز - سیاهپوشی ام سلمه در عزای امام حسین علیه السلام.
- ح - سیاهپوشی یکی از غلامان شیعه یزید در سوگ امام حسین علیه السلام.
- ط - سیاهپوشی دوستان محمد بن علی (نواده ابن عباس) در مرگ وی.
- ی - سیاهپوشی شیعیان و نیز فضل بن عبد الرحمن (شیخ و بزرگ بنی هاشم) در سوگ زید فرزند امام سجاد علیه السلام.
- ک - سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی.
- ل - توصیه سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم علیهم السلام) شیعیان را به سیاهپوشی در عزای سید الشهداء.
- م - سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر در تشییع پیکر امام کاظم علیه السلام.
- در طول دوران غیبت پیشوای دوازدهم (عج) نیز، شواهد تاریخی بسیاری (خاصه در شعر و ادب شیعی) می توان جست که حاکی از سیاهپوشی - به مثابه شعاری عام و رایج در میان شیعه - در سوگ سالار شهیدان علیه السلام است. به گونه ای که این معنی حتی در نقش نگین سیاه شیعیان نیز منعکس بوده است:
- اننا غروى شديدا السواد وقد كنت ابيض مثل اللجين
و ما كنت اسود، لكنتى صبغت سواداً لقتل الحسين علیه السلام

۴. شواهد متعدد تاریخی فوق، من حیث المجموع، اطمینان بخش و قطع آور

بوده و حتی برخی از آنها، همچون روایت محاسن برقی، مستقلاً قابل استناد و استدلال فقهی است و لذا چنانکه در فصل بعد خواهیم دید پاره‌ای از فحول فقیهان بر پایه آن فتوا داده‌اند. از ملاحظه این شواهد تاریخی نتیجه می‌گیریم که:

اولاً، سیاهپوشی در عزای اهل بیت علیهم السلام - بویژه شهادت سالار شهیدان علیهم السلام - سیره جاری و مستمر خاندان پیامبر ﷺ و دوستان و پیروان آنان بوده و تاریخ، بکرات، وجود این سیره را در عصر پیامبر ﷺ و زندگی امامانی چون امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد علیهم السلام و خانواده آنان ثبت کرده است. پیداست که این بزرگواران با موازین شرع کاملاً آشنا بوده بلکه خود میزان شرع بوده و عمل آنان برای دیگران حجت است و سیاهپوشی هاشمیّات نیز در مرأی و مسمع معصومین علیهم السلام صورت گرفته و با سکوت (بلکه همدلی) امام، مهر تأیید خورده است. بنابراین، فرمایشاتی که از رسول گرامی اسلام یا امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام در کراهت لباس سیاه وارد شده (و به قولی، ظهور در «حرمت» دارد)، به اصطلاح فقهی با سیره مزبور «تخصیص» خورده است و شامل مورد سیاهپوشی در عزای شهدای اهل البیت علیهم السلام نمی‌شود (همانگونه که مواردی نظیر پوشیدن عمامه و عبا و چکمه سیاه، در کلام خود پیامبر و ائمه، از حکم کراهت استثنا شده است).

ثانیاً، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل الله دهها سال پیش از ظهور سیه جامگان عباسی (و حتی انعقاد نطفه آنان) در میان شیعه مرسوم بوده و حدود هفتاد سال پیش از آنکه آل عباس این اشعار را مستمسک دستیابی به مقاصد سیاسی خویش قرار دهند، در میان اهل بیت سید الشهداء علیهم السلام به این شعار عمل می‌شده است. و با توجه به اینکه همیشه اشیای تقلبی، کپیه‌ای از اشیای اصیل بوده و به اصطلاح، اصلی دارند (و هیچکس اسکناس «هفت تومانی»! نمی‌سازد) سیاهپوشی بنی عباس نیز تقلیدی (البته مزورانه) برای رسیدن به مقصود، از رسم معمول در میان اهل بیت و دوستان آنان بوده است.

بر این اساس، اشکال برخی کسان به سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمه اطهار علیهم السلام به این عنوان که «این عمل پیروی از شعار بنی عباس است!» و «منشأی جز سیاهپوشی ابو مسلم ندارد!» از نظر تاریخی یک «داوری ناصواب»، بلکه مصداق «تحریف حقیقت»، بوده و از نظر شرعی نیز «حکمی ناروا» است. زیرا آن روز که امام مجتبی علیه السلام در سوگ امیر مؤمنان علیه السلام سیاه پوشید و یا، بر پایه روایت معتبر «محاسن برقی»، هاشمیات در مصیبت کربلا پلاس تیره بر تن کردند و آن را در زمستان و تابستان بیرون نیاوردند، چنانکه گفتیم هنوز نطفه سیاه جامگان عباسی بسته نشده بود! در یک کلام، بر عکس آنچه این گونه کسان توهم کرده‌اند، باید گفت که این بنی عباس بودند که از شیعه تقلید کردند و نه بالعکس؛ و براساس توضیحاتی که گذشت، اصولاً سیاهپوشی بنی عباس - که روز اول، عنوان عزا در سوگ شهدای اهل بیت علیهم السلام را داشت - خود، به لحاظ تاریخی، قرینه‌ای حاکی از رواج سنت سیاهپوشی در میان شیعه است.

ثالثاً، چنانکه قبلاً بتفصیل دیدیم، سیاهپوشی عباسیان در حقیقت دو مرحله داشته است: مرحله پیش از رسیدن به قدرت؛ و مرحله پس از دستیابی به آن. در مرحله نخست، سیاهپوشی آل عباس و پیروان آنان، عمدتاً جنبه اعتراض به مظالم بنی امیه و اظهار اندوه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام را داشت. با پیروزی آل عباس و حصول انتقام از خاندان اموی، دیگر وجهی برای ادامه سیاهپوشی (جز در ایام وفیات) باقی نماند و بنابراین بایستی سران دولت عباسی به سیاهپوشی خویش پایان می‌دادند. اما چنین نشد و سیاهپوشی - به شکل و شیوه‌ای خاص، متمایز از سیاهپوشی معمول شیعیان - در قالب کلاه‌های مخروطی دراز و سیاه‌رنگ (قلنسوه سوداء) و مجبه‌های جلو باز منقوش به برخی آیات قرآن (سواد) شعار معمول عباسیان گردید و به نشانه بستگی و اطاعت مردم از رژیم جدید، الزامی شد.

در اینجا است که ائمه شیعه (از امام صادق به بعد) با این شعار خاص سیاسی

تحمیلی (که نشان بستگی به خلافت جور بوده، و چنانکه دیدیم، عرفاً و عنواناً نیز از سیاهپوشی معمول شیعه در عزای اهل البیت جدا و ممتاز بود) در افتادند و با اطلاق عناوینی چون «لباس اهل النار» به آن، شیعیان را از عمل به زئ و شعار مزبور - بویژه در نماز - بر حذر داشتند و در عین حال، در موارد تقیه، به شرط حفظ تولی و تبری قلبی، پوشیدن آن را مجاز شمردند.

اما نکته این است که تعریض امام در این گونه تحذیرها، صرفاً متوجه شعار سیاسی مزبور بود که نشان از وابستگی به حکومت عباسیان داشت؛ و نه متوجه سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمه علیهم السلام که در همان زمان بنی عباس نیز - عرفاً - از شعار سیاسی مزبور تمایز و تفاوت داشت. بر این اساس، باید گفت: روایاتی که از امام صادق علیه السلام در مذمت سیاهپوشی وارد شده و ضمن آن بر «قلنسوة سوداء» و یا «مِطْرٍ اسود»، عنوان «لباس اهل النار» اطلاق گشته، ناظر به زئ خاص عباسیان بوده و به اصطلاح فقهی، بکلی از رسم سیاهپوشی معمول شیعه در وفیات ائمه علیهم السلام «منصرف» است، و در نتیجه نمی توان این گونه روایات را، محمل تخطئه و رد سیاهپوشی در سوگ امامان قرار داد («الفقیه من عرف معاریض کلامنا»، و «اعقلوها عقل درایة لا عقل روایة»...). بگذریم که اینک، قرنهایست که عباسیان (باقتل عام هلاکو در بغداد به سال ۶۵۶، و کشتار سلیم عثمانی در مصر به سال ۹۲۲ ق) به گورستان تاریخ پیوسته‌اند و از آنها جز در افسانه‌ها - آن هم، افسانه‌هایی تلخ و سیاه و سرد - نشانی نمانده است، و آنچه که در محیطهای شیعه نشین فعلی، در ایام عاشورا و ۲۸ صفر و ۲۱ رمضان و ... دیده می شود، یکسره اعلام عشق و اظهار عزا در فقد ائمه نور علیهم السلام است.

آن جمع نیرنگباز و جاه پرست - عباسیان را می گویم - که بر دریای احساسات پاک شیعیان ناو راندند و پس از رسیدن به ساحل مقصود، آن دریا را به خون کشیدند، قرنهایست که رفته‌اند و نشانی از آنان در عرصه حیات و زندگی بر جای نیست، چندانکه گویی هرگز از مادر نزاده‌اند! ولی نام و یاد سالار شهیدان علیه السلام

و فرزندان پاک وی علیه السلام چونان اشعه خورشید بامداد، هر لحظه روبه گسترش است:

كذب الموت فالحسين مخلد كلما مرّت الدهور تجدد!

قرآن بخوانیم، که بهترین «حُسن مَطَّلَع» و «خیر ختام» است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا: كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ... (ابراهيم: ۲۴ - ۲۶).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ [وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ] (توبه: ۳۳، فتح: ۲۸، صف: ۹).

تتمیم کلام در باب نظریه اسلام پیرامون سیاهپوشی، در واپسین فصل این دفتر

-فصل چهاردهم - خواهد آمد.

فصل دهم:

استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان) در فتاویٰ علما

(سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان) راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی است، صلوات الله علیهم اجمعین.

✽ سید محمد کاظم یزدی (صاحب مروه)

جمع کثیری از علمای اعلام و فقهای عظام شیعه، پوشیدن لباس سیاه در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام را نه تنها «مباح» بلکه «مستحب» شمرده‌اند و بعضاً این نظر را با عمل و کردار خویش نشان داده‌اند.

فقهای زیر، به طور مکتوب (در قالب فتاویٰ صریح یا وصیت و سفارش، به گونه آشکار یا به اشاره و تلویح و تقریر، به نثر یا به نظم) سیاهپوشی در عزای ابی عبدالله علیه السلام را تأیید کرده‌اند:

۱. سیف بن عمیره (از اصحاب امام صادق و کاظم علیه السلام و از فقهای شیعه در عصر آن دو بزرگوار) در قصیده‌ای که در سوگ سالار شهیدان علیه السلام سروده است:
و البس ثياب الحزن يوم مُصابه مابین اسود حالکِ او اخضر
معرفی شخصیت سیف و ابیات دیگر قصیده وی در فصل ششم و ضمیمه شماره ۳ آمده است.

۲. علامه رضی الدین سید بن طاووس (متوفی سال ۶۶۴ ق) در مقدمه کتاب لهوف و نیز کتاب اقبال و کشف المحجّة. عبارات مرحوم سید قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

۳. آیه الله شیخ لطف الله میسی عاملی (متوفی ۱۰۳۲) فقیه متبحر عصر صفوی، و از معاصران و معتمدان شیخ بهائی، که شیخ بهائی (به گفته صاحب فوائد

الرضویه) مردم را به اورجوع می داد، در شعری خطاب به هلال کمسوی ماه محرّم (که قبلاً نیز، در فصل پنجم، به مناسبت بحث از «حداد» مذکور افتاد) می گوید: چه شده که مکدر می نمایی و گویی جامه عزا پوشیده ای؟! آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع گشته و انده گنانه، در سوگ وی لباس سیاه بر تن کرده ای؟

أهلّ شهر العشر مالک کاسفاً حتی کأنک قد کسیت حدادا؟!
 أفهل علمت بقتل سبط محمد صلی الله علیه و آله فلبست من حزنٍ علیه سواداً!

۴. علامه شیخ فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵) در منتخب، عبارات وی نیز قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

۵. مرجع بزرگوار شیخ یوسف بحرانی معروف به محدث و محقق بحرانی (م ۱۱۸۶) در حدائق.

مرحوم بحرانی، پس از نقل روایات دال بر کراهت پوشیدن لباس سیاه در نماز و غیر آن، می نویسد:

اقول: لا یبعد استثناء لبس السواد فی ماتم الحسین علیه السلام من هذه الأخبار لما استفاضت به الأخبار من الأمر باظهار شعائر الأحران علیه و یؤیّده ما رواه شیخنا المجلسی (ره) عن البرقی فی کتاب المحاسن أنه روی عن عمر بن زین العابدین علیه السلام ... (۱)

۶. آیه الله سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه (م ۱۲۲۶) فقیه برجسته عصر فتحعلیشاه که آرای فقهی وی مورد بحث فقیهان بوده و هست، در شعری که قبلاً در فصل پنجم به مناسبت بحث «حداد» گذشت، می گوید: نور خدا (امام حسین علیه السلام) رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامه حداد پوشد:

فلبس الدنيا ثياب حدادها فالنور - نور الله - غیب فی الثری

۱. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر

۷. علامه شیخ خضر عفاکوی (متوفی ۱۲۵۵ ق) در «ابواب الجنان و بشائر الرضوان».

شیخ خضر بن شلال عفاکوی نجفی از شاگردان برجسته سید بحر العلوم و کاشف الغطاء است که از اصحاب سرّ مرحوم سید و شاگردان مجاز به اجتهاد کاشف الغطاء بوده است. علما و تراجم نگاران بزرگ شیعه (نظیر شیخ علی آل کاشف الغطاء در الحصون المنیعة، سید حسن صدر در تکمله، محدث نوری در دارالسلام، و شیخ آقا بزرگ در الکرام البررة) وی را به صفت تبخّر در فقه و حسن شهرت به زهد و تقوی و کشف و کرامت ستوده‌اند. فی المثل، مرحوم نوری در دارالسلام از وی اینچنین یاد می‌کند: «شیخ محقق جلیل و عالم مدقق نبیل، صاحب کرامات باهره، از رجال برجسته و علمای ربّانی شیعه بود و در عداد کسانی قرار داشت که ضرب المثل زهد و تقوی و استجابت دعایند...» (۱)

مرحوم عفاکوی در فصل ششم، قسمت چهارم از کتاب ابواب الجنان چنین می‌نویسد:

«آنچه شکی در آن نیست و روایات و اخبار بسیار و روش بزرگان در گذشته دلالت بر آن دارد، استحباب بر سر و سینه زدن و لباس سیاه پوشیدن و اظهار حزن و اندوه نمودن در مصیبت (سید الشهداء علیه السلام) است...».

۸. آخوند ملا آقا شیروانی مشهور به فاضل دربندی (متوفی ۱۲۸۵ یا ۶) در «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» معروف به «اسرار الشهادة» (۲).

۹. علامه شیخ محمد حسین کاظمینی معروف به محقق کاظمی (متوفی ۱۳۰۸ ق) در هدایة الأنام فی شرح شرایع الإسلام.

وی می‌نویسد: و فی استثناء لبسه فی مآتم الحسین علیه السلام و نحوه وجه غیر بعید کما

۱. طبقات اعلام الشيعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار المرتضیٰ للنشر، الطبعة الثانية، مشهد ۱۴۰۴ ق)

فی حدائق لما دلّ علی اظهار شعائر الحزن علیه عليه السلام و لما روی من لبس نساء بنی هاشم السواد و لم یغیّرنها فی حرّ او برد و كان زين العابدين عليه السلام يصنع لهن الطعام فی المأتم و لم ینکره عليه السلام علیهن ... (۱)

۱۰. مرجع عالیقدر شیخ زین العابدین مازندرانی حائری (متوفی ۱۳۰۹) در رساله ذخیره المعاد.

در صفحه ۵۳۹ رساله ذخیره المعاد مرحوم مازندرانی - که سه تن از مراجع بزرگ شیعه (میرزای شیرازی اول، صاحب عروه، و آقا سید اسماعیل صدر) بر آن حاشیه دارند - چنین می خوانیم:

سؤال: ماتم کردن در مجالس عزا در غم امام حسین عليه السلام و دیگر معصومین عليهم السلام یعنی دست بر سینه زدن، و همچنین دست بر سر و روی زدن و جامه سیاه و نیلّه [= کبود] و سبز پوشیدن - سوای عمامه و عبا - در غم و عزای امام حسین عليه السلام شرعاً جایز است یا نه؟ و اگر جایز نیست کسانی که همچو عمل می کنند عاصی می شوند یا نه؟

جواب: ضرر ندارد و معصیت نیست، بلکه مستحب است.

از مراجع سه گانه مزبور، میرزا و صاحب عروه هیچیک بر پاسخ مرحوم مازندرانی حاشیه ای نزنده و آن را پذیرفته اند. و مرحوم صدر، با حاشیه زیر، صریحاً به تأیید آن نیز پرداخته است: گذشت که در خبر است که: علی مثل الحسین عليه السلام فلتلطم الحدود و تشق الجيوب (صدر).

۱۱. مرجع عالیقدر میرزای شیرازی اول (متوفی ۱۳۱۲)، که فتوای مرحوم

حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد را امضا کرده است.

۱۲. علامه میرزا ابوالفضل تهرانی (متوفی ۱۳۱۷) در شفاء الصدور فی شرح

زیارة العاشور:

«و لبس جامه سیاه و سیاهپوشی خانه ها، از بابت قیام به وظیفه عزاداری است

و تعظیم شعار و احیای امر ائمه؛ و ادله کراهت لبس ثياب سود - با اینکه در بعض آنها اشعار به ترک سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند - حکم واقعة فی نفسه، و لولا المعارض، با ملاحظه طرّیانِ عنوانِ عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم. لهذا، جماعتی از فقها مثل صاحب جواهر و غیره فتوا داده‌اند در باب حداد - که بر معتدّه به عدة وفات واجب است، و لازم او ترک تزین است به ملابس مصبوغه - که این، به حسب عادات مختلف می‌شود، و وظیفه آن است که او لباس عزا بپوشد، خواه سیاه باشد یا غیر او ... و چون در این عهد، لباس سیاه جامه معزّی است پس پوشیدن جامه سیاه مستحب است نظر به عمومات باب ... (۱)

۱۳. علامه محدث نوری (متوفی ۱۳۲۰) در مستدرک الوسائل.

وی پس از ذکر روایاتی چند که حاکی از حسن و رجحان پوشیدن لباس مشگی در عزای سالار شهیدان علیه السلام است می‌نویسد:

قلت: و فی هذه الأخبار و القصص اشارة او دلالة علی عدم کراهة لبس السواد، او رجحانه حزناً علی ابی عبدالله علیه السلام کما علیه سیرة کثیر فی ایام حزنه و مأتمه ... (۲)

۱۴. علامه حاج سید اسماعیل عقیلی نوری (متوفی ۱۳۲۱) در وسیلة المعاد فی شرح نجات العباد.

این فقیه محقق، پس از نقل اخبار و اقوال در کراهت لبس سواد می‌نویسد:

اقول: و ینبغی استثناء لبس السواد فی مأتم الحسین علیه السلام ...

و پس از آنکه نظری همچون نظر محدث بحرانی می‌دهد، می‌افزاید: و یؤیدہ ایضاً ما ورد من الأمر بلبس الحزین علی اهل البحار و البراری بعد شهادته علیه السلام بنداء الملائكة کما هو مذکور فی کتب المصیبة. (۳)

۱. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور (مبئی ۱۳۰۹ ق) ص ۳۲۴.

۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳/۳۲۸.

۳. وسیلة المعاد فی شرح نجات العباد (تهران ۱۳۲۴ ق) ۲/۱۷۰.

۱۵. علامه سید محمد جعفر طباطبائی حائری (متوفی ۱۳۲۱) در ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الأئمة الأمجاد علیهم السلام. (۱)
۱۶. شمس العلماء سید محمد حسین نصیر آبادی لکهنوی ملقب به بحر العلوم (متوفی ۱۳۲۵) که رساله‌ای در عدم کراهت سیاهپوشی در ماتم حسین علیهم السلام دارد. (۲)
۱۷. مرجع عالیقدر حاج شیخ محمد علی غروی نخجوانی (متوفی ۱۳۳۴) در الدعاء الحسينية. (۳)

در این کتاب - که شامل سؤال و جوابهای متعددی در باب اسرار شهادت

→ کتاب المآثر و الآثار، نوشته اعتماد السلطنه وزیر انطباعات عهد ناصری (به کوشش ایرج افشار، همان، ۲۱۳/۱) در معرفی مرحوم آیه الله حاج سیداسماعیل عقیلی چنین می نویسد: «از مردم مازندران؛ عالمی عامل است و فقیهی فاضل. چندی در دار الخلافه تهران مقیم بوده و فعلاً در عتبات مقدسه عراق مجاورت گزیده. تألیفات چند به فارسی در عقاید و اخلاق ساخته و برخی از ارباب توفیق به طبع کتب او پرداخته اند.»

۱. این کتاب، در سالهای اخیر به همت جناب حجة الاسلام حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (حائری فحّام) به طبع رسیده است، با مشخصات کتابشناسی زیر:

ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الأئمة الأمجاد علیهم السلام، سید میرزا محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی «حائری فحّام»، مطبعة علمیه، قم ۱۴۰۴ ق.

۲. ر.ک، تکملة نجوم السماء فی احوال العلماء، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمه آیه الله مرعشی نجفی (بصیرتی، قم، بی تا) ۲/۲۴۸-۲۵۰.

۳. طبع مطبعة مظفری، بمبئی ۱۳۳۰ ق. این کتاب، اخیراً به تاریخ محرم ۱۴۰۶ در قم، به ضمیمه فتاوی مراجع تقلید عصر اخیر در باب عزاداری سید الشهداء علیهم السلام، تجدید چاپ شده است. با مشخصات زیر:

الدعاء الحسينية، آیه الله حاج شیخ محمد علی نخجوانی قدس سره، به ضمیمه فتاوی مراجع عالیقدر پیرامون عزاداری سید الشهداء علیهم السلام، ناشر: هیئت قمر بنی هاشم علیهم السلام، قم، محرم ۱۴۰۶ ق.

حضرت سید الشهداء، ثواب عزاداری بر آن حضرت، و حکم شرعی انواع عزاداریهای مرسوم در بین شیعیان می باشد - از مرحوم نخجوانی سؤال شده است که:

جعلت فداک، جامه سیاه و نیلی و سبز پوشیدن سوی عمامه و عبا در غم و عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر حضرات معصومین علیهم السلام مکروه است یا نه؟ و موجب قلت ثواب عبادت می شود یا نه؟

و ایشان در پاسخ، با اشاره به حدیث کامل الزیارة (الا یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ رسول الله صلی الله علیه و آله مذبح) و نیز حدیث محاسن برقی (سیاهپوشی هاشمیّات در سوگ امام حسین علیه السلام) آورده اند که:

پس تمام انبیا علیهم السلام و اولیا و اوصیا و حضرت فاطمه زهرا و پدر و شوهر و اولاد او (سلام الله علیهم) و قبور شریفه ایشان و بیت و مقام و زمزم و مشعر الحرام سیاهپوش و اظهار تعزیه داری بر حضرت امام حسین علیه السلام و هر چه به عنوان تعزیه داری حضرت امام حسین علیه السلام داخل شد، لباس یا غیر لباس، مکروه نمی باشد بلکه مستحب مؤکد و موجب کثرت ثواب عبادت است.

۱۸. مرجع عالیقدر آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه (متوفی ۱۳۳۷) در آخر رساله منهج الرشاد (نوشته مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری) و نیز در پاسخ به استفتای سید حسین عابد هندی از حکم شرعی سیاهپوشی در ماتم سالار شهیدان علیه السلام.

الف - در آخر رساله منهج الرشاد، استله و اجوبه‌ای از مرحوم صاحب عروه آمده است که در ص ۱۲ آن چنین می خوانیم:

«لباس سیاه پوشیدن در ماه محرم به قصد اظهار حزن و عزاداری، بعید نیست راجح باشد، چون تحزن در آن ایام راجح است و به لباس سیاه محقق می شود؛ و بنابراین ممکن است دعوی انصراف در ادله داله بر کراهت پوشیدن لباس سیاه ماعدای مستثنیات. با اینکه از بعضی اخبار خاصه نیز مستفاد می شود. (چنانچه) در بعضی روایات است که اهل بیت علیهم السلام سیاهپوش بودند تا آنکه سر عبیدالله بن

زیاد (لعنه الله) را آوردند (و بنابراین) بر فرض عموم، مختص می باشد. (حاصل) اینکه کراهت معلوم نیست، بلکه رجحان آن بعید نیست، و الله العالم».

ب - سید عابد حسین هندی، ساکن لکهنو، می پرسد:

چه می فرمایند علمای دین مبین و فضلالی شرع متین در این مسئله که در ایام ماه محرم برای غم مظلوم کربلا، غریب نینوا، لباس سیاه به این غرض پوشیدن که موجب گریه و بکا باشد و صورت اهل عزازگرد و خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدا - علیهم الصلوة و السلام - می باشد و هم باعث ثواب خواهد شد یا نه؟ بئینوا توجروا .

و مرحوم صاحب عروه در پاسخ می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، بلی راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی است، صلوات الله عليهم اجمعین، به لحاظ اینکه نوعی از اظهار مصیبت و حزن است و از بعض اخبار هم مستفاد می شود رجحان و مطلوبیت آن و بنابراین پوشیدن لباس سیاه به غرض مذکور مستثنی است از اخبار دالّه بر کراهت لباس سیاه ما عداى عبا و چکمه و عمامه، و الله العالم.

[سجع مهر:] محمد کاظم الطباطبائی (۱)

- ۱۹ . مرجع عالیقدر آقا سید اسماعیل صدر (متوفی ۱۳۳۸)، که فتوای مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد را تأیید کرده اند.
- ۲۰ . مرجع عالیقدر میرزا محمد تقی شیرازی حائری معروف به میرزای شیرازی دوّم، رهبر ثوره عشرين در عراق (متوفی ۱۳۳۸) ایضاً در حاشیه بر رساله ذخیره المعاد.

۱ . از جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج سید عبد العزيز طباطبائی - حفيد مرحوم صاحب عروه - که سند فوق را جهت استنساخ در اختیار ما قرار دادند تشکر می کنیم، ضمناً، کلیشه استفتای سید عابد حسین و پاسخ سید در صفحه بعد آمده است.

چه میفرمایند علمای دین مبین و فضلاء شرع متین درین مسئله که در ایام
ماه محرم برای غم مظلوم کربلا غریب نشینوالباس سیاه باین غرض پوشیدن
که موجب گریه و بکا باشد و صورت اهل عزرا گردد و خوشنودی بپذیرند
و آنکه بدها علیهم الصلوة والسلام می باشد و هم باعث ثواب خواهد شد یا نه -

بیتاوا تو جروا
بسم الله الرحمن الرحیم
بیان در وجوب پوشیدن سیاه در ایام محرم
لکن این پوشیدن سیاه در ایام محرم
بسیار از آنست که در بعضی بلاد
مشاورین و مشورین و مشورین
و نیز این پوشیدن سیاه در ایام محرم
بسیار از آنست که در بعضی بلاد
بسیار از آنست که در بعضی بلاد
بسیار از آنست که در بعضی بلاد

سیدعابد حسین خلف جناب نواب مولوی سید محمدی حسین صاحب طبر
داماد نواب تاج محل صاحب مرقوم ساکن شهر لکنو محلک پانانال آهنی در رانده
مورخه ۱۳ صفر المظفر ۱۲۲۰ هجری

میرزای دوّم خود نیز در ایام محرم و صفر و ایام فاطمیه مشکى مى پوشید. (۱)
 ۲۱. آیه الله حاج میرزا محمد ارباب قمى در اربعین حسینیه (متوفى ۱۳۴۱).
 مرحوم ارباب (از فقهای برجسته و دل آگاه قم در عصر اخیر، و مصحح بحار
 طبع کمپانى) در کتاب مزبور مى نویسد:

ایام عاشورا ایام حزن و اندوه ائمه طاهرین ما بوده و شایسته باشد دوستان
 و پیروان ایشان ادای این عمل به آداب وارده شرعیه نمایند. چنانکه در حدیث
 مذکور شد که حضرت کاظم علیه السلام بعد از هلال محرم، خندان دیده نمى شد و
 روز بروز آثار حزن و اندوه در جبهه مبارکش افزون مى شد و در خبری وارد شده
 که هر روز که حضرت صادق علیه السلام اسم حسین را مى شنید تا شام دیگر تبسم
 نمى کرد، و در بعض روایات «البسو اثواب الحزن» وارد شده. پس پوشیدن
 جامه های سیاه و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر آن
 موضع ندارد و فتوای بعضی به کراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مُصاب
 الحسین از باب تجمّد (جمود ورزیدن) بر ظواهر و ضعیف المآخذ است و در
 کتاب محاسن برقى و وسائل حرّ عاملی (ره) روایت شده که زنان بنی هاشم بعد
 از واقعه کربلا سیاه پوشیدند و سید العابدین علیه السلام برای آنها طعام ماتم فرستاد و
 شیخ طوسی - قدس سرّه القدوسی - در کتاب تهذیب روایت از امام صادق علیه السلام
 نموده که فرمود: «و لقد شققن الجيوب و لظمن الخدود الفاطمیات علی
 الحسین بن علی علیه السلام و علی مثله تشقّ الجيوب و تلظم الخدود». یعنی
 فاطمیات گریبان چاک زدند و سیلی بر روهای خود زدند در شهادت حسین علیه السلام
 و بر مانند حسین سزاوار است این دو کار ... (۲)

۱. ر.ک.، نجات الأمة فی اقامة العزاء علی الحسین و الأئمة علیهم السلام، حاج سید محمد رضا حسینی

حائری «اعرجی فحام» (قم ۱۴۱۳ ق - ۱۳۷۱ ش) ص ۹۶.

۲. اربعین حسینیه یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب (انتشارات اسوه، وابسته به

سازمان اوقاف و امور خیریه، قم ۱۳۷۲ ش) ص ۲۶.

۲۲. علامه شیخ عبدالله مامقانی صاحب تنقیح المقال (متوفی ۱۳۵۱) در رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر. متن این رساله در پایان همین فصل آمده است.

۲۳. سید حسن صدر (متوفی ۱۳۵۴) در تبیین الرشاد فی استحباب لبس السواد علی محمد و آله الأمجاد. (۱)

۲۴. علامه شیخ جعفر نقدی، فقیه - ادیب - نویسنده و شاعر مشهور عصر اخیر (متوفی ۱۳۷۰) در مراثی محکم و استواری که به مناسبت قضیه عاشورا و سوگ سالار شهیدان دارد، در شعری که به مناسبت حلول ماه محرم سروده گوید، آل امیه، به بنی هاشم - که پیامبر اسلام، بهترین خلق و سرور بزرگان، از آنان بود - حسد ورزیدند و یزیدشان بر آن شد که نام و یاد پیامبر را محو کرده و کفر و الحاد را جایگزین توحید سازد. اما با قیام سبط پیامبر و شهادت وی در کربلا، پرچم هدایت برپا و نام پیامبر احیا گشت. پس بر جمیع امت اسلام فرض است که در روز عاشورا، جامه سیاه عزا پوشند:

حسدت أمة هاشماً بنبيها	خیر البریة سید الأمجاد
و یزیدها قد رام یحو ذکره	و یبدّل التوحید بالألحاد
و بنهضة السبط الشهيد و قتله	قام الهدی و اسم النبی الهادی
فعلی جمیع بنی الهدی أن یلبسوا	فی یوم مصرعه ثیاب حداد ^(۲)

۲۵. مرجع و مصلح عالیقدر شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۸۲) در حاشیه بر عروة الوثقی.

۱. ر.ک، الذریعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار الأضواء، بیروت) ۳/۳۳۳؛ ارشاد العباد ...، سید میرزا

محمد جعفر طباطبائی حائری، همان، ص ۵۳.

۲. ادب الطف او شعراء الحسین، سید جواد شبر، همان، ۱۰/۷. اشعار دیگری از مرحوم نقدی قبلاً

در همین کتاب گذشت.

۲۶. آیه الله شیخ مجتبی لنگرانی (متوفی ۱۴۰۶ق). (۱)

۲۷. مرجع عالیقدر سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی (متوفای

۱۴۱۱ق) در وصیتنامه مشهور خویش.

سیاهپوشی آن فقیه دل آگاه و شیفته اهل بیت علیهم السلام در ایام عزا در حسینیه جنب منزلشان مشهود همگان بود و حقیر، کراراً، چهره شدیداً غمگین و عزادار آن مرحوم را با لباس مشکین در دهه اول محرم و آخر صفر در حسینیه مزبور زیارت کرده‌ام. در وصیتنامه آن مرحوم نیز، با اشاره به فرزندشان، می‌خوانیم که:

«سفارش می‌کنم او را به اینکه لباس سیاهی که در ماه محرم و صفر می‌پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبت‌های آل رسول اکرم ﷺ با من دفن شود». (۲)

۲۸. مرجع عالیقدر حاج سید محمد رضا گلپایگانی (متوفی جمادی الثانیه

۱۴۱۴) در پاسخ به استفتا از محضرشان در باب حکم شرعی سیاهپوشی.

این فقیه معظم که در سالهای اخیر عمر، صدر نشین مسند مرجعیت عامه تشیع گردید، و نزد اهل فن به دقت نظر و سعه اطلاع و بویژه شم و سلیقه مستقیم فقهی معروف بود - در جواب از استفتای مزبور تصریح کرده‌اند که: سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان علیهم السلام سیره مستمره شیعه در طول تاریخ بوده و امری مجاز و مستحسن است؛ و حتی مخالفت با این شعار را - در عصر حاضر - به وهابی مآبان منسوب داشته‌اند.

ایشان خود نیز، چنانکه بسیاری دیده‌اند، در وفیات ائمه علیهم السلام سیاه

می‌پوشیدند.

۱. احسن الجزاء فی اقامة العزاء علی سید الشهداء علیهم السلام، حاج سید محمد رضا حسینی حائری

«اعرجی فحام» (کتابفروشی داوری، قم ۱۳۹۹ق) ۲۷۳/۱.

مرحوم حاج شیخ مجتبی لنگرانی، تقریظی نیز بر کتاب احسن الجزاء نوشته و تلاش مؤلف آن را در

اثبات مشروعیت شعائر حسینی (و از آن جمله: سیاهپوشی در عزای آن حضرت) ستوده است.

۲. ر.ک، شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، علی

رفیعی «علاء مرودشتی» (طبع کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی، قم ۱۳۷۳ش) ص ۳۶۶.



تصویر مرحوم آیه الله نجفی مرعشی در جامهٔ سیاه به هنگام وضو در ۱۳۶۹ ش
(نقل از کتاب: برستیغ نور، علی رفیعی)

به مناسبت عکس صفحه قبل

یکی از بستگان نزدیک حقیر، که زندگانی را با پاکی و قداست می‌گذرانند، به هنگام حروفچینی کتاب حاضر، شبی در مسیر تشرّف به مسجد جمکران به منزل ما آمد و در باب موضوع کتاب (سیاهپوشی در عزای ائمه اطهار علیهم‌السلام) با وی گفتگو شد و در خلال صحبت، عکس مرحوم آیه الله نجفی مرعشی (در لباس مشکی) را نیز مشاهده کرد.

هفته بعد، که مجدداً برای تشرّف به جمکران به قم آمد و سری نیز به منزل حقیر زد، گفت دیروز خوابی دیده است که ظاهراً با موضوع کتاب و عکس مزبور بی‌ارتباط نیست. وی نقل کرد:

روز دوشنبه نهم بهمن ۱۳۷۴ برابر هشتم رمضان ۱۴۱۶، پیش از ظهر بین ساعت ۱۱ و ۱۲ (وقت خواب قیلوله) خوابیده بودم، در عالم خواب مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی را مشاهده کردم که در منزلی، با ادب و وقار تمام (ظاهراً دوزانو) نشسته بودند و قیافه‌ای محزون داشتند.

عبای ایشان (که ظاهراً ضخیم و پشم شتری بود) و همچنین قبا و عمامه و پیراهنشان، تماماً سیاه بود و افزون بر آن، محاسن و ابروها نیز کاملاً مشکی و چشمها درشت می‌نمود، اما قرص صورت، مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی بود و درخشش عجیبی داشت که قابل وصف نیست (ضمناً عمامه شان، بر خلاف آنچه که در بعضی از عکسهای ایشان مشهود است، کاملاً دقیق و منظم پیچیده شده بود).

علاوه بر شخص آیه الله، جمعی نیز در منزل حضور داشتند که بعضی از آنها نشسته و بعضی دیگر در رفت و آمد بودند، و در عالم خواب، چنین به نظر می‌رسید که آقا حالت انتظار داشته و بر آنند که از جمع حاضر مطلبی را سؤال کنند.

در این اثنا، شخصی که من چهره‌اش را ندیده و فقط صدایش را شنیدم، با صدایی بلند و صوتی محزون خطاب به آقا گفت:

- آقا، چرا مادر شما را زدند؟! -

... و در اینجا بود که از خواب بیدار شدم.

۲۹. آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ادام الله ظلّه الشریف. ایشان نیز، در پاسخ به سؤال از «رجحان شرعی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام» در تاریخ ۸ ذی حجه ۱۴۱۵ ق جواب مفصل و مستدلّی مرقوم داشته اند که خود بحثی مستوفی و منقح در استدلال به حدیث محاسن برقی بر رجحان سیاهپوشی در مصیبت حضرت سیدالشهداء است. از آنجا که حیف می بینیم خواننده از محتوای این نوشته بدیع وارزشمند بی اطلاع بماند، متن استفتا و پاسخ آن را برای ثبت در تاریخ می آوریم:

* * *

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی
دامت برکاته

سؤال: به نظر مبارک حضرتعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام چنانکه از کلام صاحب حدائق استفاده می شود رجحان شرعی دارد یا خیر؟

۷۴/۲/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام الله و سلام انبیائه و ملائکته علی سیدنا و مولانا ابی عبد الله الحسین المظلوم سید الشهداء و ابی الأحرار و علی أهل بیته و اولاده و أصحابه.

جواب: با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سائر حضرات معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - بی شبهه راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعداء آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا، پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا بر افراشتن پرچمهای سیاه عزای بر بالای

خانه‌ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقر زندگی می‌کرد ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

یقیناً این برنامه‌ها و سیاه پوشیدن و سیاهپوش کردن در و دیوار خانه‌ها و حسینیه‌ها و تکایا و مجالس، که متضمن درسهای بسیار آموزنده و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجع و سبب احیاء و بسط امر مذهب و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

و اما مسئله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است: اولاً: اصل حکم به کراهت قابل خدشه و اشکال است، زیرا عمده دلیل آن که اجماع است محصل نیست و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجعین به اخبار، حجت و کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست و روایاتی که بر آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف است و تمسک به آنها - به عنوان تسامح در ادله مکروهات جریماً علی التسامح فی ادله المستحبات - مثبت حکم شارع مقدس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر یا اثبات حکم موضوع ذی‌الخصوصیه برای فاقد خصوصیت، بدون یقین به تساوی هر دو موضوع در موضوعیت برای حکم و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت (مثل ما نحن فیه)، قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین با اخبار تسامح در ادله سنن، جواز تسامح در ادله مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود، مضافاً بر اینکه در اصل مقیس علیه نیز استفاده حکم به استحباب ما بلغ فیه الثواب عن النبی صلی الله علیه و آله محل تأمل و اشکال است.

غایة الامر نقول:

انه يستفاد من هذه الأخبار ان من بلغه عن النبی صلی الله علیه و آله ثواباً علی امر ثبت رجحانه بالشرع سواء كان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه ان اتی به التماساً لهذا

الثواب يعطى به ذلك الثواب و يوجر به؛ و این هذا من الحكم بالاستحباب حتى يقال به فى غيره؟!

به هر حال، اخبار داله بر کراهت از جهت سند فاقد اعتبارند، و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب - بنا بر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد - در صورتی است که استناد ایشان در فتویٰ به نفس خبر باشد، ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادله مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه، به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه مورد اشکال است، زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست، بلکه به جهت تَعْتُونِ آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنها است. و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصایق تلبس به لباس ظلمه و تشبّه به آنهاست و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع به عنوان مورد نظر است.

بنا بر این اگر بنی عباس از بین رفتند و این شعاریت و عنوان، بی‌موضوع و متنفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفار و اهل باطل شد، موضوع عوض می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می‌گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیه مثل کراوات دارد مکروه می‌شود.

ثانیاً: با قبول اینکه اصل حکم فی الجملة ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا - که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم‌السلام و بعد از ایشان متداول بوده - در معقد اجماع معلوم نیست و قدر متیقن از آن، مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

و بعد از تمام این تفصیلات، همان روایتی که صاحب حدائق به عنوان تأیید نفی بُعد استثناء لُبْسِ سَوَادٍ در عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از جلاء العیون علامه مجلسی (قدس سره) نقل

کرده دلیل است و به نظر حقیر، هم با آن حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می‌شود، و هم می‌توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات آن را مقید یا مخصص آنها دانست، و جهت اینکه صاحب حدائق صریحاً به آن استناد نفرموده ظاهراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتابهای دیگر بوده است. اینک حدیث شریف:

محدث مشهور احمد بن محمد بن خالد برقی از طبقه سابعه در کتاب محاسن ص ۴۲۰ ح ۱۹۵ از پدرش محمد بن خالد از حسن بن ظریف بن ناصح از طبقه ششم از پدرش ظریف بن ناصح از طبقه پنجم از حسین بن زید که ظاهراً حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به ذی الدمه و از طبقه پنجم است و او از (عمویش) عمر بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن ابیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام قال:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِبَسْنِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادِ وَالْمَسْوُوحِ وَكَانَ لَا تَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعْمَلُ لِهِنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتَمِ»^(۱)

از این حدیث شریف که مورد اعتماد و حجت است و شخصیتهایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل نیت علیهم السلام آن را روایت نموده‌اند استفاده می‌شود:

۱. اینکه پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است. و لذا بانوان معظمه بنی هاشم در ماتم حضرت سیدالشهداء علیه السلام لباس سیاه پوشیدند و ظاهر این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته است و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزئین و شعار عزادار بودن متداول و مرسوم بوده است.

بنابراین، روایات کراهت لبس سواد شامل این گونه لبس موقت و معمول نمی‌شود و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص، سیاه باشد و به فرضی که اطلاق یا

۱. این حدیث را علامه مجلسی قدس سره از محاسن در بحار، ج ۷۹، ص ۸۴، باب التعزیه و الماتم،

عموم داشته باشد این روایت آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌دهد.

۲. تشویق و ترغیب امام علیه السلام از این عمل، دلیل بر رجحان آن است و از آن فهمیده می‌شود که ادامه آن، جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سیدالشهداء علیه السلام، راجح و مستحب است.

گفته نشود: که حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه السلام دارد و دلالت بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها ندارد. زیرا گفته می‌شود: وجه تصویب و تشویق امام علیه السلام حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می‌شود و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست و این حال در هرکس ظاهر شود مطلوب است؛ البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنها نشان می‌داد اختصاص به آنها پیدا می‌کرد. ولی وقتی در مرد و - عندالعرف - علی السواء ظاهر می‌شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است وجهی برای اختصاص نیست و مثل رجل شکک بین الثلاث و الاربع است که چون این شک برای زن و مرد - هردو - علی السواء حاصل می‌شود از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می‌شود.

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: (الخضاب زینة و نحن قوم فی مصیبة) که از آن استفاده می‌شود زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن. از این حدیث هم استفاده می‌شود، اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است خواه از مرد صادر شود یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد رجحان اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آنچه را موضوع مطلوبیت این عمل می‌یابد ارائه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد - هردو - مطلوب است.

بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که:

ارائه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به هر نحو مشروع که عندالعرف حال سوگواری باشد مطلوب است؛ خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن یا مرثیه خواندن یا پابره‌نه رفتن یا صورتهای مشروع و مقبول

دیگر، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمين بها و حشرنا فی زمرتهم بحق محمد و آله الطاهرين، صلوات
الله عليهم اجمعين.

۸ ذی الحجة ۱۴۱۵

لطف الله الصافی

* * *

فقه‌های بزرگ زیر - از معاصرین - نیز با پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار
شهیدان علیهم السلام عملاً این شعار مهم شیعی را ترویج می‌کردند و سیاهپوشی شان نیز
انحصار به محرم و صفر نداشت بلکه و فیات دیگر ائمه علیهم السلام را نیز شامل می‌گشت.
۳۰. مرجع عالیقدر آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (م ۱۳۶۵).

آیه الله حاج سید محمد علی علوی گرگانی (از مدرسین بزرگ فعلی قم) از قول
مرحوم پدرشان آیه الله حاج سید سجاد علوی^(۱) (که از افاضل تلامذه مرحوم
آقا سید ابوالحسن، و از اطرافیان نزدیک ایشان بوده‌اند) نقل کردند که مرحوم
اصفهانی در تمام عزاهای عبا و قبای مشکی می‌پوشیدند و به همین سیره هم مرحوم
سید سجاد - و اکنون نیز آیه الله علوی - عمل می‌کردند.

۳۱. مرجع عالیقدر حاج آقا حسین طباطبائی قمی (متوفی ۱۳۶۶ ق.)
مرحوم قمی، بنا به نقل فرزندشان آیه الله حاج آقا تقی قمی، در طول محرم و
صفر و نیز ایام فاطمیه، لباس سیاه می‌پوشیدند.

۳۲. آیه الله میرزا مهدی حسینی شیرازی، از علمای بزرگ کربلا
(متوفی ۱۳۸۰) (۲)

۱. در باب شرح حال مرحوم حاج سید سجاد علوی گرگانی، ر. ک، گنجینه دانشمندان، حاج شیخ

محمد شریف رازی (قم، بهار ۱۳۵۴ ش) ۴۱۳/۶ - ۴۱۵.

۲. نجات الأمة، همان، ص ۹۶.

۳۳. مرجع عالیقدر آقا میرزا عبدالهادی شیرازی (متوفی ۱۳۸۲). (۱)
۳۴. مرجع عالیقدر آقا سید محسن طباطبائی حکیم (متوفی ۱۳۹۰). (۲)
۳۵. آیه الله حاج شیخ یوسف بیارجمندی شاهرودی معروف به بیاری، صاحب مدارک العروة الوثقی (متوفی ۱۳۹۷). (۳)
۳۶. آیه الله شهید سید محمد باقر صدر (متوفی ۱۴۰۰). (۴)
۳۷. مرجع عالیقدر حاج سید ابوالقاسم موسوی خوئی (متوفی ۱۴۱۳). (۵)

-
۱. نقل از حجة الاسلام والمسلمین میرزا غلامرضا عرفانیان (یزدی خراسانی) صاحب تألیفات گوناگون نظیر «مشایخ الثقاة» و «صلوة اللیل» و...، تحصیلکرده در عراق، و فعلاً ساکن قم.
۲. نقل از آیه الله شیخ محیی الدین مامقانی نزیل قم.
۳. مؤلف نجات الأمة، شخصاً شاهد سیاهپوشی مرحوم بیاری در محرم و صفر و ایام فاطمیه بوده است (همان، همان صفحه).
۴. نقل از حجة الاسلام والمسلمین عرفانیان.
۵. نجات الأمة، همان، همان صفحه. جناب عرفانیان نیز فرمودند که من هم شاهد سیاهپوشی آیه الله خوئی در وفیات ائمه علیهم السلام خصوصاً محرم و صفر بودم و ایشان علاوه بر پیراهن مشگی، عبا و قبایشان را نیز سیاه انتخاب می کردند.

رسالة مجمع الدرر في مسائل اثنتى عشر
نوشته مرحوم آية الله شيخ عبد الله ما مقانى
(در حلیت سیاهپوشی در عزای ائمه عليهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله على جزيلى نعمه و اصلى على اشرف رسله و آله و عترته سيّما ابن عمّه و
صهره و خليفته.

و بعد فيقول الفقير الى الله الغنى و الجانى الفانى عبد الله المامقانى عفى عنه ربّه ابن
الشيخ قدّس [سره] أنّه لما كان بعض المستفتين يلتمس التعرض فى الجواب لدليل الفتوى
اجمالاً و كنت اجيب الالتماس احببت ضبط صورها لتكون للمبتدى تبصرة و للمنتهى
تذكرة و تنفعنى يوم الفقر و الفاقة و سميتها بمجمع الدرر فى مسائل اثنتى عشر و من الله
استمد و به استعين.

السؤال الاول : ما يقول شيخنا و ملاذنا - ادام الله ظلّه العالى - فى لبس السواد فى
مصيبة الأعزة من الاموات خصوص عزاء مولينا سيد الشهداء عليه افضل الصلوة و
السلام و ساير المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين هل هو مكروه او مباح او فى عزاء
المعصومين عليهم السلام مستحب و راجح؟ فانّ اطلاق الاخبار يقتضى الكراهة الشديدة حتى

ورد انّ الأسود من الالبسة ما عدا الخف و العمامة و الكساء لباس فرعون و ورد أنّه لباس اهل النار و ورد النهى عن الصلوة فيه سيّماً لامام الجماعة فواجه تداول الشيعة لبس السواد ايام عزاء الائمة عليهم السلام و في مصيبة موتاهم و اقامتهم الصلوة فيه و هل لذاك مخرج عن العمومات او أنّه مندرج تحتها؟ افيدونا ادام البارى سبحانه تأييدكم.

الجواب : لا ريب في قيام السيرة القويمة من العلماء و الصلحاء و المتدينين و الأبرار في كافة الأمصار على لبس اهل المصيبة السواد و كذا في ايام عزاء المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين سيّماً سيّد الشهداء ارواحنا له الفداء حتّى صار ذلك من شعارهم و الذى به يمتازون عن غيرهم، و من البعيد جداً ان تستمرّ سيرتهم القويمة و طريقتهم المستقيمة خلفاً عن سلف من غير تحاشى منهم و لا نكير على ارتكاب مثل هذا المكروه كراهة شديدة من غير مستند شرعى. فالمنصف المتدبّر يستكشف بالتزامهم بذلك واستمرارهم عليه عن وجود مقيد لأطلاقات كراهة لبس السواد سيّماً في الصلوة و مخصّص لعموماتها، بل يستكشف بذلك عن وجود ما يفيد رجحانه اذ لولا الرجحان لما التزموا به هذا الألتزام التام و ما اهتموا به هذا الاهتمام؛ بل السيرة قائمة على لبس السواد في عزاء الآباء و الارحام و حملة شرع سيّد الانام ايضاً، فيكشف ذلك عن وجود مخرج لمطلق العزاء عن العموم.

و لك ان تتمسك لرجحان لبس السواد في عزاء المعصومين عليهم السلام و نوابهم و اباحتهم بالمعنى الأخصّ في عزاء الأرحام بما دلّ عموماً على رجحان اظهار الحزن على نوابهم (رض) و المؤمنين الأبرار و ما دلّ على اباحة اظهار الحزن على الأبوين و الأرحام. غاية ما هناك وقوع التعارض من وجه بين هذه العمومات و بين عمومات كراهة لبس السواد سيّماً في الصلوة، و لا مانع من ترجيح هذه العمومات بالسيرة القويمة المذكورة.

و يؤيد المطلوب بل يدل عليه جملة من الأخبار:

فمنها الحسن الذى رواه الفاضل المجلسى (ره) في البحار في باب الوقائع المتأخرة عن قتل سيّدنا المظلوم ابى عبد الله الحسين - صلوات الله عليه - عن المحاسن عن الحسن بن ظريف عن ابيه عن الحسين بن زيد عن عمر بن على بن الحسين عليهم السلام قال لما قتل الحسين

بن علی علیه السلام لبس نساء بنی هاشم السواد و المِسوح^(۱) و کن لا یشتکین حرّاً و لا برداً و کان علی بن الحسین علیه السلام یعمل لهن الطعام للمأتم. فان لبس الهاشمیات السواد و فیهن محارم علی بن الحسین علیه السلام کعمّاتہ و اخواتہ، و سکوتہ علیه السلام عنہن و عملہ الطعام لهنّ تقریر لهنّ علی لبس السواد فی العزاء و لو کان ذلك مکروهاً لمنعہنّ البتّة، و تقریرہ علیه السلام حجة فلا مجال لتوہم انّ فعل الهاشمیات مع عدم عصمتہنّ لیس بحجة.

ومنها ما رواه فی الباب المذكور فی خبر طویل الی ان قال علیه السلام فلما اصبح - یعنی یزید لعنہ اللہ - استدعی بحرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فقال لهنّ ایما حبّ الیکنّ: المقام عندی او الرّجوع الی المدینة؟ و لکم الجائزة السنّیة، قالوا نحبّ اولاً ان ننوح علی الحسین علیه السلام. قال افعلوا ما بدا لکم ثمّ اخلیت لهنّ الحجر و البیوت فی دمشق و لم تبق ہاشمیة و لا قرشیة الا ولبست السواد علی الحسین علیه السلام و ندبوه علی ما نقل سبعة ایام (الحديث). فان لبسهنّ السواد بمحض زین العابدین علیه السلام او عدم منعه ایّاهنّ عن ذلك یکشف عن کون العزاء مستثنی، و کیف یغضی صلوات اللہ علیہ عن اتفاق اهل بیت الطّهارة و العصمة سلام اللہ علیہم علی ارتکاب المکروه کراهة شديدة؟!

ومنها ما رواه هو (ره) فی الباب المذكور عن الحسین بن علی الزعفرانی عن محمد بن عمر النصیبی عن هشام بن سعد قال اخبرنی المشیخة انّ الملك الّذی جاء الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اخبره بقتل الحسین بن علی علیه السلام ملک البحار و ذلك انّ ملکاً من ملائکة الفردوس نزل علی البحر و نشر اجنحة علیها ثمّ صاح صیحة و قال یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن علی الحسین علیه السلام؛ و لباس الحزن عند الناس لیس الا الثوب الاسود، فتأمل. و منها ما رواه هو (ره) فی الباب المذكور الی ان قال علیه السلام ثمّ قال الوصیف یا سکینة اخفضی صوتک فقد ابکیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ثمّ الوصیف اخذ بیدی فادخلنی القصر فاذا بخمس نسوة قد عظم اللہ تعالیٰ خلقهنّ و زاده فی نورهنّ و بینهنّ امرئة عظيمة الخلقة ناشرة شعورها و علیها ثياب سود بیدها قیص مضمخ بالدمّ و اذا قامت یقمن معها و اذا جلست جلسن معها فقلت للوصیف ما هؤلاء النسوة اللاتی قد عظم اللہ خلقتهنّ فقال

۱. مُسوح کحمول جمع مسح کحمل بمعنى البلاس و هو کساء الخاص - منه دام ظلّه.

یا سکیّنة هذه حواء أم البشر و هذه مريم بنت عمران و هذه خديجة بنت خويلد و هذه سارة و هذه التي بيدها القميص المضمخ و اذا قامت يقمن معها و اذا جلست يجلسن معها هي جدّتك فاطمة الزهراء سلام الله عليها فدنوت منها و قلت لها يا جدّتاه قتل والله ابي و اومت على صغر سنّي فضمتني الى صدرها و بكت بكاء شديداً و بكين النسوة كلّهن و قلن لها يا فاطمة و يحكم الله بينك و بين يزيد يوم فصل القضاء (الحديث). فان لبس سيّدتنا الزّهراء صلوات الله عليها الثياب السّود يكشف عن عدم كراهة ذلك للحزن، الآن يناقش بان لبسها للسّواد بعد ارتحائها عن هذا العالم لا يدلّ على عدم كراهة لبس الثوب في هذا العالم الّذي هو عالم التكاليف، فتأمل.

و منها ما في شرح ابن ابي الحديد على نهج البلاغة عن الأصبع بن نباتة أنّه قال دخلت مسجد الكوفة بعد قتل امير المؤمنين عليه السلام و رأيت الحسن و الحسين عليهما السلام لا يلبس السّواد؛ فانّ فعلهما حجّة و في نهاية البعد اقدمهما على ارتكاب المكروه كراهة شديدة، بل اقدمهما عليه السلام على ذلك يكشف عن رجحانه لانه الأصل في افعالهم كما تقرّر في محله.

و منها ما في جزء السادس عشر من الشرح المذكور عن المدائني أنّه قال لما توفيّ على عليه السلام خرج عبد الله بن العباس بن عبد المطلب الى الناس فقال انّ امير المؤمنين عليه السلام توفيّ و قد ترك خلفاً فان احببتم خرج اليكم و ان كرهتم فلا احد على احد فبكى الناس و قالوا بل يخرج الينا فخرج الحسين عليه السلام فخطبهم فقال ايها النّاس فانّا امرائكم و اوليائكم و انّا اهل البيت الّذين قال الله فينا انما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت فبايعه الناس و كان خرج اليهم و عليه ثياب سود، و دلّته كسابقه؛ الى غير ذلك ممّا يقف عليه المتتبّع من الأخبار.

و قد تحصل من ذلك كلّ عدم كراهة لبس السّواد في عزاء الأئمة عليهم السلام بل رجحانه بل عدم كراهة لبس السّواد في عزاء مطلق المؤمن احتراماً له بل رجحانه لما دلّ من العقل و النقل على حُسن احترام المؤمن حيّاً و ميّتاً و ما دلّ على رجحان العزاء عليه؛ و النسبة بين تلك الأدلّة و بين ادلّة كراهة لبس السّواد - و ان كان هو العموم من وجه - الآن ترجّح تلك الأدلّة بالسيرة القويمة و الله العالم.

و یؤید ما ذکرنا ما عن ابن شهر آشوب من انّ السواد حداد آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و شهداء کربلاء و زید و یحیی، و ما عن ابن فهد فی التحصین من أنّه قیل لراہب رأى علیہ مدرعة شعر سوداء ما الذی جعلک علی لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونین و انا اکبرهم، فقیل له و من ایّ شیء انت محزون؟ قال لأنّی اصبت فی نفسی و ذلك انّی قتلتها فی معركة الذنوب فانا حزين علیها ثم اسبل دمعہ. القصة.

(۲۰۷)

المراعاة مع ان نقل الحدیث من اجماع الاصحاب علی صحته ظریر فی یوم یوم غیر من زمانه ظاهرنا حکه
عن علم الهدی فی المصباح وجوب یوم یوم فی ظهر یوم الجمعة والله اعلم
هَذَا وَمَعْنَى الْكَلَامِ فِي الْمَقَامِ الْفَدَا لِمَنْ يَجْتَنِبُ

الْأَكْطَابِ وَيُنَاسِرُ الْكِبَرَاءَ عَلَيْهِمْ يَجَاءُ
صَلَاتُ اللَّهِ الْمَلَائِكَةَ
وَكَانَ فِي الْبُحْرَانِ
فِي سَنَةِ
حُرَّةٍ فِي يَوْمِ
الْاِثْنَيْنِ ۱۳

عاشوراء
صالح بن
كاشان

رسالة مجمع
الدرر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على خزيرته واصل على شرفه سله وآل وعزله سببا بنتمه وصهره وخليفته
ويعلم فيقول لتقبره الله الفتي والجلالة العابد عبد الله المامقاني عفي عنه ربه من الشيخ
قدس سره ان كان بعض السفهين يقيس الغرض في الجواب لدليل الفتوى اجمالا ولكننا جبيل لانا
اجبت ضبط صومها لتكون اليستك تصدق والنهاي تذكره وينبغي في الفقرات الفائتة وسميتها
بمجمع الدرر في مسائل اثني عشر من الله استمدت من استعين **السؤال الاول** ما يقول شيخنا
سلامنا ادام الله ظله العالم في ليس السواد في مصيبة الاغرة من الاموار خصوصا غراهه ولباسه
الشمدا عليه افضل الصلوات والسلام وسائر المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين هل هو مكروه
او يباح او في عزاء المعصومين عليهم السلام مستحب راجح فان اطلاق الاخبار يقتضي الكراهة الشديدة
حتى ورد ان الاسود من الالبسة اعدا الحنف والماترة والكشاف من زرع وورد في اثره بل هو
وورد النهي عن الصلوة في سبها الامام الجماعة فاجبه تدول الشيعة ليس لسوا أيام عزاء الائمة
عليهم السلام في مصيبة وناهم وانما هم الصلوة فيه وهل لذلك يخرج عن العمومات ان من سبها
ان يدنا ادام الله اباس سبحان ابيكم **الجواب** لا ريب في قيام السيرة الغوي من العلماء واصحابها
والمؤمنين والابرار في كافة الامصاع ليس هل المصيبة لسوا وكذلك في أيام عزاء المعصومين صلوات

رسالة مجمع الدرر في استحباب
سياهپوشی - ق

عليهم

رسالة مجمع الدرر في مسائل اثنتي عشر
نوشته مرحوم آية الله شيخ عبد الله ما مقاني
(صفحة آغاز رساله)

البنا فخرج الحسن عليهما السلام فخطبهم فقال ايها الناس فاننا امرنا بكم واوليائكم وانا اصل البيت الذين قال الله
 فينا انما يريد الله ليجعل ابدا صعب عليكم الرجس اهل البيت فبايعه الناس وكان خرج اليهم وعليه ثياب سود و
 الى غير ذلك مما يقف عليه المتبع من الاخبار وقد تحصل من ذلك كلمة تذكر كراهة لبس السواد في غير
 الأئمة عليهم السلام بل رجحان بل عدم كراهة لبس السواد في غير آء مطلق المؤمن اجزأ ما له بل رجحان لا
 العقل والنقل على حرج اترام المؤمن حبا وقيتاً و ما دل على رجحان الراء عليه والنسبة بين تلك الأئمة
 وبين ذلك كراهة لبس السواد وان كان هو المؤمن ورجحان الآء في صحيحنا ان الأئمة لا يلبسوا القوتية والله
 و هو يتبادر ذكرنا ما عن ابن شهر آشوب من ان السواد حداد محمد صلى الله عليه وآله وشهدا ذكر الأئمة
 وزيد روي و ما عن ابن فهد في التصيين من ان قيل لاصب اعليه مد عشره سودا ما لا بد من
 على السواد فقال هو لباس المحزونين وانا اكبرهم فقيل لروى من اي شيء اد تخزون قال لا في اصنف في
 لفة فلما في معركة الذنوب فانما خرجين عليهم ام بل ومعه الفضة السؤال الثاني انما يقول ان
 وعاد نادام الله تابد في ان خروج المرثمين من ابيراذن زوجها هل يمشون و ام لا فانه لم يجد
 تصيحاً في كلمات الفقهاء رتم عليهم اجمعين **الجواب** خروج المرثمين من مكها بغير اذن
 نشوز كما صرح بذلك جمع منهم كاشف اللثام في او اخر يمشي اقدم والشقاق قريب مقصد
 الولادة بقوله قد في شرح قول العلامة زده وانما يتحقق نشوز المرثمة بالغ من المساكنة فيمليق بها ما
 بان لا تأبه او تعلق الباب على فها وتمنع من الدخول ويخرج من بيته بغير اذن او الاستماع من
 السكنون فيما يليق بها او المنع من الاستمتاع المحال للزنى **وقال الفاضل** الله في جامع النساء
 في جواب من سأل عن اختصاص النشوز بمخا انها للزوج في خصوص امر الواقع وشمولها لغيره
 لا ينحصر النشوز في مخالفتها اياه في امر الواقع بل يتحقق بخرجهما من اعة فيما وجب الله ثم له عليها
 كرك مقتدات الاستماع وارتكاب خلاف ما يدلي من التلظيف الذي ينفوخها بما لم يدخل في
 بها والذات منها وكذا يتحقق بخرجهما من مكها بغير اذن ويحصل النشوز بمجرد فعلها ما يخاف
 له وان كانت ملكة النشوز كما اخرج من النشوز في يحصل بمجرد ترك العمل وقد يتوقف على مسك
 مثلاً اذا خرجت من مسكها بغير اذن الزوج ومضت اليه ايها ثم رجعت كان رجوعها مطا عتر
 بخلافه اذا كان الخرج المدكور ملكة لها كرهه منها فان مجرد رجوعها لا يزيل النشوز بل يوقف
 على التوبة وازالة الملكة انتهى **ترجم** في الوجوه فيما ذكره من الخرج من مسكها بغير اذن الزوج

في كل وقت
 في كل وقت
 في كل وقت
 في كل وقت

رساله مجمع الدرر في مسائل اثنتي عشر
 نوشته مرحوم آية الله شيخ عبدالله ما مقانى
 (پایان بخش مربوط به سیاهپوشی)



* تصویر ذیل و همچنین صفحات بعد، همه، از کتاب «غنچه ها می گریند»
اخذ شده است.









فصل یازدهم:

سیاهپوشی عرشیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام

در آن قصر بهشتی، ناگهان با پنج بانوی
بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان
خانمی بزرگوار به چشم می خورد که موی
پیشان کرده و لباسهای سیاه بر تن داشت...
او فاطمه زهرا علیها السلام بود.

بعضی از خواب سکنه بنت العسین علیها السلام

مرحوم مجلسی ^(۱)، به نقل از احتجاج طبرسی ^(۲) آورده است که:

سعد بن عبد الله گوید از حضرت ولی عصر (عج) پرسیدم تأویل کَهَيْعَص [که در
آغاز سوره مریم آمده است] چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که
خداوند بنده خویش، زکریا، را از آنها مطلع ساخت و سپس داستان آن را بر پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله بازگفت.

ماجرا از این قرار بود که، زکریا از خدای متعال در خواست کرد اسامی خمسۀ
[طیبه] را به وی بیاموزد. جبرئیل فرود آمد و اسامی مزبور را به او آموخت. هر زمان
که زکریا متذکر نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام می گردید غم و اندوهش
زایل می شد و [لی] زمانی که نام حسین را می برد گریه راه گلویش را می بست و
نَفَسش به شماره می افتاد. یک روز گفت: خداوندا مرا چه می شود؟ زمانی که متذکر

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، همان، ۸۴/۵۲.

۲. الاحتجاج، طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، همان، ۲۷۲/۲ - ۲۷۳.

نام آن چهار تن می شوم دلم قرار و آرام گرفته و غم و اندوه از آن سترده می شود، ولی زمانی که یاد حسین می کنم، اشکم سرازیر می گردد و نفس بلند از سینه بر می کشم؟! خدای متعال وی را از داستان [شهادت] امام حسین با خبر ساخت و فرمود: کهیعض. کاف [اشاره به] اسم کربلاست؛ و هاء هلاکت عترت طاهره؛ و یاء یزید که به حسین ظلم می کند؛ و عین عطش و تشنگی او؛ و صا ذ صبر آن حضرت.

زکریا که این داستان را شنید، سه روز از عبادتگاه خویش بیرون نیامد و در این مدت از ملاقات و دیدار با خلق دوری جست و به گریه و زاری بر امام حسین پرداخت و با این سخنان به مرثیه گویی پرداخت:

الهِ أَتَجَعُّ خَيْرُ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلَدِهِ؟ الْهِ أَتَنْزِلُ بَلَوِي هَذِهِ الرَّزِيَةِ
بِفَنَائِهِ؟ الْهِ أَتَلْبَسُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ نِيَابِ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ؟ الْهِ أَتَجِلُّ كُرْبَةَ
هَذِهِ الْمُصِيبَةِ بِسَاحَتِهِمَا؟!

یعنی: خدایا، آیا بهترین فرد از جمیع آفریدگانت [= رسول اکرم] به سوگ

فرزند خویش داغدار و اندوهگین خواهد شد؟ خدایا، آیا این مصیبت در پیشگاه

وی رخ خواهد داد؟ خدایا، آیا جامه های این مصیبت را بر پیکر علی و فاطمه

خواهی پوشاند؟ خدایا، آیا اندوه این مصیبت به ساحت آنان وارد خواهد شد؟

سپس زکریا از خدای متعال درخواست کرد که به وی فرزندی هم سرنوشت

حسین عليه السلام عطا کند و خدای نیز چنین کرد... (الخ)

روایت فوق، نحوی اشعار به سیاهپوشی علی و فاطمه عليهما السلام در عزای فرزندشان

حسین عليه السلام دارد. مؤید این امر، رؤیاها - و احیاناً - مکاشفاتی است که در آنها،

حضرات معصومین، بویژه وجود نازنین صدیقه طاهره عليها السلام در سوگ شهید کربلا

سیاهپوش دیده شده اند. به پاره ای از این رؤیاها - که بعضاً به شفا یا گرگشایی از

مشکل صاحب رؤیا انجامیده است - توجه کنید:

۱. رؤیای سکینه بنت الحسین علیها السلام

ابو مخنف در مقتل الحسین علیه السلام (۱)، ابواسحاق اسفراینی در نورالعین (۲)، طریحی در منتخب (۳) (و علامه مجلسی و محدث نوری بترتیب در بحار (۴) و مستدرک (۵) به نقل از طریحی و دیگر مؤلفین) خوابی را از سکینه بنت الحسین علیها السلام در ایام اسارت در شام نقل کرده‌اند که بر اساس آن وی جدّه بزرگوار خویش - فاطمه زهرا علیها السلام - را در سوگ امام حسین علیه السلام سیاهپوش دیده است. ماجرا را، به نقل از مرحوم مجلسی، در زیر می‌آوریم:

سکینه بنت الحسین علیها السلام به یزید گفت: دیشب خوابی دیده‌ام، اگر می‌شنوی برایت بگویم. یزید گفت: تعریف کن. گفت:

دیشب، در حالیکه پس از نماز و دعا به درگاه الهی، بیدار مانده‌ام (کثرت) گریه خسته و رنجور شده بودم، چشمانم را خواب فراگرفت. در عالم خواب دیدم درهای آسمان گشوده شده و نوری تند از آسمان بر زمین می‌تابد. ناگهان خود را همراه یکی از خدّام بهشتی در باغی سرسبز دیدم که قصری در میان آن وجود داشت. در این هنگام پنج تن از بزرگان وارد قصر شدند. به خادم بهشتی گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفت: این قصر، از آن پدر تو حسین است که خدای متعال به پاس صبر وی به او عطا کرده است. گفتم: این پنج تن کیانند؟ گفت: اولی آدم ابوالبشر، دوّمی نوح نبیّ الله، سوّمی ابراهیم خلیل الرّحمن، و چهارمی موسی کلیم الله [علی نبینا و آله و علیهم السلام] است. گفتم: پنجمی که محاسن خویش را

۱. مقتل الحسین و مصرع اهل بینه... المشتهر بمقتل ابی مخنف، همان، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

۲. نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام، ابواسحاق اسفراینی، همان، صص ۵۱ - ۵۲.

۳. المنتخب، طریحی، همان، ۴۷۹/۲ - ۴۸۱.

۴. بحار الانوار، همان، ۱۹۴/۴۵ - ۱۹۶.

۵. مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۷/۳.

در دست گرفته و گریان و اندوهگین است کیست؟ گفت: ای سکینه او را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این جدّ تو رسول الله ﷺ است. گفتم: عزم رفتن به کجا را دارند؟ گفت: می‌خواهند نزد پدرت حسین علیّه رووند. گفتم: به خدا قسم نزد جدّم می‌روم و آنچه را که بر ما گذشته است برای او نقل می‌کنم. اما پیامبر از من پیشی گرفت و من به او نرسیدم.

در فکر بودم [جدّم چه شد و کجا رفت؟] که ناگهان جدّم، علی بن ابی طالب، را دیدم که در دستش شمشیری داشت و ایستاده بود. با صدی بلند او را صدا زدم و به وی گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم پس از تو فرزندان را کشتند. حضرت گریست و مرا به سینه چسبانید و گفت: فرزندم، صبر کن که خدا یار و یاور [ما] است. سپس حضرت نیز بگذشت و ندانستم که کجا رفت. متعجب و اندیشمند از این حادثه بر جای بودم که ناگهان دیدم دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان به سوی رأس پدرم فرود می‌آیند و بالا می‌روند.

زمانی که یزید داستان این خواب را از سکینه شنید بر صورت خویش سیلی زد و گریست و گفت: مرا چه به قتل حسین علیّه؟

و در روایت دیگر آمده است که سکینه گفت: سپس مردی سپید روی و ماهر خسار [اما] اندوهگین به جانب من آمد. به خادم بهستی گفتم: این کیست؟ گفت: جدّ تو رسول خداست. نزدیک او رفتم و گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را شکستند و ما را بر اشتران بی‌پالان سوار کرده [به اسیری] نزد یزید بردند. حضرت مرا گرفت و به سینه چسبانید و سپس آدم و نوح و ابراهیم و موسی [نیز] نزد من آمدند و حضرت بدانان فرمود: نمی‌بینید امت من پس از من با فرزندانم چه کردند؟! آنگاه خادم بهستی گفت: ای سکینه، صدايت را پایین آر که همانا رسول خدا را به گریه انداختی.

سپس خادم بهستی دستم را گرفت و داخل قصر برد. آنجا ناگهان با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان خانمی بزرگوار به چشم می‌خورد که موی

پریشان کرده، لباسهای سیاه پوشیده و در دستش پیراهنی خون آلود داشت. زمانی که بر می‌خواست آنان با او بر می‌خاستند و زمانی که می‌نشست آنان نیز با او می‌نشستند. به خادم گفتم: این بانوان بزرگوار کیستند؟ گفت: این حواء ام البشر است، این مریم دختر عمران، این خدیجه بنت خویلد، این هاجر، این ساره، و این [هم] که پیراهن خون آلود در دست دارد و زمانی که می‌نشیند یا بر می‌خیزد آن دیگران با او نشست و برخاست می‌کنند، جدّ تو فاطمه زهراست.

سکینه گفت: من نزد آن خانم بزرگوار رفتم و گفتم: ای جدّه من، به خدا قسم پدرم کشته شد و من در کودکی یتیم گشتم. پس مرا به سینه چسبانید و به سختی گریه کرد و آن خانمها [نیز] با وی گریستند و به او گفتند: ای فاطمه، خداوند بین تو و یزید در روز بازپسین داوری خواهد کرد...

۲. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر!

علامه مجلسی همچنین در بحار الانوار^(۱) نقل می‌کند که:

در بعضی از کتب اصحاب امامیه دیدم که از سید علی حسینی نقل کرده است که او گفت: من با جمعی از مؤمنین مجاور قبر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم. زمانی که روز عاشورا فرارسید، یکی از همراهان شروع به خواندن مقتل امام حسین علیه السلام کرد. این روایت از امام باقر علیه السلام در مقتل بود که می‌فرماید: کسی که در مصیبت امام حسین علیه السلام، ولو به اندازه بال پشه‌ای، اشک بریزد، خداوند گناهان وی را - هر چند به اندازه کف دریا باشد - خواهد بخشید.^(۲) جاهلی پر مدّعا در مجلس

۱. بحار الانوار، همان، ۲۹۳/۴۴ - ۲۹۶؛ المنتخب، همان، ۲/۳۶۶ - ۳۶۷.

۲. بحار، ۲۷۸/۴۴، حدیث ۳ (به نقل از تفسیر قمی، ۶۱۶): اُبی عن بکر بن محمد، عن اُبی عبد الله علیه السلام قال: من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه دمّ مثل جناح بعوضه غفر الله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر.

ما حضور داشت که به حقیقت علم نرسیده بود؛ گفت: این حدیث درست نیست

→ بحار، ۲۸۲/۴۴، حدیث ۱۴ (به نقل از قرب الاسناد، ص ۲۶): ابن سعد، عن الازدی، عن ابی عبدالله علیه السلام قال لفضیل تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم جعلت فداک. قال: إنّ تلك المجالس أحبّها فأحبوا أمرنا یا فضیل! فرحم الله من أحبّی أمرنا، یا فضیل من ذکّرنا أو ذُکّرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذّباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت أكثر من زبد البحر.

بحار، ۲۸۴/۴۴ - ۲۸۵، حدیث ۲۰ (به نقل از امالی صدوق، ص ۱۰۳ و ۱۰۴): حکیم بن داود، عن سلمة، عن ابن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن بکر بن محمد، عن فضیل، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من ذکّرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذّباب غفر له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر.

بحار، ۲۸۹/۴۴، حدیث ۳۰ (به نقل از محاسن برقی، ص ۶۳): ابن یزید عن ابن ابی عمیر عن بکر بن محمد، عن الفضیل، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من ذکّرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذّباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر.

برای احادیث مؤید دیگر، ر.ک. باب ثواب البكاء علی مصیبتیه و مصائب سائر الائمة علیهم السلام ... (بحار،

۲۷۸/۴۴ - ۲۹۶).

تذکر:

فهم و هضم این گونه روایات برای آشنایان با معارف قرآنی-وَلَوِی (و از آن طریق، با حقایق و اسرار جهان هستی) مشکل و ثقیل نیست. یکی از معانی این گونه احادیث، می تواند این باشد که خدای متعال به برکت عزاداری امام حسین علیه السلام این گونه اشخاص را به لطف و عنایت خاص خویش (به طور خودکار و اتوماتیک) در مسیر «تنبّه و توبه و اصلاح» می افکند و چه بسا با «ابتلا به بلاهای سخت دنیوی» تدریجاً پاک ساخته و با استفاده از دیگر وسایل مغفرت (نظیر دعای فرشتگان و پاکان و...)، در فرجام، شایسته بهره‌مندی از دریای مغفرت و مراحم ویژه خود می‌کند (در این باب، شهید بزرگوار، طیب حاج رضایی، نمونه روشن و گویایی است. مرحوم طیب، عمری را در خطا و آلودگی به سر برده و در کودتای ۲۸ مرداد نیز جزو عناصری بود که در سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق نقش داشت. نقطه سفید در پرونده سیاه او، عشق به سالار شهیدان بود که در ماه محرم به صورت شرکت فعال وی در به راه انداختن دسته‌های عزاداری بسیار با شکوه تجلّی می‌یافت. وی در اواخر عمر با روضه «حرّ»ی که برایش خوانده بودند - متنبّه شده و گفته بود: خدایا، مرا نیز چون حرّ، پاکم کن و سپس خاکم کن! توبه و تنبّه وی بدانجا رسید که در

و عقل آن را نمی پذیرد. بحث بین ما و او به درازا کشید و در حالیکه او، معاندانه، بر تکذیب حدیث اصرار داشت، از آن مجلس بیرون آمدم.

فرد مزبور همان شب در خواب دید که گویا قیامت بر پا گشته و مردم در زمینی صاف - که در آن هیچگونه پستی و بلندی دیده نمی شود - گرد آورده شده اند؛ موازین (عدل الهی) نصب گشته، صراط کشیده شده، حساب و کتاب در کار آمده، و پرونده اعمال را گشوده اند؛ آتش جهنم زبانه می کشد و بهشت را نیز آذین بسته اند؛ گرما بر او شدت یافته و او سخت تشنه است و هرچه دنبال آب می گردد آبی نمی یابد.

→ پانزده خرداد از دستور شاه مبنی بر ملکوک ساختن چهره امام خمینی سر باز زد و گفت در ۲۸ مرداد من با دکتر مصدق روبرو بودم و اینک با آیه الله خمینی که نائب امام زمان است، و من چنین کاری را نمی کنم. و چنین بود که قهرمانانه به شهادت رسید... و شنیدم که پس از مرگ وی و یارانش، ظاهراً آیه الله حکیم یا یکی دیگر از مراجع بزرگ تقلید، به شمار سالهای تکلیف او و یاران شهیدش، نماز و روزه استیجاری گرفته بود). به قول صائب تبریزی:

به اشکی توان کنند بنیاد غفلت که یک قطره سیل است خواب گران را

آنچه گفتیم مربوط به دنیا بود؛ در قیامت نیز، که همگی - من الباب الی المحراب - گرفتار تبعات اعمال خویش بوده و جویای راهی برای تخلص از آتش قهر الهی هستیم، جلب رضایت صاحبان حق در برابر رهیدن از مشکلات پرونده خویش، برای خدای متعال امری آسان و سهل الوصول است و چنانچه با وجود «توبه و ابتلائات پاک کننده دنیوی» هنوز هم در پرونده عزاداران (بعضاً گنهکار و روسیاه) حضرت ابی عبدالله علیه السلام کاستی و کمبودی به چشم بخورد، راه حک و اصلاح آن (از طریق «کسب رضایت ذوی الحقوق و مجتبی علیهم» یا «شفاعت عامه و خاصه» و یا دست آخر «اقامت طولانی ولی غیردائمی در دوزخ، و سپس پاک شدن کامل و یافتن اجازه ورود به بهشت») بر موالی طیبینی که مقالید جنت و نار در دست آنان است بسته نیست؛ و تفصیل بحث موکول به فرصت دیگری است. به قول مرحوم ادیب پیشاوری، حکیم و شاعر بزرگ شیعه در عصر اخیر:

ماییم مهر ورز علی کشتی نجات سَمَّئْتُهُ حَیْرَ مَا وُلِدَ الْأُمُّ حَیْدَرَةَ
مهر علی علیه السلام شعاع بلند آفتاب دان والشَّمْسُ لِلْخَبَائِثِ فِي الْأَرْضِ مَطْهَرَةَ

پس، در جستجوی آب، به جانب راست و چپ خود نگریست و ناگهان چشمش به حوضی وسیع افتاد.

می‌گوید: با خود گفتم این همان حوض کوثر است (و به سوی آن شتافتم). دیدم در آن حوض، آبی خنکتر از یخ و شیرینتر از آب گوارا وجود دارد و دو مرد و یک زن کنار آن ایستاده‌اند که نور آنان بر خلائق می‌تابد و با این حال، جامه سیاه پوشیده و گریان و اندوه‌گینند. پرسیدم: اینان کیستند؟ به من گفته شد: این، محمد مصطفی [ﷺ] است، و این، امام علی مرتضی، و این، طاهره فاطمه زهرا. گفتم: پس چرا لباس سیاه پوشیده و گریان و محزونند؟ گفته شد: مگر امروز، روز عاشورا، روز قتل امام حسین علیهما السلام نیست؟ اینان به همین خاطر است که محزونند.

می‌گوید: نزدیک سیده زنان، فاطمه رفتم و گفتم: ای دختر رسول خدا ﷺ من تشنه‌ام. نگاه تند و غضبناکی به من کرد و فرمود: تو همان کسی می‌باشی که فضل و ثواب گریه بر مصیبت فرزندم، خون قلبم و نوردیده‌ام - حسین - را که به ظلم و عدوان شهید گشته است، منکر است؟! خدای قاتلان و ظالمان و مانعان وی از آشامیدن آب را لعنت کند!

آن مرد گوید: ترسان و هراسناک از خواب بیدار شدم و از خداوند بسیار طلب مغفرت کردم و از اصرار بر تکذیب حدیث پشیمان گشتم و نزد یاران و همراهان خویش رفتم و آنان را از خواب خویش مطلع ساختم و به درگاه الهی توبه کردم.

۳. روضه بی‌بی و فرزندش حسین علیهما السلام از زبان خود آنان!

مرحوم محدث نوری در «دارالسلام»^(۱) به نقل از کتاب یکی از متأخرین، خوابی بسیار عجیب را از یکی از اهل هَجْر (هجر بلده‌ای است در یمن، و به منطقه بحرین

۱. دارالسلام فیما يتعلق بالرؤیا و المنام، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سید هاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش (انتشارات المعارف الاسلامیه، طبع ۳، قم، بی‌تا)

نیز اطلاق می شود) ذکر کرده است که گذشته از سیاهپوشی مرغان بهشتی در ماتم شهید کربلا علیه السلام، نکات جالب تاریخی دیگری نیز در آن آمده است. فرد مزبور می گوید:

من شبانه روز به شنیدن مراثی امام حسین علیه السلام اهتمام داشته و در مجالس عزای آن حضرت شرکت می کردم و هیچ چیز مانع من نمی شد. یک شب - که مقارن با شب تاسوعا بود - در یکی از این مجالس، به یاد مصائبی که بر حسین و اولاد و اصحاب و اهل بیتش وارد شده (همچون تشنگی، و غارت اسباب و البسه، و سربریده شدن و پاره پاره گشتن بدن‌ها، و قطع رگ‌ها، و برنیزه زده شدن سرها، و اسارت دختران، و کتک خوردن مادران) شدیداً گریستم و از شدت گریه به تعب افتادم. پس از جای برخسته و محزون و اندوهگین در جای دیگری از مجلس نشستم و در آنجا بود که خواب بر من مستولی شد.

در خواب صحنه‌ای شگرف دیدم. مشاهده کردم که گویی در باغی بزرگ چونان بهشت قرار دارم که انواع درختان و میوه‌ها در آن یافت می شود و مرغان بر شاخه درختان آواز می خوانند و آوازشان آوازی سوزناک بسان نوحه زنان فرزند از دست داده است. پیوسته نغماتی حزن انگیز می سرایند و می گریند! گفتم: سبحان الله! این مرغان زیبا از چه روی غمگینند و بر چه چیز می گریند؟! این مرغان رنگارنگ که بر شاخه‌ها می گریند و نوحه می سرایند و ناله می کنند، و لباس عزا پوشیده و ردای سیاه بر تن کرده‌اند، گردهم آیی و شیونشان جز بر مولایم حسین علیه السلام نیست.

در آن اثنا که ایستاده و گوش به نغمات مرغان داده و مدهوش آن صحنه پرسوز و گداز بودم، ناگهان صدای گریه و ناله و فریاد استغاثه بلند و شدیدی از بین آن پرندگان به گوشم خورد که از شنیدن آن نزدیک بودم درونم به هم ریزد.

با خود گفتم: بی تردید این باغ یکی از باغهای بهشتی است و ما شنیده‌ایم که در بهشت هیچگونه درد و غم و حزن و گریه و امثال آن از هموم دنیا وجود ندارد، ای کاش می دانستم این گریه چیست و بر چه شخصی است و گریه کننده کیست؟

آنگاه - بدون قصد - چند گام راه رفتم تا بینم صدای گریه از کدام سمت می آید. دنبال صدا راست و چپ را گشتم تا ناگهان به برکهٔ پرآبی رسیدم که ساحلش ناپیدا بود و آبش سرچشمهٔ حیات می نمود. کنار برکه خانمی را دیدم که رخسارش چون خورشید می درخشید و در دستش جامهٔ بسیار سپیدی داشت که در اثر ضربات شمشیر و نیزه بسیاری از قسمتهای آن پاره پاره شده بود. وی کنار برکه نشسته بود و جامه را در آب فرو می برد و خونهای آن را می شست و نگاه به سوراخها و پارگیهای آن می کرد و با صدای بلند بشدت می گریست. سپس دو باره به جامه می نگرید و آن را در آب فرو می برد و می شست و می فشرد. آن گونه که دیدم، خون جامه، خون تازه خشک شده بود و خود جامه، نهایت درجه سپید رنگ بود؛ و از آن بوهای خوشی به مشام می رسید که از عنبر خوشتر و پاکیزه تر بود. خانم مزبور دارای حسن و جمال و (در عین حال) هیبتی بود و کلامش به کلام معمول آدمیان نمی ماند. هیبتش در حدی بود که قلب مرد شجاع از مشاهدهٔ وی فرو می ریخت و سخنش همچون ضربت نیزه و شمشیر کارا و نافذ بود. گریه اش دل سنگ ناشنوا را کباب می کرد و از استغاثه و ناله اش نزدیک بود آسمان بر زمین فرود آید.

شنیدم که می گفت: به تو پناه می برم ای پدر! آیا ندیدی امتت در حق ما چه کردند؟ اما در مورد من، ای پدر حقم را زیر پا گذاشتند، مرا از خانه ام بیرون کردند، پهلویم را مضروب نمودند، میراثم را غصب کرده و فدک و آنچه را که به من بخشیده بودی از من گرفتند و گواهی مرا بی اعتبار خواندند و سند مالکیتی را که برای من نوشته بودی پاره کردند. قدر و ارزشم را کوچک شمردند و از فرمانم سرپیچی کردند و به صدق دعوی من بی اعتنا ماندند و در برابر سخنانم خود را به گوش کری زدند و مرا خوار کردند و یاری نمودند و به جای آنکه در حمایت از من همداستان شوند، بر ضد من دست به کار شدند. پدرجان! به این نیز اکتفا نکردند، بلکه هیزم آورده خانه ام را محاصره کردند تا مرا همراه اولادم آتش بزنند. پدر جان! زمانی که دیدم اصرار بر آتش زدن خانه دارند درب خانه را به رویشان گشودم و خود پشت آن

پناه گرفتم. (ولی آنها) مرا بین در و دیوار مورد فشار قرار دادند؛ آنچنان فشاری که نزدیک بود جانم از کالبد بیرون رود. پس کودکم را - که تو او را محسن نام نهاده بودی - سقط کردند و بدین نیز اکتفا نکردند، تا آنکه به سراغ علی - پسر عموی من، و دوست دلبنده تو، همان کسی که در کودکی در دامان خویش وی را پرورش داده، و در بزرگی برگزیده و امیرش ساخته بودی (همان گونه که خداوند او را امیر قرار داده بود) - رفتند و او را گرفتند و بند شمشیرش را در گردنش افکندند و همچون شتری سرکش کشیدند و بردند، که اگر فرمان و سفارش تو و تقیّد او به رعایت و انجام آن نبود، شربت مرگ را در کام اول و آخرشان می ریخت.

پدر جان! زمانی که دیدم با پسر عمویم چنین می کنند (گویی) بندبندِ بدنم از هم گسست و رشته اتصال آنها پاره شد. خیمارم را بر سرم پیچیدم و لباس رویم را پوشیدم و نزد آن جماعت رفته و با ایشان سخن گفتم، باشد که حساب نزدیکی من با شما را نموده و سفارشات شما در حقم را مراعات کنند (ولی افسوس که) به من هیچ حرمتی ننهادند و رعایتی نکردند. سپس، با ناله، یکایکشان را به اسم صدا زدم و بالحنی نرم و لین سفارشهای شما به آنان در حق خود و خانواده ام را یاد آور شدم ولی سودی نبخشید و فریاد استغاثه ام به جایی نرسید و احترامم را نگه نداشتند. بلکه علناً به سبّ و شتم من پرداختند و بدین نیز بسنده نکرده، با تازیانه های خویش بر پهلویم زدند و استخوانم را شکستند و این، آثار آن تازیانه هاست که در بدنم باقی مانده است؛ تا آنکه به لقای تو و پروردگارم - عز وجل - نایل گشتم.

فرد مزبور، می گوید سپس آن خانم متذکر حال زار حسین علیه السلام و برخاستن ناله و فریاد آن دو از دست مهاجمین، و تلاش خویش برای حفظ جان آن دو از دست جمعیت، شده و افزود:

پدر جان! آنها بدین نیز اکتفا نکردند، تا اینکه فرزندم را با نوشتن نامه ها و ارسال فرستادگان فریفتند و زمانی که وی با اعتماد به صداقت آنان و به منظور هدایت ایشان نزد آنان رفت، بر او شوریدند و راه را بر وی بستند و او را همراه فرزندان

و یارانش کشتند و سینه‌اش را شکافتند و پشتش را شکستند و رگهای گردنش را بریدند و خانواده‌اش را اسیر کردند و فرزندانش را به داغ یتیمی نشانند و اموالش را بین خود تقسیم کردند و دخترانش را، تشنه و عریان، بر اشتران نشانند در حالیکه (هیچ محرمی با آنان نبود) نه جعفر، نه حمزه، نه عقیل، و نه یاران بزرگوار از بنی هاشم.

خواب، طولانی و سرشار از نکته‌های شگفت و جانسوز است؛ همچون مشاهده پیکر خونین و بی سرابی عبدالله علیه السلام و ناله و شکوای او به محضر مادر...

تا آنکه شخص خواب بیننده می‌گوید از آن خانم پرسیدم شما کیستید و این جامه از آن کیست؟ و او پاسخ داد که من فاطمه زهرایم و جامه نیز پیراهن فرزندم حسین است که در کربلا پوشید... سپس می‌گوید:

پرسیدم: ای سرور من! پدرم مرثیه گوی فرزندت حسین علیه السلام بود، خدا با او چه کرد؟ فرمود: قصرش محاذی قصر ماست... گفتم: سرور من! کسی که بر شما بگرید، و بخشی از مالش را در راه عزای ابی عبدالله علیه السلام انفاق کند و شب را در ماتم او بیدار ماند و یا بکوشد که حاجت عزاداران آن حضرت را برآورده سازد و در مجالس عزای حسینی آب دهد و دشمنان را لعن و نفرین کند، چه پاداشی خواهد داشت؟ فرمود: بهشت، پاداش وی خواهد بود، و همه اینها کمک و یاری به ماست، پس بشارت باد تو را و ایشان را به همسایگی با ما (در بهشت). قسم به حق پدرم و همسرم و فرزندم حسین و شهادتش، تا زمانی که حتی طفلی از آنان باقی مانده گام در بهشت نخواهم گذارد. به شیعیان مژده بده و این مطلب را از سوی من به آنان ابلاغ کن، و الحمد لله رب العالمین.

۴. بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت!

مهدیقلی هدایت، ملقب به مخیر السلطنه، از رجال سیاسی مشهور عصر قاجار و پهلوی، در یکی از آثار خویش^(۱)، تحت عنوان «بیان بعض واقعات مُعجب در خواب و بیداری»، پس از ذکر مقدمه‌ای چنین می‌نویسد:

«دختر عدل السلطنه، نوۀ وکیل الملک کرمانی (نوری) عروس علی محمد مجتهد کرمانی، مرض حمله داشت. به طامسن، طبیب اسپیار انگلیس [S.P.R] یا «پلیس جنوب»، عنوان اختصاری قشونی است که انگلیسها در جنگ جهانی اول در جنوب ایران تشکیل داده بودند [رجوع می‌کنند.

می‌گوید: مرض حمله (صرع) اقسام دارد، من باید مریض را در حال حمله ببینم که چه می‌گوید، و چون به هوش آید گفته خود را به یاد دارد یانه؟

مریض را در منزلی نزدیک اردو می‌آورند و چون حمله می‌آید طامسن را خبر می‌کنند. حاضر می‌شود و قلم و کاغذ می‌گیرد و اقوال مریضه را می‌نویسد: «سلام علیکم»؛ به فاصله‌ای باز «سلام علیکم، چشم نمی‌خورم، غلط کردم دیگر او را نمی‌آزارم، دیگر نمی‌روم». سپس ادب به جا آورده به هوش می‌آید.

می‌گویند: دکتر برای معالجه شما آمده است. جواب می‌دهد که لازم نیست، من شفا یافتم. طامسن می‌پرسد کلماتی که گفتید به خاطر دارید یانه؟ می‌گوید: بلی و بیان می‌کند. می‌گوید:

پیری نورانی بر من گذشت. سلام کردم و استمداد نمودم. گفت: از من ساخته نیست؛ الحال خانمی اینجا خواهد آمد از او ساخته است. در حال، خانمی آمد. سلام کردم. آمد پهلوی بستر من نشست. پهلوی بستر من ظرف شرابی بود. پرسید این چیست؟ گفتم: طبیب داده. گفت: مخور، فایده ندارد. گفتم: چشم، نمی‌خورم.

۱. افکار امم، مهدیقلی هدایت (چاپخانه علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۵ ش - ۱۳۶۶ ق) صص ۲۵۹

فرمود: مادر شوهرت سیّده است، هر شب در شفای توبه به من متوسل است، تو با او درشتی می‌کنی. گفتم: غلط کردم، دیگر نمی‌کنم. فرمود: به امامزاده زینعلی برای هوسرانی می‌روند، تو مروا گفتم: دیگر نمی‌روم. فرمود به پسری دیشب آبستن شده‌ای، اسم او را علی بگذار.

اسم خانم را پرسیدم. فرمود: چکارداری؟ لباس عزا در برداشت. سبب خواستم، فرمود: بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت این لباس را خواهم داشت. و این شرح را دکتر طامسن و دیگران یادداشت می‌کنند.

این قضیه در سه شنبه بوده، آن بانو می‌فرماید: پنجشنبه مختصر حمله‌ای برای تو می‌آید و بعد از آن دیگر حمله نخواهی دید و چنین می‌شود».

* * *

حجة الاسلام سقا زاده، از وعاظ معروف تهران، که با بانوی ناقل داستان دیدار و گفتگو داشته است، برای صاحب کتاب «کرامات صالحین» چنین نقل می‌کند که:

این داستان را در یک سخنرانی باز گفتم، پس از پایان بحث من مردی پیش آمد و ضمن اظهار ارادت گفت: «این داستان مربوط به بانویی از بستگان ما می‌باشد که هم اکنون در مجلس حضور دارد. در صورت تمایل او را دعوت کنم تا داستانش را از زبان خودش بشنوید». و آنگاه آن خانم را فراخواند و او که بانویی محترمه به نظر می‌رسید داستان خود را اینگونه بازگفت:

مدّتها بود که من دچار بیماری غش بودم، به گونه‌ای که روزی یک بار و گاه بیشتر غش می‌کردم و به حالتی می‌رفتم که اگر بستگانم مراقبم نبودند در چاه سقوط نموده و یا به آتش و خطر دیگری گرفتار می‌شدم.

به منظور ازدواج با یکی از بستگان نامزد او شدم، اما این بیماری بشدت ادامه داشت و مراجعه مکرر به پزشک و مصرف دارو و رعایت دستورات غذایی سودبخش نبود و همه راهها به رویم مسدود شده بود.

یکی از روزها در منزل تنها بودم و به نگو نبختی خویش می‌اندیشیدم و به

این مسئله که با این بیماری چگونه به خانه شوهر بروم؟

راستی نمی‌دانم چطور شد که دلم سخت شکست و مفاتیح را برداشتم و در بخشهای آخر آن توّسل به حضرت فاطمه علیها السلام و استغاثه به بارگاه الهی را خواندم و تصمیم گرفتم دست توّسل به آستان بانوی بانوان دوسرا بگشایم و به برکت او شفای خود را از خدا بطلبم.

با این اندیشه وضو ساختم و دو رکعت نماز خواندم و پس از تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام سر به سجده نهادم و صد مرتبه از اعماق دل زمزمه کردم که: «یا مولاتی! یا فاطمة! اغیثینی».

آنگاه سمت راست چهره‌ام را روی مهر نهادم و ذکر خدا گفتم؛ به همین ترتیب، طرف چپ صورتم را و سر انجام پیشانی را به مهر نهادم و یکصد و ده مرتبه با همه وجود نالیدم که: «یا مولاتی! یا فاطمة! اغیثینی» و سخت گریستم به طوری که از خود بیگانه شدم... در همان حال بودم که دیدم بانوی بسیار با عظمت و شکوه‌مندی آمد و مرا به نام صدا زد و فرمود: «برخیز! تو خوب شده‌ای و دیگر آن دارو را نخور که در آن شراب است و مادر همسرت را نرنجان که او سیّده است و هر شب برای شفای تو به ما توّسل می‌جوید اما تو با او درشتی می‌کنی».

گفتم: «بانوی من! اشتباه کردم مرا ببخشید».

فرمود: «دیگر او را اذیت نکن! و نویدم داد که شب گذشته باردار شده‌ام و فرزندم پسر خواهد بود و توصیه کرد که نام او را «علی» انتخاب کنم و هشدار داد که دیگر به منطقه امامزاده زینعلی که برخی برای هوسرانی می‌روند، نروم. گفتم: «چشم».

همین طور که سخنان او را گوش می‌دادم دیدم لباسهایش مشکمی است، علت آن را پرسیدم که فرمود: «دلیل آن مصیبت بزرگی است که بر ما خاندان وارد آمده است».^(۱)

۵. متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می‌باشند! روزنامه سعادت بشر (صاحب امتیاز و مسئول: محمد جواد هوشمند، مدیر: جواد لاجوردی، تأسیس ۱۳۰۹ شمسی) ظاهراً در بهار سال ۱۳۲۷ شمسی، فوق‌العاده‌ای را منتشر ساخت که حاوی خبر شفایافتن فردی به نام غلامحسین سلیمی (فرزند میرزاعلی، اهل یزد، شغل: شاگرد شوfer) در بیمارستان فیروز آبادی شهرری، بر اثر توسل به ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - بود.

کلیشه فوق‌العاده مزبور در صفحات بعد آمده است. آقای سلیمی در مصاحبه با مدیر روزنامه، پس از شرح پرت شدن خویش از بالای ماشین در راه اصفهان به قم، و خورد شدن کامل ستون فقرات وی، و مراجعات و معالجات مکرر ولی بی‌حاصل وی در بیمارستانهای مختلف اصفهان و تهران، و نهایتاً انتقال وی به بیمارستان فیروز آبادی، می‌نویسد:

مدت بیست روز در مریضخانه فیروز آبادی با داشتن ۴۱ درجه تب بستری بودم و در این مدت ابداً میل به غذا نداشتم، اگر هم جزئی می‌خوردم فوراً آن را برمی‌گردانیدم و بکلی از حیات خود مأیوس، و مرگ را به چشم خود می‌دیدم.

در این مدت، که از زندگی خود مأیوس بودم، شبانه روز کارم گریه و زاری و استغاثه به درگاه حضرت احدیت بود. بخصوص، شب جمعه گذشته که دیگر از همه طرف نومید بودم از اول شب مشغول خواندن قرآن و گریه و زاری و متوسل به ائمه اطهار شدم. با حال گریه خوابم برد. ناگاه در نیمه شب خواب دیدم کلیه خانواده‌ام، زنده و مرده، در برابرم حاضر بودند. یکمرتبه سراسیمه از خواب جستم. خیلی متوحش بودم که این چه خوابی بود؟ در عالم فکر و خیال و وحشت پس از ربع ساعت باز خوابم درر بود. در عالم خواب دیدم مادر بزرگم که سیده و مدتهاست مرحوم شده نزد من آمد. به او گفتم: چرا مرا از مریضخانه بیرون نمی‌برید، من که دیگر خسته شدم. [در] جوابم گفت: به آن بزرگانی که با لباس مشکی پهلوی تخت تو حاضرند توسل بجوی تا تو را شفا بدهند.

شماره

پیوست

تهران

اداره روزنامه سعادت بشر

کرج

محمد ابراهیم آبرو
میرزا حسن محمد کفای

تاریخ ماه سال

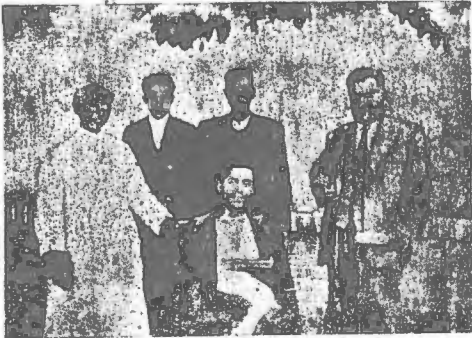
شماره تلفن ۰۰۸۴



پشت و روی پاکتی که فوق العاده «سعادت بشر» در آن برای مرحوم لنکرانی
(از علمای تهران) پست شده است

فوق العاده سعادت شمشیر

شماره
۱۳۰۹
صاحب امتیاز و مسئول محمد جواد هوشمند
مدیر جواد لاجوردی
(تلفن ۵۰۸۴)



درمکن فرن لامسین ملیسی روی صندلی قرار گرفته و گام نه چپه
در دست دارد و از سمت راست چپ آقای هوشمند مدیر سمات بشر - میرزا
علی پسر مرخصان تبریز آقای مهدی قلی رشتی زاده و آقای مصد علی بود
از کرگل مرخصان تبریز آقای مهدی هوشمند .

اندانت و محکم او را در دسته خود گرفت ایشان انگشت مبارک عین او بکسر
من زده و بحالت تبسم انگشت مبارک کلان را بلند کرده پهن انگشت در دو
انگشت مبارکش بسود فرموده با این انگشت که نگاه کند گناه کرد بر فرموده
شین زودی خوب می شوی و خدا نیایی بکسرتی پادیده دهن در طالع خوب
که میخواست دست تو مثل پستان برود گویان دراز ندوده و دیالان بروم
ناگه در اسان از خواب بریده و از نفت برین اقدام بیارایی که پهلوی تخت
من خوابیده بوده بریده مگر حالت بطور همه است که برین القادای
در عالم خواب بریناری بآنها کفتم بجهانم دیال برز گویان بروم و تنگ
بسته عدم حس نمودم که میترام ببوی راه بروم جدا تلفت عدم که بگلگ خدا
یاخته حالم خوب همه مثل اینکه ایجا در این صفت در دورانم نهانم .

س - اکتوب حالت مزاجی ها بطور است .
ج - بمدالله بیرونم نداده متال و از برکت اله اظهار تب بگلی
ظهور مویزها دارم و یکساعت پیش خلاص فرمودم و له هم غلی خوبم .

س - در این صفت روشگان: بیارستان تبریز آقای رضا چکری سوره
نوده .

ج - این بنده کمال شکر و امتنان از اسام پزشکان و کرمندان
این مرخصان دارم و بیرون صبور میباشم که بیاز صدفی باس و قابله از
رنده بودن از برکت توجه اله اظهار عظیم السلام که اجده از
برز کران آقای تبریز آقای میباشه بمدالله در این صفت و سام ماضه و
علا بکتم .

مردوخ غلابان لائی لامسین ملیسی بشر فرن باوجه اله اظهار
از نظر خواننده گان محترم گذشت

سوابق امر دوردوره بیارستانها موجود است و بیارستان تبریز آقای
که از آغاز احسن نیت و برای خدمت بطن و جلب خدایت خصال ایجاد
شده و موسی آن که از اولیه مایه غلغلی مرتب است سبطن فرورسواست
و آسانی همه است

ایمان پاک و صدای لب که مولود طیبه معلوم و بسنی آرایش است
مشیرن آیت علی صالح در خدایان بیرون صفت ما در بهی فرم که از برکت خود مضمون
حضرت رسالت صلوات علی طهاره و اله اظهار عظیم السلام با همه محاسن سوره
و کبریه که در این از طاب آفات و بلیات صحن میباشیم و چشم خود در
مرفیق جوانی کشش گرفته و درد ناشیا تفریم دین همه آن طایف وادیم
و خلک بست که اگر میبختیروا دستی پیرا کتام ندی ایمتال بزودیم
حزت و قدرت و ملامت مدنی و منوی و بانی ما سبطن میباشه و هیچگونه
نگرانی نهانیم ولی با همه این احوال که مترو بصورت ظاهر غمور اولیان
میباشیم باز هم از خدایان کامله شارع مدنی اسلا بسوا اله اظهار (س) س
بیر نیبیم و هفت نیت که هر فردی دارای طیبه صاف و بیگانه و موه
و سفلیان با کفم و در ماده و تمیه از حوالان صادر کرده خدانه متال
نظر وحسرت را از دور نبهادر و قلعاق و دهه بیرون گن دین را در جرح
اوصیه فرم

فلا مسین ملیسی یکی از هزاران نوره این خلیف است که به از
پسار ساجیه و هم مسائل مادی با توجه لایی مسئول فضل الهی و گرامت اله
هدی کرده - اما در این قلب من ما از طایف و صفیات اعراسی بسته
عود تا روسا و سامان و از سوابع زمان در امان بیامین خود اولی
متعالی ترین این مساحینا خورامیم

چشم غم دیوار است درگاه دار در چون تو پشتیان
چه بانه از موج پسر آرا که با فدا خود کشتیان

یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

کرامت ائمه اطهار (ع)

شفای مریض در مرخصان فیروز آبادی

فلا مسین ملیسی فرزند میرزا علی اصل برد که هفتاد و هفت ساله است
موریکه در بین چاه لو (مطبان فرقه (فرق جی) از بالای ماضین پرت شده و
ستون گرش بگلی خورد و برای سالمته به چندین مرخصان او را میرسد و
پزشکان از سالمته انورنید و جواب میدهند انرا که برپزشان فیروز آبادی
اورا میرسد پس از بیست و دو شبی و مایوس بودن پزشکان از سالمته تا کچان
بیبیر حالی پیدا کرده هشتاد میباشه برین صفت بدین صعد است شبیه
گذشته ۲۴ اردیبهشت در اتنا خواب از اطیوار او مخراب می شود آیا
حصول شده خدا مبطیله بار موده سلامتی و نوبت تهنوش میدهند من که از
خواب برمیخیزد گلابان خود را صبح و سامان میبندد و غنوب خویش را بیاید
سیلان که در ماضین بوده ظل میکند و بخر این گرامت شش فرموده مدیر
ما به میرد احتشاق این غیر خصمانه برپزشانته و فلا مسین ملیسی نامیده و از
ملاقات و چگونگی را از او استعلام مینماید - اینکه مین استوائی که در این
بناخ از نامبرده شده با خلاص خواننده گان محترم میرسام .

س - کسات شما چه بوده و چگونه خدا با نامه اخبر خواننده است برین صفتی
و ایمن نماید .

ج - این بنده فلا مسین ملیسی فرزند میرزا علی اصل برد هفتاد و هفت ساله
فوقری و ستم در صدد بیست سال می باشد ماضین ما موریکه از جاده مسلمان
بم (فرقه فرن جی) حرکت میکردم در آن موقع - برای بنیان بالای ماضین
و کت بردم ناگه در آن باره ضمن خطاب از بالای ماضین پرت شده بیوش هم
و دیگر چیزی حس نکردم پس از مدتی که به موش آمدم خود را در مرخصانته
ستیلان در مسلمان بتری مدمم در ات پرت ضمن ستون فقرات کرم بگلی فرم
شده بود و تحت مراقبه پزشکان قرار گرفت آنها منکی برداری فرموده پس
از چهار ماه که در مرخصانته ماض آقا بان دکترها به بنده کفتم شد انرا اینجا
خوب بشکوه باچ چهران برچه نامر بیارستانهای آتبا شارا سالمته کفتم
پایان فرم آقای دکتر احدی رئیس مرخصانته آتبا مرا بیارستان فرستاده منکی
که بیارستان سیمیم پدر مرا به مرخصانته گورخدا برد در آنجا ستانوروز
بندم را در سام مرخصانته با نظار مرگ گذارند و منی اینکه مرا سالمته کفتم
به بیارستان اعراف پهلوی برده چون درود بنده نایل بطور مردود بوده به
مرخصانته گورخدا برد که درود بند پس از سالمته آقا بان دکترها به بنده
اطلاع دادند چون بسیاری مرضی ها قابل علاج نیست او را از بیارستان بخارج
بیرده باچار چاه مرا با ماضین به بیارستان فرود بردم در آنجا کفتم مرگس
و برده سالمته را که از ماضین با خود منتال بلاغمت نودمده و بیرون زد بدم
منکی از سالمته مایوس شده مرا به بیارستان سینا بردم در آنجا پس از
سالمته بلافاصله مرا به مرخصانته فیروز آبادی فرستاده مدت بیست روز در
مرخصانته فیروز آبادی با داهن جهیزه بودم در چه شب بتری ماضین و در این صفت
اجدا میل بنگاه داشتیم اگر هم جوی میبوردم فرما آتبا بر منکی نمانیم
بگلی از سیات خود مایوس و مرگ را چشم خود میدیدم .

در این صفت که از زنده کی خود مسائوس بسودم شیاه ووزکریم کسوه
و زاری و استعانه بدو کلاه حضرت احدیت برد پیوستم شب چه گذارند که
دیگر از همه طرف نوبه بودم از اول شب مشغول خواندن قرآن و گریه
و زاری و متوسل به ائمه اطهار شدم باطلی گریه خوابم بره ناگه در بنده
شب خواب دیدم گلی نانوادم زنده و مرده در پیرایم حاضرن برده
بگشیم سراسیمه از خواب جستم غلی متوسل بودم که این چه خوابی
بود در حوالان فکر و خیال و وسعت سیر از وج ساعت با خود خوابم در بودم در
عالم خواب دیدم اود بودم که در سینه و منتهای است محرم شده بود من آنده
پای کفتم چرا مرا از مرخصانته بیرون نیبریدین که دیگر غصه عدم جوابیم
گفت با آن روز گانی که با لباس مشکلی پهلوی تخت تو مسلمان ترسلی بیوی
تا تورا باخته بگشیم مترجمه من ۱۶ فر برز گویان با لباس مشکلی
اطراف من مخراب من میباشند سراسیمه دست بگشیم یکی از آن برز گویان

یکمرتبه متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می‌باشند. سراسیمه دست به گردن یکی از آن بزرگواران انداختم و محکم او را در سینه خود گرفتم. ایشان انگشت مبارکشان را به کمر من زدند و، با حالت تبسم، انگشت مبارکشان را بلند کرده پنج انگشت در دو انگشت مبارکش بود فرمودند: به این انگشترها نگاه کن! نگاه کردم و فرمودند: همین زودی خوب می‌شوی و شفا می‌یابی. یکمرتبه ناپدید شدند.

در عالم خواب که می‌خواستم دست توصل به دامن [آن] بزرگواران دراز نموده و دنبالشان بروم، ناگهان هراسان از خواب پریده و از تخت به زمین افتادم. بیمارانی که پهلوی تخت من خوابیده بودند پرسیدند: مگر حالت چطور شده است که به زمین افتاده‌ای؟ در عالم خواب و بیداری به آنها گفتم می‌خواهم دنبال بزرگواران بروم. وقتی که بلند شدم حس نمودم که می‌توانم بخوبی راه بروم. بعداً ملتفت شدم که بکلی شفا یافته حالم خوب شده مثل اینکه ابداً در این مدت درد و الم نداشتم.

س - اکنون حالت مزاجی شما چطور است؟

ج - بحمد الله، به یاری خداوند متعال و از برکت ائمه اطهار تب بکلی قطع، و میل به غذا دارم و یک ساعت پیش غذا صرف نمودم و راه هم خیلی خوب می‌روم...

۶. برای برادرم، حسین علیه السلام، یکی از قطعات لباس او را در دهه عاشورا مشکی کنید!

جناب حجة الاسلام حاج شیخ علی ربانی خلخالی، نویسنده و خطیب معاصر، اخیراً کتابی با عنوان «چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام» نوشته و منتشر کرده‌اند که ضمن معرفی شخصیت و خاندان آن حضرت، ۲۴۰ عدد از کرامات حضرت ابوالفضل علیه السلام را به نقل از مآخذ کتبی و شفاهی گوناگون ذکر کرده‌اند. در کرامت

صد و سی و چهارم^(۱) چنین می خوانیم:

حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد باقر ابطحی - دام ظلّه العالی - در شب سوم محرم الحرام ۱۴۱۵ هـ. ق در مدرسه الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که معظم له [در قم] تأسیس فرموده‌اند، برای نگارنده این کتاب شریف [نقل] فرمودند که در سن ۱۷ - ۱۸ ماهگی عنایت حضرت قمر بنی هاشم علیهما السلام ایشان را شفا داده است.

چنین فرمودند: در تابستانی که در سن یاد شده بودم، عارضه اطفال که از نظر شبهه وبا باشد برایم پیش آمده بود که اطبای آن زمان از بنده مأیوس شدند، مثل مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم طبیب. در آخر کار مرا رو به قبله کرده بودند، و مادرم برای اینکه مرا نبیند می‌رود در امامزاده‌ای که جنب منزل ما در محله دار البتّیخ [قرار داشت] و در آنجا به امامزاده ابراهیم متوسل می‌شود. حالا آنجا خوابش می‌برد یا در منزل، نمی‌دانم. به حضور حضرت ابوالفضل العباس علیهما السلام در عالم رؤیا مشرف می‌شود. حضرت می‌فرماید شفا داده شد یا می‌شود و میوه فرزند شما تا آخر عمر هندوانه است.

و اتفاقاً تا این ساعت میوه‌ای همانند هندوانه به من سازگار و مؤثر نیست. حضرت در پایان فرموده بودند: ولیکن برای داداش من حسین - با این عبارت - در دهه عاشورا یکی از قطعات لباس او را مشکی قرار بدهید و به او بپوشانید. تا مادرم زنده بود مقید بود و هر ساله ایام عاشورا به من تذکر می‌داد که لباس مشکی را در دهه عاشورا فراموش نکنم و بعد از ایشان به عنوان وصیت و سفارش این عمل را ترک نکرده‌ام...

*

*

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیهما السلام، علی ربانی خلخالی (مؤسسه فرهنگی ثقلین، قم ۱۳۷۴ش) ۴۳۰/۱ - ۴۳۱. برای کرامات دیگری نیز که در آن به نحوی از لباس سیاه سخن به میان آمده، رک. همان، ص ۳۶۵ و ۴۱۴. چاپ دوم این کتاب با اصلاحات و اضافات قریباً به بازار خواهد آمد.

حال که سخن بدینجا رسید، ذکر داستان زیر نیز - که مربوط به فوت یکی از علمای بزرگ مشهد در عصر قاجار است - خالی از لطف نیست. آیه الله شیخ مرتضی انصاری، از احفاد شیخ انصاری معروف، به مناسبت معرفی شاگردان شیخ، تحت عنوان «شیخ محمد تقی بجنوردی»^(۱) چنین می نویسد:

از علمای عظام و فقهای پارسا و متقی. اصلاً اهل یکی از دهات بجنورد بوده و از محضر صاحب جواهر و شیخ استفاده برده و پس از تکمیل تحصیلات به مشهد مقدس آمد و به وظایف شرعیه قیام نمود. گویند نماز جماعتش از نظر اقتداکنندگان منحصر بفرد بوده.

وفاتش شب ۱۴ صفر سال ۱۳۱۴ واقع شد و در دارالسیاده صفة دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد به خاک سپرده شد.

از حاج شیخ رمضانعلی قوچانی نقل شده که هنگام اشتغال به تحصیل در نجف اشرف، دو یا سه روز قبل از رسیدن خیر فوت شیخ محمد تقی، شبی در خواب دیدم وارد صحن مطهر علوی شده صحن و هوا را پر از ملائکه دیدم که با هریک پرچمهای سیاه بود به اندازه‌ای که جای حرکت من نبود، در این موقع تابوتی که روی آن را با پارچه سیاهی به میخهای نقره کوبیده بودند از بالای صحن وارد کردند و بلافاصله به حرم مطهر داخل نمودند. من از یکی از آن فرشتگان پرسیدم این تابوت از کیست؟ گفت از شیخ محمد تقی بجنوردی که در مشهد مقدس درگذشته است و ما مأمور بودیم جنازه او را خدمت حضرت علی علیه السلام بیاوریم.

من پس از بیدار شدن از خواب، فردا که به جلسه درس استاد مرحوم آخوند خراسانی حاضر شدم قضیه را عرض کرده بعد از دو روز دیگر خیر وفات مشارالیه به ما رسید.

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری (ناشر: حسینعلی نوبان، طبع

فصل دوازدهم:

سیاهپوشی جنیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام

وَيَلْبَسْنَ ثِيَابَ السُّوِّ دَبَعَدَ الْقَصَبِيَّاتِ

بخشی از نوحه زنان جن

در روزی سید الشهداء علیه السلام

مرحوم ابن قولویه (متوفی ۳۶۷ هجری) در کتاب شریف «کامل الزیارات»، به نقل از پدر و برادرش، از احمد بن ادريس و محمد بن يحيى، و همگی از عمرکی بن علی بوفکی، آورده است که می‌گویند: یحیی - که در خدمت امام جواد علیه السلام بود - برای ما حدیث کرد از علی بن صفوان جمال که گفت: در راه مدینه به مکه، از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

- یا بن رسول الله، چه شده است که شما را غمگین و اندوهناک و دل شکسته می‌بینم؟ فرمود:

- اگر تو نیز آنچه من می‌شنوم می‌شنیدی، از سؤال کردن باز می‌ایستادی.

گفتم: چه چیزی می‌شنوید؟ فرمود:

زاری شدید فرشتگان در محضر خداوند متعال و اصرار آنان بر درخواست عذاب و ملعنت از پیشگاه الهی برای قاتلان امیرالمؤمنین و امام حسین علیه السلام و نوحه سرایی جنیان و گریه فرشتگانی که برگرد آنها حلقه زده‌اند و شدت بیتابی و بیقراری ایشان. چه کسی است که این صحنه را ببیند و با این وجود میل به طعام و شراب و خواب داشته باشد؟! (۱)

*

*

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، بابی را تحت عنوان «نوح الجنّ علیه صلوات الله علیه» (نوحه سرایی جنیان بر امام حسین علیه السلام) گشوده و در آن، به نقل از کتب خاصه و عامه نظیر «مثیر الاحزان» ابن نما و «تذکره الخواص» ابن جوزی، اشعاری را که افراد گوناگون پس از شهادت سالار شهیدان علیه السلام از هاتقان غیبی و جنّی در رثای آن حضرت شنیده‌اند ذکر کرده است. (۱)

به بخشی از این منقولات، که حاکی از سوز و گداز و نیز سیاهپوشی جنیان در سوگ عزیز زهراء علیها السلام است، توجه کنید (می‌دانیم که جنیان نیز، همچون آدمیان، موجوداتی مختار و مکلفند و به فرقه‌های گوناگون کافر و مؤمن و حتی شیعه و سنی تقسیم می‌شوند):

الف - سبط ابن جوزی (عالم مشهور حنبلی قرن ۷ هجری) در کتاب «النور فی فضائل الأیام و الشهور» نوحه جن بر امام حسین علیه السلام را چنین آورده است:

لقد جنن نساء الجن یبکین شجیّات و یلطنن حُوداً کالدنانیر نَقیّات
و یلبسن الثیاب السّود بعد القصیّات (۲)

یعنی: زنان جنّیه (در عزای سالار شهیدان) از سر اندوه گریستند و برگونه‌های خویش سیلی زدند، چندانکه همچون سکه‌های زر سرخ - که زنگار از آن سترده باشند - گلگون گردید؛ و جامه‌های نرم ابریشمین را بیرون آورده لباسهای سیاه پوشیدند.

ب - ابن شهر آشوب (عالم مشهور شیعی قرن ۶ هجری) در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام آورده است که ابانة بن بَطّه شنید که جنیان نوحه می‌خوانند و می‌گویند:

۱. ر.ک: بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۳۳/۴۵ - ۲۴۱.

۲. بحار، همان، صص ۲۳۵ - ۲۳۶. عبارت ابن جوزی در کتاب دیگرش، تذکره الخواص (چاپ

مؤسسه اهل البيت علیهم السلام، همان، ص ۲۴۲) چنین است:

«... و قال الرّهري ناحت علیه [علیه السلام] الجن فقالت: خیر نساء الجن یبکین شجیّات...».

نساء الجن یبکین من الحزن شجّیات و یسعدن بنوح للنساء الهاشمیات
 ویندبن حسیناً عظمت تلك الرّزّیات و یلطنن خدوداً کالدنانیر نقّیات
 و یلبسن ثیاب السّود بعد القصبیات (۱)

به منقولاتی دیگر در این زمینه، که در کتاب مرحوم مجلسی نیامده و مربوط به سده‌های جلوتر است، توجه کنید:

پ - ابو اسحاق اسفراینی، عالم برجسته شافعی در قرون ۴ و ۵، در کتاب خویش نورالعین می‌نویسد:

کاروانی که سرهای شهدا و اسیران اهل بیت علیهم السلام را به دمشق نزد یزید می‌برد، در مسیر حرکت خویش، در حدود شامات، صدای جَنّیان را شنید که در عزای حسین علیه السلام می‌گریستند و به صورت می‌زدند و می‌گفتند:

نساء الجن ساعدن النساء الهاشمیات بنات المصطفی تبکی شجّیات
 بولولن و یندبن البدور الفاطمیات و یلبسن الثیاب المفطّعات
 ویلطنن الوجوه علی عظیمات البلیات و یندبن الحسین علی رزّیات (۲)

ت - در مقتل منسوب به ابو مخنف نیز، بخش مربوط به حرکت کاروان اسرای کربلا از کوفه به شام، این شعر ذکر شده است:

نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجّیات
 یولولن و یندبن بدور الفاطمیات و یلبسن ثیاب السّود لُبساً للمصیبات
 و یلطنن خدوداً کالدنانیر نقّیات و یندبن حسیناً عظمت تلك الرّزّیات
 و یبکین و یندبن مُصابَ الاحمدیات (۳)

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۶۲/۴ - ۶۳.

۲. نورالعین فی مشهد الحسین، ابو اسحاق اسفراینی، همان، ص ۴۶.

۳. مقتل الحسین ... المشتهر بمقتل ابی مخنف، همان، ص ۱۸۱.

فصل سیزدهم:

روز نهم ربیع و عید غدیر؛ روز کندن جامه‌های سیاه

يسا لباساً ثوبَ الحداد محزوماً

انسزع، فسقد وأقى الربيع الأول

شيخ عبدالصمد تبریزی

امام جمعه ادیب و دانشور خامنه در عهد قاجار

علامه سید بن طاووس در «زوائد الفوائد»، علامه مجلسی در «بحار» و «زادالمعاد»، و محدث نوری در «مستدرک»، در باب فضیلت روز نهم ربیع الأول، از حسن بن سلیمان حلّی در کتاب «محتضر»، و او به إسناد متصل از شیخ جلیل القدر و عظیم المنزله احمد بن اسحاق قمی، از امام عسکری علیه السلام از ائمه اطهار علیهم السلام از امیرالمؤمنین و رسول الله (صلی الله علیهما و آلهما) روایت کرده‌اند که:

روز نهم ربیع الأول، به پاس ارج بسیاری که نزد خدای متعال، رسول گرامی اسلام، و جانشینان بر حق وی دارد، دارای هفتاد اسم (همچون یوم الاستراحة، یوم تنفیس الکربة، یوم الغدیر الثانی، یوم ندامة الظالم و...) است و یکی از اسامی این روز شریف، «یوم نزع السواد» یعنی روز کندن و بیرون آوردن لباسهای مشکی است. (۱)

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی (طبع ایران) ۳۵۴/۹۸؛ زاد المعاد، علامه مجلسی (چاپ سنگی

۱۳۲۱ق، خط مصطفی نجم آبادی) باب هشتم، فصل اعمال ربیع الأول، ص ۳۳۰؛ مستدرک الوسائل،

محدث نوری، همان، ۳/۳۲۶ - ۳۲۷.

در نسخه موجود بحار، یوم نزع الأسوار ضبط شده که قطعاً اشتباه و خطای قلمی است، زیرا خود

مرحوم مجلسی این عبارت را در زاد المعاد «روز کندن جامه‌های سیاه» ترجمه کرده است.

علامه مجلسی در بحار نیز همین مضمون را، از طریق حدیثی، از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل کرده است. (۱)

می دانیم که روز نهم ربیع الأول، سالگرد آغاز امامت حضرت ولی عصر (عج) بوده و نیز بنا بر اقوال مختلف تاریخی روز قتل برخی از دشمنان شاخص اهل بیت ﷺ است. مناسبت‌های شادی بخش در ماه ربیع الاول، تنها به حوادث روز نهم محدود نبوده بلکه در روزهای بعد از آن نیز - بنا به اقوال مورخین - رویدادهای سرور انگیزی چون عروسی دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه علیها السلام، مرگ یزید، و تولد دو رئیس دین و مذهب: حضرت ختمی مرتبت ﷺ و حضرت امام صادق علیهما السلام به وقوع پیوسته است. بهرحال، روز نهم ربیع، هم به لحاظ مناسبت‌های شادی انگیز این روز و هم به عنوان آغاز ایام سرور شیعه و ختم رویدادهای حزن انگیز اول محرم تا هشتم ربیع (روز شهادت امام عسکری علیهما السلام)، روز جشن و مسرت شیعیان است. ازینروی در روایت منقول در زادالمعاد و مستدرک و بحار، با اشاره به قتل برخی از دشمنان اهل بیت ﷺ آمده است که این روز، روز کندن لباسهای سیاه (و پوشیدن لباسهای شادی) است.

روایت مزبور، اولاً مؤید نسبت طبیعی و رابطه منطقی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه وجود دارد. و ثانیاً، با توجه به اینکه روز نهم ربیع، مسبوق به ایام عزای می باشد، اطلاق عنوان یوم نزع السواد بر این روز، خالی از گونه ای إشعار به تناسب پوشیدن لباس سیاه در ایام عزای نیست. زیرا اگر تناسبی میان رنگ سیاه با عزای (و طبعاً ناسازگاری آن با جشن و سرور) وجود نمی داشت و همچنین ایام شادی ماه ربیع مسبوق به رسم سیاهپوشی در ایام عزای محرم و صفر نمی بود، معنا نداشت که در چنین روزی سخن از کندن جامه های سیاه به میان آید (فتأمل).

مشابه تعبیر فوق، در باب روز غدیر خم - عید اکبر شیعه - نیز وارد شده است.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب اقبال (بخش مربوط به روز ۱۸ ذی الحجه - عید غدیر - فصل مربوط به روزه عید غدیر) به نقل از کتاب «النشر و الطی» آورده است که امام هشتم علیه السلام فرمود:

روز قیامت، چهار روز از روزهای سال را، چونان عروسی که به حجله برند، به محضر ربوبی خواهند برد. سؤال شد این چهار روز کدام یک از روزهای سالند؟ حضرت فرمود:

روز عید قربان، روز عید فطر، روز جمعه، و روز عید غدیر؛ و روز عید غدیر در میان این روزها، حکم ماه در میان ستارگان را دارد و آن، همان روزی است که خدای متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش (نمرود) خلاصی بخشید و وی نیز به شکرانه این نعمت روزه گرفت...

روز عید غدیر، روز بر طرف شدن غمها و آمرزش گناهان است... و روز پوشیدن لباسها (ی شادی) و کندن لباسهای سیاه ... و روز عید خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ... (۱)

نکته:

از تعبیر «روز کندن لباسهای سیاه» بر می آید که پوشیدن لباس سیاه، اجمالاً در میان شیعیان رایج بوده و آنان در میان لباسهای خود، لباس سیاه نیز داشته و گهگاه (در مناسبتها) آن را می پوشیده‌اند. وگرنه وجهی نداشت که گفته شود، روز نهم ربیع یا غدیر خم، روز کندن لباسهای سیاه است.

۱. و روی السید بن طاووس فی الأقبال، فصل صوم الغدیر، نقلاً عن کتاب «النشر و الطی» باسناده عن الرضا علیه السلام أنه قال: اذا كان يوم القيمة زفت اربعة ايام الى الله كما تزفت العروس الى خدورها. قيل ما هذه الايام؟ قال: يوم الأضحى، و يوم الفطر، و يوم الجمعة، و يوم الغدیر. و إن يوم الغدیر بین الأضحى و الفطر و الجمعة كالقمر بین الكواكب، و هو يوم الذي نجا فيه ابراهيم الخليل من النار فصامه شكراً لله و هو يوم تنفيس الكرب و يوم تحطيط الوزر... و يوم لبس الثياب و نزع السواد... و يوم عيد اهل بيت محمد صلی الله علیه و آله.

فصل چهاردهم:

پایان سخن

(خلاصه و جمع‌بندی نظر اسلام در باب سیاهپوشی)

سپید بپوشید که پاکیزه‌ترین و نیکوترین
لباسهاست^(۱) پیامبر اکرم ﷺ
باکی نیست که زن، در مرگ شوی خویش، سیاه
بپوشد^(۲) امام صادق علیهما السلام

برخورد اسلام با اشیاء - و به تعبیر دقیقتر، با «کاربرد» اشیاء توسط انسانهای بالغ و مختار و مکلف - برخورداردی همه سویه، دقیق و جامع‌الاطراف بوده و متناسب با «مصلح و مفسد ذاتی یا عارضی» آنهاست. برای نمونه، از دیدگاه این دین شریف، «راستگویی» در اصل امری پسندیده و ممدوح بوده و «دروغگویی» نیز ذاتاً کاری بد و ناپسند است و مؤمنان باید بنای زندگی فردی و اجتماعی خویش را بر صداقت نهاده و بالعکس دامن خویش را - در حد امکان - از آلودگی به دروغ (که ام‌المفاسد است) دور دارند. ولی «راست‌فتنه‌انگیز» - به علت توالی فاسده و تبعات سوئی که دارد و گاه ممکن است حتی بنای زندگی یک قوم و ملت را وازگون سازد - ناروا و حرام است و متقابلاً «دروغ مصلحت‌آمیز»، آنجا که (فی‌المثل) اصلاح و التیام احساسات شدیداً جریحه‌دارشده دو مسلمان آن را ایجاب می‌کند و مانع وقوع صد فتنه خونبار می‌شود، روا بلکه واجب است. در عین حال برای آنکه این استثنا، قاعده نشود و قبح ذاتی «دروغ» تدریجاً فراموش نشود، اسلام حکم

۱. وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، همان، ۳/۳۵۵.

۲. دعائم الاسلام، همان، ۲/۲۹۱.

می‌کند که این عمل، در موارد اضطرار و ناچاری، حتی الامکان به شکل «توریه» (یعنی راست «چند پهلو و ایهام‌دار») صورت گیرد.

آری دیانت اسلام، که اوامر و نواهی آن با سنن حاکم بر طبیعت و تاریخ و اصول جاری در فطرت بشر، تناسب و تلائم تام دارد، در نگاه همه جانبه و شش سویه‌اش به اشیا، هیچ نکته یا جنبه و زاویه‌ای را از دید دقیق و نافذ خویش دور نمی‌دارد و احکام و دستوراتی که در گام‌گام زندگی، و لحظه لحظه حیات انسان، صادر می‌کند، با عنایت کامل به کلیه خصائص ذاتی و عناوین عارضی اشیا، و «تعارض» و «تزام» یا «تعاضد» و «تداخل» خصائص و عناوین مزبور است. و از آنجا که گاه، مسائل، جنبه‌ها و زوایای گوناگونی داشته و هر جنبه و جانب آن برای خود حکمی ویژه می‌طلبد، آئین جامع‌نگر و ریزین اسلام هم برای هر یک از جنبه‌ها و جوانب امر، حکمی جداگانه و خاص تشریح می‌کند.

مسئله رنگ و کاربرد آن در موارد گوناگون نیز، از این قانون عام، مستثنا نیست و بسته به اینکه در کجا، چه موقع، و با چه انگیزه‌ای به کار رود، حکم آن در اسلام متفاوت است.

از نظرگاه فقه اسلامی، جواز و حرمت (یا استحباب و کراهت) رنگهای مختلف در پیراهن، عرقچین، نعلین، چکمه، عمامه، ردا، قبا، نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون، و در حقیقت، حاصل جمع و تفریق، و برآیند آنهاست.

امام صادق علیه السلام زمانی که چشمش به نعلین سیاه یکی از اصحاب افتاد فرمود: مالک و للنعل السوداء؟ اما علمت أنها تضرّ بالبصر و ترخی الذکر و هی بأعلی الثمن من غیرها، و مالبسها احدٌ الاّ اختال فیها؟^(۱) (یعنی، تو را چه شده که نعلین سیاه پوشیده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که آن به نور چشم ضرر می‌زند و قوه باه را ضعیف می‌کند و از نعلینهای دیگر قیمتش بیشتر است و هیچکس آن را به پا نمی‌کند جز آنکه کبر

و غرور می‌ورزد؟). و زمانی که حَتَّان بن سدیر را دید که نعلین سیاه پوشیده فرمود یا حَتَّان مالک و للسوداء، اما علمت أن فیها ثلاث خصال: تَضَعُ البصر و ترخی الذکر و تورث الهم، و هی مع ذلك من لباس الجَبَّارین^(۱) (تو را چه به نعلین سیاه، آیا نمی‌دانی که در آن سه خاصیت - منفی - است: ضعیف کننده دید چشم، کاهش دهنده قوه باه (نیروی جنسی)، و موجب غم و اندوه است و افزون بر این، جزئی از لباس و شعار جَبَّاران است). و چون حَتَّان پرسید که چه بیوشم؟ فرمود: نعلین زرد بیوش که چشم را جلا می‌دهد، قوه باه را تقویت می‌کند و اندوه را می‌برد، و افزون بر این لباس و شعار پیامبران نیز هست. در روایت دیگر، همان حضرت به ابوالبختری فرمود: هرکس نعلین زرد ببوشد، تا زمانی که آن را کهنه کند و از حیْز انتفاع خارج شود، در سرور و خوشحالی خواهد بود^(۲) و امام باقر نیز، ضمن خاطرنشان ساختن همین موضوع به جابر جعفی، به این آیه شریفه استناد کرد که در وصف گاو مشهور بنی اسرائیل است: صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ^(۳) (بقره: ۶۹) یعنی، گاوی باشد زرد یکدست که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.

نعلین سفید نیز ممدوح است و زمانی که سدیر صیرفی با نعلین سفید به حضور امام صادق علیه السلام رسید حضرت برای وی از برکات خریدن و پوشیدن نعلین سفید سخن گفت.^(۴)

در اینجا می‌بینیم که رنگ سفید (در نعلین) ممدوح و مستحسن است ولی در جای دیگر همین رنگ مذمت می‌شود: در چکمه (یا موزه) سفید. زیاد بن منذر با چکمه سفید مقشور به حضور امام باقر علیه السلام می‌رسد، حضرت می‌فرماید:

۱. همان، ۳/۳۸۵ - ۳۸۶ (به نقل از: ثواب الأعمال و خصال صدوق) و نیز رک، حدیث عبید بن

زراره از امام صادق، همان، ۳/۳۸۶.

۲. همان، ۳/۳۸۷، به نقل از: فروع کافی.

۳. همان، همانجا، به نقل از: فروع کافی.

۴. همان، ۳/۳۸۶ - ۳۸۷، به نقل از: فروع کافی، و ثواب الأعمال صدوق.

آیا نمی‌دانی که چکمه سفید، شعار جباران است و آنان نخستین کسانی هستند که چکمه سفید پوشیده‌اند؛ و چکمه سرخ شعار شاهان ساسانی است و آنان نخستین کسانی می‌باشند که این کار را باب کرده‌اند، و چکمه سیاه شعار بنی‌هاشم است و مستحب؟^(۱)

بدینگونه، نعلین سیاه مکروه، ولی چکمه سیاه (به دلایل متعارض با آن) مجاز بلکه مستحب است. چکمه سرخ نیز حکم چکمه سفید را دارد. زمانی که حضرت، داود رقی را با چکمه سرخ دید فرمود: در سفر، پوشیدن آن اشکالی ندارد، اما در حضر، هیچ چیز را با چکمه سیاه عوض نکن.^(۲)

آری، اسلام یک جا، رنگ سیاه را - به دلایل ذکر شده - در نعلین نمی‌پسندد و در جای دیگر، همان رنگ را در چکمه - باز به دلایل خاص خود - روا بلکه مستحب می‌شمرد. چنانکه پیامبر ﷺ نیز، زمانی که از کراهت لبس سواد (پوشیدن سیاه) سخن می‌گوید، سه چیز را از این قانون استثنا می‌کند: چکمه و دستار و بالاپوش (خف و عمامه و کساء)^(۳) را و نگین انگشتر آن حضرت نیز سیاه بود.^(۴) و شواهد در این باب بسیار است.

بنابراین، چنانکه قبلاً گفتیم، در فقه اسلامی، جواز و حرمت (یا استحباب و کراهت) رنگهای مختلف در جامه و دستار و کفش و کلاه و نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون ذاتی و عارضی، و در حقیقت، حاصل جمع و تفریق، و برآیند آنهاست. ببینیم که این علل کدامند؟

برخی از این علل، به حفظ و رعایت بهداشت یعنی نکات طبّی و بهداشتی

۱. همان، ۳/۳۸۹، به نقل از: فروع کافی.

۲. همان، ۳/۳۸۹ - ۳۹۰، به نقل از: فروع کافی و محاسن برقی.

۳. همان، ۳/۲۷۸، حدیث ۲، به نقل از: فروع کافی، و فقیه و علل و خصال صدوق.

۴. همان، ۳/۳۹۴، حدیث ۲، به نقل از: فروع کافی.

باز می‌گردند: فی‌المثل رنگ سیاه در نعلین، آن گونه که در کلام امام صادق علیه السلام آمده، موجب همّ و غمّ یا سستی حافظه و قوهٔ باه می‌گردد و لذا مکروه است؛ و بالعکس رنگ زرد یا سفید در نعلین، سبب سرور بیننده و تقویت حافظه ... است و لذا مستحب.

برخی از این علل، به جهات اقتصادی باز می‌گردند: فی‌المثل نعلین سیاه (در زمان امام صادق علیه السلام) در بازار از دیگر نعلینها گرانتر بوده و به همین علت (همراه با دیگر علل) امام از انتخاب نعلین سیاه منع کرده است.

برخی از این علل، به تأثیرات روانی (سوء یا مثبت) رنگها بر اشخاص باز می‌گردند (که احیاناً مشوب به اغراض سیاسی - اجتماعی اند): رنگ سفید، رنگی چشم نواز و روحبخش است، و رنگ سیاه حزن‌آور و دلگیر، و احیاناً غرورزا و کبرآور. به تعبیر امام صادق علیه السلام که گذشت، *مَالِبِسَهَا إِلَّا وَاخْتَالَ فِيهَا* (هیچکس نعلین سیاه به پا نمی‌کند مگر آنکه در آن کبر و غرور می‌ورزد). یا مثلاً یکی از جهاتی که امام، حنّان بن سدیر را از پوشیدن نعلین سیاه باز می‌دارد، آن است که مایهٔ غم و اندوه پوشندهٔ آن است.

و بالاخره، بعضی از این علل، به جهات سیاسی - تاریخی، و حفظ کیان فرقهٔ حقهٔ تشیع از گروهها و قدرتهای منحرف، بر می‌گردند: فی‌المثل، چکمهٔ سفید شعار جبّاران، چکمهٔ سرخ شعار شاهنشاهان ساسانی، و چکمهٔ سیاهٔ زئی بنی‌هاشم بوده است؛ از نیروی امام استعمال چکمهٔ سفید و سرخ را ممنوع، و استعمال چکمهٔ سفید را روا و مستحب شمرده است. یا می‌بینیم که امام باقر علیه السلام به زراره می‌فرماید: ما در رنگ‌آمیزیها از بهرمان (گل کافشه یا کاجیره) استفاده می‌کنیم، و بنی‌امیه از زعفران.^(۱) نکتهٔ اساسی این است که جامعهٔ اسلامی و شیعی بایستی استقلال کامل خویش را - در ابعاد مختلف زندگی - از جناحها و قدرتهای طاغوتی

۱. همان، ۳/۳۵۸. البته بُعدی ندارد که ملاحظات دیگر (مثلاً طبّی و بهداشتی) نیز در استفاده

امام علیه السلام از بهرمان دخیل بوده باشد.

حفظ کند و بدین منظور از هرآنچه که رنگ و بویی از وابستگی به ملحدان و منحرفان با خود دارد بپرهیزد: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال به یکی از پیامبران خویش وحی کرد که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را نپوشید و خوراک آنان را نخورید و راه و رفتار آنان را پیش نگیرید، که اگر چنین کنید شما نیز - همچون آنان - از شمار دشمنان من محسوب خواهید شد. (۱)

آنچه گفتیم علل و جهات مختلفی بود که اسلام، در کراهت استعمال برخی رنگها و استحباب برخی دیگر (در مورد لباس و پوشاک) در نظر گرفته است. اینک باید دید آنجا که برخی از این علل، باهم تعارضی می یابند، شارع مقدس کدام یک را بر دیگری ترجیح می دهد؟

به نظر می رسد که در میان این جهات چندگانه، جهات سیاسی - تاریخی (به هنگام تعارض با دیگر جهات) بر سایر جهات (طبی و اقتصادی و ...) ترجیح دارد. فی المثل، در باب نعلین سیاه و سفید، از نظر بهداشتی و روانی نعلین سیاه مایه سستی حافظه و کم سویی چشم و ایجاد اندوه است و نعلین سفید فاقد این عیوب طبی و روانی؛ و به همین دلیل، نعلین سیاه مکروه، و نعلین سفید مستحب است. با این ملاک، قاعدتاً باید پوشیدن چکمه سفید مستحب و چکمه سیاه مکروه باشد، درحالیکه قضیه کاملاً برعکس می باشد: چکمه سیاه مستحب، و چکمه سفید مکروه است. چرا؟ زیرا در مورد چکمه، یک جهت سیاسی در کار است که اقتضایی معکوس و معارض با جهت طبی و روانی دارد: «چکمه سفید، شعار جباران، و چکمه سیاه زئی بنی هاشم است» و جهت سیاسی، بر دیگر جهات غلبه و ترجیح دارد. زیرا پوشیدن چکمه سیاه، نهایتاً، قدرت حافظه و دید چشم انسان را اندکی

۱. همان، ۲۷۹/۳، حدیث ۸: عن الصادق علیه السلام قال آتته أوحى الله الى نبي من انبيائه قل للمؤمنين:

لا تلبسوا لباس اعدائي ولا تطعموا مطاعم اعدائي ولا تسلكوا مسالك اعدائي فتكونوا اعدائي كما هم اعدائي.

تقلیل می‌دهد، ولی استعمال چکمه سفید نشان بستگی شخص به جباران بوده و به تغییر موضع و موقف انسان از جرگه «بهشتیان» به جایگاه «دوزخیان» می‌انجامد و این، چیزی نیست که با تضعیف قوه باه یا کاهش نیروی حافظه قابل مقایسه باشد. لذاست که از نظر اسلام، پوشیدن چکمه سیاه از حکم کراهت مستثنا، بلکه امری مستحب است و پوشیدن چکمه سفید مکروه.

در غیر این صورت، یعنی آنجا که جهت سیاسی مهم و معارضی در کار نباشد، بلکه مؤید و معاضد باشد، جهات طبی و روانی و ... تأثیر خود را در تشریح حکم جواز یا عدم جواز، می‌گذارد.

اینک هنگام آن است که نظر اسلام را در باب استعمال رنگ سیاه (و به اصطلاح: **لُبْسِ سَوَادٍ**) جمع‌بندی و خلاصه کنیم.

نخست، بد نیست تذکر دهیم که عنوان «لُبْس» (پوشیدن) در زبان عربی و لسان روایات، صرف‌نظر از استعمالات مجازی آن، عنوان عامی است که علاوه بر پوشیدن جامه‌های رو و زیرین بدن (عبا، قبا، لبّاده، پیراهن، شلوار و جوراب) و نیز پوشیدن کفش و چکمه و دمپایی و نعلین، اموری همچون نهادن کلاه و عمامه و عرقچین بر سر (= **لُبْسُ الْقَلَنْسُوَّةِ، لُبْسُ الْعِمَامَةِ** و ...)، در دست کردن انگشتر (**لُبْسُ الْخَاتَمِ**) و بالاخره به پاکردن خلخال زنانه (**لُبْسُ الْخُلْخَالِ**) را نیز شامل می‌شود. یعنی در دایره معنی و استعمال این واژه در زبان عرب، وسعتی است که در زبان فارسی نیست.

براستی، اسلام نسبت به استعمال رنگ سیاه (در لباس و پوشاک) چه نظری دارد؟ نظر اسلام در این زمینه، نظری یکسان و مطلق نبوده، و بسته به موارد و مواقع مختلف، و نیز اجزای گوناگون لباس - کَمَاً وَ كَيْفَاً، و نَفِيًّا وَ اِثْبَاتًا - فرق می‌کند. به طور کلی اگر زندگی انسان را - در بخش پوشاک - به فرشی تشبیه کنیم که یک «زمینه» متن اصلی» دارد و یک «حاشیه گل و بوته»، باید گفت که اسلام، به علل گوناگون طبی و روانی (نقش منفی رنگ سیاه در دید چشم و قدرت حافظه ...) و نیز

سیاسی - اجتماعی (استفاده جبارانی چون فرعون مصر و طواغیت بنی عباس از رنگ سیاه برای ارباب مخالفین)، رنگ سیاه را به عنوان «زمینه و متن» زندگی و «وجه عام و غالب» آن تجویز نمی‌کند و در برابر آن رنگهای باز و روشن و فرحبخش (سفید و زرد و...) را توصیه می‌کند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ «شخصیتی خوش‌برخورد و گشاده روی و پرتبسم بود و حزن و اندوهی که در دل داشت چهره‌اش را عبوس و تڑش نمی‌ساخت»^(۱) و اصولاً فرد مؤمن - به تعبیر مولای متقیان - حزن و اندوه قلبی خویش را در لفافی از سُرو و بشاشت وجه می‌پيچد.^(۲) و از آنجا که سیاه، رنگی دلگیر؛ و سفید، رنگی چشم نواز و آرامبخش است، پیامبر ﷺ خود سپید می‌پوشید و اصرار داشت مسلمین نیز چنین کنند و تأکید می‌فرمود که بهترین لباسهای شما، لباسهای سپید است.^(۳) و جانشین برحقش، امیرالمؤمنین علی عليه السلام، نیز بیشترین لباسی که می‌پوشید سپید بود^(۴) و توصیه می‌نمود که لباسهای پنبه‌ای بپوشید.^(۵)

باری، اسلام، رنگ سیاه را به عنوان زمینه و متن اصلی و دائمی زندگی تجویز نمی‌کند، اما از اینکه این رنگ، در «حاشیه و گل و بوته» آن به کار رود مانع نمی‌شود بلکه بعضاً ترغیب هم می‌کند. کلام و مرام نورانی رسول خدا عليه السلام: يَكْرَهُ السَّوَادَ الْاَلَّ فِي ثَلَاثَةٍ... و سیره آل الله (سیاهپوشی در خصوص ایام عزا) دقیقاً حاکی از همین امر است.

۱. وسائل الشیعة، همان، ۳۷۷/۲، به نقل از ارشاد دیلمی: كان النبي عليه السلام ... كريم الطبيعة، جميل

المعاشره، طلق الوجه، بساماً من غير ضحك، محزوناً من غير عبوس.

۲. نهج البلاغه، چاپ دکتر صبحی صالح، بیروت ۱۳۸۷ق، حکمت ۳۳۳: و قال عليه السلام في صفة

المؤمن: المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه.

۳. رک، وسائل الشیعة، همان، باب ۱۴ از ابواب احکام الملابس، ۳۵۵/۳ - ۳۵۶ و نیز ص ۳۵۷.

۴. همان، ۳۵۶/۳، حدیث ۶، به نقل از: قرب الأسناد.

۵. همان، ۳۵۷/۳، باب استحباب لبس القطن، به نقل از: فروع کافی.

به بیان دیگر:

از رنگ سیاه، در طول تاریخ، استفاده‌های بجا و معقول، و نیز نابجا و غیر معقولی صورت گرفته و می‌گیرد، و اسلام بر استفاده‌های معقول از این رنگ صحه گذاشته و استفاده‌های نامعقول از آن را طرد کرده است:

۱. ماتم‌زدگان، در غم فقدان عزیزان خویش، جامهٔ مشگین پوشیده و در و دیوار را سیاه می‌کنند؛ اسلام نیز (به شهادت سیرهٔ جاری در میان اهل بیت علیهم‌السلام) در سوگ شهادت امامان نور این رسم را امضا کرده و از آن، به مثابهٔ نشان دوستی و بستگی با امام شهید و اعلام براءت از دشمنان وی، بهره می‌جوید.

۲. سیاه، رنگ پوشش است و با آن می‌توان اشیای گوناگون را در پردهٔ کامل استتار برد؛ اسلام با کاربرد این رنگ در مواردی همچون حجاب خانمها موافقت کرده، و سابقهٔ دیرین رنگ تیره در لباسهای روی بانوان مسلمان همچون چادر و مقنعه و پیچه و چشم‌آویز، و تأیید عملی و زبانی فقیهان از آن، سبب شده است که جامعهٔ اسلامی ما - بحق - چادر سیاه بر سر زنان مسلمان را «حجاب برتر» شمارد.

۳. رنگ سیاه، در میان رنگها، هیبت و شکوهی بیشتر دارد و مایهٔ اظهار قدرت و دولت است. جبّاران، برای اظهار هیمنه و جبروت خویش، در استفاده از این خصوصیت رنگ سیاه افراط کرده و به خطا رفته‌اند. آن گونه که در کلام مولای متقیان علیهم‌السلام آمده، لباس فرعون سیاه بود و امام صادق علیه‌السلام هم چنانکه دیدیم نعلین سیاه را جزئی از پوشاک جبّاران شمرده است. در فصل دوم کتاب نیز از زبان مجمع‌الفرس سُروری و لغتنامهٔ دهخدا خواندیم که در قدیم، چاووشان دربار، که پیشاپیش شاهان حرکت کرده و در کوی و برزن به مردم، دورباش و کورباش می‌گفتند سیاه می‌پوشیدند تا نیک مهیب و ترسناک جلوه کنند و لذا به آنان «سیاهپوش» گفته می‌شد (و بعید نیست که بنیانگذار سیاهپوشی برای ارباب خلق، فرعون مصر بوده، و تعبیر امام صادق، «لباس جبّاران» نیز اشاره به همین گونه اعمال باشد). یکی از علل سیاهپوشی بنی عباس هم، خاصه پس از استقرار قدرت، همین

مقصود بود: ترساندن و ارعاب مخالفین.

اسلام، از آنجا که با ارعاب و اُشْتُلْمِ ارباب قدرت نسبت به مردم سخت مخالف بوده و غایت آرزویش پی‌ریزی نظامی مبتنی بر سلّم و صلح و صفا و امنیت است (یا ایهاالذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافّة/ بقره: ۲۰۸، و لیبدلّتهم من بعد خوفهم أمناً/ نور: ۵۵، ادخلوها بسلام آمنین/ حجر: ۴۶) طبعاً با سیاهپوشی، به عنوان زئی عمومی و دائمی، موافقت نکرده و با افراط در استفاده از هیبت و شکوهی که در این رنگ نهفته مخالف است و به جای آن، بر سفیدپوشی (به عنوان لباس انبیا) تکیه و تأکید می‌کند. اما در عین حال، استفاده معقول از همین خصوصیت رنگ سیاه (هیبت و عزت) را می‌پذیرد و سیاهپوشی را در چند چیز محدود (کساء و عمامه و خُف = عبا و عمامه و چکمه) اجازه می‌دهد و احیاناً (در مورد چکمه) ترغیب می‌کند.

و این، خود گواهی روشن از «غنا» و «جامعیت بینظیر» فقه اسلامی شیعه است که تنها در مورد یک رنگ سیاه (که به نظر، موضوعی ساده و حقیر می‌نماید)، این همه نکات و ملاحظات طبّی و روانی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را مدّ نظر گرفته، و در هر جا نیز، حکمی سازگار با بهداشت جسم و آسایش روان و حرمت شهیدان و حفظ کیان امت و استقلال مکتب و ... داده است.

دعای آن را باید به جان ختم رسل ﷺ و فرزندان پاک و معصومش ﷺ کرد که با خون قلبشان، نهال این آئین سترگ را برومند و خرّم ساختند... و قبل از آن نیز، باید به خدای متّان درود گفت که چیزی از هدایت بشر کم نگذاشته است.

مرحبا دستی که این دیوار چید! آفرین بر آن که این دست آفرید!

پیشگفتار را، با تذکار این نکته آغاز کردیم که: «شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ اما به دهه اول محرم یا آخر صفر، و نظایر آن، که می‌رسد جامه سیاه

می‌پوشد و در و دیوار و کوی و برزن را سیاه‌پوش می‌کند... و قرن‌هاست که تاریخ، در بلاد شیعه‌نشین، ناظر این صحنه است...»، و اینک می‌افزاییم که «این رسم و سیره، دقیقاً منطبق با اسلام و روش پیشوایان معصوم آن است».

ضمائم

۱. سیاهپوشی پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت
۲. سیاهپوشی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت
۳. قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ
سالار شهیدان علیه السلام و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس
سیاه در عزای آن حضرت
۴. آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری... و ارتباط قوی با
فقه‌های امامیه
۵. بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای
دستیابی به قدرت و حکومت

ضمیمه شماره یک، صص ۱۰۴-۱۰۸

سیاهپوشی پیامبر ﷺ در آستانه رحلت

در فصل ششم کتاب، بر اساس روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد، دیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای عمر، پیراهن سیاه (قمیصه سوداء) پوشیده بوده است. در آنجا، این سؤال مطرح شد که با توجه به سنت معمول سفید پوشی پیامبر، و تأکید آن حضرت بر پوشیدن جامه سفید، چرا و به چه دلیل آن حضرت از این رسم در روزهای آخر عمر عدول فرمود؟ در جواب گفتیم:

به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر بازجست؛ رفتار و گفتاری که بوضوح، ابراز نگرانی از سرنوشت آینده امت اسلام، و اظهار اندوه از ظلم و بیداد وحشیانه‌ای که توسط منافقین بر اهل بیت شریف وی علیهم السلام خواهد رفت، در آن موج می‌زد. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزها، این مطلب در ذهن تقویت می‌شود که، شاید، پیامبرگرمی اسلام - با عدول از سنت معمول سپیدپوشی خویش و در برکردن جامه سیاه در آستانه رحلت - به نحوی خبر از وقوع حوادث سوء می‌داده و «قمیصه سوداء» بر تن وی، در حقیقت جامه عزایی بوده است که به عنوان اظهار سوگ و اندوه بر شکنجه‌ها، غصب حقها، شهادتها و مصیبت‌های قریب‌الوقوع

خاندان مکرمش پوشیده بود! چنانکه رفتار و گفتارش در آن روزهای حساس، چه در داخل منزل و چه بیرون از آن، همگی حاکی از بحران روحی پیامبر، و نگرانی و اندوه جدیش از آینده نزدیک پس از مرگ خویش بود. (۱)

اینک، به توضیح بیشتر مسئله توجه کنید:

به نوشته مورخین: روزی که پیامبر احساس بیماری کرد - همان بیماری که به مرگ وی انجامید - دست علی علیه السلام را گرفت و با گروهی که به دنبال وی بودند به سوی قبرستان بقیع حرکت کرد و در آنجا خطاب به اهل قبور چنین گفت:

- سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاکها قرار گرفته‌اید. حالتی که در آن قرار دارید، بر شما خوش و گوارا باد. فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک، روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است.

و سپس، از مرگ قریب الوقوع خویش خبر داد. (۲)

نیز در همان روزها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشاهده تحرکات و تحریکات شدید برخی عناصر نفاق‌پیشه در سطح شهر بر ضد خلیفه شرعی و قانونی خویش (علی علیه السلام) و نیز توطئه‌های پنهانی برخی از همسران خود، با تبی شدید وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و رو به مردم کرد و با صدایی بلند، به طوری که صدای وی از بیرون مسجد نیز شنیده می‌شد، گفت:

- اَيُّهَا النَّاسُ سَعَرَتِ النَّارُ وَ أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَ انِي وَاللَّهِ مَا تَمْسُكُونَ

علی بشیء، اَتَى لَمْ أُحِلَّ إِلَّا مَا أَحَلَّ الْقُرْآنُ وَ لَمْ أُحَرَّمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ الْقُرْآنُ. (۳)

یعنی: ای مردم، آتش (فتنه) برافروخته شده، و فتنه‌ها مانند پاره‌های شب

۱. ر.ک، گزارش سخنان و اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر: بحار الانوار، مجلسی، همان،

۴۶۵/۲۲ به بعد، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری.

۲. بحار، همان، ۴۶۶/۲۲. و نیز ر.ک، الطبقات الكبرى، ابن سعد (دار بیروت للطباعة و النشر،

بیروت ۱۳۷۶ - ۱۹۵۷) ۲/۲۰۳ - ۲۰۴.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام، همان، ۲/۶۵۴؛ الطبقات الكبرى، همان، ۲/۲۵۶.

تاریک روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. من حلال نکردم جز آنچه را که قرآن حلال کرده است و حرام نشمردم جز آنچه را که قرآن ناروا شمرده است.

حتی، در همان ایام، روزی که سران صحابه برای عیادت به منزل وی آمده بودند، برای پیشگیری از انحراف امت و کودتای منافقین، فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. اما در این لحظه، خلیفه دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی ما را کافی است! گروهی از حصار با وی مخالفت کرده و گفتند دستور پیامبر حتماً باید اجرا شود ولی گروهی دیگر جانب او را گرفته از آوردن قلم و دوات خودداری کردند و پیامبر که چنین دید سخت ناراحت شد و فرمود: برخیزید و از خانه بیرون روید.^(۱) ابن عباس - دانشمند

۱. خبردوات، از طریق فریقین (شیعه و سنی) نقل شده و مشهور و مستفیض است. برای نمونه ر.ک، صحیح البخاری (مقدمه احمد محمد شاکر، افست دار الجیل، بیروت، بی تا) ۱/۳۹: باب کتابة العلم و ۴/۸۵: باب هل یُسْتَشْفَعُ الی اهل الذمة و معاملتهم و صص ۱۲۰ - ۱۲۱: باب اخراج اليهود من جزيرة العرب و ۶/۱۱: باب کتاب النبی ﷺ الی کسری و قیصر و ۷/۱۵۵ - ۱۵۶: باب قول المریض قوموا عنی و ۹/۱۳۷: باب کراهیة الخلف؛ صحیح مسلم (مکتبه و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر ۱۳۳۴ق) ۵/۷۵-۷۶: باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء؛ و دیگر مجامع حدیثی اهل سنت نظیر مسند احمد بن حنبل و...

مورخین اهل سنت، نظیر ابن خلدون، نیز به این ماجرا اشاره دارند (تاریخ ابن خلدون، همان، ۳/۲۱۵). استاد معظم آیه الله حاج شیخ جعفر سبحانی می نویسد: «این واقعه تاریخی را، گروهی از محدثان و مورخان سنی و شیعه نقل کرده، و از نظر فن حدیث شناسی در عداد روایات معتبر و صحیح می دانند. چیزی که هست غالباً، محدثان اهل تسنن، گفتار عمر را نقل به معنی کرده و متن عبارت جسارت آمیز او را باز گو ننموده اند. ناگفته پیداست خودداری از نقل عبارت او، نه برای این است که بیان جسارت، خود نیز یک نوع جسارت به آستان مقدس پیامبر است؛ بلکه تصرف در گفتار به منظور حفظ مقام و موقعیت او بوده

معروف اسلام - این واقعه تلخ را بزرگترین مصیبت برای اسلام شمرده است. به نوشته احمد بن حنبل: ابن عباس، درحالیکه دانه‌های اشک بسان رشته مروارید بر گونه‌هایش جاری بود، می‌گفت: *یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ... قال رسول الله ایتونی بالکتف و الدواة او اللوح و الدواة اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده ابدأ قالوا... (۱)* یعنی، روز پنجشنبه، و چه روز پنجشنبه‌ای؟! ... رسول خدا فرمود استخوان شانه و دوات، و یا کاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. گروهی گفتند...

مرحوم علامه مجلسی، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری نوشته طبرسی، آورده است که گروهی به عنوان جبران آن بد رفتاری، به پیامبر عرض کردند آیا می‌خواهید که قلم و کاغذ بیاوریم؟ چهره حضرت برافروخت و سخت برآشفته فرمود: پس از آن همه گفتگوها، می‌خواهید قلم و کاغذ بیاورید؟! همین اندازه توصیه می‌کنم که با عترت من به نیکی رفتار کنید. این را گفت و سپس از آنان روی برتافت و آنان نیز، جز علی و عباس و فضل، همگی برخاستند و متفرق شدند. (۲)

→ که مبادا آیندگان از شنیدن جمله توهین آمیز نسبت به وی بدبین شوند. از این نظر، هنگامی که ابوبکر جوهری، مؤلف کتاب «السقیفة»، در کتاب خود به این جریان می‌رسد در نقل گفتار عمر چنین می‌گوید: و قال عمر کلمة معناها أن الوجد قد غلب علی رسول الله: عمر سخنی گفت که مفاد آن این است که بیماری بر پیامبر پیروز گردیده است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۰).

ولی برخی از آنان هنگامی که می‌خواهند متن عبارت خلیفه را نقل کنند، برای حفظ مقام او از تصریح به نام وی خودداری کرده و همین مقدار می‌نویسند: فقالوا هجر رسول الله (صحیح مسلم و مسند احمد). به طور مسلم چنین جمله زشت و زنده‌ای از هر شخصیتی سر بزنند، هرگز قابل عفو و بخشش نیست. زیرا پیامبر به تصریح قرآن از هر نوع اشتباه و خطا مصون بوده، و جز از طریق وحی سخنی نمی‌گوید» (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، با تجدید نظر، اضافات و ویرایش، نشر دانش اسلامی، قم، بی‌تا، ۲/۴۹۳-۴۹۴).

۱. مسند احمد (دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۱ م، همان) ۱/۳۶۶ - ۳۶۷.

۲. بحار الانوار، همان، ۲۲/۴۶۸ - ۴۶۹.

تصور کنید! خاتم پیامبران و بزرگترین مصلح دلسوز تاریخ بشر، ۲۰ سال تمام، آسایش و راحت را بر خود حرام سازد و روز و شب در راه هدایت بشر و تأسیس جامعه نمونه و مدینه فاضله کوشش کند و در این راه، به آب و آتش زند و آنگاه پس از عمری خون دل خوردن و تحمل رنجها و مشقات طاقتفرسا، از سوی برخی از (به اصطلاح) یاران دیرین! و اصحاب کبار! خویش چنین برخوردهای زشت و توهین آمیزی ببیند و حتی به وی نسبت (نعوذبالله) هذیان دهند! آری، پس از ۲۰ سال جدیت شبانه روزی، در آستانه رحلت، سرنوشت امت و حرمت خاندان مکرمش را (که پرچمدار هدایت بشر پس از اویند) اینچنین در معرض خطر و آسیب ببیند! بلکه با چشم نهان بین و غیب نگر الهی خویش، پاره تن و نور چشمش - زهرای عزیز - را مشاهده کند که به فاصله دو سه روز از فوت پدر، درب خانه اش را به آتش کشیده اند، محسنش را سقط کرده اند، پهلویش را شکسته اند، بازویش را خسته اند، و همسرش - جانشین منصوص و وصی منصوب پیامبر - را ریسمان در گردن افکنده و برای بیعت، افتان و خیزان، به مسجد می برند!...

براستی کدامین قلم قادر به تصویر، و کدامین ذهن قادر به تصور عمق و دامنه اندوهی است که در روزها و ساعات آخر عمر پیامبر ﷺ، بر دل و جان آن فرستاده بزرگ الهی چنگ انداخته بود؟!

بدیهی است که پیامبر، هرگز غصه شخص خویش را نداشت و نگران (به اصطلاح) مسائل شخصی نبود؛ و اگر بر دختر و دامادش اندوه می خورد، عمدتاً از آن روی بود که ستم بر آن دو تن، حکم سنگ زدن بر شیشه چراغ هدایت را داشت و تاریخ اسلام را - چنانکه دیدیم - در سیاهی مُظلم فرو می برد. در چنین وضعی، مسئولیت خطیر اصلاحی و اجتماعی پیامبر - به عنوان پدر امت - ایجاب می کرد که با فریاد (فریادی آنچنان رسا که در تاریخ اسلام همیشه طنین انداز بماند) نسبت به توطئه ها اعلام خطر کند، با مردم از برافروخته شدن آتش فتنه ها سخن

بگوید، هشدار و تذکر دهد، موعظه و اتمام حجت کند، راه را از چاه و آب را از سراب مشخص سازد و خلاصه، از هر طریق ممکن، برای اظهار مخالفت خویش (و اثبات دوگانگی راهش) با توطئه گران و آماده ساختن مردم برای ستیز با جبهه نفاق سود جوید و میدان را برای حاکمیت مطلق خلیفه راستین خود خالی سازد. چنین است که روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ یکسره به هشدار و تحذیر امت از خطرات آینده می‌گذرد و سرشار از نهیب به منافقین، و تأیید و معرفی مقام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. فی‌المثل:

۱. به آن دسته از کسانی که برای مرگ پیامبر و ایجاد کودتا بر ضد خلیفه شرعی و قانونی وی (علی علیّه السلام) در پایتخت اسلام (مدینه) لحظه شماری می‌کنند، پیامی فرمان می‌دهد و تأکید می‌کند که به جیش اسامه بن زید پیوندند و همراه وی به سرحد روم روند (تا مدینه از وجود آنان در لحظه مرگ پیامبر خالی باشد) و چون می‌بیند آنان، با کارشکنیهای گوناگون خویش در سر راه حرکت ارتش اسامه سنگ می‌اندازند و خود نیز حاضر به ترک مدینه نیستند بر سرشان بانگ می‌زند و «لعن الله من تخلف عن جیش اسامة»^(۱) می‌گوید.

۲. پس از جنگالی که در محضرش رخ داد (و کسانی، مانع آوردن قلم و دوات شدند و پیامبر نیز از خانه بیرونشان کرد)، به گواهی تاریخ، درحالیکه رنج بیماری سخت آزارش می‌داد، دستی بر شانه علی و دستی بر کتف همسرش، میمونه، گذارده آهنگ مسجد می‌کند و خود را به بالای منبر می‌کشاند و می‌فرماید:

- مردم، من میان شما دو چیز گرانبها به ارث می‌گذارم. و چون مردی برخاسته به میان حرف حضرت می‌دود و می‌پرسد: مقصود از دو چیز گرانبها چیست؟ نگران از تکرار جنگالی که در خانه‌اش رخ داده بود، سخت در خشم شده و می‌فرماید: خود خواهم گفت، و می‌افزاید:

۱. الملل و النحل، شهرستانی، تصحیح و تعلیق: احمد فهمی محمد (دار الکتب العلمیه، بیروت

۱۴۱۰ - ۱۹۹۰) مقدمه چهارم، الخلاف الثانی، ۱/۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۲۰/۲.

۳. آن دو، یکی قرآن و دیگری همان عترت من است. (۱)

۳. علامه حلّی، پس از نقل ماجرای قلم و دوات، روایتی را ذکر کرده است که از آن برمی آید یکی از منافقین مزبور، روزی سخن زشتی در باب نسب و خاندان پیامبر ﷺ بر زبان می راند و حضرت پس از اطلاع از این امر، شدیداً غضبناک شده و در برابر مردم، قاطعانه در مقام افشای بی اصل و نسبی خود او بر می آید که به عذرخواهی و پوزش طلبی عاجزانه فرد مذکور می انجامد و حضرت دیگر چیزی نمی گوید. (۲)

۴. نیز در یکی از روزهای بیماری، آن زمان که اطراف بستر پیامبر را اصحاب احاطه کرده اند، روی به آنان کرده و می فرماید:

- مردم، اجل من فرا رسیده و بزودی از میان شما خواهم رفت. آگاه باشید! در میان شما کتاب خدا، و عترت و اهل بیتم را به یادگار می گذارم.

سپس دست علی علیه السلام را گرفته بالا می برد و می گوید: هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان، آنها دو جانشین منند که یار و پشتیبان یکدیگرند. از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و من از آنان خواهم پرسید که امتم با شما چه رفتاری را در پیش گرفتند؟ (۳)

۵. نیز به فرمایش امام صادق علیه السلام، در بستر مرگ انصار را فرا می خواند و پس از

۱. بحار، همان، ۲۲/۴۷۵ - ۴۷۶.

۲. ر.ک، فاطمة الزهراء علیها السلام بهجة قلب المصطفى ﷺ احمد رحمانی همدانی (نشر کوکب تهران ۱۳۶۹ش - ۱۴۱۰ق) ص ۵۵۵. براستی چه چیز پیامبر صبر و رحمت را این گونه از دست برخی کسان غضبناک ساخته بود؟ امیرالمؤمنین بعدها فرمود: آنان اگر می توانستند، نسبت فاطمه علیها السلام را با پیامبر ﷺ منکر می شدند، ولی نتوانستند...

۳. الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه عبدالوهاب عبداللطیف، همان، باب ۹، فصل دوم، صص ۱۲۳ - ۱۲۴؛ بحار الانوار، همان، ۲۲/۴۷۶، به نقل از کشف الغمة.

اعلام نزدیکی مرگ خویش، و قدردانی از زحمات مخلصانه آنان به اسلام، می‌فرماید: یک کار باقی مانده که با انجام دادن آن خدمات ارزنده شما کامل خواهد شد و چون می‌پرسند آن کار چیست؟ می‌فرماید: کتاب خدا و اهل بیت ... و احفظونی معاشر الانصار فی اهل بیتی ... و سپس بر اهمیت اطاعت از ائمه اهل بیت تأکید فرموده و می‌افزاید: علی نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را دارد و ... آگاه باشید که درب خانه فاطمه، درب خانه من و خانه او خانه من است و هرکس حرمت آن را زیر پا نهد حرمت الهی را زیر پا نهاده است ... همچنین به احضار مهاجرین می‌پردازد و در حالیکه از سؤال تعریض آمیز خلیفه دوم در خشم رفته است می‌گوید: ای مردم، سفارش مرا بشنوید: هرکس به من اطمینان داشته و نبوت مرا تصدیق می‌کند او را به ولایت علی بن ابی طالب و اطاعت و تصدیق وی سفارش می‌کنم، که ولایت او ولایت من و ولایت پروردگار من است ... (۱)

۶. نیز در یکی از روزها، که به علت ضعف شدید ناشی از بیماری، پس از شنیدن اذان صبح بلال، می‌فرماید یکی از خود مردم، بر مردم نماز بگذارد که من گرفتار خویشم؛ زمانی که می‌بیند عایشه و حفصه فرصت را مغتنم شمرده و در پی فرستادن منسوبین خویش به عنوان امام جماعت به مسجد پیامبرند، از توطئه آنان و اینکه آن دو - برغم تأکیدات پیامبر مبنی بر پیوستن به جیش اسامه - هنوز در مدینه باقی مانده‌اند، سخت در غضب می‌شود و به عایشه و حفصه نهیب می‌زند که: دست از این کارها بردارید که شما به زنانی می‌مانید که می‌خواستند یوسف را گمراه کنند! سپس برمی‌خیزد و در حالیکه از شدت ضعف قادر به ایستادن نیست، دست در دست مولا علیه السلام و فضل بن عباس می‌نهد و با تکیه بر آنان در حالیکه پاهایش از ضعف بر زمین کشیده می‌شود، خود را به مسجد می‌رساند و با اشاره دست، ابوبکر را کنار می‌زند و بی‌اعتنا به آنچه او خوانده، نماز جماعت را از سر شروع می‌کند! (۲)

۱. بحار، همان، ۴۷۷/۲۲ - ۴۷۸.

۲. همان، صص ۴۶۷ - ۴۶۸.

۷. زمانی دیگر، درحالیکه سر در دامن علی علیه السلام دارد و خانه‌اش مالا مال از مهاجرین و انصار است، با تمهیدات و تشریفات خاصی، زره و بیرق و عصا و استر خویش، و حتی دستاری را که در جنگها به کمر می‌بست، به علی می‌دهد و می‌گوید: یا علی، در حضور مهاجرین و انصار حاضر در مجلس، این اشیا را تحویل بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو ستیز نکند. ^(۱) در روایت دیگر آمده است که حضرت پس از این عمل فرمود: ای بنی‌هاشم و ای مسلمانان، با علی مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت ... ^(۲) و بر پایه روایت امام باقر: به علی فرمود که مرا بنشان و چون مولا وی را نشانند و بر سینه خویش تکیه داد، به صدای بلندی که اهل خانه شنیدند فریاد برآورد: برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان خاندانم علی بن ابی‌طالب است، دیون من را می‌پردازد و امور من را انجام می‌دهد. ای بنی‌هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، به علی کینه نورزید و از فرمانش سرنپیچید که گمراه خواهید شد و از او روی مگردانید و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت. سپس به احضار حسنین علیهما السلام فرمان داد و به اظهار ملاحظت در حق آنان پرداخت ... ^(۳)

۸. همراه و همزمان با این تمهیدات، می‌بینیم که بنا به روایت ابن عباس، در بستر بیماری اشک می‌ریزد، به گونه‌ای که محاسنش به اشک دیدگانش تر می‌شود و چون می‌پرسند که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ می‌فرماید: اشک می‌ریزم برای فرزندانم و آنچه که از شرار امّتم پس از من بدانان خواهد رسید. گویا می‌بینم، دخترم فاطمه پس از من مورد ستم قرار گرفته پیوسته فریاد می‌زند یا ابتاه! ولی هیچیک از افراد امتم او را یاری نمی‌کنند ... ^(۴)

۱. همان، صص ۴۵۹ - ۴۶۰.

۲. همان، ص ۴۹۹.

۳. همان، صص ۵۰۰ - ۵۰۱.

۴. همان، ۱۵۶/۴۳؛ المنتخب، طریحی، همان، ۱/۳۳ - ۳۴. و نیز برای روضه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله

۹. نیز به گفته ابن عباس: می فرماید زمانی که دخترم فاطمه را مشاهده می کنم، یاد مصائبی می افتم که پس از من بر او وارد خواهد شد. گویا می بینم در خانه خویش مورد هتک حرمت قرار گرفته، حقش غصب شده، از ارث محروم گشته، پهلویش شکسته شده، کودکش سقط گشته، و دمام فریاد می زند یا محمداه و کسی جوابش را نمی دهد، و استغاثه می کند ولی کسی به یاریش نمی شتابد. پس پیوسته پس از من محزون و غمگین و گریان است ... (۱)

۱۰. همچنین، بنا به روایت دیگر، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را فرا می خواند و به حاضرین در خانه می فرماید ما را تنها بگذارید و ام سلمه را بر در خانه می گمارد که کسی نزدیک نشود، سپس به علی می فرماید: نزدیک من آی. آنگاه با یک دست خویش دست فاطمه را گرفته بر سینه می گذارد و با دست دیگر نیز دست علی را می گیرد و آهنگ سخن می کند ولی گریه مجال سخن به او نمی دهد. فاطمه و علی و حسنین علیهم السلام از گریه وی شدیداً به گریه می افتند و دخترش ناله را سر می دهد و همگی به روی رسول خدا افتاده، صورتش را غرق بوسه می کنند. حضرت سر برمی دارد، دست فاطمه را در دست علی می گذارد و می فرماید: یا ابا الحسن، فاطمه امانت خدا و رسول او نزد توست، امانت خدا و رسولش را حفظ کن، و تو حتماً چنین خواهی کرد. یا علی به خدا قسم، این سرور زندهای اهل بهشت - از اولین و آخرین - است، به خدا قسم، این مریم کبری است ... یا علی آنچه را که به تو گفتم انجام ده، که جبرئیل مرا به گفتن آن فرمان داده است. یا علی، بدان که من و همچنین پروردگار من، از هرکس که دخترم فاطمه از وی راضی باشد راضی خواهیم بود. یا علی، وای بر کسی که به او ظلم کند و حقش را بریاید؛ وای بر کسی که حرمتش را زیر پا گذارد؛ وای بر کسی که درب خانه اش را آتش زند ... بار پروردگارا من از این گونه کسان بری و آنان نیز از من بری می باشند ... (۲)

۱. بحار الانوار، همان، ۱۷۲/۴۳ - ۱۷۳، به نقل از: امالی صدوق.

۲. همان، ۴۸۴/۲۲ - ۴۸۵، به نقل از طرف علی بن طاووس.

۱۱. در کشف الغمه آمده است که در لحظات آخر عمر، زمانی که از شنیدن ناله‌های زار فاطمه علیها السلام چشم می‌گشاید به دخترش می‌فرماید:

- دختر عزیزم، تو پس از من مظلوم و مستضعف خواهی بود. پس هرکس تو را آزار رساند مرا آزرده است؛ هرکس به تو جفا کند به من جفا کرده است؛ هرکس رشته ارتباط و دوستی با تو را حفظ کند رشته دوستی با مرا حفظ کرده است و هرکس آن رشته را پاره سازد رشته پیوند با مرا گسسته است؛ و هرکس نسبت به تو انصاف ورزد، به من انصاف روا داشته است، چرا که تو از منی و من از توام، و تو پاره تن و جان منی.

سپس می‌افزاید: من به خدا شکایت می‌کنم از آن دسته از امت که بر تو ستم می‌کنند... (۱)

۱۲. امام باقر علیه السلام از مولای متقیان علیه السلام نقل می‌کند که، پیامبر در دم مرگ خانه را از اغیار خالی ساخته و در حضور فاطمه و جبرئیل، با مولا عهد کرد که پس از وی خشم خویش را فرو خورده و بر از دست رفتن حق و غضب خمس و هتک حرمتش صبر کند. مولا می‌فرماید: به خدا قسم شنیدم که جبرئیل به پیامبر می‌فرمود: ای محمد، به علی بگو حرمت او - که حرمت خدا و رسول است - هتک خواهد شد و محاسنش به خون سر خضاب خواهد گشت. من گفتم (قضای الهی را) می‌پذیرم و به آن راضی هستم؛ هر چند حرمت من پایمال، سنت تعطیل، کتاب پاره پاره، کعبه منهدم، و محاسنم به خون سر رنگین گردد. برای خوشنودی خدا صبر کرده و بابت آن از خدا اجر می‌طلبم تا بر شما وارد شوم... (۲)

۱۳. نیز امام کاظم علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دم مرگ پس از سفارشات مربوط به کفن و دفن و ...، خطاب به مولا فرمود:

۱. ر.ک. فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الى اللحد، سید محمد کاظم قزوینی (نمایشگاه دائمی

کتاب، تهران ۱۴۰۶ ق، افست طبع بیروت) صص ۳۰۱ - ۳۰۲.

۲. بحار، همان، ۴۷۹/۲۲.

یا علی، چه خواهی کرد اگر این گروه (بزور) بر تو حاکمیت یابند و از تو پیش افتند و رهبر طاغیشان تو را به بیعت با خویش فرا خواند و گریبان تو را گرفته همچون شتر، خوار و اندوهگین و دردمند، نزد او بکشانند؟!...

فاطمه با شنیدن این کلام از رسول الله ﷺ صیحه زد و گریست و رسول خدا نیز از گریه وی به گریه افتاد و او را از گریه نهی کرد و مولا را نیز، در صورتی که یار و یآوری برای گرفتن حق خویش پس از پیامبر نیابد، امر به صبر فرمود. (۱)

۱۴. بنا به فرمایش امام سجاد علیه السلام جبرئیل ۳ روز پیش از رحلت پیامبر ﷺ به خدمت آن حضرت رسید و گفت: خدای متعال می پرسد که ای محمد، خود را چگونه می یابی؟ حضرت پاسخ داد: غمناک و اندوهگین. سه روز بعد نیز که جبرئیل همراه ملک الموت و فرشته ای دیگر حضور حضرت رسید و همان سؤال را تکرار کرد، باز حضرت خود را محزون و غمگین خواند. (۲)

براستی حضرت از چه چیزی اندوهناک بود؟!...

پیداست که حضرت از مرگ وحشتی نداشت؛ چرا که مرگ، ملازم با رهایی آن حضرت از مشکلات دنیا و وصول به قرب الهی بود و لقاء پروردگار چیزی نبود که حضرت از آن نگران و دلگیر باشد. لذا وقتی که جبرئیل از حضرت پرسید: آیا می خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود: خیر! بل الرفیق الاعلی. (۳) و یا زمانی که فاطمه بر بالین پدر گریست و فریاد برداشت که و اکرباه لکریک یا ابتاه! فرمود: لا کرب علی ابیک بعد الیوم. (۴) اندوه حضرت در حقیقت برای انحراف امت و مظلومیت خاندانش بود. چنانکه به علی فرمود: گریه و اندوه من تنها بر تو و این (فاطمه) است که پس از من حقتان ضایع شده و این گروه بر ظلم نسبت به شما هماهنگ

۱. همان، صص ۴۹۲ - ۴۹۳، و نیز رک، صص ۴۷۹ - ۴۸۱.

۲. همان، ۵۰۵/۲۲.

۳. همان، صص ۵۲۲ و ۵۲۸ - ۵۲۹.

۴. همان، صص ۵۳۴.

و همدستان خواهند شد. (۱)

باری، در چنین فضایی سرشار از غم و اندوه، و اعتراض و اعلام خطر است که پیامبر در صبح روز رحلت خویش، در حالیکه لباس سیاه (لباسی که عرب آن را نشان حزن می‌شناسد) بر تن دارد، به مسجد می‌آید و به امر و نهی و موعظه و تذکر خلق می‌پردازد ...

روایت امام صادق علیه السلام (مبنی بر اقدام پیامبر به اقامه جماعت و ایراد خطابه «با پیراهن سیاه» در مسجد در صبح روز رحلت خویش) را قبلاً در فصل ششم (صص ۱۰۵-۱۰۶) آوردیم. در گزارش امام علیه السلام محتوای خطابه پیامبر تفصیلاً ذکر نشده است و تنها خاطر نشان شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه مزبور، به امت «امر و نهی و موعظه و تذکر» فرمود. محتوای خطبه می‌تواند از سنخ همان چیزی باشد که در روایت ابن عباس آمده و از آن به عنوان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین مجلسی که در مسجد مدینه برای مردم سخن گفت یاد شده است.

ابن عباس می‌گوید: علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس در مرض وفات رسول خدا بر او وارد شده و گفتند: یا رسول الله، انصار در مسجد نشسته و مردان و زنانشان به حال شما می‌گریند. حضرت فرمود: گریه آنان برای چیست؟ گفتند می‌ترسند که شما از جهان درگذرید. فرمود دستتان را به من دهید. پس در حالیکه عصابه‌ای بر سر و ملحفه‌ای در برداشت به مسجد رفت و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

هان ای مردم، آیا مرگ پیامبر خویش را انکار می‌کنید (و عمر او را در این جهان جاودانه می‌پندارید)؟ ... اگر یکی از فرستادگان الهی قبل از من جاودان

۱. همان، صص ۴۹۰ - ۴۹۱. نیز در باب خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه‌های نهفته در دل دشمنان

علی علیه السلام که پس از مرگ پیامبر آشکار خواهد شد، و گریه رسول خدا بر این فاجعه، رک، الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، سید بن طاووس (منشورات رضی، همان) صص ۱۱۲ - ۱۱۳.

زیسته بود من نیز جاودانه می‌زیستم. آگاه باشید که من نزد پروردگارم خواهم رفت و در میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم که اگر بدان چنگ زبید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدای متعال، که در برابر شماست و صبح و شام آن را می‌خوانید ... و همانا عترت و اهل بیتم را نیز در میان شما به یادگار می‌گذارم و شما را به (دوستی با) آنان (و رعایت حالشان) سفارش می‌کنم ... (۱)

خطاب پیامبر (بر اساس روایت منقول از امام صادق) در خلال خطبه به دخترش فاطمه، و ذکر این کلام که: یا فاطمة اعلمی انی لا املك من الله شیئاً (یعنی، فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز در برابر خدا نیستم) نیز بغایت پرمعنی و تأمل برانگیز است. رسول خدا چندی پیش از این تاریخ، همین کلام را - با اشک و آه - خطاب به پسرش ابراهیم بر زبان آورد؛ زمانی که وی در حال جان دادن بود: یا بنی ائی لا املك من الله شیئاً ... (۲)

می‌دانیم که ابراهیم، به تقدیر الهی، قربانی حسنین علیهم السلام شد تا پیامبر اسلام جز از طریق علی و زهرا علیهم السلام فرزندی نداشته باشد (که احتمالاً سقیفه چیان، برای مقاصد سیاسی خویش، وی را در برابر عترت ظاهره علم کنند) و پیامبر نیز به این امر - که سود و صلاح امت در آن بود - رضایت داد. حال می‌بینیم که در آخرین روز عمر، مشابه همین کلام را خطاب به دخترش فاطمه علیها السلام بر زبان می‌راند: یا فاطمة اعلمی انی لا املك من الله شیئاً. با توجه به این سابقه، مفهوم کلام پیامبر این خواهد بود که: ای فاطمه، بدان که، آنچه در تقدیر الهی مقرر شده است همان خواهد شد: من می‌روم و شما، با همسر و کودکان، در میان امواج سهمگین بلاها و محنتهایی که اشرار امت بر شما وارد می‌سازند دست و پا خواهید زد... خود را - برای خدا -

۱. بحار، همان، صص ۴۷۴ - ۴۷۵، به نقل از: مجالس مفید.

۲. همان، ۹۰/۸۲: عن جابر بن عبدالله، قال اخذ رسول الله ﷺ بيد عبدالرحمن بن عوف فأتی

ابراهیم و هو یجود بنفسه فوضعه فی حجره فقال: یا بنی ائی لا املك من الله شیئاً و ذرفت عیناه...

آماده برخورد با محن و صبر بر بلا یا نما که تقدیر الهی، تغییر ناپذیر است و من قادر به جلوگیری از وقوع آنها نیستم.

سوز و گداز شدید پیامبر را در روزهای آخر عمر دیدیم؛ آیا پوشیدن لباس سیاه (برخلاف رسم معمول) در چنین اوضاع و احوالی، امری تصادفی و فاقد هرگونه هدف و پیام بوده است؟! این عمل پیامبر، آشنایان با تاریخ پردرد و آه اسلام را به یاد یک صحنه شگفت دیگر می‌افکند: به گفته ارباب مقاتل، روز عاشورا زمانی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام در حالیکه جبّه خزی تیره رنگ (خز دکناء)^(۱) پوشیده و عمامه‌ای سرخ‌رنگ متمایل به زردی بر سر نهاده و دو سوی عمامه را نیز باز کرده و آویخته بود، به بالین جوان خویش شتافت و با قلبی پر از اندوه گفت: فرزند عزیزم! از غم و اندوه جهان راحت شدی و من نیز بزودی به تو خواهم پیوست.^(۲) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: امام حسین علیه السلام به شهادت رسید در حالیکه جبّه خز سیاه رنگی بر تن داشت و در آن ۶۳ مورد، اثر ضربه شمشیر و نیزه و تیر یافت می‌شد.^(۳) روایت تاریخی دیگری حاکی است که

۱. دکناء، رنگ مایل به سیاهی است. در روایتی که صدوق در فقیه من لایحضره الفقیه (همان، ۲۷۵/۱، باب ۴۵: وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها، حدیث ۳۲) پیرامون شکایت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام از سنگینی کار خانه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دادن پیامبر تسبیحات حضرت زهرا را به دختر خویش، آورده می‌خوانیم: فاطمة زهرا علیها السلام «او قدت تحت القدر حتی دكنت ثيابها» یعنی، آن قدر آتش زیر دیگ روشن کرد که لباسهایش سیاه شد.

۲. نقل آنه لما قتل علی بن الحسین فی طفّ کربلاء اقبل علیه الحسین و علیه جبّه خزّ دکناء و عمامه مودة و قد ارخی لها غرتین، فقال مخاطباً له: أما انت یا بنی فقد استرحت من کرب الدنیا و غمها و ما اسرع اللعوق بک... (المنتخب، طریحی، همان، ۴۵۰/۲).

۳. وسائل الشیعة، همان، ۲۶۴/۳ و نیز ۲۷۸، به نقل از فروع کافی. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: ... قد اصیب الحسین و علیه جبّه خز (وسائل، همان، ۲۶۴/۳).

عمامة آن حضرت نیز در آستانه شهادت سیاه بوده است. (۱)

ضمناً به نظر می‌رسد که باز کردن و آویختن تحت الحنک، در چنین شرایطی، نشانگر اندوه و اضطراب شخص بوده است. شاهد این امر، آن است که امام مجتبی علیّه نیز پس از آنکه پیکر مطهر پدر خویش را با فرق شکافته در دل خاک کرد، در مسجد کوفه منبر رفت و درحالیکه عمامه‌ای مشکین با تحت الحنک آویخته بر سر و طیلسانی سیاه در تن داشت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: به خدا قسم شخصیتی در این شب از جهان رفت که مقامی برتر از گذشتگان و آیندگان داشت. (۲)

* * *

به هر روی، چنانچه رمز اقدام «غیرعادی و عجیب» پیامبر به عدول از سیره جاری سفیدپوشی خویش، و پوشیدن «پیراهن سیاه» در آخرین ساعات زندگی همان باشد که گفتیم (والله اعلم بالصواب، بل هو العالم)، در آن صورت بایستی این عمل پیامبر را رفتاری دقیق و حسابشده از سنخ وصیت مدبرانه و معنی‌دار فرزندش زهرای مرضیه علیها السلام مبنی بر اختفای مراسم تشییع و نماز بر جنازه و مکان تدفین خویش بشماریم و همچون اصرار و تأکید ائمه اهل بیت علیهم السلام بر ذکر مصائب عترت طاهره علیهم السلام و بیان مظالم دشمنان آنان بدانیم که یکی از مهمترین اهداف آن، افشای ماهیت مدعیان خلافت، رسوایی عوامل انحراف و ارتجاع در تاریخ اسلام، و معرفی پرچمداران راستین هدایت پس از پیامبر ﷺ بوده است. ضمناً می‌توان گفت نخستین شخصیتی که در سوگ شهدای معصوم اهل بیت علیهم السلام جامعه سیاه پوشیده، خود شخص پیامبر ﷺ بوده است.

۱. کتاب المحن، ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری (دارالمغرب الاسلامی، ط ۲، بیروت ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م) ص ۱۵۵: حدیثی محمد بن عبدالعزیز، قال حدثنا جعفر بن سلیمان النوفلی، قال حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی، عن ابراهیم بن علی، قال حدثنی عمی ایوب بن حسین: أن حسین بن علی بن ابی طالب قتل و علیه جبّة خز دکناء و عمامة خز دکناء صابغ بسواد.

۲. اثبات الوصیة، مسعودی، همان، ص ۱۶۶.

ضمیمه شماره دو، صص ۱۰۸ = ۱۱۰

سیاهپوشی زنان پیامبر ﷺ در سوگ آن حضرت

در فصل ششم، به قصیده‌ای از حسان بن ثابت انصاری (شاعر مشهور عصر پیامبر) اشاره کردیم که در رثای پیامبر ﷺ سروده و در بخشی از آن خطاب به رسول گرامی اسلام می‌گوید:

أَمْسَى نِسَاءُكَ عَطَّلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا
يَضْرِبَنَّ فَوْقَ (خَلْفَ خ ل) قَفَاسَتِرٍ بِأَوْثَادٍ
مِثْلَ الزَّوَاهِبِ يَلْبَسْنَ الْمُسُوحَ وَقَدْ
أَيَّقَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النِّعْمَةِ الْبَادِي

ضمن ترجمه ابیات فوق گفتیم که از تعبیر حسان (مثل الزواهب یلبسن المسوح) مبنی بر تشبیه زنان سوگوار پیامبر به راهبان (سیاهپوش) مسیحی، برمی‌آید که نساء النبی در سوگ آن حضرت سیاه پوشیده بوده‌اند. در این باب، شرح مختصری دادیم، و اینک تفصیل مطلب، که با چند توضیح خدمتتان تقدیم می‌شود:

توضیح ۱. «مُسُوح»، جمع «مِسْح» به معنی جامه (و گلیم) زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز و شتر می‌بافند و در فارسی بدان «پلاس» گویند که معرب

آن بَلاَس یا بِلاَس است. کتب مختلف لغت، همگی به این معنی تصریح دارند. زبیدی، شارح «قاموس» می‌نویسد:

مِسْح، همان بَلاَس یا بِلاَس (جمع آن: بُلُس) یعنی جامهٔ خشنی است که از موی می‌یافتند ... گفته می‌شود که دجال را، از آن روی، مسیح می‌نامند که همچون مِسْح [= گلیم موئینی] که کف خانه را بدان فرش می‌کنند، ذلیل و خوار و کم ارزش است. نیز گفته شده که فرزند مریم علیها السلام را از آن جهت مسیح می‌خوانند که، برای سختی دادن به تن و ریاضت نفس، پلاس سیاه در بر می‌کرد. این دو وجه را صاحب قاموس در کتاب بصائر ذکر کرده است...

جمع مِسْح، مُسُوح و اَمْسَاح می‌شود. ابو ذؤیب می‌گوید:
 «ثُمَّ شَرِبْنِ بِنَبْطٍ وَالْجِمَالُ كَأَنَّ الرَّشْحَ مِنْهُنَّ بِالْأَبَاطِ اَمْسَاحٌ» [نبط، نام موضعی است. حاصل مضمون کلام ابو ذؤیب چنین است: آنها در وادی نبط آب نوشیدند و زیر بغل اُشْثُران که از آن عرق می‌چکید، گویی جامه‌های زیر موئین بود].

سکری گوید: «تَسْوَدُ جُلُودُهَا عَلَى الْعَرَقِ كَأَنَّهَا مُسُوحٌ» [پوستهای بدن آنها سیاه گشته بود، چندانکه گویی مُسُوح است].^(۱)

ابوبکر محمد بن حسن بن دَرید در کتاب جمهرة اللغة می‌نویسد:
 جمع مِسْح، مُسُوح و اَمْسَاح می‌شود. بُبید می‌گوید: [یخمشن حرّ اوجیه صحاح] فِي السُّلْبِ السَّوْدِ وَفِي الْأَمْسَاحِ [یعنی: آن زنان، درحالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه‌های زیر موئین بر تن داشتند، گونه‌های خویش را با ناخن

۱. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، همان، ذیل لغت مِسْح: المِسْح (بالکسر: البلاس) بکسر الموحدة و تفتح ثوب من الشعر الغليظ، كذا في التهذيب، و جمعه بُلُس... قيل: و به سَمَى المِسْحِ الدجال لذّه و هوانه و ابتذاله كالمسح الذي يفرش في البيت، قيل و به سَمَى كلمة الله ايضاً للبسّه البلاس الاسود تقشفاً - فهما وجهان ذكرهما المصنف في البصائر - (و) المِسْح (الجادة) من الارض، قيل و به سَمَى المِسْح لانها سالكها قاله المصنف في البصائر (ج: مُسُوح)... قال السكري يقول: تسود جلودها على العرق كأنها مسوح.

خراشیدند] و دیگری - ابونجم - در رجزی گوید:

جَوْنٌ كَأَنَّ الْعَرَقَ الْمَسْفُوحَا أَلْبَسَهُ الْقَطْرَانَ وَ الْمَسُوحَا

[جون، به اسب - یا شتر - ی گویند که رنگ آن بسیار تیره و سیاه باشد.

قطران (یا قطران) نیز ماده‌ای روغنی شکل و سیاه‌رنگ است که از برخی درختان

نظیر صنوبر و عرعر می‌چکد (فرهنگ عمید، ذیل لغت قطران). شاعر در وصف

اسب سیاه‌رنگ خویش - که ظاهراً بر اثر تکاپوی سخت در میدان جنگ، عرق از

خلال موهای زیر بدن آن سرازیر شده بوده - می‌گوید: قطرات عرق، گویی لباسی

از قطران و پلاس (سیاه) بر تن حیوان پوشانده بود. (۱)

توضیح ۲. از لباس مسوح، توسط افراد مختلف، با مقاصد گوناگون استفاده

می‌شده است. چوپانان صحراگرد، چنانکه هنوز هم در گوشه و کنار ایران - همچون

آذربایجان - مرسوم است، از موی بز چیزی شبیه عبا بافته و بر دوش می‌افکنند تا

بدنشان را از سوز سرما محفوظ دارد. مورد دیگری که چوپانان، و کلاً صحرا نوردان

و صحرانشینان، از بافته‌های موین بهره می‌جویند، تهیه و تأمین پارچه خیمه است

که چون غالباً سیاه‌رنگ است «سیاه چادر» نامیده می‌شود.

ضمناً در زمانهای سابق، نوعی گلیم موین نازک بافته می‌شد که، هم جنبه فرش

و زیرانداز داشت و هم در مواقع سرما یا خواب، به عنوان بالاپوش و روانداز از آن

استفاده می‌شد.

از برخی احادیث مربوط به نزول آیه تطهیر بر اصحاب کساء، برمی‌آید که کساء

مزبور، بالاپوش و رواندازی منقش از موی سیاه (مِرْطٌ مَرْحَلٌ مِنْ شَعْرِ اسود) بوده

است. (۲)

۱. **جمهرة اللغة**، ابن درید، تحقیق و مقدمه دکتر رمزی منیر بعلبکی (دار العلم للملایین، بیروت

۱۹۸۷، ۱/۵۳۵).

۲. روی مسلم فی حدیثه (صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی ﷺ، ۷/۱۳۰) و الحاکم

درویشان نیز، از سر تهیدستی و نیز به منظور سختی دادن به تن، دَلَق و خرقهٔ پشمین و تیره رنگ به تن می کرده‌اند، به گونه‌ای که خرقه و مَرَقَع کبود، از قدیم شعار آنان بوده است (در این باب، قبلاً در فصل چهارم توضیح داده‌ایم). استفاده از جامهٔ پشمین، چنانکه گفتیم، در اصل، به علت ریاضت دادن به نفس صورت می‌گرفته است (سوء استفادهٔ ریاکاران و دگه‌داران، بحث دیگری است). از نیروی مشاهده می‌کنیم که پیشوایان پاک شیعه نیز، به منظور ریاضت نفس، بر گلیم مویین می‌نشسته و در زیر لباس، جامهٔ مویین سیاه می‌پوشیده‌اند. گفتنی است که آن بزرگواران در عین آنکه زیر جامهٔ خویش را پلاس زیر و خشن قرار می‌دادند، در ظاهر امر (همچون دیگران) جامه‌های نرم و سفید می‌پوشیدند تا ضمن پرهیز از ریا و یا لباس شهرت، صف خویش از زاهدان ریائی و صوفیان راهب مآب جدا کنند تا مرز «شریعت سهلهٔ سمحه» از «رهبانیت مسیحی» مشخص باشد.

شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - از ابن عباد نقل می‌کند که می‌گوید:

كان جلوس الرضا عليه السلام في الصيف على حصير وفي الشتاء على

مسح، و لبسه الغليظ من الثياب حتى اذا برز للناس تزین لهم. (۱)

حضرت رضا علیه السلام در تابستان بر حصیر و بوریا می‌نشست و در زمستان

→ فی مستدرکه (مستدرک الصحیحین، ۱۴۷/۳) و البیهقی فی سننه الکبری (السنن الکبری، باب بیان اهل بیت و الذین هم آله، ۱۴۹/۲) و کُلِّ من الطبری و ابن کثیر و السیوطی فی تفسیر الآیه (آیه التظہیر) بتفاسیرهم (تفسیر جامع البیان، طبری، ۵/۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ۴۸۵/۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ۱۹۸/۵ - ۱۹۹) و اللفظ للأول عن عائشة، قالت:

خرج رسول الله غداً و عليه مرطٌ مَرَحَلٌ من شَعْرِ أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً (نقل از: حدیث کساء در کتب معتبرهٔ اهل سنت، سید مرتضی عسکری، ترجمهٔ شیخ عزیز الله عطاردی. و نیز رک، بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۸۱/۲۱ و ۲۲۵/۳۵ و ۲۵۹ که روایت فوق را از مآخذ گوناگون اهل سنت نقل کرده است).

برگلیم مویین. و جامه‌هایی نیز که بر تن می‌کرد، جامه‌های زیر و خشن بود،

(منتها) زمانی که در انتظار عمومی ظاهر می‌گشت لباسهای آراسته می‌پوشید.

شیخ طوسی - رحمة الله علیه - در کتاب غیبت به اسناد خویش از کامل بن

ابراهیم نقل می‌کند که می‌گوید:

أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ إِلَيَّ ثِيَابَ بِيَاضِ نَاعِمِهِ. قَالَ: فَقُلْتُ

فِي نَفْسِي: وَلِيُّ اللَّهِ وَحِجَّتُهُ يَلْبَسُ النَّاعِمَ مِنَ الثِّيَابِ وَيَأْمُرُنَا نَحْنُ بِمَوَاسَاةِ

الْأَخْوَانِ وَيَنْهَانَا عَنْ لِبَاسِ مِثْلِهِ؟! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَبَسِّمًا: يَا كَامِلُ - وَحَسْرَ عَنِ

ذِرَاعِيهِ فَادَا مَسْحَ اسْوَدَ خَشَنَ عَلَيَّ جِلْدِهِ فَقَالَ - هَذَا لِلَّهِ وَهَذَا لَكُمْ... (۱)

یعنی به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم و مشاهده کردم که حضرت

جامه‌ای سپید و نرم بر تن دارند. با خود گفتم: [عجبا!] ولی خدا و حجّت او،

خود، لباسهای نرم و لطیف می‌پوشد، آنگاه ما را به مواسات نسبت به برادران

(دینی) خویش فرمان داده و از پوشیدن این گونه لباسها نهی می‌کند!؟

حضرت، تبسمی کرده فرمودند: ای کامل! و (همزمان) آستینهای پیراهن را

بالا زدند. ناگهان چشمم به پلاس سیاه خشنی افتاد که روی بدن پوشیده بودند. و

فرمودند: هذا لله و هذا لكم: این به خاطر خداست و آن به خاطر شماها. (۲)

توضیح ۳. جماعت دیگری که در طول تاریخ، جامه‌های زیر و خشن مویین

- مُسْوَح - می‌پوشیدند تا تن را به رنج افکنند، راهبان و کشیشان تارک دنیا بوده‌اند.

آنان رنگ این جامه‌ها را نیز تیره و سیاه می‌گرفتند تا ضمناً آندوه خویش را

۱. همان، ۳/۳۵۱، حدیث ۲؛ بحار الانوار، همان ۲۵۳/۵۰ و ۵۰/۵۲ - ۵۱ و ۱۱۷/۷۰ و ۱۶۳/۷۲ و

۳۰۲/۷۹

۲. مراد حضرت، ظاهرأ، این است که: این جامه زیر و سیاه را از آن روی پوشیده‌ام که با به سختی

افکندن نفس خویش رضایت الهی را جلب کنم و این لباس نرم و سفید را نیز از باب همراهی با شماها روی

لباسها پوشیده‌ام.

(بر مصیبت عیسی - که به زعم آنان بر دار رفته است - یا نقیصت گناه فرزند آدم و بالاخره گناه خویش) به نمایش گذارند. به قول فرّخی سیستانی، شاعر مشهور عصر غزنوی:

دل ترسا همی داند کز او کیشش تبه گردد

لباس سوگواران ز آن قیل پوشد همی ترسا

شواهد تاریخی و ادبی سیاهپوشی راهبان، در فصل چهارم این دفتر، گذشت و اینک به برخی دیگر از آنها اشاره می‌کنیم:

خاقانی، شاعر پراطلاع قرن ۶ هجری، که از سوی مادر نسب به مسیحیان نستوری می‌رسانید، می‌گوید:

کیوان که راهبی است سیه‌پوش دیر هفتم

گفت از خواص ملک چو تو سروری ندارم

نیز در چکامه مشهور خویش با مطلع «فلک کز روتر است از خط ترسا...» گوید:

لباس راهبان پوشیده روزم چو راهب زان برآرم هر شب آوا

مختاری غزنوی، متوفی در نیمه اول همان قرن، گوید:

انجیل آغاز کرد بلبل بر گل چون ز بنفشه بدید حالت رهبان

رابعه غزدار (متعلق به قرن چهارم) می‌گوید:

چو رهبان شد اندر لباس کبود بنفشه، مگر دین ترسا گرفت؟!

پیدا است که تشبیه راهب به بنفشه از آن روست که بنفشه، گیاهی تیره و کبود

رنگ است. حافظ گوید:

ز بنفشه تاب دادم که ز زلف او زند دم

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد؟!

این بیت قبلاً از دیوان ادیب پیشاوری (شاعر مُفَلِّقِ قرن ۱۴ ق) گذشت که به

سیاهپوشی راهبان و مناسبت آن با ماتم‌سرای آن اشارتی ملیح دارد:

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز ماتمسرایبی نیست زنگاری

همو، در مثنوی «قیصرنامه»، آنجا که به مناسبت اشارتی به دیرنشینان مسیحی و

کشیشان نسطوری دارد، می‌گوید:

بر این هفت قنديل، بر شد فغان

سحر، چون ز ناقوس نسطوریان^(۱)

سراسیمه برجست از تخت ساج^(۴)

برون رفت ترسا^(۲) ز مشکین دواج^(۳)

سوی چشمه آبش آمد شتاب

چو سر برگرفت او ز بالین خواب

سر و تن بدان آب صافی بشست

سوی چشمه روشن آمد نخست

به تن بر فکند آبچین^(۵) ختن

برون آمد از آب، پاکیزه تن

بزد شانه بر ریش و سر بهر چین

تنش چون بخشکید از آن آبچین

مگر با بنفشه ز یک مام بود؟!

بپوشید بر خویش جامه‌ی کبود

به رنگ همچو گوگرد آذر زده

یکی مطرفی^(۶) تازه بر سر زده

به دیر اندرون رفت و لب برگشاد

صلیبی^(۷) در آمد به کردار باد

چو قمری که آهنگ عنقا گرفت

به دست اندر انجیل لوقا گرفت

به چشم اندرون کرده تندیس^(۸) را

گشادش دو لب بهر تقدیس را

۱. نسطور، یا نستور، نام یکی از پیشوایان روحانی نصاری می‌باشد که اسقف قسطنطنیه بوده و در سال ۴۴۰ در گذشته است. نسطوریان، پیروان نسطورند (فرهنگ عمید، ذیل واژه نسطور).

۲. ترسا: راهب مسیحی.

۳. دواج: بالاپوش، لحاف.

۴. ساج: درختی است شبیه به درخت چنار که برگهای پهن و میوه‌ای شبیه به پسته دارد و چوب آن برای ساختن بعضی اشیاء (نظیر کرسی) به کار می‌رود.

۵. آبچین: حوله حمام.

۶. مطرف: چادر.

۷. صلیبی، مقصود راهب است.

۸. تندیس: مجسمه. مقصود، مجسمه حضرت مریم علیها السلام است.

به تندیس مریم که روح الامین
 بر او جلوه گر شد ز روی زمین ...
 صلیبی، بر آهنگ شمّاسیان^(۱)
 به افسون عیسی گشاده زبان
 به نور قنادیل افروخته
 همی خواند انجیل آموخته ...^(۲)

قاموس کتاب مقدس، به مناسبت پلاس سیاهی که راهبان می پوشند، می نویسد:
 پلاس، پارچهٔ زیر و درشتی است که از موی بز یا شتر بافته می شود و در
 قدیم الایام از برای جوال مستعمل بود و چون کسی را ماتم و حزن فوق العاده
 واقع می شد لباس از پلاس می کرد و گاهی عوض عبا استعمال می شد.^(۳)

توضیح ۴: اصولاً، در کلام ادبا و شاعران بزرگ تازی و دری، واژهٔ مسح عربی و
 پلاس فارسی، فراوان با صفت سیاه آمده است.

پیشتر، از کتاب تاج العروس و نیز جمهرة اللّغة خواندیم که سکری گوید:
 «تسوّد جلودها علی العرق کأنّھا مسح» (پوستهای بدن آنها سیاه گشته بود، چندانکه
 گویی مسح است). و ابونجم گوید: «جَوْنٌ کَأَنَّ العرق المسفوحا* ألبسه القطران و
 المُسوحا» (عرق بدن اسب سیاهرنگ، گویی لباسی از مادهٔ سیاهرنگ قطران و
 مسح بر تن وی پوشانده بود).

جز اینها، در شعر و ادب پارسی نیز اسم پلاس و وصف سیاه در بسیاری از
 اوقات همراه، بل هم آغوش آمده اند:^(۴)

۱. شمّاسیان، جمع شمّاس، به معنی خادم کلیساست که موی میانهٔ سر خود را تراشیده و ملازم کلیسا

می باشد.

۲. قیصرنامه، ادیب پیشاوری، خط: عبرت نائینی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۷۶۸ کتابخانهٔ مجلس

شورای ملی (بهارستان) - تهران، صص ۲۲۲ - ۲۲۳.

۳. رک، لغتنامهٔ دهخدا، ذیل «پلاس».

۴. شواهد ادبی ذیل، غالباً از لغتنامهٔ دهخدا، ذیل لغت «پلاس»، استخراج شده است.

حکیم فردوسی می گوید:

پی مورچه بر پلاس سیاه شب تیره دیدی دو فرسنگ راه
حکیم ناصر خسرو گوید:

دو مخالف امام کشتستند چو سپید و سیاه، خز و پلاس
و نیز:

چون گشته ای بسان پلاس سیه درشت ناسته هیچکس ره تو سوی بیرمی^(۱)
منوچهری گوید:

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسن مَعَجَر و قیرینه گَرَزَن^(۲)

توجه شود به پلاسن مَعَجَر، که در وصف شب تاریک آورده شده و عِدَلِ قیرینه گرزَن - تاج قیری رنگ - قرار داده شده است.

در این میان، خاصه، پلاسی که در ایام حزن و مصیبت از آن استفاده می شده، تیره و سیاه رنگ بوده است.

خاقانی گوید:

بهر ولی تو ساخت، و ز پی خصم تو کرد

صبح لباس عروس، شام پلاس مُصاب

توجه شود به تقابل صبح و شام که در سفیدی و سیاهی آن دو است، و نیز رنگ لباس عروس که سفید است در مقابل پلاس عزا که از موی سیاه می بافند.

و نیز (در مرثیه یکی از شاهزادگان عصر خویش) گوید:

رفت آفتاب و، صبح ره غیب درنوشت

چون میغ^(۳) و، شب پلاس مصیبت بگسترید

۱. بیرم، به پارچه نخی نازک گویند.

۲. گرزَن، تاج مرضعی است که در قدیم، روی تخت، بالای سر پادشاهان می آویختند.

۳. میغ به معنای ابر است.

بیجهت نیست که ارباب لغت، پلاس در گردن کردن را به معنی عزادار شدن گرفته‌اند.^(۱)

خلاصه کنیم: مُسوح یا آمساح، جمع مِسح، به معنی جامه‌های زیر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بُز می‌بافتند و آن نوع آن که در ایام عزا استفاده می‌شده، و بویژه راهبان و راهبه‌های دیرنشین (به عنوان اندوه بر فقد عیسی یا نفس معیوب خویش) بر تن می‌کرده‌اند، سیاه‌رنگ بوده است؛ و حَسَّان در سوگجامه خویش می‌نویسد: زنان پیامبر ﷺ در سوگ آن حضرت همچون زنان راهبه پلاس زیر و خشن پوشیدند (مثل الرواهب یلبسن المسوح ...) و با توجه به آنچه فوقاً در باب پلاس مصیبت، و جامه راهبان، گذشت، و خصوصاً با ملاحظه رسم رایج سیاهپوشی عرب در ایام عزا، می‌توان از شعر حَسَّان حدس زد که نساء النبی در عزای پیامبر پلاس سیاه پوشیده بوده‌اند. والعلم عندالله تبارک و تعالی.

تاریخ، خموش سخنگو و ساکت پر غوغایی است که قفل بسته وی را باید با کلید هزار دندانه تتبع و تحقیق (تبعی وسیع و تحقیقی عمیق) گشود؛ وگرنه صدها راز آن، همچنان، در سینه پر رمز از چشم و گوش نامحرمان مخفی خواهد ماند.

* **تکلمه** (دستار سیاه بر سر دختر سوگوار رسول خدا؟)

ارباب حدیث، گذشته از ذکر سوز و گداز شدید حضرت زهرا علیها السلام در سوگ

۱. فرهنگ معین، ذیل «پلاس در گردن کردن».

ادیب پیشاوری نیز در قیصر نامه (همان، صص ۲۳۸ - ۲۴۱) ضمن توصیف خاموشی باغ از نوای

مرغان در فصل خزان می‌گوید:

چرا فاخته بسته دارد زبان؟	کنون بایدی تا بود نوحه خوان
چو قمری پلاس سیاه افکند	به گردن درون، تا که شیون کند
بر آن لاله رویان مشکین عذار	بگرید سپیده دمان زارزار

پیامبر رحمت ﷺ (که جالبتر از همه، روایت سوزناک فضّه، خادمه باوفای آن حضرت است)^(۱)، آورده‌اند که صدیقه طاهره علیها السلام در ماتم پدر بزرگوار خویش عصابه بر سر بست و مادام که زنده بود آن را از سر نگشود:

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار^(۲) به نقل از کتاب سلیم بن قیس^(۳) آورده است: زمانی که عمر با یاران خویش به در خانه مولا علیه السلام آمد تا در صورت ادامه امتناع حضرت از بیعت با خلیفه اول، حضرت را بزور به مسجد برد - حضرت فاطمه علیها السلام پشت در نشسته بود و عصابه بر سر بسته بود ... متن عبارت کتاب سلیم، چنین است:

... ثم اقبل [عمر] حتى انتهى الى باب على عليها السلام، و فاطمه عليها السلام قاعدة

خلف الباب قد عصبت رأسها و نحل جسمها في وفات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...

مرحوم ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پراطلاع شیعی، نیز در کتاب مناقب خویش می‌نویسد:

و روی آنها مازالت بعد أبيها معصبة الرأس، ناحلة الجسم، منهدة

الركن، باكية العين، محترقة القلب...^(۴)

یعنی: روایت شده که آن حضرت، پس از مرگ پدرش (پیامبر) پیوسته

عصابه بر سر بسته بود، و بیمار و نزار، شکسته قامت، گریان، و سوخته دل بود.

کسانی که در میان اعراب زیسته و یا به هر حال با اوضاع و احوال زندگی آنان از

نزدیک آشنایند، می‌دانند که در میان زنان عرب رسم است که در ایام عزا عصابه

سیاه بر سر می‌بندند و حتی برخی از آنان تا آنجا به این رسم پایبندند که اگر عزیزی

۱. بحار، همان، ۱۷۴/۴۳ - ۱۸۰.

۲. همان، ۱۹۷/۴۳ (و نیز: بحار، طبع کمپانی، ۵۶/۸).

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق: شیخ محمد باقر انصاری زنجانی (نشر الهادی، قم ۱۴۱۵

ق - ۱۳۷۳ ش) ۸۶۴/۲.

۴. ر.ک، بحار، ۱۸۱/۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، همان، ۲۶۲/۳.

را از دست داده باشند و در ایام مصیبت، فردی برای عرض تسلیت به خانه آنان بیاید و زنگ در را به صدا درآورد، نخست با عجله عصابه سیاه را بر سر می‌بندند و سپس در را به روی مهمان می‌کشایند. رسم بستن عصابه سیاه در ایام عزرا، هم اینک نیز در میان زنهای عربی که به ایران رانده شده یا هجرت کرده‌اند می‌توان دید (انتخاب رنگ سیاه برای عصابه هم، طبعاً از باب تناسب این رنگ با ایام و مراسم عزاست).

دقت در سیاق عبارت سلیم بن قیس و ابن شهر آشوب (که در مقام بیان شدت سوگ و اندوه فاطمه علیها السلام در فقد پدرند) و مقارنت «عصابه بستن» بی‌بی با اموری همچون سوزش قلب و گریه چشم آن حضرت در فراق رسول الله صلی الله علیه و آله و تقدّم ذکر عصابه بستن وی بر یزاری جسم، می‌رساند که دستار مزبور نشانه سوگ و اندوه بوده است.

رسم به سر بستن عصابه سیاه در ایام عزرا - توسط زنان عرب - هم اینک مرثی و مشهود ماست، در مباحث گذشته نیز دیدیم که برخی از اهل لغت سیلاب (لباس سیاه ماتم) را به معنی پارچه و دستار سیاهی گرفته‌اند که زنان عرب در مواقع عزرا به سر می‌کردند و به مثابه خیمار از آن بهره می‌جستند.^(۱) با توجه به آنچه گفتیم، به نظر

۱. السّلاب ... خرقة سوداء كانت المرأة تغطّي رأسها فی المأتم (المحیط فی اللغة، صاحب بن عبّاد، همان، ۳۲۷/۸). السّلاب ثوبٌ اسود تغطّي به المحدّ رأسها (تاج العروس، زبیدی، همان، ۷۲/۳-۷۳، به نقل از تهذیب؛ لسان العرب، ابن منظور، همان، ۳۱۸/۶). السّلاب هو سوادُ المُحدّ و قيل: خرقة سوداء كانت تغطّي رأسها بها. قال ضمرة بن ضمرة: هل تَحْمِشُنْ اِبلی علی وجوها * او تعصبن رؤوسها بسلاب؟! (الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری، همان، ۱۹۲/۲).

قال السهيلي: السّلاب هي الخرقة السوداء التي تختمر بها النكلى (سيرة ابن هشام، تحقيق مصطفى سقاء، ...، همان، ج ۳، حاشیه ص ۴۲).

ابو جعفر محمد بن حبيب هاشمی نیز در کتاب المحبّر (همان، ص ۳۲۳) می‌نویسد: در جاهلیت رسم بود زمانی که مردی می‌مرد، به سراغ مرکبش رفته و آن را، در حالیکه سرش به سمت پایین خم شده

نمی رسد که دخترگرمی پیامبر نیز، در سوز و گداز شدید خویش بر فقد پدر ﷺ، از این رسم جاری و معمول در میان زنان عرب عدول کرده باشد؛ خاصه آنکه آن پاره تن و عزیز دل رسول الله ﷺ چنانکه دیدیم، به تصریح خویش، در فقد پدر زمین و زمان را تیره و تاریک و جهان را عزاخانه ای غمبار:

«یا ابتاه، انقطعت بک الدنيا بأنوارها و زوت زهرتها، و کانت ببهجتک زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها...».

→ در «وَلِیَّة» (مفرد «وَلَا یَا» به معنی گلیمی که بر پشت حیوان می افکنند) پیچیده شده بود، بی آب و غذا بر سر قبر میت نگه می داشتند تا می مرد، و می گفتند اگر چنین نکنیم صاحبش در روز قیامت پیاده از خاک برخواهد خاست! شتر ماده ای را که با وی چنین می کردند «بَلِیَّة» می گفتند که جمع آن «بَلَا یَا» می شود. صاحب المحبّر سپس می افزاید: ابو زید طائی در توصیف زنانِ سلاب پوشیده در عزا، آنان را به شتران ماده مزبور (بلا یا) تشبیه کرده و می گوید:

کالبلا یا روؤسها فی الولا یا مانحات السموم حرّ الخدود

یعنی، آن زنان عزادار، همچون بلا یا، سر خویش را در سلاب کرده و از گونه های خویش اشک جاری

ضمیمه شماره سه، صص ۱۴۱ = ۱۴۲

قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره

(صحابی بزرگ امام صادق و کاظم علیهما السلام) در سوک سالار شهیدان علیه السلام

و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت

یا هذه، و عن الملامة فاقصری
رزه عظیم مثله لم یذکر
رزه فلم تسمع به أو تبصر
والشمس کاسفة و لمّا تزهر
جلّت لدى الملك الجلیل الاکبر
باری الوری من سوقة و مؤمر
و أبوه حیدرة عظیم المفخر
حوراء طاهرة و بنت الأطهر
هذا الشبیر و صنو ذاک الشبر
بستفجع و توجع و تحسر
درست معالمها بسطح المعجر
ظمان دامی الخد ثم المنحر

جلّ المصاب بمن أصبنا فاعذری
أفما علمت بأن ما قد نالنا
رزه عظیم لایقاس بمثله
رزه به عرش الاله مصابه
رزه النبی المصطفی و مصیبة
رزه الحسین الطهر اکرم من بری
من جده الهادی النبی المصطفی
والبضعة الزهراء فاطم أمه
و أخوه سبط المصطفی و حبیبه
فأحق أن یرثی و أن نبکی له
و أحق من ألف ناء أو دمنة
هذا الحسین ملقی بشاطیء کربلاء

مورالریاح ثلاثة لم يقبر
 وكسير ظهر كسره لم يجبر
 و منازل بحجونها والمشعر
 نائی المزار بذلة لم ينصر
 بحوافر وسنابك و بعسكر
 عن لثمه فى الخد غير مفتر
 ماتوا ضمأ فورودهم من كوثر
 أیدی سبا فى سوء حال منكر
 أو بین مطعون بلون أسمر
 أو بین مشهور و آخر موسر
 أو بین مغلول الیدین معقر
 وصغير سن عن أذى لم يكبر
 بالقيد بين عصابة لم تنظر
 قدأوثقوه فكان كالمتمضور
 متأهباً لقتالهم لم يحذر
 ثبت الجنان أشد كل غضنفر
 حتى رماه سهم رجس أتر
 يكبو فينهض قائماً لم يقدر
 فى حاله المستضعف المستنصر
 نحو العدو كخائف متحذر
 ثوبين بين معصفر و مزعفر
 و لحز أوداج و قطع الأبهر
 أم أئى داهية أتى أم منكر
 و علا الظلام على الضياء الأزهر

عار بلا كفن و لا غسل سوى
 مقطوع رأس هشتت أضلاعه
 و مباعد عن داره و حماته
 و يظام مضطهداً غربياً نازحاً
 و يداس بعد ركوبه خير الورى
 و يدق ثغركان أحمد لم يزل
 و حریمه من حوله و حماته
 لم ينثنوا من نصره حتى غدوا
 ما بين مضروب بأبيض صارم
 أو بين مسحوب ليذبح بالعرى
 أو بين من يكبو لثقل قيوده
 و رضيع حول بالحسام فطامه
 هذا و زين العابدين مكتفياً
 قد أثخنوه بضربهم و بقيدهم
 فكان مولاى الحسين و قد غدا
 ذو لبدة عزالمعين مجاهداً
 يغشى النزال و لايزال محامياً
 فهوى الصعيد مجدلاً و معفراً
 يدعو الآله و يستغيث بجده
 يومى الى نحو الخيام و تارة
 فكانما قد ألبسوه من الظبا
 و أتاه أشقاها لقطع كريمه
 لم يدر ذاك الرجس أئى عظيمة
 لمّا أبان الرأس بان به الهدى

والظلم شاد و ساد كل مغشمر
والغيث غاض ماء الأبحر
يحیی دماً و سواهما لم تمطر
فكأئها من قبله لم تبدر
أو كربلاء صارت فريق المنبر
أرض السواك من الضياء النير
و غدوت تفتخرى بكل غضنفر
بين البلاء والكرب للمتبر
بدع و أحداث لنسل الأظهر
تسبی كما تسبی بنات الأصفر
ومقانعاً من بعد سلب المعجر
بين الملاً و بكل واد مقفر
أسرى كأنهم لأسرة قيصر
بأوامر من كافر متجبر
فی نسوة متبرجات حسر
ما نالها من ظلم ذاك المعشر
وربيع أیتام أطفال صفر
وابن البتولة و الامام الأظهر
ألقاه من ثكل و طول تضرر
ومغيراً جسمی بلون أصفر
وعلى علیّ تحسرى و تزفری
ولقد عهدتك واصلاً لم تهجر
وحلاوتي ممزوجة بتمرمر
منى المصائب فى الزمان الأعسر

و هوى الى السفلى الحضيض مكرم
والجن ناحت شجوة فى أرضها
و عليه أمطرت السماء و قبله
و هوى يدور الأفق فى افلاكها
و كأنها أفلاكها فى كربلاء
يا كربلاء حويت ما لم تحوه
غيبت بطن الأرض منك معظماً
كنت مجازاً ثم صرت حقيقة
ومن العجائب بعد قتل المجتبى
نسل النبی المصطفى و حریمه
و يشهرون و يسلبون مدارعاً
و يسيرون على المطايا كالاماء
شعثاً مثاكيل عطاشى جوعاً
و يصغرون و يشتمون عداوة
لم أنس زينب و هى حسرى حائر
تمشى الى نحو الحسين و تشتكى
تدعو و تندب يا ثمال أرامل
يابن النبی المصطفى خيرالورى
قد جل رزوك يا أخى و جل ما
أأخى رزوك ملبسى ثوب الضنا
أأخى مذ فارقت فارقتى العرا
أأخى واصلنى العزاء و هجرتنى
أأخى حالى بعد بعدك ما صفا
أأخى بعد البعد منك تقربت

أأخى دار أمية معمورة
 أأخى شمل أمية مستجمع
 أأخى أولاد لآل أمية
 يا سيدى يا واحدى و موثلى
 يا غايتى يا بغيتى يا منيتى
 كم من أسى متهضم قدمسنا
 كنا نعدك للحوادث ملجأ
 ظفر العدو بنا و نال مراده
 فى ربع جدك آمنون و غفل
 فاذا ارعوت أهوت اليه تضمه
 و سكينه عنها السكينه فارقت
 و رقيه رق الحسود لضعفها
 ولأم كلثوم يجد جديدها
 لم أنسها و سكينه و رقيه
 يدعون أمهم البتولة فاطماً
 يا أمنا هذا الحسين مجدلاً
 فى تربها متعفراً و مضخماً
 ظمان فارق رأسه جثمانه
 يا أمنا نوحى عليه و عولى
 يا أمنا لو تعلمين بحالنا
 أما الرجال فموسر و معفر
 هذا و كيف يحمل و العزا
 أم كيف تسلو النفس عن تطلابه
 يا مؤمناً متشيعاً بولاته

وديار فاطم عاطل لم تعمر
 و بنات أحمد شملهم يتكدر
 مخفورة و بناتنا لم تخفر
 يا من اليه شكايتى و تجارى
 يا من يقينى نائبات الأعصر
 من ظالم باغ علينا مفتر
 فاذا فقدت فكسرنا لم يجبر
 لما مضيت و قبل ذا لم يظفر
 أخرجتنا لمصائب لم تشعر
 وقناعها سلب و لم تتخمر
 لما ابتديت بفرقة و تغير
 وغدا ليعذرنا الذى لم يعذر
 لثم عقيب دموعها لم يكرر
 يبكيه بتحسر و تزفر
 دعوى الحزين الواله المتحير
 ملقى عفيراً مثل بدر مزهر
 جثمانه بنجيع دم أحمر
 عريان مسلوب الردا و المئزر
 فى قبرك المستور بين الأقبير
 لرأيت ذا حال قبيح المنظر
 و المحصنات فى سبى و شهر
 منا عقيب مصابنا بالمنذر
 بل بالبكاء عليهم بتحسر
 يرجو النجا و الفوز يوم المحشر

ان لم تجدها ذب فؤادك و اكثر
 فى حقه حقاً اذا لم تنصر
 ما بين أسود حالك أو أخضر
 من حوضهم ماء لذيذ سكر
 تهدى الى الطاغى يزيد المفتر
 زهرت بأنوار الهدى للمنظر
 والرأس ظل بحاله المستبشر
 ودلامها لعن أبى لم يحصر
 يوم الطفوف جرى بصحة مخبر
 بأجل منها فى الأمور و أكبر
 هى دون ذلك فى المحل الأكبر
 ما عقر ناقة صالح من أحمر
 شعر كنظم الدر أو كالجواهر
 هذبتها بجوانحى و تفكرى
 تسبى العقول بمسمع و بمنظر
 و أرق من صهباء تروق بمحضر
 نظم يعيب لجرول و لحبتر
 يوم المعاد كرامتى و توفرى
 وجرائم لولاكم لاتغفر
 عبد لعبد عبيد حيدر قنبر
 أو سار ركب فى دجى أو مقمر^(١)

ابك الحسين بلوعة و بعبرة
 و امزج دموعك بالدماء و قل ما
 والبس ثياب الحزن يوم مصابه
 فعساك تحظى فى المعاد بشرية
 ويزيدنى حزناً بأن رؤوسهم
 فكأنها فوق العوالى أنجم
 لما رأى الملعون أحوال النساء
 فعلى أمية كلها و عتيقها
 هذا مصاب للنبي و آله
 ما فى الرزايا الهائلات رزية
 كل المصائب لو تعاضم شأنها
 عدت على أفعال عاد و اعتدت
 واليكم يا سادتى و أحبتى
 حبرت ألفاظاً فجاءت درة
 ألبيتها حلل المعانى فاغتدت
 أبهى و أسنى من عروس تجتلى
 سادات اذا قرئت على أمثالها
 أرثى الحسين بها و ارجو منكم
 والعفو عما قد جنيت من الخطا
 و عبيدكم سيف فتى ابن عميرة
 و عليكم صلى المهيمن ما سرى

ضمیمه شماره چهار، ص ۱۶۸ - ۱۷۰

آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری، ترویج شعائر شیعی،

و ارتباط قوی با فقهای امامیه

چنانکه در فصل هفتم گفتیم، سلاطین و وزرای آل بویه با علمای نامدار شیعه عصر خویش ارتباطی قوی و پیگیر داشتند و فقهای بزرگ آن روزگار (همچون صدوق و مفید و سیدین رضی و مرتضی) در فعالیتهای علمی - مذهبی خویش از حمایت جدی این سلسله برخوردار بودند. هدف از طرح این مسئله آن بود که بدانیم رسم عزاداری (و از آن جمله: سیاهپوشی) شیعیان بغداد در عاشورای ۳۵۲ بغداد و عاشوراهاى بعد از آن، با همدلی و همراهی فقهای شیعه صورت گرفته است.

ذیلاً به شواهد متعدد تاریخی، که حاکی از شدت ارتباط بویهیان با فقهای شیعه و حسن نظر کلی فقهای مزبور نسبت به آن سلسله است، اشاره می‌کنیم (و صد البته، که این بحث، هرگز به معنی «عصمت» آل بویه و تأیید «تمامی» افکار و اعمال آنان از سوی عالمان بزرگ شیعه وقت نیست):

۱. رکن الدوله دیلمی و وزیرش ابن عمید ← شیخ صدوق

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، در تاریخ شیعه نامی بس آشنا و مستغنی

از تعریف است. کتاب «من لایحضره الفقیه» او، یکی از جوامع مهم و معتبر حدیثی شیعه است. وی در اوایل عهد بویه‌یان می‌زیست و با آنان ارتباطی بسیار قوی داشت.

شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ قمری در ری) بنا به دعوت رکن الدوله (برادر بزرگتر معزالدوله) و درخواست وزیر دانشور وی، ابن‌العمید، از قم به ری رفت و در آنجا اقامت گزید و او را با رکن الدوله مکالماتی است که در کتب رجال آمده است.^(۱) استاد علی اصغر فقیهی می‌نویسد:

«در سال ۳۸۱ [قمری] رئیس‌المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق، در ری از جهان رفت و در همانجا در محلی که اکنون زیارتگاه اوست به خاک سپرده شد. خاندان بابویه از خاندانهای علمی قم بود که جمعی از علمای بزرگ شیعه، چه قبل از شیخ صدوق و چه بعد از او، از آن برخاستند. اما مقام وی از تمام افراد آن خاندان والاتر است و از بزرگترین علمای شیعه به حساب می‌آید.

شیخ صدوق در حدود سیصد کتاب تألیف کرده و یکی از کتابهای او [من لایحضره الفقیه] جزو کتب اربعه عالم تشیع است.

آوازه فضایل و کمالات صدوق به گوش رکن الدوله رسید، از وی دعوت کرد از قم به ری برود، او پذیرفت و رهسپاری شد. هنگام نزدیک شدن به ری، رکن الدوله وی را با تعظیم و احترام وارد شهر کرد و چون شیخ وارد مجلس او شد رکن الدوله وی را پهلوی خود نشانید و از او سؤالی در موضوع نبوت و امامت نمود. از این پس رکن الدوله مجالس متعددی برای بحثهای مذهبی تشکیل داد و صدوق در آن مجالس مباحثات طولانی با پیروان ادیان و مذاهب مختلف کرد و خود او در کتاب اکمال‌الدین (یا کمال‌الدین) قسمتی از این مباحثات را که در مجلس رکن الدوله (و با حضور او) جریان یافته، شرح داده است.

ورود صدوق به ری در سال ۳۵۰ و در سنین جوانی بود. در سال ۳۵۲، همان طور که خود در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گفته است: از رکن الدوله خواست که با رفتن او به مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان موافقت کند. رکن الدوله اظهار داشت که آن، مشهد مبارکی است و من به زیارت آنجا رفته‌ام و حوائجی از آن مرقد شریف خواسته‌ام که برآورده شده است؛ تو در آنجا مرا از دعا فراموش مکن. چون رکن الدوله پرسید به من دعا کردی و از طرف من زیارت نمودی؟ گفت: آری. رکن الدوله گفت: خوب کردی، به من ثابت شده که دعا در آن مکان شریف مستجاب است»^(۱).

صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بارها رکن الدوله را به نیکی یاد کرده است.^(۲) نیز در کتاب کمال الدین یا اکمال الدین، ضمن شرح جریان مناظره و مباحثه وی با یکی از ملحدان در حضور رکن الدوله، به دوازده امامی بودن رکن الدوله و اعتقاد وی به امام غائب تصریح شده است.^(۳)

۱. آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه، علی اصغر فقیهی، همان، صص ۴۸۰ - ۴۸۱.

۲. از جمله در عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح و تذیل: سید مهدی حسینی لاجوردی، همان،

۲۷۹/۲.

۳. خلاصه سخن صدوق در این باره چنین است:

در مجلس امیر سعید رکن الدوله، که خدا از او خشنود باد، یکی از ملحدان با من، سخن گفت و اظهار داشت که بر امام شما (مقصود حضرت ولی عصر، امام دوازدهم است) واجب است ظهور کند زیرا نزدیک آمده است که رومیان بر مسلمانان چیره شوند، من پاسخ او را دادم، آنگاه آن ملحد به رکن الدوله رو کرد و گفت ای امیر، بین این شیخ چه می‌گوید؟! می‌گوید که چون خداوند دیده نمی‌شود، امام ما هم دیده نمی‌شود!

رکن الدوله به او گفت که تو سخن شیخ را به جای خود ننهادی و به او دروغ بستی که این نشانه ناتوانی تو در بحث است، و مثل این است که به عجز خود اعتراف کرده‌ای، و این روش تمام کسانی است که در باره امام زمان ما جدل می‌کنند (کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، چاپ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، همان ۱/۸۸).

پیشتر گفتیم که مرحوم صدوق، به دعوت رکن‌الدوله و وزیر دانشورش، ابن‌عمید، به ری آمد و پایگاه اصلی خود را در آنجا قرار داد. اینک می‌افزاییم که مورخان ابوالفتح بن استاد، فرزند ابن‌عمید، را از دستپروردگان صدوق شمرده‌اند.^(۱) از ارتباط و ارادت صاحب بن عباد به صدوق نیز در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۲. عضدالدوله ← شیخ مفید

دیگر از علمای بزرگ شیعه آن روزگار که با بویه‌یان مرتبط بوده‌اند مرحوم شیخ مفید است که زعیم دینی شیعیان عصر خویش شمرده می‌شد. استاد فقیهی، با اشاره به مقام علمی و اجتماعی والای شیخ می‌نویسد: «وی با پیروان مذاهب مختلف مناظراتی داشت که بسیار حائز اهمیت است. یکی از این مناظرات که میان مفید و قاضی عبدالجبار معتزلی رخ داد، به سمع عضدالدوله (سلطان مشهور دیلمی) رسید. او را طلب کرد و از چگونگی مناظره جو یا شد. شیخ مطلب را شرح داد. عضدالدوله بغایت وی را گرامی داشت و جوایز بزرگی برای او مقرر داشت.^(۲)»

۱. گنجینه آثار قم، عباس فیض، همان، ۳۴۵/۱.

۲. صاحب «حدیقه الشیعه» مشابه این مطلب را به سلطان عزالدوله دیلمی نسبت داده است. وی

می‌نویسد:

روزی شیخ [مفید] قدس سره در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقاً جمعی از علمای چهار مذهب حاضر بودند، و قاضی نام شیخ را شنیده بود اما به خدمتش نرسیده، و شیخ در صف نعال نشسته بود. بعد از لمحای گفت: ای حضرت قاضی، اگر رخصت باشد سؤال نمایم. قاضی گفت: بپرس. گفت: خیر «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا صحت دارد یا علمای شیعی در هم بافته‌اند؟ قاضی گفت: البته صحیح است. گفت: مراد از مولی چه باشد؟ گفت: اولی. شیخ گفت: پس این همه خلافت و خصومت در میان چراست؟ قاضی گفت:

عضدالدوله ... بسا (اوقات) ... در خانه شیخ مفید به دیدن او می‌رفت و چون مریض می‌شد از وی عیادت می‌کرد»^(۱).

عباس فیض می‌نویسد: شیخ مفید به درخواست شیخ صدوق و پادشاهان دیلمی به جانب بغداد عزیمت فرمود ... و محضر وی ملجأ مشایخ علما و ارکان دارالأمارة و دارالخلافة بغداد بود و عضدالدوله دیلمی بارها خدمت وی شرفیاب گشته از پند و اندرزهای او مستفید و از انفاس قدسیه‌اش برخوردار می‌گردید

→ - ای برادر، آن خبر روایت است، و خلافت ابوبکر درایت؛ و مردم عاقل ترک درایت از بهر روایت نکنند!

شیخ آن مسئله را وا گذاشت و پرسید که در آن خبر که پیغمبر خدا ﷺ با علی علیه السلام گفته است: «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی» چه می‌فرمایی؟ قاضی گفت: لابد این حدیث است. شیخ گفت: پس بنا بر قول شما، اصحاب جمل کافر بوده باشند. قاضی گفت: ای برادر نشنیده‌ای که ایشان توبه کردند؟ شیخ گفت: - ایها القاضی، خبر حرب درایت است، و حدیث توبه روایت؛ و شما در حدیث فرمودید که عقلا درایت را به روایت از دست نمی‌دهند!

قاضی ساعتی سر در پیش افکنده و بعد از آن سر برآورده پرسید که شما چه کسید و نزد که درس می‌خوانید؟ گفت: من محمد بن نعمان الحارثی. قاضی برخاست دست شیخ را گرفته به جای خود نشانید و عذر خواست و گفت:

- انت المفید حقاً! (افاده کننده در حقیقت تویی یا شیخ).

علمای مجلس در هممه و سرگوشی افتادند و همگی از قاضی برنجیدند. قاضی گفت: ای علمای دین، این مرد مرا ملزم ساخت و من در جواب او فروماندم. اگر شما را جوابی هست بفرمایید تا برخیزد و به جای خود رود.

و بعد از آن خبر به سلطان عزالدوله دیلمی رسیده او التماس قدوم شیخ نموده ماجرا را از او بی‌واسطه شنیده مرکب خاص با قلاده و سرافسار زرین و سراپا خلعت خاص و صد دینار زر خلیفتی، که هر دیناری ده دینار باشد، با غلامی و کنیزی، انعام فرموده هر روز مبلغی از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که در مجلس او صرف شود، و از آن روز به لقب مفید ملقب شد (حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران، بی‌تا، صص ۳۶۱ - ۳۶۲).

و خلیفه هم حشمت وی را پاس می‌داشت. (۱)

۳. بهاءالدوله (فرزند عضدالدوله) و وزیرش فخرالملک ← سید رضی و سید

مرتضی

مرحومین سید رضی (جامع و گردآورنده نهج البلاغه) و سید مرتضی (صاحب الذریعه در علم اصول فقه) دو تن از علمای بنام شیعه در عصر بویهاند. این دو بزرگوار، از سوی مادر، نواده حسن اطروش ملقب به ناصر کبیر از سران سلسله علویان طبرستان بوده‌اند که آل بویه از دامن آن سلسله برخاستند (علی بن بویه، مؤسس سلطنت آل بویه، از سرداران «داعی صغیر» بود که یکی از سران علویان طبرستان می‌باشد. نیز هنگام حمله معزالدوله به عراق، فرزند ناصر کبیر - محمد - در سپاه وی بود). (۲) محقق بزرگ معاصر، استاد سید جعفر مرتضی عاملی، در باب تشیع سید رضی و نیز نیای مادری وی (حسن اطروش)، و تنزیه ساحت آن دو از اتهام گرایش به زیدی‌گری بحث جالبی دارد که طالبین می‌توانند بدان مراجعه کنند. (۳)

سید رضی و برادرش سید مرتضی، صرفنظر از نسبت خانوادگی با مخدومین سابق آل بویه، با خود بویهان نیز ارتباطی وثیق داشتند. بهاءالدوله دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سال ۳۹۶ق، نقابت علویان عراق را به شریف رضی تفویض کرد و به او لقب ذوالحسین و به برادرش شریف مرتضی، لقب ذوالمجدین داد. قصابی

۱. گنجینه آثار قم، عباس فیض، همان، ۱/۲۶۵ - ۲۶۷.

۲. تجارب الأمم، احمد بن محمد بن یعقوب معروف به مسکویه، تصحیح ه. ف. آمد روز، همان،

۷۸/۶.

۳. ر.ک، یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص ۳۳۲ - ۳۳۴؛

گلچرخ (ضمیمه روزنامه اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۵

که سید رضی درباره بهاء الدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبتها بوده و به تعبیر استاد دوانی «حکم پاسخ سلام او را داشته است».^(۱)

همچنین نوشته‌اند که: شاپور بن اردشیر، وزیر شیعی بهاء الدوله دیلمی، صاحب کتابخانه‌ای مهم با تعداد ده هزار جلد کتاب نفیس و بعضاً منحصر بفرد بوده و سید رضی در تدوین «نهج البلاغه»، از جمله، از کتابخانه وی سود جسته است.^(۲)

نیز آورده‌اند: زمانی که شریف رضی در سال ۴۰۶ قمری از دنیا رفت «فخرالملک وزیر [وزیر بهاء الدوله] و تمام اشراف و قضات و شهود (شهود محضر قاضی) و اعیان در هنگام دفن او حضور یافتند و در خانه خود به خاک سپرده شد. شریف مرتضی، حضور نیافت و به مشهد در مقابر قریش (مقصود، مشهد امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی علیهما السلام) در کاظمین یا کاظمیه فعلی است که در آن زمان مقابر

۱. استاد علی دوانی در شرح ماجرا می‌نویسد:

«بهاء الدوله دیلمی پسر عضد الدوله حکمران مقتدر عصر که دربار آل عباس بازیچه دست آنها بوده، چنان شیفته فضایل و شخصیت سید رضی بود که او را بر همه رجال دولت مقدم می‌داشت. بهاء الدوله گاهی در بغداد، مرکز خلافت، و زمانی در اهواز و شیراز و واسط، واقع در بین بصره و کوفه، به سر می‌برد. در سال ۳۸۸ از واسط سید رضی را به نیابت خود در بغداد منصوب داشت، آنهم با وجود آن همه وزاری ایرانی که پیرامون او را گرفته بودند. در همین سال است که بهاء الدوله او را به لقب «الشریف الاجل» ملقب نمود، لقبی که تا آن روز کسی را به آن نخوانده بودند. در سال ۳۹۲ هـ طی فرمائی او را به لقب «ذوالمقبتین» ملقب، و در سنه ۳۹۸ که در بصره بود به «رضی ذوالحسبین» ملقب داشت. و در سال ۴۰۱ دستور داد که از رضی، هنگام خطاب و در نگارش فرمانهای رسمی، به «الشریف الاجل» یاد کنند. قصایدی که سید رضی در باره بهاء الدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبتها بوده و حکم پاسخ سلام او را داشته است» (یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص ۲۸ - ۲۹).

در باب روابط شریف رضی با حکام و امرای آل بویه، همچنین ر.ک، مجله تواتنا، سال ۱، عدد ۵، ۱۴۰۶ ق.

۲. ر.ک، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی (بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان ۱۳۵۹ش)

قریش نامیده می‌شد) رفت زیرا نمی‌توانست تابوت و به خاک سپردن برادرش را ببیند. ابو عبدالله بن المهلوس علوی بر جنازه نماز خواند و فخر الملک و جمعی دیگر به او اقتدا کردند. سپس مردم دسته دسته می‌آمدند و بر او نماز می‌خواندند. در پایان روز فخر الملک (به مشهد کاظمیه) رفت و به شریف مرتضی تسلیت گفت و او را به خانه‌اش برگردانید.^(۱)

۴. صاحب بن عبّاد ← شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی

ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد، معروف به «صاحب بن عبّاد» یا «صاحب»، که مرقد باشکوهش در شهر اصفهان مطاف شیعیان است، گذشته از شخصیت والای علمی و ادبی خویش، از نظر سیاسی نیز در دستگاه آل بویه مقامی کم‌نظیر بل بی‌نظیر داشته و می‌توان گفت که چشم و چراغ آن سلسله بوده است.

مؤیدالدوله، مخدوم صاحب، وی را کافی الکفاة یعنی با کفایت ترین وزیران می‌خواند و مفضل بن سعد بن حسین مافزّوخی گوید: عضدالدوله بارها اظهار می‌داشت که من به تمام آمال خود نائل شدم و هیچ‌گاه بر هیچ پادشاهی رشک نمی‌برم جز به برادرم، مؤیدالدوله، که سه نفر «ابوالقاسم» نام، مصاحب و مشاور اویند: ۱. ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد؛ ۲. ابوالقاسم فضل بن سهل؛ و ۳. ابوالقاسم

۱. آل بویه...، علی اصغر فقیهی، همان، ص ۲۹۹. ابن عماد حنبلی در باب فخر الملک چنین

می‌نویسد:

او بعد از حسن بن عمید و صاحب بن عبّاد، بزرگترین وزیر آل بویه بود. مردی دانشمند و دارای فضایل و اوصاف برجسته فراوان، دستی دهنده و طبعی بخشنده داشت» (سید رضی مؤلف نهج البلاغه، همان، ص ۶۴).

قاضی نورالله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین آورده است که، فخر الملک بغایت کریم و جواد و باذل و نیکو نهاد و کثیر الصلات و الصدقات بود. تا آنکه هر روز هزار فقیر را جامه می‌پوشانید و او اولین کسی است که در شب نیمه ماه شعبان حلوا بین فقرا تقسیم نمود و مایل به تشیع بود (مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۷۶، ۴۵۶/۲).

ابن جعفر القاضی معروف به یزدی، که هر کدام یگانه دهر و بیمانند می باشند. (۱) عظمت مقام صاحب تا آنجا بود که پس از وی، وزیران را نوعاً به عنوان «صاحب» می خواندند، گویی راه و رسم وی در عرصه حکومت، مسطوره‌ای است که تکلیف دولتمردان عالیرتبه، رونویسی از آن می باشد! آنگاه، چنین شخصیتی که در میان وزرای آل بویه، یک سر و گردن از همگان برتر و بالاتر است، شیعه اثنی عشری بود، با علمای بزرگ این فرقه حسن ارتباط داشت و بسیاری از چهره‌های برجسته روحانیت شیعه به تشیع او تصریح کرده‌اند.

میان صاحب و سید رضی روابطی قوی وجود داشت؛ و سید، در مدح صاحب قصاید مختلفی سروده «که یکی از آنها ۷۳ بیت و دیگری ۸۴ بیت می باشد که در آن اشعار مکرراً تصریح به تشیع صاحب نموده» است. (۲) نیز مرثیه‌ای ۱۱۲ بیتی در سوگ صاحب بن عباد دارد که در مآخذ مربوط به شرح حال صاحب آمده است. از قصاید سید رضی در مدح و رثای صاحب که بگذریم، به سخن مرحوم شیخ صدوق - پیشوای شیعه در عصر خویش - در مقدمه کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌رسیم که آن کتاب شریف را به رسم تحفه تقدیم محضر صاحب کرده است تا شکرانه قصاید بلندی باشد که صاحب در مدح سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحية والثناء) گفته بود:

دو قصیده از قصاید صاحب والا مقام، کافی الکفاة ابوالقاسم اسماعیل بن عباد - اطال الله بقائه، و ادام دولته و نعمائه - در هدیه سلام به آستانه مقدس حضرت «علی بن موسی الرضا» - علیه آلاف التحية والثناء - به من رسید؛ لذا در مقابل این علاقه آن مرحوم به عالم تشیع، و آستانه مقدس، این کتاب را به رسم هدیه‌ای برای خزانه معموره، تصنیف و تألیف نمودم؛ و خدمت آن جناب ارسال داشتم؛ زیرا از جهت کمال دل بستگی او به علوم اهل بیت و محبت

۱. هدیه العباد ...، حاج شیخ عباسعلی ادیب، همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۳۹.

و ولایت او به این خانواده، و اعتماد او به ائمه اثنی عشر ﷺ، و اکرام او به زاری و فرزندان ایشان، و احسان او به شیعیان، تحفه‌ای بهتر و هدیه‌ای بالاتر از این کتاب برای ادای حق آن جناب نیافتیم. (۱)

از ابوالفتوح رازی، مفسر معروف شیعی، نقل شده که صاحب، دو انگشتر داشته است که نقش نگین یکی از آنها چنین بوده:

عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ وَبِالْخَمْسِ تَوَسَّلْتُ

یعنی، بر خدای تعالی توکل می‌کنم و به پنج تن آل عبا توسل می‌جویم. و نقش دیگری چنین:

شَفِيعُ اسْمَاعِيلَ فِي الْآخِرَةِ مُحَمَّدٌ وَالْعَتْرَةُ الطَّاهِرَةُ

یعنی، شفیع اسماعیل [= صاحب] در آن سرای، محمد و عترت پاک اویند. ثعالبی گوید: از ابونصر سهل بن مرزبان شنیدم که صاحب، هرگاه آب با یخ می‌نوشید می‌گفت: اللَّهُمَّ جَدِّدِ اللَّعْنَ عَلَى يَزِيدٍ. خدا یا لعن بر یزید را تجدید فرما. (۲) صاحب، گذشته از دو قصیده پرشورش در مدح ثامن الحجج ﷺ که فوقاً بدان اشاره شد، در مدح اهل بیت عصمت ﷺ و تبرّی از اعدای ایشان، قصاید بسیاری دارد که به گفته کامل بهائی، شمار آنان به حدود ده هزار بیت می‌رسد. در پاره‌ای از این قصاید، صاحب صریحاً از یکایک ائمه اثنی عشر (سلام الله علیهم اجمعین) با اسم و عنوان یاد کرده است، که از آن میان تنها به قصیده کوتاه و گزیده زیر اکتفا می‌کنیم:

بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَابْنَيْهِمَا وَبِعَابِدٍ وَبِبَاقِرِينَ وَكَاطِمٍ ﷺ
ثُمَّ الرِّضَا وَ مُحَمَّدٍ ثُمَّ ابْنِهِ وَالْعَسْكَرِيُّ الْمُتَّقِي وَالْقَائِمِ
أَرْجُو النَّجَاةَ مِنَ الْمَوَاقِفِ كُلِّهَا حَتَّى أَصِيرَ إِلَى نَعِيمٍ دَائِمٍ

۱. در باب دو قصیده مزبور و ترجمه آنها، ر.ک، هدیه العباد...، همان، صص ۴۰ - ۴۸.

۲. یتیمه الدهر فی اهل العصر، ثعالبی (مطبعة حقیقه، دمشق ۱۲۸۲ ق) ۳/۳۸.

به واسطه پیغمبر و وصی او و دو فرزندشان، وزین العابدین علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام و رضا علیه السلام و محمد تقی و پسرش علیه السلام و عسکری علیه السلام پرهیزگار و حضرت قائم علیه السلام، امید دارم از همه مواقف (آخرت) نجات یافته و به نعمتهای جاودانی (بهشت) برسم. (۱)

۱. در قصیده دیگر می خوانیم:

- | | |
|---|---|
| ۱ - یازائراً قَدْ قَصَدَ الْمَشَاهِدَا | وَقَطَعَ الْجِبَالَ وَالْفِدَائِدَا |
| ۲ - فَأَبْلَغَ النَّبِيَّ مِنْ سَلَامِي | مَا لَا يَبِيدُ مُدَّةَ الْأَيَّامِ |
| ۳ - حَتَّى إِذَا عُدْتَ لِأَرْضِ الْكُوفَةِ | أَلْسِبُلْدَةَ الطَّاهِرَةِ الْمَعْرُوفَةِ |
| ۴ - وَصِرْتَ فِي الْعَرِيِّ فِي خَيْرِ وَطَنِ | سَلَّمَ عَلَى خَيْرِ الْوَرَى أَبِي الْحَسَنِ |
| ۵ - ثَمَّةَ بَرَحَ الْبَقِيعِ الْفَرْقَدِ | مُسَلِّماً عَلَيَّ أَبِي مُحَمَّدِ |
| ۶ - وَعُدَّ إِلَيَّ الطَّفِيفِ بِكِرْبَلَاءِ | أَهْدِي سَلَامِي أَحْسَنَ الْإِهْدَاءِ |
| ۷ - لِخَيْرِ مَنْ قَدْ صَمَّهُ الصَّمِيدُ | ذَاكَ الْحَسِينِ السَّيِّدِ الشَّهِيدِ |
| ۸ - وَاجْتُنِبَ إِلَى الصَّحْرَاءِ بِالْبَقِيعِ | فَنَثَمَ أَرْضِ الشَّرَفِ الرَّفِيعِ |
| ۹ - هُنَاكَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ الْأَزْهَرُ | وَبَاقِرُ الْعِلْمِ وَنَمَّ جَعْفَرُ |
| ۱۰ - أَبْلِغُهُمْ عَنِّي السَّلَامَ زَاهِنَا | قَدْ مَلَأَ الْبِلَادَ وَالْمَوَاطِنَا |
| ۱۱ - وَاجْتُنِبَ إِلَى بَغْدَادِ بَعْدَ الْعِيسَا | مُسَلِّماً عَلَيَّ الرَّكِيِّ مُوسَى |
| ۱۲ - وَاعْجَلْ إِلَى طُوسٍ عَلَى أَهْدَى سَكَنِ | مُبَلِّغًا تَجِيئِي أَبَا الْحَسَنِ |
| ۱۳ - وَعُدَّ لِـبَغْدَادِ بِطَيْرٍ أَسْعَدِ | سَلَّمَ عَلَيَّ كَنْزِ الثَّقَفِي مُحَمَّدِ |
| ۱۴ - وَارْضُ سَامِرَاءَ أَرْضِ الْعَسْكَرِ | سَلَّمَ عَلَيَّ عَلِيِّ الْمُطَهَّرِ |
| ۱۵ - وَالْحَسَنِ الرِّضِيِّ فِي أَحْوَالِهِ | مَنْ مَنَّبَعُ الْعُلُومِ فِي أَنْوَالِهِ |
| ۱۶ - فَإِنَّهُمْ دُونَ الْأَنْكَامِ مَفْرَعِي | وَمَنْ إِلَيْهِمْ كُلِّ يَوْمٍ مَرَجَعِي |

یعنی:

۱ و ۲ - ای زایری که قصد تشرف به مشاهد ائمه را داری و بدین منظور، کوهها و صحراها را در می نوردی، سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله برسان؛ سلامی که هیچگاه نیست و نابود نگردد.

۳ و ۴ - و چون به سرزمین کوفه (نجف)، آن شهر پاک و معروف، رسیده و گام در غری، که بهترین

برادر صدوق، حسین بن علی بن بابویه، نیز کتابی به نام صاحب تصنیف کرده است. (۱)

بیجهت نیست که بزرگانی چون ابن شهر آشوب در معالم العلماء، علامه مجلسی در بحار، شیخ حرّ عاملی در امل الآمل، میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات، سید حسن صدر در تأسیس الشیعه، محدث قمی در تتمه - المنتهی، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، علامه امینی در الغدیر، و کسان دیگر در دیگر آثار، به تشیع صاحب تصریح کرده‌اند و حتی شخصیتی چون مجلسی اول پایه مدح صاحب را بدانجا رسانیده است که می‌گوید: صاحب، افقه

→ جایه‌است، گذاردی بر بهترین مردم - ابوالحسن علی بن ابی طالب علیهم السلام درود فرست.

۵ و ۶ و ۷ - سپس به سوی بقیع رو و به ابو محمد حسن بن علی علیهم السلام درود فرست، و به سرزمین طف - کربلا - بر گرد و سلام مرا به نیکوترین وجه، هدیه بهترین مردی کن که خاک پیکر او را در بر گرفته است: حسین، سرور شهید.

۸ و ۹ و ۱۰ - آنگاه به بیابان بقیع - آن سرزمین والا و شریف - برو که در آن زین العابدین و باقر العلم و جعفر (الصادق) روی در نقاب خاک کشیده‌اند و سلام مرا به ایشان ابلاغ کن...

۱۱ - سپس سوار بر اشتران به سمت بغداد رو و بر امام پاک و زکی، موسی بن جعفر علیهم السلام سلام کن.
۱۲ - زان پس، به سوی طوس شتاب گیر و تحیت مرا بر رهیافته‌ترین ساکنان آن دیار ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، ابلاغ کن.

۱۳ - آنگاه به بغداد بازگرد، با پرندۀ خوشبختی، و برگنجینه تقوا - امام محمد تقی علیهم السلام - درود فرست.

۱۴ - و در سرزمین سامرا، محله عسکر، بر امام مطهر علی النقی سلام برسان.

۱۵ - و بر امام حسن عسکری، که در همه احوال پسندیده بوده و گفتار وی سرچشمۀ علوم و معارف

است، درود فرست.

۱۶ - اینان پناه و ملجأ و مرجع هرروزه‌منند، نه‌دیگر مردمان (رک، هدیه العباد...، همان، صص ۷۳ - ۷۷).

۱. همان، ص ۱۸۹. چنانکه حسن بن محمد قمی نیز تاریخ قم را به اشاره صاحب نگاشته و در مقدمه

آن از وی تعریف بسیار کرده است (تاریخ قم، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعه مجلس،

فقهای متقدمین و متأخرین از شیعه است و آنچه از علم و فضل و دانش به وی نسبت می‌دهند قدر و منزلتش از آن برتر است. و یا شیخ بهائی در رسالهٔ وجوب مسح رَجُلَین، در مدح صاحب می‌گوید: او در شأن و مقام، برابری دارد با محمد بن مسلم ثقفی و هشام بن حکم و زرارۀ بن أعین و جمیل بن درّاج و اشباه ایشان که از بزرگان دین و مروّجین مذهب شیعه به شمار می‌روند.^(۱)

حضور پر قدرت و مؤثر چنین شخصیتی - که عالمان شیعه، وی را در ترویج و تبلیغ حقانیت مذهب خویش، تالی بلکه ثانی هشام بن حکم شمرده‌اند - در دستگاه آل بویه، خود بالاترین دلیل بر علایق و عقاید شیعی آن سلسله است. خاصه آنکه خود آن سلاطین نیز، از ترویج فرهنگ و رسوم تشیع دریغ نداشتند و برخی از آنان، همچون معزالدوله، چنانکه دیدیم در حمایت از عالمان شیعه (آن هم در مهد خلافت: بغداد) تا آنجا پیش می‌رفتند که خلیفهٔ عباسی را، به جرم فعالیت بر ضد تشیع و حبس و زجر یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه در بغداد، از تخت قدرت به زیر کشیده کور و نابینا می‌ساختند؛ و این‌گونه حمایت از شیعه، خاصه در آن روزگار که مرام تشیع از سوی دستگاه‌های قدرت بشدت مورد حمله، و حتی متهم به کفر و زنداقه!! بود، سخت مفید و مغتنم بود.

استاد علی اصغر فقیهی، با اشاره به اقدامات تند و کینه توزانهٔ «برّهاری» (رئیس حنبلیان متعصب بغداد در اوایل قرن ۴ هجری) بر ضد شیعه و شعائر مذهبی آنان، می‌نویسد:

در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، حنبلیان در بغداد نفوذ بسیاری داشتند و پی در پی به فتنه‌انگیزی برمی‌خاستند. یکی از اعمال آنها حمله به محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ [طبری]، بود؛ به این علت که طبری گفته بود که نشستن خداوند بر روی عرش (به طور حقیقی) امری محال است!! (تفصیل مطلب در: ارشاد یاقوت، ج ۶، ص ۴۳۶).

یکی از علمای حنبلی به نام ابو محمد حسن بن علی بربهری که ریاست حنبلیان بغداد را عهده دار بود، آرا و عقاید مخصوصی ابراز می داشت و هرکس با عقاید او مخالفت می ورزید، به آزار او می پرداخت، اتباع خود را وادار می کرد با سختی و خشونت با مردم رفتار کنند، خانه ها را غارت کنند و مزاحم مردم شوند و هر که سخنانشان را نپذیرد، او را بتروسانند. یکی از کارهای بربهری این بود که نوحه گری و مرثیه خوانی بر امام حسین علیه السلام و در کربلا به زیارت قبر آن حضرت رفتن را منع می کرد و به کشتن نوحه گران دستور می داد. از جمله، دستور قتل نوحه گری به نام خَلْب (به کسر خا و سکون لام) را صادر کرد. اصحاب بربهری در بغداد، مسجدی بنا کردند که مرکز فتنه و رنج بود و از همین جهت، مردم آن را مسجد ضرار نامیدند و به علی بن عیسی وزیر شکایت کردند، او دستور ویران کردن آن را داد (نشوار المحاضرة، قاضی ابو علی محسن بن علی تنوخی، تحقیق: عبود شالچی، بیروت ۱۳۹۱ ق، ۲/۱۳۴). (۱)

در چنین فضای تیره و گردآلود و سرشار از تهمت و تهدید و دشنام به شیعه است که آل بویه - به رهبری معزالدوله - بر بغداد، مهد خلافت عباسی، سلطه می یابند و در دوران حکومت خویش، به ترویج رسمی و آشکار شعائر شیعه می پردازند و عالمان زمان آگاه شیعه نیز ضمن طرح مستدل و پخته معارف اهل البیت علیهم السلام، با چهره های شاخص این سلسله تماس می گیرند و به هدایت و حمایت آنان می پردازند. آقای فقیهی، می نویسد:

«پس از برطرف شدن فتنه بربهری، بسیاری از مشکلاتی که در راه زیارت وجود داشت از میان رفت، بخصوص از هنگام چیره شدن سلاطین آل بویه بر عراق. چون خود آنان هم، مرتب به زیارت نجف و کربلا می رفتند، کار زیارت آسانتر شد، معهدا در این مواقع نیز، گاهی اشکالات و خطراتی پیش می آمد که به پاره ای از آنها، بعداً

اشاره خواهد شد. عضدالدوله به زیارت نجف و کربلا می‌رفت. ابواسحاق صابی، به مناسبت سفری که وی به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه (نجف) رفته بود، قصیده‌ای انشاد کرده و به احسانی که او در این گونه سفرها به مردم می‌کرده، اشاره نموده است (یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، مطبعة حنفیه، دمشق ۱۲۸۲ ق، ۷۱/۲). صابی بار دیگر به مناسبت بازگشت عضدالدوله از سفر زیارتی، قصیده‌ای سروده است (یتیمه الدهر، همان، ۵۲/۲).

در سال ۳۶۱ ق عزالدوله بختیار به قصد زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام رهسپار کوفه شد (مسکویه، ۳۰۴/۶). وی همچنین در سال ۳۶۴ همراه حسین بن موسی نقیب و محمد بن عمر علوی برای زیارت به نجف رفت (تجارب الأمم، مسکویه، تصحیح ه. ف. آمد روز، مصر ۱۳۳۲ - ۱۳۳۴، ۳۵۵/۶) و در سال ۳۶۶ شریف ابوالحسن محمد بن عمر را به نیابت خود در بغداد معین کرد و خود با محمد بن بقیه وزیر، به قصد زیارت، رهسپار کربلا گردید (تکلمة تاریخ الطبری، همدانی، ص ۲۳۱).

در سال ۴۱۸ ابوکالیجار (نواده عضدالدوله) پس از آنکه وارد بغداد گردید تا زمام امور را در دست گیرد ... قبل از رفتن به سراهای سلطنتی، به زیارت مشهد موسی بن جعفر (در مقابر قریش - کاظمین فعلی) رفت (ابن اثیر، ۳۲۹//۷).

در سال ۴۳۱ جلال الدوله (نواده دیگر عضدالدوله) با فرزندان و جمعی از یاران خود برای زیارت رهسپار کربلا و کوفه (نجف) شد. در کربلا از جلو قبرستان، پابرنه شد و در کوفه از خندق شهر تا مشهد امیرالمؤمنین - که یک فرسنگ فاصله بود - پیاده گردید و با پای برهنه این فاصله را پیمود (ابن جوزی، ۱۰۵/۸).

از آغاز قدرت و نفوذ آل بویه، نسبت به زوار کربلا توجه می‌شد: در سال ۳۲۹ در بغداد در محله رُصافَه (رُصافَه به ضمّ راء، از محله‌های بزرگ و قدیمی بغداد که امروز هم به همین نام است) و باب الطاق، خیمه‌های بزرگ برپا داشتند تا زوار کربلا که از اطراف می‌آمدند در آنها به استراحت بپردازند (تکلمة تاریخ الطبری، ص ۱۲۱). در آن عصر، زیارت نیمه شعبان معمول بود. در نیمه شعبان سال ۳۳۵، جمع

کثیری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام از بغداد بیرون رفتند و در محله باب الطاق از جهت استراحت آنان خیمه‌های بزرگی برپا شد (تکلمه، ص ۱۵۹).

در ماه جمادی‌الاولی سال ۳۷۱ عضدالدوله عازم زیارت کربلا و نجف گردید، پس از ورود به کربلا و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام جوایز و عطا‌های فراوانی میان تمام طبقات مردم پخش کرد و مبالغ هنگفتی در صندوق مطهر آن حضرت قرار داد تا بین علویان قسمت شود. شماره علویان در کربلا در آن وقت دو هزار و دویست نفر بود که به هر یک سی و دو درهم رسید، ده هزار درهم به مجاورین حرم اختصاص داد و یکصد هزار رطل خرما و آرد و پانصد طاقه جامه در میان مردم قسمت کرد. وی در بیست و پنجم آن ماه به کوفه و نجف رفت و مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمود و باز مبالغی در صندوق آن حضرت قرار داد تا میان علویان تقسیم گردد، شماره علویان مقیم نجف یکهزار و هفتصد تن بود که به هر یک بیست و یک درهم رسید، پانصد هزار درهم میان مجاوران حرم پخش کرد، به طبقات دیگر هم فراخور حالشان جوایزی عطا نمود (فرحة الغری، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعة الحیدریة، نجف، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).^(۱)

نیز می‌نویسد: آل بویه: «وصیت می‌کردند اجسادشان در جوار یکی از مراقد ائمه دفن شود یا فرزندان‌شان اجساد آنها را در یکی از مشاهد دفن می‌کردند». ^(۲) به عنوان نمونه:

عضدالدوله وصیت کرده بود او را در نجف اشرف در جوار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن کنند، پس از آنکه در روز عاشورای سال ۳۷۳، همان طور که گفته شد، مرگ او آشکار گردید، جنازه‌اش به نجف حمل گردید و در محلی که قبلاً آماده شده بود، به خاک سپرده شد. متصدی حمل جنازه او از بغداد به نجف و انجام مراسم دفن، نقیب السادات، ابوالحسن علی بن

۱. آل بویه... همان صص ۴۶۲ - ۴۶۴.

۲. همان، ص ۴۸۲.

احمد بن اسحاق علوی بود. در روی قبر او بر روی تخته‌ای صاف و محکم، این جمله‌ها را نوشتند: هَذَا قَبْرُ عَضُدِ الدَّوْلَةِ وَ تَاجِ المِلَّةِ اَبِي شُجَاعِ بْنِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ، أَحَبَّ مُجَاوِرَةَ هَذَا الإِمَامِ التَّقِيِّ لَطَمَعِهِ فِي الخَلَاصِ (يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا) (آیه ۱۱۱ از سوره ۱۶: نحل) والحمد لله وصلى الله على محمد وعترته الطاهرة (المنتظم، ۱۲۰/۷).

عضدالدوله، نخستین کس از آل بویه بود که در نجف دفن شد و بعد از او دو پسرش، شرف‌الدوله و بهاء‌الدوله، در جنب قبر او آرمیدند. قبور دیگری نیز از آل بویه در اطراف مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام و در قبرستان بیرون شهر (وادی السلام) وجود داشته است. قبور مزبور بنا بر نوشته سید تاج‌الدین نقیب از علمای نسابه قرن هشتم، در سال ۷۵۳ سالم باقی بوده است (غایه الاختصار، ص ۱۶۱). علامه سید محمد علی هبه‌الدین در مجله اعتدال (ج ۵، ص ۲۵۰) هنگام ذکر عضدالدوله گفته است که قبر او در زمان ما، حوالی سال ۱۳۲۵ هجری قمری آشکار شد که در روی آن سنگی بود و آیه وَ كَلْبُهُمْ بِأَسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ (آیه ۱۸ از سوره کهف) و نام فنا خسرو عضدالدوله بر روی آن نقش شده و به دفن او در آن مکان و دفن جمعی دیگر از آل بویه در حوالی آن، تصریح گردیده بود. محل قبر عضدالدوله بنا بر نوشته مؤلف معارف الرجال از نویسندگان معاصر، اهل نجف، در زاویه سمت چپ کسی است که از ایوان طلا، جنب باب‌الرحمه، به قصد تشرف به حرم داخل می‌شود و در فاصله میان درگاه اول، همانجا که اذن دخول می‌خوانند، و درگاه دوم واقع است (معارف الرجال، شیخ محمد حرزالدین، مکتبه آیه الله نجفی مرعشی، قم ۱۴۰۵ ق، ۷/۲).^(۱)

ضمیمه شماره پنج، ص ۱۸۰-۱۸۱

بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به حکومت

در فصل هشتم آوردیم که، چنانچه در ریشه و روند تاریخی نهضت عباسیان تأملی بسزا رود، معلوم می‌شود که تمامی شعارها و مدعیات آنان، تقلیدی و مقتبس از آل علی علیهم‌السلام و دوستان و پیروان آنان بوده است. بلکه اساساً حرکت بنی عباس، یک نوع ادعای (دروغین) مهدویت، و پیش از آن، ادعای طلایه‌داری قیام مهدی موعود (عج)، بود که بر تطبیق با برخی از اخبار و ملاحم مربوط به ظهور حضرت ولی عصر (عج) بنا شده بود. اینک تفصیل ماجرا:

۱. بیعت مکرر بنی عباس با علویان، در اوایل امر

قاطبه عباسیان، حتی ابراهیم امام و سفاح و منصور، در اوایل قیام چندین بار به مناسبت‌های گوناگون با علویان بیعت کردند. منصور و سفاح، در مجلسی که در حدود سال ۱۲۶ ق (پس از قتل ولید، خلیفه اموی قاتل یحیی بن زید) در ناحیه ابواء، واقع در اطراف مکه، تشکیل شده بود، به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (مشهور به نفس زکیه) دست بیعت دادند: آل عباس و آل علی علیهم‌السلام در راه عزیمت به مکه در این محل گرد آمدند. صالح بن علی، عموی سفاح و منصور،

روی به حضار مجلس کرده و گفت: «شما گروهی هستید که چشم مردم به سویتان دوخته شده و خداوند شما را در این مکان با یکدیگر جمع کرده است. اینک بر بیعت یک تن از میان خویش اتفاق کنید و آنگاه در سراسر زمین پراکنده شوید و خدای را بخوانید. باشد که گشایشی نصیبتان سازد و شما را یاری دهد و پیروز گرداند».

در پی این سخن، ابو جعفر دوانقی، اشاره به محمد پسر عبدالله محض (= نفس زکیه) کرده و خطاب به جمع حاضر در جلسه گفت: «خویشان را به چه چیزی می فریبید؟! به خدا سوگند همه می دانید که مردم به کسی بیش از این جوان (= نفس زکیه) گردن نمی نهند و به هیچکس بدین سرعت پاسخ مثبت نمی گویند». حضاران گفتند: «به خدا سوگند راست گفتی، که ما این را دریافته ایم». آنگاه ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و دیگر حضار، بجز امام صادق علیه السلام، با محمد بن عبدالله محض بیعت کردند.^(۱) منصور دوانقی - که در ایام خلافت خویش محمد بن عبدالله را با جمعی از سادات به قتل رساند - افزون بر مجلس مزبور دوبار دیگر با محمد بن عبدالله بیعت کرد؛ یک بار در مدینه و یک بار در مسجد الحرام.^(۲) نوشته اند که: منصور، یک بار در حالیکه رکاب محمد بن عبدالله را در دست گرفته و لباس وی را بر تنش مرتب می کرد، در پاسخ به کسی که درباره محمد از منصور پرسیده بود، گفت: «این محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، مهدی ما اهل بیت است!»^(۳)

با اینهمه، گفتنی است که همین منصور، زمانی که در ایام خلافت خویش با

۱. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، همان، ص ۲۰۶؛ و نیز ر.ک، تاریخ ابن خلدون، همان،

۲۳۵/۳ - ۲۳۶.

۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص ۳۲.

۳. مقاتل الطالبیین، همان، صص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ تنمة المستهفی، حاج شیخ عباس قمی، همان،

صص ۱۳۵ - ۱۳۶.

محمد در افتاد و یکی از سردارانش سر بریده محمد را از مدینه نزد وی فرستاد، به مطیر بن عبدالله گفت: «آیا شهادت نمی دهی که محمد با من بیعت کرد؟». و چون مطیر به وی گفت: «به خدا سوگند شهادت می دهم که تو به من گفتی محمد بهترین فرد بنی هاشم است و تو با او بیعت کرده ای!» منصور گفت: «ای زنا زاده!» و دستور داد در چشمان وی میخ کوفتند و دیگر سخنی نگفت! (۱)

فرد دیگری از خاندان بنی هاشم که آل عباس - و از آن جمله سفاح و منصور - در اوایل دوران تحرک خویش به زیر بیرق وی درآمدند، عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود. عبدالله نیز - که در سال ۱۲۷ق یعنی پس از قتل یحیی بن زید و دو سال پیش از قیام ابو مسلم خراسانی دست به قیام زده و مردم را به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله می خواند - در مبادی قیام بنی عباس به دست ابو مسلم حبس و سپس مسموم یا مقتول گشت. (۲)

در همین زمینه قابل ذکر است که ابوسلمه خلّال - رکن سیاسی نهضت عباسی، و اولین وزیر (مقتول) خلفای بنی عباس - در بحبوحه قیام طی نامه ای از امام صادق علیه السلام و عبدالله محض درخواست کرد که رهبری قیام را بپذیرند که البته حضرت - به شرحی که در تواریخ آمده - از پذیرش این دعوت مشکوک سرباز زد. ابوسلمه، بعدها بابت نگارش این نامه از سفاح پوزش خواست و چنین عذر آورد که: «به فکر

۱. المحاسن و المساوی، بیهقی، (چاپ صادر، همان) ص ۴۸۲. نیز به نوشته ابن اثیر (الكامل، دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق، ۵/۵۵۳): زمانی که عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر، از یاران محمد نفس زکیه، را پس از قتل نفس زکیه به نزد منصور آوردند، منصور بدو گفت: هان تو با محمد همدست شده و بر من می شوری؟ گفت: من و تو - هر دو - با او در مکه بیعت کردیم؛ من به این بیعت وفادار ماندم و تو غدر ورزیدی. منصور بدو دشنام داده و وی را کشت.

۲. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۵/۳۷۲ - ۳۷۳؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۳/۱۴۳ - ۱۴۴ و ۱۵۱ - ۱۵۲. دو مأخذ اخیر، پناهندگی عبدالله بن معاویه به ابو مسلم (پس از شکست از بنی امیه) را ناشی از این می دانند که ابو مسلم، کان يدعو الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله.

قوام یافتن و پاگرفتن موقعیت (برای بنی عباس) بوده است»^(۱).
 اقدام مأمون به آوردن امام هشتم علیه السلام به مرو و واگذاری مقام ولایتعهدی - بزور - به امام و ضرب سکه به عنوان «الرضا امام المسلمین» و در نهایت مسموم ساختن امام، آخرین نمونه از این گونه برخوردهای مزورانه با آل علی علیهم السلام بود که به هدف پیشبرد مطامع سیاسی انجام می‌گرفت.

۲. داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام

دعات و مبلغین بنی عباس در تبلیغات خویش نخست شرحی مبسوط از فضائل و مناقب آل پیمبر صلی الله علیه و آله و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بیان می‌کردند و سپس سخن را به لزوم قیام بر ضد امویان و گرفتن انتقام شهدای اهل البیت علیهم السلام از آنان می‌کشاندند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

كان أوّل ما يُظهِرُونه فضلَ عليّ بنِ ابي طالبٍ و وُلْدِهِ و ما لِحِقِّهِمْ مِنَ القتلِ والخوفِ والتشريدِ.^(۲)

یعنی: نخستین چیزی که دعات بنی‌هاشم در تبلیغات خویش مطرح می‌کردند، فضایل علی بن ابی طالب و اولاد وی علیهم السلام و شرح جنایاتی بود که [از سوی امویان] بدانها رسیده بود.

ولهوزن در «تاریخ الدولة العربیة» آورده است: «بنی عباس کوشش می‌کردند که اراده [خویش مبنی بر] دور کردن بنی فاطمه از حکومت خراسان را مخفی کنند. بلکه می‌گفتند: ما به نفع بنی فاطمه پیکار می‌کنیم؛ و در خراسان و سایر نقاط می‌گفتند: ما برای خونخواهی شهدای بنی فاطمه علیهم السلام قیام کرده‌ایم...». نیز می‌گوید: «بنی عباس به نام علویین و مبارزات از جان گذشته پیروان آنان اوج گرفتند، ولی پس از تثبیت مقام خود، به آنان بی‌اعتنایی نموده و قساوت و ظلم خود

۱. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، ۲۹.

۲. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۲۳۳.

را آشکار ساختند»^(۱).

محمد بن علی - پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی - به بکیر بن ماهان (از دعوات بنی عباس) گفت که «ما انتقام خون آنان [= علویان] را خواهیم گرفت»^(۲). قحطبه بن شیبب، سردار مشهور عباسی، در کوران قیام بنی عباس بر ضد امویان، طی خطبه‌ای که برای تحریض مردم خراسان به جنگ با قشون بنی‌امیه ایراد کرد، چنین آورد:

ای مردم خراسان، آیا می‌دانید به سوی چه مردمی لشگر می‌کشید و نبرد می‌کنید؟ شما به سوی بازماندگان قومی می‌روید که کعبه را آتش زدند ... آنان خاندان پیامبر ﷺ را که پرهیزگار و نیکوکار بودند دچار رنج و بیم کردند و خداوند شما را بر آنها مسلط فرمود تا از آنها انتقام بکشید و آنها را کیفر دهید، زیرا شما خونخواه مظلومانید.^(۳)

نیز از قحطبه نقل کرده‌اند که می‌گفت:

ای مردم خراسان، حکومت این سرزمین، نخست از آن پدران شما بود و آنان به خاطر عدل و داد و حسن رفتار خویش بر دشمنان خود غالب بودند. تا آنکه از راه عدالت منحرف شدند و به ظلم و ستم بر زیردستان پرداختند. خدای متعال نیز به کیفر اعمال سوء آنان، سلطنت را از کف آنان بیرون برد و عرب را - که خوارترین ملت نزد آنان بود - بر ایشان مسلط ساخت. اعراب بر شهرهای ایران استیلا یافتند و (در حکومت خویش چندی) به راه عدل و داد رفتند. سپس اعراب نیز در رفتار خویش با زیردستان به ظلم و جور پرداختند و پاکان پرهیزگار از خاندان پیامبر ﷺ را به وحشت افکندند، خداوند نیز (مجدداً) شما را بر آنها

۱. تاریخ الدولة العربية، جولوس ولهورن (چاپ ۱۹۵۸) ص ۴۸۹. نقل از: الشيعة والحاكمون،

شیخ محمد جواد مغنیه (دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر، ط ۶، بیروت ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴) ص ۱۳۵.

۲. اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۲۰۰، سخن محمد بن علی به بکیر بن ماهان: و سندرك بئارهم.

۳. الكامل، ابن اثیر، همان، ۳۸۷/۵.

سلطه و سیطره بخشید تا به دست شما از آنان انتقام گیرد، چراکه شما طالبین ثار و خونخواه شهدای اهل بیتید.^(۱)

گفتنی است که چنانکه در فصل هشتم دیدیم، اقدام بنی عباس به آشکار ساختن قیام خویش، متعاقب قتل فجیع زید و یحیی، و در اوج هیجان افکار و احساسات عمومی مردم خراسان بر ضد امویان، انجام گرفت، و این در حالی بود که فردی چون بکیر بن ماهان - داعی بزرگ عباسی - در زمان حیات یحیی شیعیان خراسان را از همراهی با وی بازداشته بود^(۲) و سالها پیش از وی نیز، ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) که محمد بن علی (پدر سفاح و منصور عباسی، و بنیانگذار نهضت عباسی) مرید و محرم راز و وصی وی محسوب می شد^(۳)، ضمن اخبار از قتل و صلب زید، پیروان خویش (یعنی یاران محمد بن علی) را از همکاری با زید تحذیر کرده بود.^(۴) اما همین بنی عباس، زمانی که یحیی به قتل رسید و احساسات جریحه دار شده عمومی در صفحات خراسان مستمسک خوبی به دست مخالفین سیاسی دولت اموی داد، با داعیه خونخواهی او! بپاخاستند و ابومسلم خراسانی از این ماجرا بیشترین بهره را برد. بدینگونه که: سیه جامگان عباسی - خالد بن ابراهیم، ابوداود بکری، حازم بن خریمه، و عیسی بن ماهان - پیکر یحیی را از دار به زیر آورده غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند و سپس ابومسلم در پی دستگیری قاتلان یحیی برآمد و بدین منظور دفاتر دولتی را در برابر خویش نهاده و اسامی تک تک افرادی را که در قتل یحیی دستی داشتند از آن دفاتر بیرون کشید و هیچکدام از آنان

۱. همان، ۳۸۷/۵ - ۳۸۸؛ تاریخ الطبری (چاپ لیدن، همان) ۲۰۰۵/۹.

۲. اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۱۷۳ به بعد؛ و نیز: تاریخ الخلفاء سیوطی، همان، ص ۲۵۶؛ الكامل، همان، ۵۳/۵؛

تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۲۵/۳ و ۲۱۷؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا) ۱۶۶/۱.

۴. اخبار الدولة العباسية، همان، صص ۲۳۰ - ۲۳۲.

را باقی نگذاشت. (۱)

به موردی دیگر از تمسک به شعارها و شعائر شیعی توجه کنید:

در جریان درگیری شدید بنی عباس با سپاه اموی، قبل از آنکه نیروهای حسن بن قحطبه (از سرداران ابومسلم خراسانی) به کوفه برسند، محمد بن خالد بن عبدالله قسری (بزرگ اعراب جنوبی) در شب عاشورا جامهٔ سیاه پوشیده و بر حاکم کوفه (زیاد بن صالح حارثی) شورید و به تصرف کاخ دارالأماره اقدام کرد و شامیان کاخ را خالی کرده و بیرون رفتند. (۲)

انتخاب شب عاشورا برای تصرف کاخ امیر کوفه، دقیقاً جنبهٔ انتقام از سلسله‌ای را داشت که لشگرکشی بر ضد فرزند پیامبر ﷺ - یعنی سالار شهیدان ﷺ - را، از کوفه و توسط امیر وقت آن - ابن زیاد - آغاز و هدایت کرده بود. نیز هدف تطبیق با روایاتی در نظر بود که قیام مهدی موعود (عج) را در روز عاشورا، و تحویل قدرت از سوی پیشتازان ظهور به آن حضرت را در شهر کوفه می‌داند.

عبدالله بن علی - عموی سقّاح - که کار تعقیب و نابودی رجال اموی را در شامات به عهده داشت، پس از دستیابی به مناطق مزبور، هشتاد تن از مردان بنی امیه را در فلسطین به وعدهٔ پرداخت صله و انعام گرد آورد و سپس با یادآوری شهادت امام حسین و اهل بیت آن حضرت دست برهم زد و مردانی از سیاه - جامگان، که با نقشهٔ قبلی در پس پرده پنهان شده بودند، همه را از دم تیغ گذراندند. (۳)

مقدّسی، کشتار این گروه را به ابوالعباس سقّاح نسبت داده و بیانی در خور ذکر دارد که دریغ است از نقل آن صرفنظر کنیم. وی می‌نویسد:

۱. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۵۸.

۲. الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۴/۵ - ۴۰۵؛ تاریخ الطبری، همان، ۱۸/۱۰ - ۱۹.

۳. تاریخ یعقوبی، همان، ۳۵۵/۲.

سران بنی‌امیه ۸۲ مرد بودند، نزد عبدالله [سفاح] آمدند و از وی اجازه خواستند و پوزش طلبیدند. عبدالله ایشان را اجازه داد و مردانی از سیاه جامگان را نیز در کمین ایشان قرار داد با کافرکوبها در دست و گفت: هرگاه قلنسوه خویش را بر زمین زدم بدر آید. بنی‌امیه بر او وارد شدند و به خلافت بر او سلام دادند و او آواز داد که ای حسن بن علی، ای حسین بن علی، ای زید بن علی، ای یحیی بن زید، چرا پاسخ نمی‌دهید و بنی‌امیه پاسخ می‌دهند؟! آن گروه مرگ خویش را فراروی دیدند و عبدالله گفت:

حسبت أُمِّيَّةً أَنْ اسْتَرَخِي هَاشِمَ عَنهَا وَيَذْهَبُ زَيْدُهَا وَحَسِينُهَا
كَلًّا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ وَكِتَابِهِ حَتَّى يُشَارَ كَفُورُهَا وَخَوْنُهَا

یعنی: امیه می‌پنداشت که هاشم او را رها خواهد کرد و زید او و حسین او خواهند رفت، نه چنین است؛ به خدای محمد و کتاب او قسم، تا آنگاه که کافر و خائن آشکار شود.

سفاح پس از بیان شعر فوق و با گفتن آه از خون حسین! دستور قتل آنها را صادر کرده و بر روی اجساد نیمه جان آنها سفره انداخت و به صرف غذا پرداخت و گفت: «از وقتی که خبر شهادت حسین علیه السلام را شنیده‌ام غذایی از این خوشتر نخورده‌ام» (۱).

محدث قمی در ترمته المنتهی، پس از اشاره به مأموریت صالح بن علی - عموی دیگر سفاح و منصور عباسی - و عامر بن اسماعیل مذحجی مبنی بر جنگ با مروان حمار (و پسین خلیفه اموی) و ذکر قتل مروان به دستور عامر در ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۲ ق، می‌نویسد:

عامر، زنان و دختران و جواری مروان را با آنچه اسیر کرده بود برای صالح بن علی فرستاد. چون ایشان به نزد صالح رسیدند، دختر بزرگ مروان با صالح گفت

۱. آفرینش و تاریخ «البدء و التاريخ»، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی،

که ای عمّ امیرالمؤمنین، حقتعالی تو را در دنیا و آخرت حافظ باشد. ما دختران تو و دختران برادر تو می‌باشیم، عفو خود را شامل حال ما گردان و از کشتن ما چشم ببوشان. صالح گفت یک تن از شما را زنده نخواهم گذاشت، آیا پدرت فرزند برادرم، ابراهیم، را در حرّان نکشت؟ آیا هشام بن عبدالملک زید را مقتول نساخت و در کُناسه کوفه او را به دار نکشید؟ آیا یوسف بن عمر از جانب هشام زوجه زید را در حیره نکشت؟ آیا ولید بن یزید، یحیی بن زید را شهید نکرد؟ آیا ابن زیاد پسر زنازاده، مسلم بن عقیل را شهید نساخت؟ آیا یزید، امام حسین علیه السلام را با اهل بیتش شهید نمود؟ آیا زنان و حرم آن جناب را اسیر نمود؟ آیا سر امام را بر نیزه نکرد و در شهرها نگردانید؟ آیا زنان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مثل اسیران در مجلس خود در محضر اهل شام حاضر نکرد؟ دیگر استخفافی از این بالاتر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه می‌شود؟! چه با ما نکردید که جای این توقعات باشد؟! دختر مروان گفت: با اینهمه، چه شود ما را معفو داری و کرم خود را شامل ما گردانی؟ گفت از شما عفو کردم، الحال اگر خواهی تو را به حبالة پسر، فضل، درآورم و خواهرت را به برادر او، عبدالله، تزویج نمایم. گفت الحال که ما در مصیبت می‌باشیم چه جای عروسی است، پس ما را به حرّان برسان، آنگاه هرچه رأیت بدان تعلق گیرد عمل کن. گفت: چنین کنم.

پس به جانب حرّان رفتند. اهل بیت مروان چون به حرّان رسیدند صدا به گریه و شیون بلند کردند و گریبان چاک زدند و بر مروان گریه سختی نمودند و چنان در عزای مروان گریستند که لشگر عباسیین نیز به گریه درآمدند.

و چون سر مروان را برای سقّاح بردند و در نزد او نهادند، سقّاح سجده طولانی به جای آورد، آنگاه سر بلند کرد و گفت: الحمدلله که مطالبه خون خود را از تو و زهط [= گروه] تو نمودم و در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او دویست تن از بنی امیه بکشتم و در ازای زید بن علی بن الحسین علیه السلام استخوانهای هشام را سوزانیدم و در عوض برادرم، ابراهیم، مروان را بکشتم،

دیگر باکی از مردن ندارم. (۱)

شبل بن عبدالله، شاعر معاصر سَفّاح، با تذکار داستان کربلا و دیگر شهدای اهل بیت علیهم السلام، سَفّاح را به کشتن بنی امیه تحریک کرده و می‌گفت:

اصبح الملك ثابت الاساس بالبهايل من بنى العباس
واذكروا مصرع الحسين وزيد وقتيلاً بجانب المهراس (۲)

۳. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» صلى الله عليه وآله

دعات بنی عباس از مردم به عنوان «الرضا من آل محمد» یعنی پیشوای پسندیده از خاندان پیغمبر صلى الله عليه وآله بیعت می‌ستاندند؛ بی آنکه به نام و مشخصات وی تصریح کنند. (۳) احیاناً اگر از هویت وی سؤال می‌شد می‌گفتند اگر نام وی فاش شود جانش به خطر افتاده و نهضت، با مرگ صاحب دعوت، شکست خواهد خورد! آنان دستور داشتند نام پیشوای مورد نظر عباسیان را تنها برای معدود کسان فاش سازند

۱. تمة المنتهى، حاج شیخ عباس قمی، همان، ۱۰۴ - ۱۰۵. و نیز: مروج الذهب، ۳/۲۴۶ - ۲۴۸ و ۲۵۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳۱/۷. قرشی در حیاة الامام موسی بن جعفر عليه السلام (۱/۳۳۷) به نقل از مختصر اخبار الخلفاء، چنین آورده است: ... من برای قتل حسین عليه السلام هزار تن از بنی امیه را کشتیم... تا آنجا که می‌گوید: و دیگر افراد بنی امیه را در برابر قتل حسین عليه السلام و دیگر کسان از عموزادگانمان فرزندان ابوطالب، که با او و پس از او کشته شده بودند، کشتیم.

۲. الکامل، همان، ص ۴۳۰؛ تاریخ فخری...، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۴. مقصود از «قتیلاً بجانب المهراس»، حضرت حمزه است که در اُحد به شهادت رسید.

۳. سیوطی در تاریخ الخلفاء (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، همان، ۲۵۷) به نقل از مدائنی می‌نویسد: محمد بن علی فردی را به خراسان فرستاد و به وی فرمان داد که مردم را به الرضا من آل محمد عليه السلام دعوت کند و نام کسی را نبرد (و نیز: تاریخ الطبری، همان، ۱۰/۲۴؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۸/۵).

دعات ابراهیم امام نیز مردم را به «امام هادی از آل محمد» فرا می‌خواندند (الانباء فی تاریخ الخلفاء، تصحیح تقی بینش، همان، ص ۱۹).

که کاملاً مورد وثوق و اطمینان بودند و بنی فاطمه را بر آل عباس ترجیح نمی دادند. (۱)

ابوحنیفه دینوری می نویسد: «... امام محمد بن علی [پدر سفاح و منصور] پنج تن از شیعیان خود را به خراسان فرستاد ... به آنان دستور داد کار خود را پوشیده دارند و آن را برای هیچکس فاش نسازند مگر پس از آنکه پیمانهای استوار از او برای رازداری بگیرند. آنان حرکت کردند و به خراسان رفتند. در خراسان از منطقه ای به منطقه دیگر رفته و پنهان و پوشیده، مردم را به بیعت با خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت کردند و چون ستم و سرکشی بنی امیه و کارهای زشت ایشان آشکار شده بود مردم را به دشمنی با ایشان برانگیختند و چنان شد که گروه بسیاری در تمام نواحی خراسان دعوت ایشان را پذیرفتند». (۲)

مؤلف «اخبارالدولة العباسية» می نویسد: «سال ۱۰۰ هجری به پایان رسید و تعداد پیروان محمد بن علی در کوفه به ۳۰ نفر رسید، اسم و نسب محمد را جز معدود خواص اصحاب وی نمی شناختند و دعوت آنان به سوی الرضا من آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و زمانی که مردم از اسم پیشوای مورد نظر می پرسیدند می گفتند ما دستور داریم که نام وی را - تا زمان ظهور او - به کسی نگوئیم». (۳) نیز همان کتاب، سفارش محمد بن علی به ابوهاشم بکیر بن ماهان - از ارکان اولیه نهضت عباسی - را

۱. اخبار الدولة العباسية، ص ۲۰۴، سخن محمد بن علی به ابو عکرمه: باید مردم را به پیروی الرضا من آل محمد دعوت کنی. پس زمانی که از میزان عقل و بصیرت شخصی اطمینان یافتی آنگاه قضیه را برای او تشریح کن...، و باید نام من از همه کس، جز شخصی که - همچون خود - به او اطمینان داشته و از وی بیعت ستانده باشی، پوشیده بماند. عین همین مطالب را به فرستادگانت نیز بگویی. هرگاه از اسم من پرسیدند بگوئید: ما در حال تقیه به سر می بریم، و مأمور به کتمان نام امام خویش هستیم.

۲. الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص ۳۳۵.

۳. اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۱۹۴: کانت دعوتهم الی الرضا من آل محمد، فاذا سئلوا عن

اسمه قالوا امرنا بکتمان اسمه حتی یظهر.

اینچنین آورده است که: «ولتکن دعوتکم و ما تلقی به العامة أن تدعوهم الی الرضا من آل محمد، و تذر جور بنی امیه، و أن آل محمد اولی بالأمر منهم ... و حذر شیعتنا التحرک فی شیء مما تتحرک فیہ بنوعمنا من آل ابی طالب ...»^(۱)

استاد سید جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، رمز دعوت عباسیان به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله را منصرف ساختن اذهان بنی امیه از خویش، جلب اعتماد و پشتیبانی مردم، و بالاخره استفاده از عنوان و موقعیت علویان و نیز خام ساختن آنان دانسته است.^(۲) کارنامه سران و سرداران عباسی تا زمان استقرار کامل پایه های قدرت آنان، پراز دعوت مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام پسندیده از آل رسول صلی الله علیه و آله است:

در اوایل قیام، زمانی که فرستادگان نصر بن سیار - حاکم بزرگ اموی در خراسان - به حضور ابومسلم آمده و از وی پرسیدند: دعوت تو به چیست؟ گفت: الی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه [و آله] و سلم و الی الرضا من آل رسوله.^(۳) زمانی که فرستادگان ابومسلم نزد نصر بن سیار آمدند، ابوالحکم عیسی بن اعین، داعی عباسی، پس از حمد و ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله گفت: اما بعد فأتا قوم الله ربنا و محمدا صلی الله علیه و [آله] و سلم نبینا و الکعبة البیت الحرام قبلتنا و الرضا من آل محمد امامنا. ندعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و [آله] و سلم و احياء ما احياء القرآن و اماتة ما امات القرآن و الرضا من آل محمد.^(۴) هنگامی که نصر بن سیار، ابومسلم و یاران وی را تکفیر کرده و برای جنگ با آنان آماده شد، ابومسلم

۱. همان، ص ۲۰۰. ابن اثیر (در الکامل، همان، ۳۸۰/۵) و ابن خلدون (در تاریخ ابن خلدون، همان،

۱۵۳/۳) متن بیعتی را که نقبای بنی عباس از مردم می ستاندند چنین نقل کرده اند:

ابایعکم علی کتاب الله و سنة رسوله صلی الله علیه [و آله] و سلم و الطاعة للرضا من آل رسول الله...

۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، صص ۲۸ - ۲۹.

۳. اخبارالدولة العباسية، صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۴. همان، صص ۲۸۶ - ۲۸۷.

به اسلم بن ابی سلام گفت: فردا یارانت را جمع می‌کنی سپس به آنان خبر می‌دهی که من جمیع مردم را به کتاب خداوند عزوجل، سنت پیامبر وی صلی الله علیه و [آله و] سلم، الرضا من آل رسول الله، و عمل به حق و عدل دعوت می‌کنم... (۱) در جنگی که میان سیه جامگان عباسی به رهبری قحطبه بن شیبب با قشون بنی‌امیه در طوس خراسان رخ داد، زمانی که دو لشکر روبرو شدند، قحطبه کسی را نزد آنان فرستاد که آن جماعت را به کتاب خدا و سنت پیامبر و الرضا من آل الرسول دعوت کند. (۲) قحطبه به هنگام رویارویی با سپاه اموی در جرجان نیز چنین کرد. (۳) زمانی هم که جرجان را فتح کرد، ندا در داد که هرکس مایل است در راه حاکمیت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بجنگد با ما همراه شود و پس از این اعلام، مردم جرجان به سوی او شتافتند. (۴) در ابهر و اصفهان نیز، سران نهضت عباسی مردم را به الرضا من آل محمد فرا خواندند (۵) و ...

اقدام مأمون به آوردن امام هشتم عَلِيٌّ به مرو و زدن سکه و لایتهدی - با عنوان الرضا امام المسلمین - به نام وی، در ادامه همان سیاست، و به این معنی بود که وی همان «الرضا من آل محمد»ی است که ایرانیان در اواخر خلافت بنی‌امیه و در طول

۱. همان، ص ۲۹۱.

نیز زمانی که ابو مسلم مالک بن هشتم را به جنگ یزید (فرمانده سپاه نصر بن سيار) فرستاد مالک وی را به «الرضا من آل رسول الله» فراخواند (الكامل، همان، ۳۶۰/۵؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۴۷/۳). در آن جنگ یزید شکست خورده و اسیر گردید ولی ابو مسلم وی را آزاد ساخت. زمانی که یزید به حضور نصر بن سيار رسید گفت: اینان (یعنی سیه جامگان عباسی)... يدعون الی ولایة آل رسول الله (الكامل، ۳۶۱/۵؛ تاریخ ابن خلدون، ۱۴۷/۳).

۲. اخبار الدولة العباسية، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۳۲۹.

۴. همان، ص ۳۳۰.

۵. همان، ص ۳۳۵ و ۳۴۰. برای نمونه‌های دیگر تاریخی، ر.ک، تاریخ الطبری، همان، ۱۹۸۹/۹ و

دوران خلافت بنی عباس، به امید تحقق حکومت وی تلاش و تکاپو داشته‌اند. چنانکه با شهادت امام هشتم علی‌علیه السلام به دست عباسیان، این علاقه و اعتقاد از بین رفت و نامیده شدن فرزند، نواده و نبیره امام هشتم به «ابن‌الرضا» جلوه‌ای از همین امر بود.

گفتنی است که، دعوت مردم به «الرضا من آل محمد»، شعاری بود که سالها پیش از خروج ابومسلم و آشکار شدن قیام عباسیان، در نوع قیامهای ضد اموی نظیر قیام حارث بن سریج آزدی، حاکم معزول بنی امیه (۱۱۶ق)، قیام زید بن علی علی‌علیه السلام (مقتول در ۱۲۲ق)، قیام یحیی بن زید (مقتول در ۱۲۷ق) و بالأخره قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (قیام در ۱۲۷ق)، و مقتول به دست ابومسلم) مطرح شده بود و به کارگیری این شعار از سوی عباسیان، جنبه تقلیدی داشت. ابن خلدون می‌نویسد: «حارث، سرور قوم آزد در خراسان بود. او در سال ۱۱۶ عزل شد، پس جامه سیاه پوشید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر وی و بیعت با «الرضا» دعوت نمود».^(۱) در باب زید بن علی، در روایتی از امام رضا علی‌علیه السلام خطاب به مأمون آمده است که: «زید بن علی، ادعای امامت - که شأن او نبود - نداشت، او پرهیزگارتر از آن بود که مدعی چنین مقامی باشد. او به مردم می‌گفت که من شما را به الرضا من آل محمد دعوت می‌کنم».^(۲) در روایت دیگر از زبان یحیی فرزند زید می‌خوانیم که: «همانا پدرم ... می‌گفت من شما را به الرضا من آل محمد دعوت می‌کنم و مقصودش از آن عمویم جعفر بن محمد علی‌علیه السلام بود».^(۳) در باب عبدالله بن معاویه نیز «مقاتل الطالبیین» تصریح دارد که «دعا الناس الی بیعتی علی

۱. تاریخ ابن خلدون، همان ۱۱۵/۳ (العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، همان، ۵۰/۲).

۲. بحار، ۱۷۴/۴۶ - ۱۷۵؛ الوافی، فیض کاشانی، همان، ۲۲۶/۲: إِنَّ زید بن علی علی‌علیه السلام لم یدع ما لیس

له بحق و إِنَّه کان اتقی الله من ذلک؛ إِنَّه قال ادعواکم الی الرضا من آل محمد... (ونیز ر.ک، فرمایشی مشابه از امام صادق علی‌علیه السلام در باره زید: الوافی، همان، ۲۲۲/۲).

۳. بحار، ۱۹۹/۴۶: إِنَّ أبی... أَنما قال ادعواکم الی الرضا من آل محمد، عنی بذلک عمی جعفرأ.

الرضا من آل محمد»^(۱) چنانکه، پس از استقرار خلافت عباسیان و تجدید و تشدید بنیان ستم نیز، ساداتی که بر ضد بنی عباس قیام می‌کردند نوعاً مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد فرا می‌خواندند. فی‌المثل، شعار حسین بن علی (معروف به شهید فخر)، که در زمان موسی هادی عباسی قیام و کشته شد، ادعوی که الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود^(۲) و محمد بن ابراهیم نیز که با ابوالسرایا در زمان مأمون قیام کرد همین شعار را سر می‌داد.^(۳)

۴. ادعای تشکیل دولت آل محمد صلی الله علیه و آله

آل عباس، همان‌گونه که دیدیم، در طول دوران نهضت خویش مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله فرا می‌خواندند و به دُعوات و مبلغین خویش دستور داده بودند که جز افراد صددرصد مطیع و مطمئن، کسی را از ماهیت و مشخصات پیشوای مورد نظر آنان - که از آل عباس بود - مطلع نسازند. اما، بویژه زمانی که در عرصه سیاست، خود را بر حریف اموی فائق و مسلط دیدند، پرده از آن راز سر به مهر برداشتند و صریحاً مدعی شدند که خود مصداق اهل بیت پیامبرند، دولت آنان دولت آل محمد صلی الله علیه و آله است و حتی، با وجود آنان - که بنی اعمام پیامبرند - ارث خلافت به آل علی نمی‌رسد!!^(۴) آنان با تبلیغات وسیع خویش، فضائل و مناقبی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب عترت طاهره علیهم‌السلام فرموده و در افواه شایع بود به حساب خویش واریز کردند!

۱. مقاتل الطالبيين، همان، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۴۵۰.

۳. همان، ص ۵۲۳.

۴. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۴/۲ - ۴۶۵. استاد جعفر مرتضی نیز در زندگانی سیاسی امام رضا (صص ۴۴ - ۵۳ و ص ۶۶ به بعد، بویژه پاورقی صفحات ۴۶ - ۵۱) بحث جالبی در باب بی‌پایگی ادعای خلافت عباسیان از راه ارث دارند، که مطالعه آن مفید و مغتنم است.

قبلاً دیدیم که ابوسلمه خلّال، نخستین وزیر بنی عباس، را «وزیر آل محمد» می خواندند و ابومسلم، سردار مشهور عباسی، را «امین» یا «امیر آل محمد صلی الله علیه و آله». (۱)

ابومسلم، زمانی که در روزگار خلافت سفّاح به حج رفته بود، برای توجیه خلافت عباسیان، در مدینه خطاب به مردم چنین گفت:

شما پس از پیامبر، یک بار شخصی تیمی [= ابوبکر که از قبیلۀ تیم بود]، دیگر بار عدوی [= عمر]، یک مرتبه اسدی، دیگر مرتبه سفیانی، و یک نوبت مروانی را به حکومت اختیار کردید. تا آنکه کسی بر شما تاخت که نه اسم او را می دانید و نه خانه اش را می شناسید که با شمشیرش شما را می زند، پس به جبر و اکراه و با ذلت و خواری کار را به او سپردید. هان بدانید که آل محمد صلی الله علیه و آله پیشوایان هدایت و روشنگران راه تقوایند؛ رهبران دین، مدافعان حق، و سروران مردم... (۲)

و ابوداود خالد بن ابراهیم، یکی دیگر از دُعوات و مبلغین بزرگ عباسی، به نقبا گفت: «آیا گمان می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله علم خود را به کسی جز خاندان رسالت و اهل بیت خویش - به ترتیب هرچه نزدیکتر، اولی تر - سپرده باشد؟ ... آیا شک دارید که اینان معدن علم و صاحبان میراث رسول خدایند؟». (۳) همه این سخنان در توجیه خلافت آل عباس گفته می شد و مفهوم ضمنی آن این بود که خلفای بنی عباس، مصداق اهل بیت پیامبر و وارثان علم و قدرت آن حضرتند! نظیر این سخنان، توسط سفّاح - نخستین خلیفه عباسی - نیز در نخستین

۱. تاریخ الطبری، همان، ۶۰/۱۰؛ تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۲/۲ - ۳۵۳؛ الکامل، همان، ۴۰۶/۵ و

۴۳۶؛ الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص ۳۷۰؛ مروج الذهب، مسعودی، همان، ۲۷۱/۳؛ تاریخ فخری،...

ابن طقطقا، ترجمۀ محمد وحید گلپایگانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ شذرات الذهب، همان، ۱۹۱/۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۱۶۱/۷ - ۱۶۲.

۳. تاریخ الطبری، همان، ۱۹۶۱/۹؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۳۶۲/۵.

خطبه‌ای که پس از بیعت مردم کوفه با وی ایراد کرد، مطرح گشت. وی که بر فراز منبر مسجد کوفه سخن می‌گفت خویشتن را جزو اهل بیت پیامبر شمرده و از مصادیق آیه تطهیر و مؤدّت و خمس و فیه دانست و گفت که: مردم، پس از پیامبر، سراغ فلان و فلان از قبیله تیم و عدی (اشاره به ابوبکر و عمر) رفتند. آنها باید بدانند که آل محمد صلی الله علیه و آله ائمه هدایت و چراغ راه تقوایند. (۱) عمویش، داود بن علی، نیز که بر پله فروتر همان منبر ایستاده بود، پس از ختم کلام سفاح، در همین زمینه سخنانی گفت و افزود که اینک، حق به جایگاه حقیقی خویش در میان اهل بیت پیامبران بازگشت و ... پس از رسول خدا، هیچکس شایسته‌تر از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، و این شخص - اشاره به سفاح - برمسند خلافت تکیه نزده است! (۲) و اگر در خطبه‌های سفاح، روی مصالح سیاسی، حرمتی به مولای متقیان علی علیه السلام گذاشته می‌شد، جانشین وی منصور - زمانی که موجودیت رژیم عباسی را از سوی شورشیان علوی (نظیر نفس زکیه، نوه امام مجتبی علیه السلام) سخت در خطر دید - از تحقیر و توهین به ساحت مولا علیه السلام و فرزندان معصوم وی علیهم السلام دریغ نداشت (۳) و فرزند منصور (مهدی عباسی) هنگامی که وصیتنامه «قاسم بن مجاشع تمیمی» را قرائت می‌کرد تا آن را توشیح کند، همین که به جمله‌ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلامی خود، پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان امام و جانشین پیامبر معرفی کرده بود، وصیتنامه را پرت کرد و آن را تا آخر نخواند! (۴)

۱. تاریخ الطبری، همان، ۲۹/۱۰ - ۳۰؛ شرح نهج البلاغه، همان، ۱۶۲/۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۵۷؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۱۱/۵ - ۴۱۳.
۲. تاریخ الطبری، همان، ۳۱/۱۰ - ۳۳؛ تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۰/۲ - ۳۵۱؛ الکامل، همان، ۴۱۳/۵ - ۴۱۷؛ و نیز: تاریخ ابن خلدون، همان، ۲۱۸/۳.
۳. ر. ک، نامه منصور به نفس زکیه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۵/۲ - ۴۶۶).
۴. الکامل همان، ۸۴/۶.

در باب منصور، همچنین نوشته‌اند که وی نخستین کسی بود که ویران کردن قبر امام حسین علیه السلام در کربلا را بدعت نهاد^(۱) و همین امر سابقه‌ای شد که نوه وی، هارون، مرقد آن امام همام را ویران سازد، زمین کربلا را شخم زند و درخت سدری را که زائران آن بارگاه خجسته در سایه‌اش می‌غنودند، به دست کارگزار خویش در کوفه (موسی بن عیسی بن موسی عباسی) قطع کند.^(۲)

۵. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود»

در مآخذ شیعه و سنی، روایات زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وجود دارد که در آن، اهتزاز «رایات سود» (پرچمهای سیاه) از مشرق (= خراسان) یکی از علائم ظهور حضرت ولی عصر (عج) ذکر شده و صاحبان این رایات از پیشقراولان و طلایه‌داران پیروز قیام آن حضرت قلمداد گشته‌اند. بر پایه روایات مزبور، صاحبان رایات سود از خراسان قیام می‌کنند، با بنی امیه می‌جنگند و قدرت را به صاحب حقیقی آن، حضرت مهدی (عج)، تحویل می‌دهند.

این روایات را مرحوم سید بن طاووس در «الملاحم والفتن» (و در عصر ما، امثال مرحوم میرجهانی در کتاب «نوائب الدهور») گرد آورده‌اند و در تأیید مضامین آنها می‌توان احادیث متعددی را در کتب تاریخی و کلامی و روایی شیعه و سنی سراغ گرفت (نظیر اخبارالدولة العباسية، تاریخ الفخری ابن طقطقا، تجارب السلف هندوشاه صاحبی، ارشاد مفید، غیبت نعمانی و بحار مجلسی).^(۳)

۱. تاریخ کربلا و حائر حسین علیه السلام، عبدالجواد کلیددار، ترجمه محمد صدر هاشمی (اصفهان

۱۳۳۷ش) ص ۱۳۷.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱۹/۲.

۳. ر.ک. اخبار الدولة العباسية، ص ۱۹۸ به بعد و ۲۰۸ - ۲۰۹؛ تاریخ فخری...، همان، ص ۱۹۳؛

تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، مقدمه و ملحقات به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، ص ۷۷؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (چاپ کنگره شیخ مفید) ۳۶۸/۲؛ بحار الانوار، همان، ۵۹/۴۲ به بعد.

مرحوم مفید در ارشاد، تحت عنوان «ذکر علامات قیام القائم علیه السلام...» می نویسد: اخبار (مختلفی) در ذکر علائم زمان قیام حضرت مهدی (عج)، و حوادثی که در آستانه ظهور آن حضرت رخ خواهد داد، وارد شده است. برخی از این علائم و نشانه‌ها از قرار زیر است: خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی عباس در حکومت دنیوی، ... آمدن رایات سیاه از جانب خراسان، و ... (۱)

به پاره‌ای از این روایات، ذیلاً اشاره می‌کنیم:

نعیم بن حماد خزاعی، در کتاب الفتن، به سند خویش از حسن روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بلاهایی را که اهل بیتش خواهند دید ذکر کرد تا آنکه (فرمود) خدای متعال از مشرق، بیرق سیاهی را برخواهد انگیخت که هرکس آن را یاری کند خدا او را نصرت می‌دهد و هرکس به خواری آن کوشد خدا او را خوار می‌سازد، تا آنکه مردی می‌آید که همنام من است و آنان زمام امر خویش را به دست او می‌دهند، پس خدای متعال او را تأیید می‌کند و نصرت می‌دهد. (۲)

سعید بن مسیب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: بیرقهای سیاهی از طرف مشرق خروج می‌کند و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهند بود. بعد از آن، بیرقهای کوچک سیاهی از طرف مشرق خروج می‌کنند و با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش جنگ می‌کنند و مطیع مهدی علیه السلام می‌شوند. (۳)

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود: راجع به آیه «فاختلف الأحزاب من بينهم» (مریم: ۳۷) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند، فرمود: از (وقوع) سه چیز انتظار فرج را داشته باشید. گفته شد که آن سه کدامند؟ فرمود: اختلاف در میان اهل شام، بیرقهای سیاه

۱. الارشاد فی معرفة...، همان، همانجا.

۲. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج)، سید بن طاووس، ص ۵۴.

۳. همان، ص ۵۵.

از خراسان، و فزعه در ماه رمضان. گفتند: فزعه در ماه رمضان چیست؟ فرمود: آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده‌اید که می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُزَلِّ عَلَيْهِمْ...» (شعراء: ۴). دختران جوان را از سراپرده‌شان بیرون آورد و خفته را بیدار سازد و بیدار را به قَزَع افکند. (۱)

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بیرقهای سیاه از خراسان خروج می‌کنند و وارد کوفه می‌شوند. وقتی که مهدی علیه السلام خروج کرد، برای بیعت نزد آنان خواهد فرستاد. (۲)

نیز جابر از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: سپس مهدی علیه السلام در مکه موقع (نماز) عشاء ظهور می‌کند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علامت و نور و بیان با اوست. پس زمانی که نماز عشا را می‌خواند، با صدای بلند فریاد می‌زند: ای مردم، من شما را به یاد خدا می‌اندازم و آن زمانی را که در برابر او قرار می‌گیرید خاطر نشان شما می‌سازم. همانا خداوند متعال حجت خویش را بر شما تمام ساخته، انبیا و کتاب فرستاده، تا به شما فرمان دهد هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و بر اطاعت از فرمان او و پیامبرش پایدار باشید و آنچه را که قرآن زنده کرده زنده نگه دارید و آنچه را که میرانده نابود سازید و (طریق) هدایت را یاری کنید و یار و مددکار تقوا و پرهیزگاری باشید، زیرا که فتنای دنیا نزدیک است... من شما را به سوی خدا و رسول او دعوت می‌کنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را نابود کرده سنت و شریعت را احیا نمایید.

پس با ۱۳۳ تن (که تعدادشان مساوی اصحاب بدر بوده، راهبان شب و شیران روزند، و بی‌آنکه وعده‌ای با یکدیگر گذاشته باشند چونان پاره‌های ابر پاییزه گرد می‌آیند) ظاهر می‌شود و خداوند (به وسیله او) سرزمین حجاز را می‌گشاید و افرادی را که از بنی‌هاشم در زندانند نجات می‌دهد و بیرقهای سیاه

۱. نوائب الدهور فی علائم الظهور، حاج سید حسن میر جهانی (مکتبه الصدر، تهران) جزء

۱۰۳/۲ - ۱۰۴. آیه اخیر چنین است: ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعين.

۲. الملاحم و الفتن...، همان، صص ۵۵ - ۵۶.

وارد کوفه می‌شوند و لشگرهایی برای بیعت با مهدی علیه السلام به اطراف عالم می‌فرستند، و جور و اهل جور را از بین می‌برد و شهرها رام و تسلیم او می‌گردند و خداوند قسطنطنیه را به دست او می‌گشاید. (۱)

در پاره‌ای از روایات، بر لزوم همراهی و همگامی مسلمین با این جماعت تأکید شده است: نعیم به سند خود از عبدالله روایت کرده که گفت: نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که جوانانی از بنی‌هاشم آمدند، پس رنگ پیغمبر تغییر کرد. عرض کردند یا رسول الله چه روی داد بر شما؟ می‌بینیم در روی شما تغییری پیدا شد که دل ما را به درد آورد. فرمود: *إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُوَ لَأَيُّ قَوْمٍ بَعْدِي بَلَاءٌ وَ تَطْرِيدٌ وَ تَشْرِيدٌ حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ هَيْهُنَا نَحْوَ الْمَشْرِقِ اصْحَابُ رَايَاتٍ سَوْدٍ يَسْئَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصُرُونَ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهَا حَتَّى يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَهَا ظُلْمًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ.*

یعنی، ما خاندانی هستیم که خدای متعال برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است. و بدرستی که اهل بیتم پس از من بلا خواهند دید و رنج تبعید و آوارگی خواهند چشید، تا آنکه قومی از جانب مشرق بپا می‌خیزند که بیرقهای سیاه دارند. آنان حق را طلب می‌کنند و به ایشان داده نمی‌شود، دوباره و سه باره طلب می‌کنند و باز به آنان داده می‌شود. پس می‌جنگند و پیروز می‌شوند آنگاه آنچه خواسته‌اند به آنان داده می‌شود ولی آن را نمی‌پذیرند تا آنکه آن را به مردی از خاندان من تقدیم می‌کنند و در نتیجه جهان از عدل و داد پر می‌شود همان‌گونه که آن را از ظلم و ستم پر ساخته بودند. پس هرکس از شما، آن زمان را درک کند باید به سوی آنان رود هرچند لازم باشد سینه خیز بر روی برف حرکت کند، زیرا که اوست مهدی. (۲)

حافظ ابوبکر بن ابی شیبیه در جلد ۱۲ کتاب «المصنف»، حافظ ابن ماجه

۱. همان، ص ۶۴. و نیز ر. ک، ص ۵۴ (باب ۹۹) و صص ۵۵ - ۵۶ (باب ۱۰۴) از همان کتاب.

۲. همان، صص ۵۲ - ۵۳. و نیز ر. ک، ص ۱۶۱ (باب ۱۴) از همان کتاب.

در «السنن الصحيح» (۵۱۸/۲)، باب خروج المهدي، حافظ ابو جعفر عقيلي در ترجمه يزيد بن ابی زياد از محمد بن اسماعيل ...، حاکم در «مستدرک» (۴/۴۶۴) و حافظ طبرانی در «المعجم الكبير» (ج ۳)، به نقل از عبدالله بن مسعود، روایت فوق را با اندکی تفاوت در الفاظ روایت کرده‌اند. (۱)

در پاره‌ای از اخبار ملاحم، از شعيب بن صالح تميمي، به عنوان سردار (یا یکی از سرداران) این گروه یاد شده است:

ابو صالح سليلي بن احمد بن عيسى بن شيخ الحساني به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من و ابو عبیده جراح و سلمان در انتظار آمدن پیغمبر ﷺ نشستیم بودیم که ناگاه آن حضرت بر ما وارد شد در هجیر، در حالتیکه وحشت زده می‌نمود و رنگ او متغیر بود. پس فرمود کیست اینجا، ابو عبیده، معاذ، سلمان؟ گفتیم: آری یا رسول الله. پس یاد کرد فتنه‌ها را و فرمود:

تدخل مدينة الزوراء فكم من قتل و قتيلة و مال منتهب و فرج مستهل. رحم الله من آوى نساء بنی هاشم يومئذ و هنّ حرمتی ... [تا آنکه فرمود:] ثم يقبل الرجل التميمي شعيب بن صالح سقى الله بلاد شعيب بالزّاية السوداء المهديّة بنصر الله و كلمته حتى يبايع المهدي بين الركن و المقام.

یعنی، داخل می‌شود در شهر بغداد، پس چه بسیار مرد و زن کشته و مال غارت شده و ناموس بر باد رفته خواهد بود. رحمت خدای بر کسی که زنان بنی هاشم را - که حرم من اند - در آن روز پناه دهد... سپس مرد تمیمی، شعيب بن صالح، که خدا بلاد وی را سیراب کند، بیرون می‌آید با بیرق سیاه مهدوی، به یاری خدا و کلمه او، تا اینکه در میان رکن و مقام با مهدی (عج) بیعت می‌کند. (۲)

نعیم به سند خویش از امیرالمؤمنین علیؑ روایت کرده که فرمود: زمانی که

۱. رک، سیرتنا و سنتنا ...، علامه امینی، همان، صص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۲. الملاحم و الفتن...، همان، صص ۱۳۷ - ۱۳۸ (باب ۶۰).

پرچمهای سیاه - که در میان آنها شعیب بن صالح تمیمی قرار دارد - قشون سفیانی را فراری می‌دهد، مردم تمنا می‌کنند که مهدی خروج کند. پس آن حضرت، در حالیکه رایت پیامبر ﷺ با اوست، از مکه خروج می‌کند و دو رکعت نماز می‌گذارد بعد از آنکه مردم، به علت طول دوران بلا، از قیام او مأیوس گشته‌اند. پس چون از نماز فارغ شود گوید: ای مردم بر امت محمد ﷺ، و بویژه بر خاندان او، پیوسته بلا بارید، ما مقهور شدیم و بر ما ستمها رفت. (۱)

احادیث «رایات سود» در اواخر حکومت بنی‌امیه، بر سر زبانها افتاده بود و عباسیان - خاصه، با اخباری که از طریق نیای بزرگشان (عبدالله بن عباس) (۲) و نیز «صحیفه صفراء» (کتاب زرد) محمد بن حنفیه (۳) به آنان رسیده و در آن از حکومت و سلطنت آنان در قرن دوم هجری یاد شده بود - به این امر وقوف تام داشتند و از آن خبر می‌دادند. (۴) هندوشاه صاحبی می‌نویسد: پس از مرگ محمد بن علی «پسران او، ابراهیم امام و عبدالله سفاح و عبدالله منصور بدان مصلحت قیام نمودند و داعیان را به اطراف ممالک فرستادند خاصه به خراسان، زیرا کی اعتماد بر اهل خراسان بیشتر داشتند و در زبانها افتاده بود که علمه‌ها سیاه کی اهل بیت را

۱. همان، صص ۶۳ - ۶۴. و نیز ر.ک، ص ۵۲ (باب ۹۲) و ص ۵۳ (باب ۹۵ و ۹۶ و ۹۷) و ص ۵۵ (باب ۱۰۳) از همان کتاب. و نیز ر.ک، صص ۳۴ - ۳۶ (روایت جابر از امام باقر علیه السلام و نیز گزارش محمد بن حنفیه از شکست اصحاب سفیانی به دست شعیب بن صالح).

۲. ر.ک، الملاحم و الفتن، همان، ص ۱۲۴ (باب ۳۸) و صص ۳۳ - ۳۴ (باب ۳۰)؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح شیخ محمد باقر انصاری زنجان، همان، ۹۱۵/۲ - ۹۱۶؛ اخبار الدولة العباسية، همان، صص ۱۳۰ - ۱۳۱ و ۱۵۰ - ۱۵۱؛ تاریخ فخری...، همان، ص ۱۹۱.

۳. ر.ک، اخبار الدولة العباسية، همان، صص ۱۸۴ - ۱۸۵ (تحت عنوان «خبر الصحیفه الصفراء»).

۴. برای نمونه ر.ک، سخن محمد بن علی به مبلغین خویش مبنی بر ظهور رایات سود از خراسان و دادن آنان کار را به دست مهدی (عج) به نقل از پدر وجد خویش از پیامبر (اخبار الدولة العباسية، صص ۲۰۷ - ۲۰۸ و نیز سخن محمد به ابوهاشم در ص ۱۹۹) و نیز ر.ک، تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، صص ۲۵۶ - ۲۵۷؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۸/۵.

یاری دهد، از خراسان بدید آید». (۱) حتی از خلال تواریخ برمی آید که یکی از علل انتخاب خراسان (به عنوان مرکز و مبدأ قیام) از سوی عباسیان، همین قصه پیروزی رایات سود برخاسته از آن دیار بود. محمد بن علی عباسی، پدر سفاح و منصور، هنگام اعزام دُعات و مبلغان خویش به خراسان، به آنان گفت: زمانی که دیدید بیرقهای سیاه از خراسان بیرون می آیند و صاحبان آن هر دژی را در سر راه خود می گشایند و درفش دشمنان خویش را درهم می شکنند ... تا به مصر می روند و فرعون بنی امیه را به قتل می رسانند (بدانید) که در چنین وقتی خداوند جبّاران بنی امیه را نابود ساخته و حکومت به دست خاندان پیامبر ﷺ خواهد افتاد ... و سپس با نقل حدیثی از پیامبر در این زمینه، افزود: پس خراسان را محل هجرت و مسکن دعوتگران خویش قرار دهید... (۲)

اتخاذ رایات سیاه از سوی عباسیان، عمدتاً، با نظر به همین روایات صورت گرفت و هدف از آن این بود که در ذهن عامّه، خود را مصداق «صاحبان رایات سود» و «طلایه داران قیام مهدی (عج)» قلمداد کنند (همان گونه که در بادی امر، بارها، دست نواده امام مجتبی علیّه - نفس زکیّه - را به عنوان «مهدی موعود» فشرده). اما از آنجا که خلوص و صداقتی در کار آن گروه نبود، به این امر - عنوان طلایه داری - پایبند نمانده و پس از صعود به تخت قدرت و مزمره شیرینی آن، به جای تحویل حکومت به فرد شایسته آن: امام صادق علیّه، خود را امیرالمؤمنین واقعی و مهدی حقیقی خواندند!

۱. تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، همان، ص ۷۷ و نیز ر.ک، تاریخ فخری... همان، صص ۱۹۲ - ۱۹۳. عبدالحسین زرین کوب نیز در «تاریخ ایران بعد از اسلام» (مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ط ۳، تهران ۱۳۶۲ ش) ص ۳۸۹، با اشاره به قیام دشمنان بنی امیه در خراسان و سیاهی پرچم آنان می نویسد: «مقارن آن روزگاران، از تأثیر اخبار ملاحم، ظهور مهدی موعود و بیرون آمدن علم سیاه از جانب شرق در غالب افواه جاری بود».

آری، سران و خلفای نخستین عباسی را بایستی از جمله اشخاص و گروه‌هایی دانست که در طول تاریخ اسلام، بدروغ داعیه مهدویت داشته‌اند؛ و ما این امر را به انحاء گوناگون در زندگی ابراهیم امام (برادر بزرگ سفاح و منصور، که در مبادی نهضت بنی عباس به دست امویان به قتل رسید)، سفاح، و منصور و جانشینانش: مهدی و هادی عباسی مشاهده می‌کنیم.

در مورد ابراهیم امام، می‌توان به نامه او خطاب به پیروانش در خراسان اشاره کرد که در آن، نویدها و وعده‌های الهی (در قرآن و روایات) مربوط به قیام حضرت ولی عصر (عج) را به خود و یارانش تطبیق داده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، صدق وعد الله لأولیائه، و حقّت کلمة الله على اعدائه، و لا تبدل لكلمات الله و لن یخلف الله الميعاد، إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح، فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمین. اما بعد ... و عاهدوا الله على الطاعة و كونوا بحبله معتصمین: و عد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و لیمكننّ لهم دینهم الذی ارتضى لهم ...»^(۱)

در باب سفاح، که نخستین لقب وی «مهدی» بود،^(۲) نامه ابو مسلم به منصور - زمانی که بین آن دو نفاق و اختلاف پیش آمده بود - جالب توجه است، آنجا که می‌نویسد: برادرت (= سفاح) خود را بدروغ، عوض مهدی جا زد.^(۳)

۱. همان، صص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۲. التنبیه و الأشراف، مسعودی (تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، همان) ص ۲۹۲.

۳. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، ص ۴۱ و ۱۱۷. به نوشته اخبار الدولة العباسية (ص ۳۲۸) زمانی که ابوالعباس سفاح کوچک بود، پدرش محمد بن علی به بکیر (داعی بزرگ عباسی) گفت: «قائم مهدی این است، نه آنکه عبدالله محض در باب پسرش (نفس زکیه) می‌گوید». شذرات الذهب (همان، ۱۷۹/۱ - ۱۸۰) نیز آورده است: پس از دستگیری و قتل ابراهیم امام، سفاح گریخته و در کوفه پنهان شد تا آنکه سپاهیان ابو مسلم از خراسان، پس از جنگهای عظیم با امویان، به کوفه آمدند و با سفاح بیعت کردند و وی را مهدی وارث امامت نامیدند.

عبدالله بن علی، مشهور به منصور دوانقی، دومین خلیفه عباسی نیز (به رغم بیعتهای مکررش در بدو امر، به عنوان مهدی، با نفس زکیه) از مدعیان مهدویت بود. نخستین شاهد این امر، عنوانی است که وی برای خود برگزیده بود: «منصور». چه، می دانیم که در فرهنگ تشیع، منصور (به معنی پیروز و شکست ناپذیر) از جمله القاب حضرت مهدی (عج) است. در زیارت عاشورا که در طول سال خوانده می شود، شیعه (با تعلیم امام باقر علیهما السلام) از خداوند درخواست می کند که وی را در رکاب امام منصور از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به انتقام گرفتن از قاتلان ابی عبدالله الحسین علیه السلام موفق گرداند: یا ابا عبدالله ... بأبی أنت و أمی ... فأسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ... شاهد دیگر این امر، شعر ابودلامه خطاب به ابومسلم خراسانی است که منصور وی را کشت:

ای ابومجرم، خداوند نعمتهای خود را بر بنده ای تغییر نمی دهد مگر آنکه آن بنده خود، آن را تغییر داده باشد.

آیا در دولت مهدی قصد خیانت کردی؟ آگاه! که پدران کرد تو اهل خیانتند. (۱)

این نکته نیز درخور ذکر است که منصور، وقتی دید مردم (به استثنای امام صادق علیه السلام) در سطحی وسیع پذیرفته اند که محمد بن عبدالله علوی (نفس زکیه) همان «مهدی» موعود است، برای مشتبه کردن امر بر مردم، فرزند و جانشین خود (محمد) را ملقب به «مهدی» ساخت تا مردم را از محمد بن عبدالله برگرداند. استاد جعفر مرتضی، با اشاره به این مطلب، نوشته است (۲): منصور، یکی از غلامان خود را به مجلس محمد بن عبدالله فرستاد و به او گفت

۱. الکنی والألقاب، محدث قمی (المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ - ۱۹۵۶) ۱/۱۵۴. البته محتمل است که منظور از «مهدی» در اینجا سفاخ باشد (زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، صص ۱۰۴ - ۱۰۵).
۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، صص ۷۴ - ۷۶.

«نزدیک منبر بنشین و آنچه محمد می‌گوید بشنو». غلام گوید: شنیدم که محمد می‌گوید: «شما شک ندارید که من همان مهدی موعود هستم، و من اویم». پس این سخن را به ابوجعفر (منصور) بازگفتم. او گفت «دشمن خدا، دروغ گفت. این پسر من است که مهدی است» (مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۰، والمهدیه فی الاسلام، ص ۱۱۷).

سپس برای قانع ساختن مردم به این ادعا، منصور کسانی را یافت که برایش به ساختن حدیث پرداختند و به پیامبر ﷺ دروغ بستند و جاعلان آن احادیث دروغین «مهدی امت» را بر پسر خلیفه «المهدی» منطبق ساختند (بعضی از این احادیث را در الصواعق المحرقة، صص ۹۸ - ۹۹ و تاریخ الخلفاء سیوطی، صص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲، و البداية والنهاية، ۶/۲۴۶-۲۴۷ و کتب دیگر می‌یابید).

قاضی نعمان اسماعیلی در قصیده خود گوید: «از انتظار او، بسا کسان که بدین نامها خوانده شدند، از آنجا که با قهر و غلبه خواستند که آن را حجت قرار دهند پس از دلیل اقامه شده روشن منحرف گشتند. آنگاه که گوهر را با گوهرنما برابر شمردند، و از آن جمله محمد پسر عبدالله پسر علی، از بنی عباس را که مجموعه‌ای از تجاوز و پلیدی‌هایند (مهدی شمردند).

و آنگاه که چون اسم کسی با نام مهدی مطابق آمد او را مهدی خواندند و این نزد من سیاست بازی و رندی است» (الأرجوزه المختارة، ص ۳۱).

احمد امین مصری به دروغ بودن و جعلی بودن این حدیثها اقرار کرده و غیر او نیز چنین اقراری کرده است (ضحی الاسلام، ۳/۲۴۰). بلکه خود منصور که به مهدویت محمد بن عبدالله علوی [نفس زکیه] اعتراف نموده و شادباش گفته و به آن افتخار کرده بود (مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۹، ۲۴۰ و المهدیه فی الاسلام، ص ۱۱۶ و جعفر بن محمد نوشته عبدالعزیز سیدالاهل، ص ۱۱۶)، گفته خود را در این باب تکذیب کرد و نیز اظهار خود را بر مهدویت پسر خویش دروغ شمرد. مسلم بن قتیبه می‌گوید: «ابوجعفر (منصور) به دنبال من کس فرستاد. چون بر او

وارد شدم گفت: محمد بن عبدالله قیام کرد و خود را مهدی خواند. به خدا سوگند که او مهدی نیست، اما نکته دیگری بگویم که به هیچ کس نگفته‌ام و بعد از تو نیز به کسی نخواهم گفت، و آن اینکه به خدا قسم، پسر من هم آن «مهدی» که روایت درباره او آمده است نمی‌باشد. بلکه من از باب میمنت و مبارکی او را چنین نامیدم و آن را به فال نیک گرفتم (مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۷ و المهدیة فی الاسلام، ص ۱۱۷). و خلیفه «المهدی» خود اقرار می‌نماید که فقط پدرش نقل می‌کند که او بعد از وی در میانه مردم مهدی است (و کس دیگری چنین روایتی نکرده) ← الوزراء والکتاب، ص ۱۲۷.

برخی حدس زده‌اند اقداماتی که مهدی عباسی - جانشین منصور - در اوایل خلافت خود انجام داد (بذل و بخشش پولی که پدرش منصور - با غارت خلق و امساک شدید در مصرف آن - در خزانه بغداد گرد آورده بود، آزادی زندانیان، و تظاهر گذرا و موقت به قدس و تقوی)^(۱)، در اصل، تمهیدی برای معتقد ساختن مردم به مهدویت، و ایجاد اغتشاش در عقاید آنان، بوده است.

شگفت آنکه، فرزند و جانشین مهدی عباسی (موسی بن مهدی) چهارمین خلیفه عباسی هم «هادی» لقب داشت که باز از القاب مشهور حضرت (عج) است. اقدام بیسابقه و عجیب مأمون عباسی نیز به آوردن امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام از مدینه به مرو و تکلیف خلافت و تحمیل ولایتعهدی به آن حضرت - چنانکه در نامه مأمون به بنی عباس تصریح شده^(۲) - بی‌ارتباط با مسئله مهدویت نبود، و در اینجا اسرار تاریخی بسیاری وجود دارد که جای طرح آن در این مجال نیست (در

۱. ر.ک، سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، بامقدمه استاد حاج شیخ جعفر سبحانی (مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیهما السلام، قم، زمستان ۱۳۷۲ ش) صص ۴۱۶ - ۴۱۸. در باب جنایات و بی‌بندوباریهای بعدی مهدی عباسی، ر.ک، مأخذ فوق و نیز: زندگانی سیاسی امام رضا علیهما السلام، صص ۸۱ - ۸۳ و ۱۱۰ و پاورقی صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲. در باب نامه مأمون به بنی عباس، ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا علیهما السلام، همان صص ۴۳۱ - ۴۳۹.

حقیقت، عباسیان، قیام رهایی بخشی را که قرار بود به رهبری امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۰ ق صورت گیرد و دولت حقّه آل محمد صلی الله علیه و آله را بنیاد نهد^(۱)، و خبر آن، در کلام معصومین علیهم السلام کراراً آمده بود، با استفاده از حربۀ تزویر و به زور شمشیر، قاپیدند و ... برخی از نوادگان امام مجتبی و امام سجاد علیهم السلام نیز - بی خبر از «بدا»یی که حاصل شده و به علت «افشای اسرار قیام توسط برخی کم ظرفان»، قیام تا مدتی نامعلوم به تأخیر افتاده است - بیهوده خود را به آب و آتش می زدند و حتی گاه جانب ادب را نسبت به امام عصر خویش - امام صادق علیه السلام - نگه نمی داشتند؛ و در نتیجه، بر اثر سادگی و شتابزدگی خودیها و طرّاری دشمن، شد آنچه که نباید بشود). سخن آخر آنکه، تمسک بنی عباس به اخبار «رایات سود»، همچون کارهای دیگرشان، حرکتی تقلیدی بود و فی المثل، پیش از آنان، حارث بن سریج (مقتول در ۱۲۸ ق) نیز در شورش بر ضد امویان اظهار داشته بود که وی صاحب رایات سود است.^(۲)



بدینگونه، بروشنی می بینیم که شعارها، داعیه‌ها و اقدامات بنی عباس، تماماً شعارهای تقلیدی و اقدامات سابقه‌داری بود که از سیره و روش اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان «کپی برداری شده بود» و رمز تمسک بنی عباس به این گونه شعارها نیز - چنانکه گفتیم - آن بود که قلوب دوستان اهل بیت علیهم السلام را در ممالک اسلامی آن روز، بویژه شمال شرقی ایران، به سوی خود جلب کرده و از نیروی عظیم آنان برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش و بیرون راندن حریف اموی از صحنه (و احیاناً نیز خام کردن علویین) سود جویند. بیجهت نیست که محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکیّه)، که منصور دوانقی در ابتدای امر ۳ بار به عنوان مهدی با وی

۱. ر.ک، اصول کافی، کتاب الحجّة، باب کراهیة التوقیت، حدیث ۱، روایت ابو حمزة ثمالی از امام

باقر و صادق علیهم السلام؛ غیبت طوسی، باب نهی از توقیت، روایت امام صادق علیه السلام.

۲. تاریخ الطبری، همان، ۱۹۱۹/۹؛ الکامل، همان، ۳۴۲/۵.

بیعت کرد ولی در فرجام وی را به وضعی فجیع به قتل رساند، در نامه معترضانه اش به منصور چنین نوشت:

فَأَنْ الْحَقَّ حَقْنَا، وَأَمَّا ادَّعَيْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَخَرَجْتُمْ لَهُ بِشِيعَتِنَا وَحَظَيْتُمْ
بِفَضْلِنَا.

یعنی، خلافت رسول خدا و حکومت بر جامعه اسلامی حق ما بود. شما این امر را به توسط ما مدعی شدید و با استفاده از نیروی ما بر بنی امیه شوریدید و به فضل ما بر مسند حکومت دست یافتید. (۱)

گفته ابوعون نیز در این باب، شاهد گویایی است: ابوعون، از مبلغان و سرداران بزرگ عباسی است که ابو مسلم وی را به سرداری ۳۰ هزار تن، به جستجوی مروان بن محمد فرستاد و به نوشته «الامامة والسياسة» (۲) همو بود که به کار مروان - آخرین خلیفه عباسی - در مصر پایان داد. باری نوشته اند زمانی که در جریان بیماری ابوعون، مهدی عباسی - پسر و جانشین منصور - به عیادت او رفت و ابوعون از وی درخواست کرد که از فرزندش - که رأی شیعه را در مورد خلافت قبول داشت - درگذرد و راضی شود، مهدی پاسخ داد: او به راه درست نمی رود و رأیش برخلاف رأی ماست. ابوعون گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند او بر همان راهی است که ما خود بر اساس آن قیام کردیم و مردم را به همان ترتیب دعوت کردیم. اگر اینک برای شما انصرافی از آن رأی حاصل شده، به ما هم امر کنید تا اطاعت کنیم... (۳)

سخن گزنده ابو مسلم به منصور دوانقی را هم قبلاً خواندیم که در نامه به وی

۱. تاریخ الطبری، همان، ۲۰۹/۱۰؛ الكامل، ابن اثیر، همان، ۵۳۶/۵؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۲/۲. البته پر روشن است که امثال نفس زکیه نیز در این زمینه حقی نداشتند و حق رهبری و امامت بر است، تماماً، از آن امام معصوم وقت، امام صادق علیه السلام، بود.

۲. الامامة والسياسة، ابن قتیبه دینوری، همان، ۱۲۹ - ۱۳۱.

۳. الامام الصادق و المذاهب الأربعة، اسد حیدر (دار الكتاب العربی، ط ۲، بیروت ۱۳۹۰ ق -

۱۹۶۹م) ج ۱، جزء ۲، ص ۵۶۹؛ قاموس الرجال، حاج شیخ محمد تقی شوشتری، همان، ۳۷۳/۵.

نوشت: برادرت (=سفاح) خود را بدروغ عوض کسی جا زد که ما در انتظار ظهور وی بودیم!^(۱)

اگر خلفای عباسی، پس از قبضه قدرت سیاسی، دست به آن همه کشتارها و تصفیه‌های خونین زدند و کسانی چون نفس زکیه را از دم تیغ گذرانیدند و در این راه، حتی بر برخی از مهمترین یاران خویش نظیر ابوسلمه و ابومسلم نیز (که خلافت عباسیان، مرهون زحمات و خدمات آنان بود) رحم نکردند، همه و همه به علت همان حرفها، عهدها و پیمانهای دروغین و مصلحتی نخستین بود. ابوالفرج اصفهانی، اختفای نفس زکیه و تعقیب شدید وی از سوی سفاح و منصور را معلول این امر می‌داند که گردن آن دو زیر بار بیعتی بود که در آغاز امر با نفس زکیه کرده بودند.^(۲)



نتیجه‌ای که از مباحث فوق می‌گیریم، همان نکته‌ای است که در فصل هشتم کراراً بر آن تأکید کردیم: سیاهپوشی عباسیان (همچون دیگر شعارها و داعیه‌های آنان) نه پدیده‌ای بدیع و تازه در تاریخ اسلام، بلکه تکرار و تقلید حساب شده از یک سنت شیعی (سیاهپوشی در سوگ شهیدان آل الله) بود که قدمت آن به بیش از یک قرن قبل از ظهور سیاه جامگان عباسی، یعنی به عصر پیامبر و پیشوایان نخستین شیعه، باز می‌گشت.

بنابراین، بر خلاف کسانی که سیاهپوشی عباسیان را دلیلی بر عدم مشروعیت «سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام» می‌پندارند، باید گفت که این پدیده گذرای تاریخی (سیاهپوشی بنی عباس) - با توجه به ریشه‌ها و علل پیدایش آن - خود یکی از دلایل وجود این سیره (سیاهپوشی در عزای شهدای آل الله) در میان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

۱. زندگانی سیاسی امام رضا علیها السلام، ص ۴۱ و ۱۱۷.

۲. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، همان، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.

کتابنامه

آ

۱. آفرینش و تاریخ (البدء و التاريخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۵۲ ش.
۲. آل بویه؛ نخستین سلسله قدرتمند شیعه...، علی اصغر فقیهی، بی نا، طبع ۳، ۱۳۶۶ ش.
۳. الآیات البیّنات فی قمع البدع و الضلالات...؛ من افاضات... الشیخ محمد الحسین آل کاشف الغطاء النجفی، دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی تا.
۴. آینه دار طلعت یار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری، علی ابوالحسنی (منذر)، چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، تهران ۱۳۷۳ شمسی.

الف

۵. ابو مسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی - با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، طبع ۲، تهران ۱۳۵۶ ش.
۶. اتعاظ الحنفاء، مقریزی، قاهره ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ م.
۷. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوالحسن مسعودی، دار الاضواء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۹ - ۱۹۸۸ م.
۸. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق - ۱۹۶۶ م.
۹. احسن الجزاء فی اقامة العزاء علی سید الشهداء علیه السلام، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحّام»، کتابفروشی داورى، قم ۱۳۹۹ ق.

۱۰. اخبار الدولة العباسية (وفيه اخبار العباس و ولده)، مؤلف؟ (ظاهراً از نویسندگان قرن ۳ هجری)، تحقیق: دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطّلبی، دار الطلیعة للطباعة و النشر، بیروت ۱۹۷۱.
۱۱. الاخبار الطوال، ابن قتیبۀ دینوری، تحقیق: عبد المنعم عامر، افست منشورات شریف رضی، قم ۱۴۰۹ ق - ۱۳۶۸ م.
۱۲. اخبار غیبیه از مولی امیرالمؤمنین علیه السلام، شیخ ذبیح الله محلاتی، کتابفروشی بوذرجمهری «مصطفوی»، تهران ۱۳۳۵ ش.
۱۳. ادب الطّفّ او شعراء الحسین، شهید سید جواد شبر، مؤسسه البلاغ - دار المرتضی، بیروت ۱۴۰۹ ق - ۱۹۸۸ م.
۱۴. اربعین حسینیہ یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، قم ۱۳۷۲ شمسی.
۱۵. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۶. ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الائمة الامجاد علیهم السلام، سید محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (فحّام)، مطبعة علمیه، قم ۱۴۰۴ ق.
۱۷. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، دو جلد در یک مجلد، از سری: مصنفات الشیخ المفید، چاپ کنگره جهانی هزارۀ شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱.
۱۸. ارشادالقلوب، شیخ ابو محمد حسن بن محمد دیلمی، منشورات شریف رضی، قم، بی تا.
۱۹. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح: ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۲ ش.
۲۰. اسرار الشهادة (اکسیرالعبادات فی اسرار الشهادات)، فاضل در بندی، تهران ۱۲۶۴ ق.
۲۱. اعلام الأعلام فیمن بویع بالخلافة قبل الاعلام، لسان الدین بن خطیب، نسخه خطی در دانشگاه قرویین، شهر فاس (مراکش).
۲۲. اعیان الشیعة، سید محسن امین، تحقیق و اخراج: سید حسن امین، قطع رحلی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.
۲۳. اقبال الاعمال، رضی الدین سید بن طاووس، دار الکتب الاسلامیة، طبع ۲، تهران ۱۳۹۰ ق - ۱۳۴۹ ش.

۲۴. اقناع اللائم على اقامة المآتم، سيد محسن امين، مطبعة العرفان، صيدا ۱۳۴۴ ق.
۲۵. الامام الصادق و المذاهب الاربعة، اسد حيدر، دار الكتاب العربي، طبع ۲، بيروت ۱۳۹۰ ق - ۱۹۶۹ م.
۲۶. الامامة و السياسة، ابن قتيبة دينوري، مطبعة مصطفى محمد، مصر.
۲۷. امالي، شيخ صدوق، با مقدمة شيخ حسين اعلمى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، طبع ۵، بيروت ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م.
۲۸. امالي، شيخ طوسي، با مقدمة سيد محمد صادق بحر العلوم، مؤسسة الوفاء، بيروت ۱۴۰۱ ق.
۲۹. الأنبياء فى تاريخ الخلفاء، محمد بن على بن محمد بن عمرانى، به اهتمام تقى بينش، دفتر نشر كتاب، مشهد ۱۳۶۳ ش.
۳۰. انساب الأشراف، بلاذرى، تحقيق: دكتور محمد حميد الله، دارالمعارف، طبع ۳، قاهره.
۳۱. اهل قلم (مجله)، صاحب امتياز: عباسعلى مهدي اسفريزى، شماره ۳ (خرداد و تير ۱۳۷۴ شمسی) و ۴ (مرداد ۱۳۷۴ ش).
۳۲. ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، طبع آية الله سيد محمود شاهرودى.

ب

۳۳. بحار الانوار، علامه مجلسى، تصحيح محمد باقر بهبودى، المكتبة الإسلامية، تهران، صفر ۱۳۸۵ ق.
- * بحار الانوار، طبع كمپانى، قطع رحلى نيز مورد مراجعه و استفاده بوده است.
۳۴. البداية و النهاية، ابن كثير دمشقى، تدقيق اصول و تحقيق: دكتور احمد ابو ملحم و دكتور على نجيب عطوى، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ۴ (طبع ۱: ۱۴۰۵ ق - ۱۹۸۵) و ۱۱ (ط ۳: ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷).
۳۵. بر ستیغ نور؛ گوشه‌هایی از زندگی و وصیتنامه الهی - اخلاقی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، على رفيعى (علاء مرودشتى)، كتابخانه عمومى حضرت آیه الله العظمی مرعشى نجفى، قم ۱۳۷۳ ش.
۳۶. البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني، مؤسسة مطبوعاتی اسماعيليان، طبع سوم، قم، بی تا.

۳۷. برهان قاطع، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، تهران ۱۳۳۶ ش.
۳۸. بشارة المصطفی ﷺ لشيعة المرتضى ﷺ، عماد الدين طبري آملی، نجف ۱۳۸۳ ق.
۳۹. بصائر الدرجات «الكبرى» فی فضائل آل محمد، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، مقدمه و تعليق و تصحیح: حاج ميرزا محسن كوچه باغی، تبریز، رجب ۱۳۸۰ ق.
۴۰. بيت الأحزان، حاج شيخ عباس قمی، مقدمه محمد صادق حمیدیا، مطبعة سيد الشهداء علیهم السلام، قم، جمادی الأولى ۱۴۰۴ ق.

ت

۴۱. تاج العروس من جواهر القاموس، سيد محمد مرتضى حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دار الهدایة، بیروت ۱۳۸۶ ق - ۱۹۸۶ م.
۴۲. تاج المصادر، ابو جعفر احمد مقرئ بیهقی.
۴۳. تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، طبع ۲، ۱۴۰۸ ق - ۱۹۸۸ م.
- * ترجمه فارسی این کتاب (العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد اول و دوم و سوم، تهران ۱۳۶۳ - ۱۳۶۶ ش) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.
۴۴. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، بخش اول: نشر ناشر، تهران ۱۳۶۳ ش.
۴۵. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، مکتبه النهضة المصرية، طبع ۷، قاهره ۱۹۶۴ م.
۴۶. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، مطبعة الهلال، طبع ۳، مصر ۱۹۲۴ م.
۴۷. تاریخ الخلفاء، سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعة المدنی، طبع ۳، قاهره ۱۳۸۳ ق - ۱۹۶۴ م.
۴۸. تاریخ الدولة العربية، جولوس ولهوزن، ۱۹۵۸ م (به واسطه: الشيعة والحاكمون، شیخ محمد جواد مغنیه).
۴۹. تاریخ الطبری، چاپ لیدن ۱۸۹۷ م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بی تا.
۵۰. تاریخ النباحة علی الامام الشهيد الحسين بن علی علیهم السلام، سيد صالح شهرستاني، مطبعة اتحاد، تهران ۱۳۹۳ ق.
۵۱. تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، طبع ۳، تهران ۱۳۶۲ ش.

۵۲. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت.
۵۳. تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱ ش.
۵۴. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، طبع دوم، تهران ۱۳۵۶ ش.
۵۵. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام، تهران ۱۳۳۳ ش.
۵۶. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش.
۵۷. تاریخ فخری-در آداب مُلکداری و دولتهای اسلامی، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران ۱۳۶۰ ش.
- * متن عربی این کتاب (الفخری، دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ ق) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.
۵۸. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعه مجلس، تهران ۱۳۱۳ ش.
۵۹. تاریخ کربلا و حائر حسین علیه السلام، دکتر عبدالجواد کلیددار، ترجمه محمد صدر هاشمی، اصفهان ۱۳۳۷ ش.
۶۰. تاریخ گیلان و دیلمستان، میر سید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران - تهران.
۶۱. تاریخنامه هرات یا تاریخنامه سیفی، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی، کلکته ۱۹۴۳ م.
۶۲. تاریخ الیعقوبی، دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۹ ق - ۱۹۶۰ م.
۶۳. تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده، کتابفروشی مرکزی، طبع ۲، تهران ۱۳۳۳ ش.
۶۴. تجارب الأمم، مسکویه، تصحیح: ه. ف. آمد روز، مصر ۱۳۳۲-۱۳۳۴ ق.
۶۵. تجارب السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات: به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، نشر نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۴۰۲ ق - ۱۳۶۱ ش.
۶۶. التحصین فی صفات العارفين من العزلة و الخمول...، ابن فهد حلی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدی (عج)، قم ۱۴۰۶ ق.

- * این کتاب، همراه مشیرالاحزان ابن نما (که مشخصات آن خواهد آمد) چاپ شده است.
۶۷. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، مؤسسه اهل البيت علیهم السلام، بیروت ۱۴۰۱ق.
۶۸. ترتیب کتاب العین للخلیل، إعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، قم، محرم ۱۴۱۴ق.
۶۹. تراثنا (فصلنامه)، اعداد و نشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، سال ۱، عدد ۵، ۱۴۰۶ق.
۷۰. تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بالذیل علی الرّوضتین، حافظ ابوشامه مقدسی دمشقی، قاهره.
۷۱. ترجمة الأمام الحسن علیهما السلام من تاریخ مدینة دمشق لأبن عساکر، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۰ق - ۱۹۸۰م.
۷۲. تعزیه؛ هنریومی پیشرو ایران، گرد آورنده: پتر چلکووسکی، ترجمه داود حاتمی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ ش.
۷۳. تکملة تاریخ الطبری، همدانی، مطبعة کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱م.
۷۴. تکملة نجوم السماء فی احوال العلماء، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمه آیه الله مرعشی نجفی، بصیرتی. قم، بی تا.
۷۵. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ ش.
۷۶. التنبيه و الأشراف، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، المكتبة التاريخية، قاهره ۱۳۵۷ق - ۱۹۳۸م.
۷۷. تنقیح المقال فی علم الرجال، حاج شیخ عبدالله مامقانی، قطع رحلی در ۳ مجلد.
۷۸. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۹۰ق.
- ج**
۷۹. جامع احادیث الشیعة، تحت اشراف آیه الله بروجردی، مطبعة علمیه، قم ۱۳۹۷ق.
۸۰. الجعفریات، محمد بن محمد اشعث، دو جلد در یک مجلد، ۱۳۷۰ق.
۸۱. جمهرة اللغة، ابن درید، تحقیق و مقدمه دکتر رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، طبع ۱، بیروت ۱۹۸۷م.

۸۲. جواهر الکلام، شیخ محمد حسن اصفهانی، دار احیاء التراث العربی، طبع ۷، بیروت ۱۹۸۱ م.
۸۳. الجوهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین، ابن دُقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عزالدین علی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۰۵ ق.

چ

۸۴. چند مرثیه از شاعران پارسیگوی، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵ ش.
۸۵. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، علی ربانی خلخالی، مؤسسه فرهنگی ثقلین، ط ۱، قم ۱۳۷۴ ش.

ح

۸۶. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر طبع: محمد تقی ایروانی، دار الکتب الاسلامیه، نجف ۱۳۷۹ ق.
۸۷. حدیث کساء در کتب معتبره اهل سنت، سید مرتضی عسکری، ترجمه شیخ عزیز الله عطاردی.
۸۸. حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران، بی تا.
۸۹. حیاة الأمام الرضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، دار التبلیغ اسلامی، قم ۱۳۹۸ ق.

خ

۹۰. خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامه او، علی ابوالحسنی، مخطوط.
۹۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدي علیه السلام، مطبعة علمیه، قم، ذی حجه ۱۴۰۹ ق.
۹۲. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، بیروت.

د

۹۳. دائرة المعارف؛ قاموس علم لكل فنّ و مطلب، پطرس بستانی، دارالمعرفة، بیروت.
۹۴. دارالسلام فیما يتعلّق بالرؤیا و المنام، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سیدهاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش، انتشارات المعارف الاسلامیه، طبع ۳، قم، بی تا.

۹۵. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق.
۹۶. دستور الوزراء، خوند میر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال، طبع ۲، تهران ۱۳۵۵ ش.
۹۷. دعائم الاسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دارالأضواء، بیروت ۱۴۱۱ ق - ۱۹۹۱ م.
۹۸. الدعاة الحسینیة تألیف آیه الله حاج شیخ محمد علی نخجوانی قدس سره؛ به ضمیمه فتاوی مراجع عالیقدر پیرامون عزاداری سیدالشهداء علیهم السلام، ناشر: هیئت قمر بنی هاشم علیهم السلام، قم، محرم ۱۴۰۶ ق.
۹۹. دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، طبع ۶، تهران ۱۳۵۵ ش.
۱۰۰. دول الاسلام، حافظ شمس الدین ذهبی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۵ ق.
۱۰۱. دیوان الادب، ابوابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی.
۱۰۲. دیوان حسن بن ثابت، شرح و مقدمه استاد عبد ا. مهتآ، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ ق - ۱۹۸۶ م.
۱۰۳. دیوان حضرت امیر علیهم السلام، قطع جیبی، چاپ سنگی، بی تا.
- ذ**
۱۰۴. الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزگ تهرانى، دارالأضواء، بیروت.
- ر**
۱۰۵. ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، تحقیق: دکتر سلیم نعیمی، منشورات شریف رضی، قم ۱۴۱۰ ق.
۱۰۶. رجال السید بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجالیة، سید محمد مهدی بحر العلوم، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، منشورات مكتبة الصدوق، تهران ۱۳۶۳ ش.
۱۰۷. رجال الطوسی، تحقیق و تعلیق و مقدمه: سید محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق.
۱۰۸. رجال النجاشی، مكتبة الداوری، قم.

۱۰۹. رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبسی، قطع جیبی، بی نا، ۱۴۰۰ ق.
۱۱۰. الرجعة بین العقل و القرآن، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۴۰۷ ق - ۱۹۸۶ م.
۱۱۱. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیه السلام، محمد خادمی شیرازی، ویرایش: علی اکبر مهدی پور، مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۴۰۶ ق - ۱۳۶۵ ش.
۱۱۲. رحله ابن بطوطه، شرح و هوامش: طلال حرب، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷ ق - ۱۹۸۷ م.
۱۱۳. رسائل الهمدانی، بیروت ۱۸۹۰ م.
۱۱۴. رساله شرح احوال و آثار ابن عمید، دکتر سیدضیاء الدین سجادی، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، زمستان ۱۳۶۶ ش.
۱۱۵. روح الاسلام، سید امیرعلی هندی (به واسطه: زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی).
۱۱۶. الروضة المختارة؛ شرح القصائد الهاشمیات لکمیت بن زید الاسدی، صالح علی صالح، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۲ ق - ۱۹۷۲ م.
۱۱۷. الروضة من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲، تهران ۱۳۸۹ ق - ۱۳۴۸ ش.
۱۱۸. ریاحین الشریعة. شیخ ذبیح الله محلاتی، دارالکتاب الاسلامیه، ط ۴، تهران ۱۳۶۴ ش.
- ز**
۱۱۹. زاد المعاد، علامه مجلسی، چاپ سنگی ۱۳۲۱ ق، خط: مصطفی نجم آبادی.
۱۲۰. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه الصلوة و السلام، تیر ۱۳۶۵ ش.
۱۲۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری، ناشر: حسینعلی نوبان، طبع سوم، تهران ۱۳۶۹ ش.
۱۲۲. زندگانی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمه مرتضی راوندی، سپهر، تهران.

۱۲۳. زید شهید انتقامگر، محمد محمدی اشتهااردی، انتشارات علامه، طبع ۲، قم، ۱۳۵۳ ش.
۱۲۴. زین الأخبار، عبدالحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

س

۱۲۵. السرائر، ابن ادریس، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۶. سروش (مجله)، وابسته به سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۶۶، سال ۴، شنبه ۸ آبان ۱۳۶۱ ش.
۱۲۷. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی، کتابفروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان ۱۳۶۶ ش.
۱۲۸. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، قم ۱۴۱۴ ق.
۱۲۹. السیادة العربية والشیعیة و الأسراییلیات فی عهد بنی امیة، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم.
۱۳۰. سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان ۱۳۵۹ ش.
۱۳۱. سیرتنا و سنتنا سیرة نبینا و سنته ﷺ، علامه امینی، مطبعة الآداب، نجف ۱۳۸۴ ق.
۱۳۲. السیرة النبویة، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقا و...، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۳۳. سیرة پیشوایان؛ نگرشی بر زندگانی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم السلام، مهدی پیشوایی، با مقدمه حاج شیخ جعفر سبحانی، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیهما السلام، قم، زمستان ۱۳۷۲ ش.

ش

۱۳۴. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی، دارالکتب العملیة، بیروت، بی تا.
۱۳۵. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، تحقیق و اخراج و تعلیق: عبدالحسین محمد علی، دارالأضواء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.

۱۳۶. شرح مقامات حریری، شرشی، کتابخانه کسوری فرانسه مخطوط عربی، به نشانه ۳۹۴۲، ج ۱، ظهر ورقه ۴۷ م.
۱۳۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء التراث العربی، طبع ۲، بیروت ۱۳۸۷ ق - ۱۹۶۷ م.
۱۳۸. شرعة التسمیة حول حرمة تسمیة صاحب الأمر (عج) باسمه الاصلی فی زمان الغیبة، إعداد: رضا استادی، مؤسسه مهديه ميرداماد، اصفهان ۱۴۰۹ ق.
۱۳۹. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، میرزا ابوالفضل تهرانی، بمبئی ۱۳۰۹ ق.
۱۴۰. شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی ره، علی رفیعی «علاء مرودشتی»، طبع کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی، قم ۱۳۷۳ ش.
۱۴۱. الشیعة و الحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه، دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر، طبع ۶، بیروت ۱۴۰۴ ق - ۱۹۸۴ م.

ص

۱۴۲. صبح الأعشى فی صناعة الأنشاء، احمد بن علی قُلُقَشَنَدی، شرح و تعليق و مقابله: محمد حسین شمس الدین، دار الکتب العملیة، بیروت ۱۴۰۷ ق - ۱۹۸۷ م.
۱۴۳. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، درالعلم للملایین، طبع ۴، بیروت ۱۹۹۰ م.
۱۴۴. صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ ق، حسینعلی یزدانی «حاج کاظم»، ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز ۱۳۷۰ ش.
۱۴۵. صحیح البخاری، مقدمه احمد محمد شاکر، درالجلیل، بیروت، بی تا.
۱۴۶. صحیح مسلم، مکتبه و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر ۱۳۳۴ ق.
۱۴۷. الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعليق و مقدمه: عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه القاهرة، طبع ۲، قاهره ۱۳۸۵ ق - ۱۹۶۵ م.

ط

۱۴۸. طبقات اعلام الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، طبع ۲، مشهد ۱۴۰۴ ق.
۱۴۹. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد واقدی، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۶ ق - ۱۹۵۷ م.

- * ترجمه فارسی این کتاب نیز به قلم محمود مهدوی دامغانی (تهران ۱۳۶۵ ش) مورد مراجعه و استفاده بوده است.
۱۵۰. طلایه؛ ماهنامه فرهنگی - ادبی - سیاسی - اجتماعی، صاحب امتیاز: بنیاد پانزده خرداد، سال اول، خرداد ۱۳۷۴ ش.

ع

۱۵۱. العباس بن الإمام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، عبد الززاق موسوی مقرّم، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵۲. العبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك السبحان، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، قطع رحلی، طبع سنگی، خط محمد علی حائری خراسانی، ۱۳۶۵ق.
۱۵۳. عجائب المقدور فی نوائب تیمور، ابوالعباس احمد بن عبدالله معروف به ابن عریشا (به واسطه: تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، بخش اول).
۱۵۴. العقد الفرید، ابن عبد ربه، شرح و ضبط و تصحیح: احمد امین و احمدزین و ابراهیم ایباری، دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۳ق.
- * طبع دیگر این کتاب (مصر ۱۲۸۳ق) نیز مورد استفاده و مراجعه بوده است.
۱۵۵. علل الشرایع، صدوق، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحیدریة، طبع ۲، نجف ۱۳۸۵ق - ۱۹۶۶م.
۱۵۶. علماء معاصرین، واعظ خیابانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، رمضان ۱۳۶۶ق.
۱۵۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال... الامام علی بن ابی طالب علیهما السلام، شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی، مستدرکات از: سید محمد باقر موحد ابطحی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدی - عج - قم، رمضان ۱۴۱۳ق.
۱۵۸. عیون اخبار الرضا علیهما السلام، شیخ صدوق، تصحیح و تزییل: سید مهدی حسینی لاجوردی، ناشر: رضا مشهدی.
۱۵۹. عیون الأخبار و فنون الآثار، عماد الدین ادریس قرشی، بیروت.

غ

۱۶۰. الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب، علامه امینی، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۷

۱۶۱. غریب الحدیث، ابو جعفر ابن جوزی، اخراج و تعلیق: دکتر عبدالمعطی امین قلعجی، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۵ ق - ۱۹۸۵ م.
۱۶۲. غنچه‌ها می‌گیرند، تهیه و تنظیم از خانه کودک - مشهد، ناشر: دفتر نشر الهادی، قم، بهار ۱۳۷۳ ش.
۱۶۳. الغیبة، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عباد الله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم، شعبان ۱۴۱۱ ق.

ف

۱۶۴. الفائق فی غریب الحدیث، جار الله زمخشری، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۳، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.
۱۶۵. فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى صلى الله عليه وآله، احمد رحمانی همدانی، نشر کوبک، تهران ۱۴۱۰ ق - ۱۳۶۹ ش.
۱۶۶. فاطمة الزهرا عليها السلام من المهد الى اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، نمایشگاه دائمی کتاب، تهران ۱۴۰۶ ق (افست طبع بیروت).
۱۶۷. الفتوح، ابن اعثم کوفی، دائرة المعارف العثمانیة، حیدر آباد دکن ۱۳۹۵ ق - ۱۹۷۵ م.
۱۶۸. فرائد اللغة، لامنس یسوعی، بیروت ۱۸۸۹ م.
۱۶۹. فرحة الغری، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعة الحیدریة، نجف.
۱۷۰. الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری، افست دارصعب و دارالتعارف للمطبوعات، طبع ۳، بیروت ۱۴۰۱ ق.
۱۷۱. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، با تجدید نظر، اضافات و ویرایش، نشر دانش اسلامی، قم، بی تا، ج ۲.
۱۷۲. فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجائی بخارایی، انتشارات علمی، طبع دوم با اضافات، تهران، زمستان ۱۳۶۴ ش.
۱۷۳. فرهنگ البسة مسلمانان، دُزی، ترجمه دکتر حسینعلی هروی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش - ۱۹۶۶ م. با مشخصات اصلی زیر:
- Dozy.R.P.A: Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes
۱۷۴. فصلنامه مطالعات تاریخی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجهویان، معاونت فرهنگی آستان قدس (رضوی)، سال ۱، ش ۱، مقاله دکتر مریم میراحمدی: «رنگ در تاریخ ایران».

۱۷۵. الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة علیهم السلام، ابن صباغ مالکی، با مقدمه استاد توفیق الفکیکی، مطبعة العدل فی النجف، افست منشورات الأعلمی، تهران، بی تا.
۱۷۶. فضائل الأشراف، طبع نجف.
۱۷۷. فقه اللغة و سرّ العربية، ابو منصور اسماعیل ثعالبی نیشابوری، توزیع: دارالباز للنشر و التوزیع، عباس احمد الباز، مکه.
۱۷۸. فقیه من لایحضره الفقیه (از سری: موسوعة الکتب الأربعة فی احادیث النبی و العترة)، شیخ طوسی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمد جعفر شمس الدین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق.
۱۷۹. فوات الوفيات و الذّیل علیها، محمد بن شاکر کتبی، تحقیق: دکتر احسان عباس، دارصادر، بیروت ۱۹۷۳ م.

ق

۱۸۰. قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشيعة و محدثیهم، حاج شیخ محمد تقی شوشتری، مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۸۱. قرة العين فی اخذ ثار الحسين علیهما السلام، ابو عبدالله عبدالله بن محمد.
- * این کتاب در پایان کتاب «نور العین فی مشهد الحسین» (ابو اسحاق اسفرائینی، مصر ۱۳۰۰ ق) چاپ شده است.
۱۸۲. قیصر نامه، ادیب پیشاوری، خط: عبرت نائینی، نسخه خطی شماره ۱۳۷۶۸ کتابخانه مجلس شورای ملی (بهارستان) - تهران.
۱۸۳. قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، به ضمیمه شهید، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، تابستان ۱۳۶۳ ش.

ک

۱۸۴. کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، تصحیح و تعلیق: علامه امینی، مطبعة مرتضویه، نجف ۱۳۵۶ ق.
۱۸۵. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق.
۱۸۶. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی، تهران، بی تا.
۱۸۷. کتاب العین، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، افست منشورات دار الهجرة، قم ۱۴۰۵ ق.

۱۸۸. کتاب المحبّر، ابو جعفر محمد بن حبيب بن امية بن عمرو هاشمی بغدادی، روایت ابوسعید حسن بن حسین شکری، تصحیح دکتوره ایلزه لیختن شتیر، دار الآفاق الجديدة، بیروت، بی تا.
۱۸۹. کتاب المحن، ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری، دارالمغرب الاسلامی، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۸ ق - ۱۹۸۸ م.
۱۹۰. کتاب الوزراء، هلال صابی، تصحیح: احمد فراح، قاهره ۱۹۵۸ م.
۱۹۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق: شیخ محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم ۱۴۱۵ ق - ۱۳۷۳ ش.
۱۹۲. کشف المحجّة لثمرة المهجة، سید رضی الدین علی بن طاووس، دار المرتضی، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۱ م.
۱۹۳. کشف المحجوب، هجویری، تصحیح: و. ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، طبع ۲، تهران ۱۳۷۱ ش.
۱۹۴. کرامات صالحین، حاج شیخ محمد شریف رازی، مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت ۱۳۷۴ ش.
۱۹۵. کلیات تاریخ... ه. ج. ولز، با تجدیدنظر ریموند پوستگیت، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱ ش.
۱۹۶. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، محرم ۱۴۰۵ ق - مهر ۱۳۶۳ ش.
۱۹۷. الکنی والألقاب، حاج شیخ عباس قمی، المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ ق - ۱۹۵۶ م.

گ

۱۹۸. گزیده مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸ ش.
۱۹۹. گلچرخ (ضمیمه روزنامه اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۵ ش.
۲۰۰. گنجینه آثار قم، عباس فیض، قم ۱۳۴۹ ش، ج ۱.
۲۰۱. گنجینه دانشمندان، حاج شیخ محمد شریف رازی، قم، بهار ۱۳۵۴ ش.

ل

۲۰۲. لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ ق - ۱۹۸۸ م.

۲۰۳. لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر معین، تهران ۱۳۳۰ ش.

م

۲۰۴. المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳ ش.

۲۰۵. المبسوط فی فقه الامامیه، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی، المكتبة المرتضوية، بی تا.

۲۰۶. مؤثیر الاحزان، ابن نما، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم ۱۴۰۶ ق.

۲۰۷. المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمه سید محمد بحر العلوم، مطبعة النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق.

۲۰۸. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۶ ق.

۲۰۹. مجمع البحرين، طریحی، اعاد بناء علی الحرف الأول من الكلمة و مابعده... محمود عادل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۷ ش.

۲۱۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، تحریر: عراقی و ابن حجر، دار الكتاب العربی، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۲.

۲۱۱. مجمع الفرس، محمد قاسم کاشانی متخلص به شُروری، به کوشش دبیر سیاقی، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۴۰ ش.

۲۱۲. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح: محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.

۲۱۳. المحاسن، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲، قم - صفائیه - بیگدلی.

۲۱۴. المحاسن و المساوی، بیهقی، چاپ صادر، مصر.

۲۱۵. محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، بیروت.

۲۱۶. المحيط فی اللغة، صاحب بن عبّاد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یاسین، عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۴ ق - ۱۹۹۴ م.

۲۱۷. مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی، دارالکتب العربی، بیروت ۱۹۶۷.

۲۱۸. مدینة المعاجز، سیدهاشم بحرانی، قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبه المحمودی، تهران، بی تا.

۲۱۹. مرآة الجنان، عبد الله بن اسعد یافعی، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ ق.

- ٢٢٠ - مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران ١٤٠٧ ق - ١٣٦٦ ش.
- ٢٢١ . مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، دارالاندلس، بیروت.
- ٢٢٢ . المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری وبذیلہ: التلخیص للحافظ الذهبی، دارالمعرفة، بیروت.
- ٢٢٣ . مستدرک الوسائل، محدث نوری، تحقیق: مؤسسة آل البيت ﷺ لأحياء التراث، طبع ٣، بیروت ١٤١١ ق - ١٩٩١ م.
- ٢٢٤ . مسند الأمام رضا ﷺ، جمعه و رتبه: الشيخ عزيز الله العطاردی، المؤتمر العالمی للأمام الرضا ﷺ، الجزء الأول.
- ٢٢٥ . مسند احمد بن حنبل، طبع جدید مصحح، مؤسسة التاريخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ١٤١٢ ق - ١٩٩١ م.
- ٢٢٦ . مصباح المتهجد، شیخ طوسی، نشر و تصحیح و مقابله... اسماعیل انصاری زنجانی، بی نا، بی تا.
- ٢٢٧ . مصیبتنامه منسوب به علامه مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای بهارستان (ایران، تهران)، شماره ٣٠٥٩ (٨).
- ٢٢٨ . المعارف، ابن قتیبه دینوری، مصر ١٣٠٠ ق.
- ٢٢٩ . معارف الرجال، شیخ محمد حرزالدین، افسست کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم ١٤٠٥ ق.
- ٢٣٠ . معانی الأخبار، شیخ صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، دارالمعرفة، بیروت ١٣٩٩ ق.
- ٢٣١ . معجم البلدان، یاقوت حموی، چاپ لایپزیک آلمان ١٨٧٣ م.
- ٢٣٢ . معجم رجال الحديث، حاج سید ابوالقاسم خوئی، منشورات مدينة العلم - آیه الله العظمی خوئی، طبع ٣، قم، بی تا.
- ٢٣٣ . معجم الشعراء، ابو عبیدالله مرزبانی، دار احیاء الکتب العربیة، مصر ١٩٦٠ م.
- ٢٣٤ . المعجم الكبير، طبرانی، تحقیق و تخريج احاديث: حمدي عبدالمجيد سلفی، دار احیاء التراث العربی.
- ٢٣٥ . معجم مقائیس اللغة، ابو حسیں احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره ١٣٦٨ ق.

۲۳۶. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، بخش مربوط به زیارت عاشورا.
۲۳۷. مفاتیح العلوم، خوارزمی، ترجمه حسین خدیو جم، تهران ۱۳۶۳ ش.
۲۳۸. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر، دارالمعرفة، بیروت.
۲۳۹. مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید معروف به ابن ابی الدنيا، مقدمه و تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران ۱۴۱۱ ق - ۱۹۹۰ م.
۲۴۰. مقتل الحسین ومصرع اهل بيته و اصحابه فی كربلا، المشهور بمقتل ابی مخنف، منشورات شریف رضی، طبع ۲، قم ۱۳۶۲ ش.
۲۴۱. مقدمه تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۸ ق - ۱۹۸۸ م.
۲۴۲. مکارم الاخلاق، رضی الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی، منشورات شریف رضی، طبع دوم، قم ۱۴۰۸ ق.
۲۴۳. الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، سید بن طاووس، منشورات الرضی، طبع ۵، قم ۱۳۹۸ ق - ۱۹۷۸ م.
۲۴۴. الملاحم والفتن...، سید بن طاووس، ترجمه محمدجواد نجفی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.
۲۴۵. الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، تصحیح و تعلیق: احمد فهمی محمد، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م.
۲۴۶. الملهوف علی قتلی الطفوف (مشهور به لهوف)، سید بن طاووس، مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۲۹ ق.
۲۴۷. مناقب آل بی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، دارالأضواء، بیروت، بی تا.
۲۴۸. المنتخب للطریحی فی جمع المراثی و الخطب المشتهر بالفخری، شیخ فخرالدین طریحی نجفی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، طبع مصحح، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م.
۲۴۹. المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ابن جوزی، ۷ جلد، دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ - ۱۳۷۹/ق ۱۹۳۸ - ۱۹۴۱ م.

٢٥٠. المنجد فى اللغة، دارالمشرق (المطبعة الكاثوليكية)، بيروت، ط ٢٠، ١٩٨٦.
٢٥١. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزية، مقریزی، مكتبة الثقافة الدینیة، طبع دوم، قاهره ١٩٨٧م.

ن

٢٥٢. ناسخ التواریخ؛ زندگانی امام سجاده علیه السلام، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران ١٣٤١ش.
٢٥٣. نجات الأمة فى اقامة العزاء على الحسين و الأئمة علیهم السلام، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحام»، قم ١٤١٣ ق - ١٣٧١ ش.
٢٥٤. النجوم الزاهرة فى ملوک مصر و قاهرة، ابو المحاسن بردی اتابکی، افست دار الکتب مصر.
٢٥٥. نخبة الحكایات، حاج میرزا سید مهدی خان مفاخر الدوله، کتابفروشی علمی، قم ١٣٤٦ش.
٢٥٦. نشر دانش (مجله)، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، مدیر مسئول و سردبیر: نصرالله پورجوادی، سال ١٣، ش ٥، مرداد - شهریور ١٣٧٢ش.
٢٥٧. نشوار المحاضرة، قاضی ابوعلی محسن بن علی تنوخى، تحقیق: عبودشالچى، بیروت ١٣٩١ق.
٢٥٨. نَقَس المہموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی علمیة اسلامیه، تهران، محرم ١٣٧٣ق.
٢٥٩. نقض؛ معروف به بعض مثالب النواصب فى نقض «بعض فضائح الروافض»، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح: محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، اسفند ١٣٥٨ ش.
٢٦٠. نکت الهمیان، صفدی (به واسطه: آل بویه...، علی اصغر فقیهی).
٢٦١. نوائب الدهور فى علائم الظهور، حاج سید حسن میرجهانی، مكتبة الصدر، تهران.
٢٦٢. نورالعين فى مشهد الحسين علیه السلام، ابو اسحاق اسفراينی، مصر ١٣٠٠ ق.
٢٦٣. النهاية فى غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، تحقیق: محمود محمد طناخى و طاهر احمد زاوی، افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع ٤، قم ١٣٦٤ ش.
٢٦٤. نهج البلاغه، چاپ دکتر صبحی صالح، بیروت ١٣٨٧ ق.

و

۲۶۵. الوافی، فیض کاشانی، منشورات مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیؑ العامة، اصفهان ۱۴۰۶ق.
۲۶۶. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، شیخ حرّ عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربّانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳م.
۲۶۷. وسیلة المعاد فی شرح نجات العباد، حاج سید اسماعیل عقلی نوری، تهران ۱۳۲۴ق.
۲۶۸. وسیلة المعصومية...، بیوک آقا واعظ تبریزی، قطع جیبی، بی نا، ۱۳۷۱ق.
۲۶۹. الفخری، ابن طقطقا، دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ق.
۲۷۰. وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مطبعة المدني، طبع ۲، مصر ۱۳۸۲ق.

هـ

۲۷۱. هداية الأنام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمد حسین کاظمینی (محقق کاظمی)، نجف ۱۳۳۰ق.
۲۷۲. هدیه العباد در شرح حال صاحب بن عبّاد، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی، بی نا، اصفهان ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ق.

ی

۲۷۳. یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۷۴. یادنامه علامه شریف رضی (هزاره شریف رضی)، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعه مقالات، بنیاد نهج البلاغه، تهران، تیر ۱۳۶۶ ش.
۲۷۵. یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، ثعالبی، مطبعة حنفیه، دمشق ۱۲۸۲ق.
- * چاپ دیگر این کتاب (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۲، ۱۳۹۲ - ۱۹۷۳م) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.